

گوشه محیط

مجموعه مقالات مرحوم محیط طباطبائی

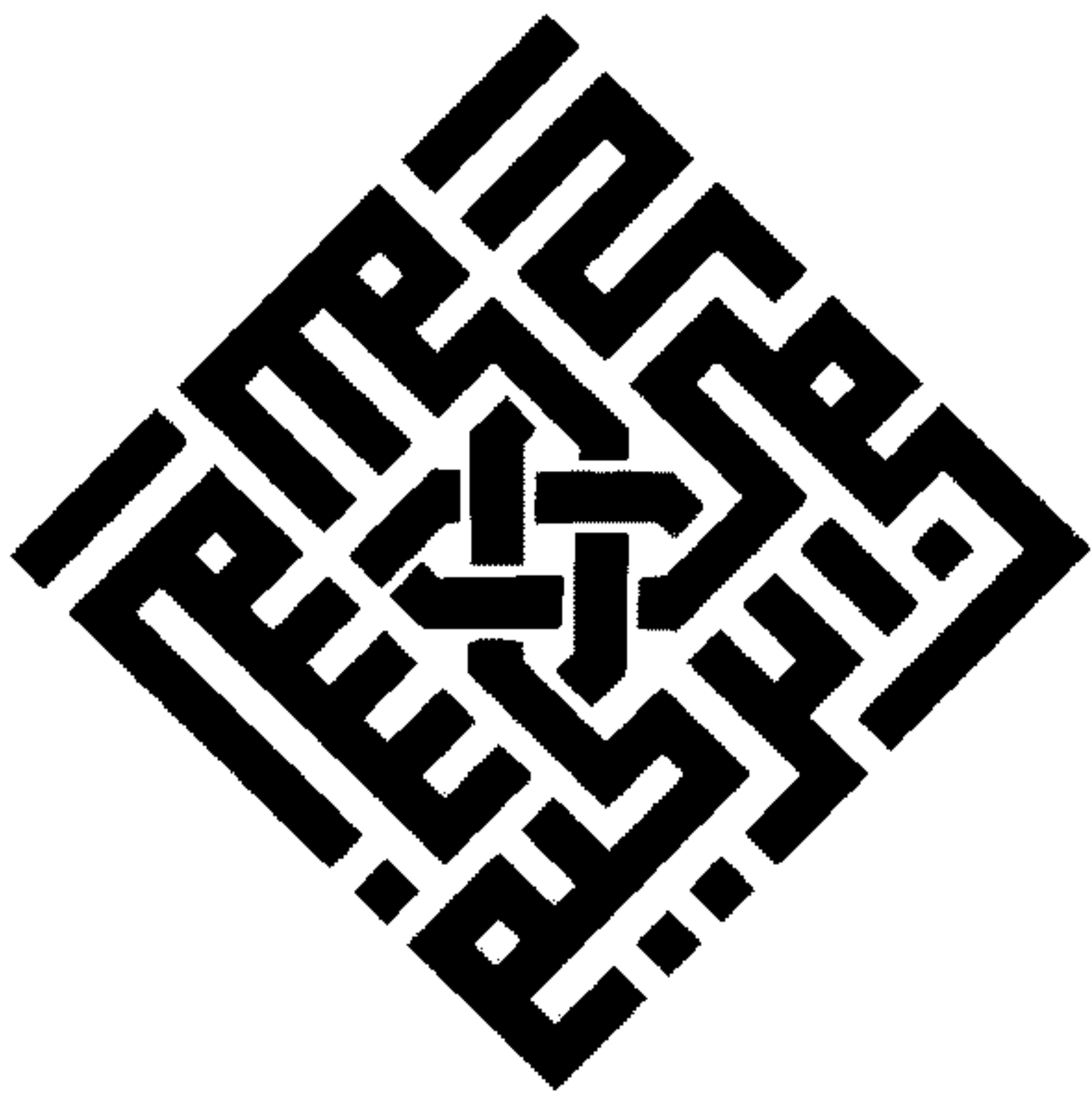
دکتاب‌شناسی ازلیان و بھائیان

به اهتمام: محمد مهدی صائمی

کوهسرخ محیط

مجموعه مقالات مرحوم محیط طباطبائی
در نقد کتاب‌شناسی ازلیان و بھائیان





سرشناسه : محیط طباطبایی، محمد، ۱۲۸۱ - ۱۳۷۱

عنوان قراردادی : گوهر (مجله)

عنوان و نام پدیدآور : گوهر محیط / نویسنده محیط طباطبایی، محمد، ۱۲۸۱ - ۱۳۷۱.

مشخصات نشر : تهران: گوی، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۳۷۴ ص.

شابک : ۳-۲۴-۵۶۳۷-۶۰۰-۹۷۸-۱۵۰۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی : فیا

شناسه افزوده : صائمی، محمد مهدی، ۱۳۶۳ -

موضوع : محیط طباطبایی، محمد، ۱۲۸۱ - ۱۳۷۱ -- نقد و تفسیر

موضوع : بایب گری -- کتاب های تقدشده

موضوع : بایب گری -- دفاعیه ها و ردیه ها

رده بندی کنگره : Z ۷۸۳۵ / ب ۲ ص ۲ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی : ۰۱۶/۲۹۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۳۰۹۷۸۷۶

گوهر محیط

مجموعه مقالات مرحوم محیط طباطبائی

در نقد کتابشناسی ازلیان و بهائیان

محقق: محمد مهدی صائمی

ناشر: انتشارات گوی

لیتوگرافی: نقش آور

صحافی: دلشاد

چاپ: تابان

نظارت چاپ: مهفام گرافیک

چاپ اول: ۱۳۹۲

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

شابک: ۳-۲۴-۵۶۳۷-۶۰۰-۹۷۸

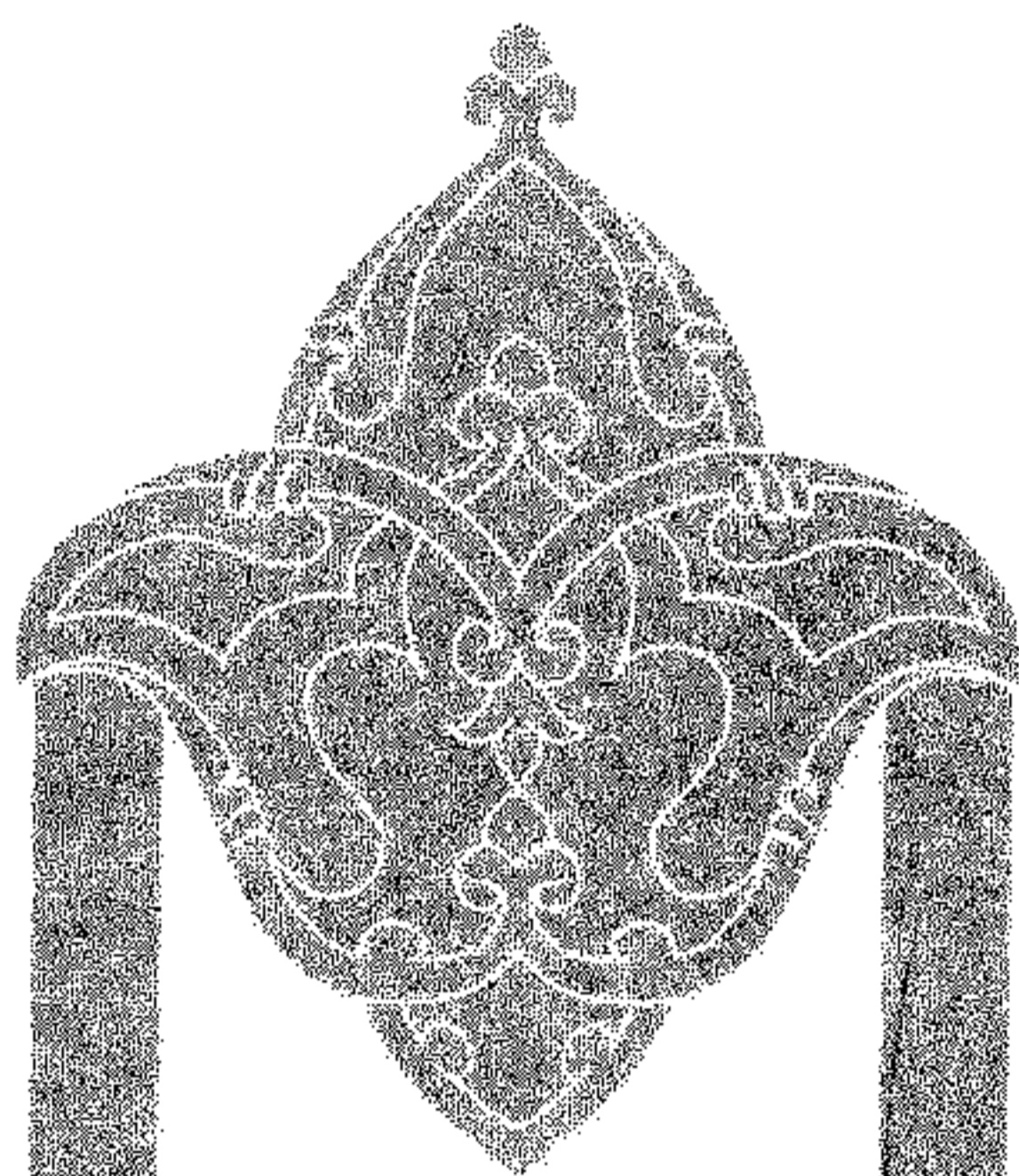
تلفن مراکز پخش: ۰۱۰-۶۶۹۵۰۰۱-۳۳۹۳۰۴۹۶-۲۲۲۰۸۵۲۹

فهرست

۹	سخن مؤسسه
۱۵	مقدمه‌ی مصحح
۲۱	معرفی استاد محمد محیط طباطبائی
۲۱	نشوونما و تحصیلات
۲۳	در کسوت تدریس
۲۵	حضوری فعال در محافل و مجامع علمی فرهنگی
۲۷	نمایش‌های مطبوعاتی
۳۱	احساس مسؤولیت در بیان حقایق
۳۵	کشف و ابتکار
۴۱	متقدي با انصاف
۴۵	دفاع جدی از فرهنگ اسلامی
۵۰	آثار و تألیفات
۵۱	ادیب شاعر
۵۷	مقدمه نویسی بر آثار دیگران
۵۹	مقالات
۶۱	۱) کتابی بی نام با نامی تازه
۷۹	۲/۱) تاریخ قدیم و جدید (قسمت اول)
۸۹	۲/۲) تاریخ قدیم و جدید (قسمت دوم)
۱۰۱	۳) تاریخ نوپدید نیبیل زرنندی

فهرست

- ۱۱۵ (۴/۱) از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است (قسمت اول)
- ۱۴۹ (۴/۲) از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است (قسمت دوم)
- ۱۷۱ خلاصه‌ای از نقد آقای احمد خزان به مقالات مرحوم محیط طباطبائی
- ۱۸۳ (۵/۱) ادامه‌ی بحث درباره‌ی نقطه‌الکاف (قسمت اول)
- ۱۹۵ (۵/۲) ادامه‌ی بحث درباره‌ی نقطه‌الکاف (قسمت دوم)
- ۲۰۹ (۶) گفت‌وگوی تازه درباره‌ی تاریخ قدیم و جدید
- ۲۲۹ مقدمه‌ای بر دو مقاله در مورد کتاب اقدس
- ۲۳۳ (۷/۱) کتاب اقدس (قسمت اول)
- ۲۴۱ (۷/۲) کتاب اقدس (قسمت دوم)
- ۲۵۳ (۸) برهان قاطع
- ۲۶۵ (۹) ظاهرا یا ظاهره
- ۲۸۵ (۱۰/۱) رساله‌ی خالویه یا ایقان (قسمت اول)
- ۲۹۹ (۱۰/۲) رساله‌ی خالویه یا ایقان (قسمت دوم)
- ۳۱۵ (۱۱/۱) عظیم پس از باب و پیش از ازل (قسمت اول)
- ۳۲۵ (۱۱/۲) عظیم پس از باب و پیش از ازل (قسمت دوم)
- ۳۳۷ فهرست اعلام



سخن مؤسسه

مقدمه‌ی مصحح

معرفی استاد محیط طباطبائی

نشو و نما و تحصیلات

رکسوت تدریس حضوری فعال در محافل و مجامع علمی فرهنگی

تلاش‌های مطبوعاتی

احساس مسؤلیت در بیان حقایق

کشف و ابتکار

منتقدی با انصاف

دفاع جدی از فرهنگ اسلامی

آثار و تألیفات

ادیب شاعر

مقدمه نویسی بر آثار دیگران

سخن مؤسسه

سخن مؤسسه‌ی بهائی پژوهی

بسم الله الرحمن الرحيم

استقبال خوانندگان کتاب‌های بهائی پژوهی از این مجموعه، چنان ما را غافلگیر کرد که گمان نمی‌بردیم به این سرعت، چاپ نخست برخی از کتاب‌ها نایاب شود. بسیاری از خوانندگان، بعد از مطالعه‌ی این سلسله کتاب‌ها، بارها و بارها مسئولان این مؤسسه را مورد لطف و نوازش خود قرار دادند که در این جا لازم است از بذل محبت این عزیزان تشکر کنیم.

آن چه کتاب‌های بهائی پژوهی را برای مخاطبانش پذیرفتنی کرد، سه ویژگی بسیار مهم بود:

۱. در سراسر این کتاب‌ها - که تا کنون ۱۶ عنوان از آن انتشار یافته - سعی بر آن بوده تا تمام مطالب با استناد به منابع متقن و مورد تأیید جامعه‌ی بهائی نوشته شود. پاورقی‌های مفصل و دقیق این مجموعه باعث شده تا خوانندگان دریابند که با رویکردی کاملاً علمی به بهائیت مواجه‌اند؛ رویکردی فارغ از نزاع‌ها و جنجال‌های رسانه‌ای. هدف از نشر این سلسله کتاب‌ها، تحلیل مبانی و آموزه‌های بهائیت، با استناد به منابع

معتبر و اصیل بهائیان است. لازم به ذکر است که نظرات برخی پژوهشگران برای رفع برخی اشکالات موجود در این کتاب ها در دست بررسی است و در چاپ های جدید، اصلاحاتی نیز در متن این کتاب ها به عمل آمده و خواهد آمد.

۲. به اعتقاد این مؤسسه باید بهائیت را تحلیل کرد و نه بهائیان را. بهائیان هر چند در اعتقادات، در مقابل خط فکری نویسندگان و ناشر این سلسله کتاب ها قرار دارند و هر چند در پایگاه های خود، مکرراً این مؤسسه و مجموعه انتشار را «بهای ستیز» معرفی می کنند، به اعتقاد ما اینان، هم وطنان ما هستند که به عللی، دچار اشتباه شده اند، اما گفت و گوی علمی، دوستانه و مسالمت آمیز، بهترین راه برای روشن کردن حقایق، هم برای ایشان و هم برای متفکران و پرسشگران در مورد بهائیت است.

از همین رو، باورمندیم به صرف این که نتیجه ی پژوهشی علمی برخلاف نظر انسان باشد، نباید آن را «ستیزه» نام نهاد. بهتر آن است که با پژوهش به پژوهش پاسخ داد. لذا به هیچ عنوان، تحقیر یا انگ زدن را راه درستی نمی دانیم و همواره معتقدیم که باید به دستور آیه ی مبارک قرآن «و جادلهم بالتی هی احسن»، روش گفت و گوی مسالمت آمیز را برای تبادل فکر و نظر انتخاب کرد و بر همین اساس همواره از حضور آزاداندیشان بهائی در میدان پژوهش استقبال کرده و می کنیم. گواه صدق کلام ما آن که سایت بهائی پژوهی (برخلاف سایت های یکطرفه ی بهائی) امکان گفت و گو و مناظره و تبادل فکری میان هم وطنان بهائی و مسلمان را فراهم کرده و در این اقدام، متوسل به سانسور نیز

نشده است. امروز بعد از پنج سال فعالیت مستمر، حجم انبوهی از چنین گفت و گوهای در گنجینه‌ی این سایت موجود و در دسترس علاقه‌مندان است. گفت و گوهای که لزوماً مفاد تمام آن‌ها مورد تأیید مدیران سایت نیست. با این اقدام، امکان حضور تمام سلايق و عقاید را - هر چند محتوای آن برخلاف اعتقاد شخصی مدیران سایت باشد - به حضور تنها یک اندیشه و یک سلیقه ترجیح داده‌ایم.

۳. کم حجم و مسأله محور بودن کتاب‌های بهائی پژوهی نیز دلیل دیگری است که این کتاب‌ها را مورد اقبال خوانندگان قرار داده است. هر یک از کتاب‌های بهائی پژوهی، به موضوعی مستقل در بررسی و تحلیل بهائیت پرداخته است و سعی بر آن بوده که خودبسنده باشد. در واقع کتاب‌ها وابستگی محتوایی چندانی به یکدیگر ندارند. کتاب نخست از این قاعده مستثناست؛ چرا که موضوع آن تاریخچه‌ی پیدایش بهائیت است و تقریباً پیش نیاز برای مطالعه‌ی سایر کتاب‌های این مجموعه به شمار می‌رود. لذا خوانندگان با اختصاص فرصتی کوتاه و چند ساعته، با زاویه‌ای از زوایای این آیین آشنا شده‌اند، ضمن آن که سیر مطالب و نوع ارجاع آن‌ها به گونه‌ای بوده که از هر منظر، کتاب‌ها کامل باشند.

امروز پس از فعالیتی چند ساله در نشر آثار بهائی پژوهی، با کتاب‌هایی دیگر از محققان در حیطه‌ی بهائیت مواجه شده‌ایم که لازم است در حجم و سطحی متفاوت از کتاب‌های قبلی، به زیور طبع آراسته شوند. کتاب‌های پیش گفته برای مطالعه‌ی عموم نوشته شده است، اما

کتاب‌های مورد اشاره، مخاطبانی خاص و علاقه‌مند به نوشتارهای تخصصی و پژوهشی اختصاص دارد. امیدواریم انتشار این آثار پژوهشی بتواند پاسخ‌گوی نیاز این قشر از مخاطبان نیز باشد.

نکته‌ی دیگر این که مؤسسه‌ی بهائی پژوهی، در حال حاضر آمادگی دارد، آثار مؤلفان و پژوهشگرانی را که در حوزه‌ی بهائیت تحقیقاتی علمی انجام داده و می‌دهند، منتشر سازد. بدیهی است که این آثار، در صورتی برای چاپ پذیرفته می‌شود که با استانداردهای علمی این مؤسسه مطابقت و هم‌چنین الزامات حوزه‌ی نشر در کشور را رعایت کرده باشد. لذا دست‌یاری به سوی تمام پژوهشگران عزیز دراز می‌کنیم و از همه‌ی صاحب‌نظران برای انتشار کتاب‌های مفید در حوزه‌ی شناخت بهائیت دعوت به عمل می‌آوریم.

در پایان ضمن تشکر از همراهان عزیز بهائی پژوهی، هم‌چون گذشته آماده‌ی دریافت نظرات سازنده و انتقادات و پیشنهادهای خوانندگان ارجمند هستیم. نشانی سایت بهائی پژوهی به قرار زیر است:

WWW.BAHAIRESARCH.ORG

حسن طارمی

زمستان ۹۱

مقدمه‌ی مصحح

بسم الله الرحمن الرحيم

حدود دو سال قبل، هنگامی که پیشنهاد جمع‌آوری و آماده‌ی چاپ کردن مقالات استاد محمد محیط طباطبائی را برای مؤسسه‌ی بهائی پژوهی پذیرفتم، گمان نمی‌کردم که این کار تا به این اندازه به درازا کشد. در نگاه نخست، قرار بر این بود که مقالات استاد محیط طباطبائی را در یک کتاب و به صورت پشت سر هم جمع‌آوری کنیم تا سیر مطلب از دست خواننده خارج نشود و فضای فکری نویسنده به راحتی به خواننده منتقل گردد. هنگامی که کار آغاز شد، احساس کردم ممکن است برخی شخصیت‌های اشاره‌شده توسط استاد در متن مقالات، برای برخی از خوانندگان ناآشنا باشد. لذا تصمیم بر آن شد تا حد امکان به معرفی این شخصیت‌ها پرداخته شود. هنگامی که کار به صفحه‌بندی و چاپ کتاب رسید، به نظر آمد که حجم این معرفی‌ها آن قدر زیاد شده که رشته‌ی کلام را از دست خوانندگان خارج می‌سازد. لذا با صلاحدید اهل فن، این معرفی‌ها به انتهای کتاب و به بخش اعلام منتقل شد تا در صورت نیاز، مورد مراجعه‌ی خوانندگان قرار گیرد و متن مقالات استاد محیط را تحت الشعاع خود قرار ندهد.

نکته‌ی دیگری که ذهنم را به خود مشغول کرده بود، آن بود که برخی مطالب مورد اشاره توسط نویسنده، دارای تأییداتی در کتاب‌های منتشرشده توسط خود بهائیان نیز هست. از آن جا که درج این مستندات می‌توانست به همراهی بهتر و راحت‌تر خوانندگان بهائی با این کتاب منجر شود، تصمیم بر آن شد که این مستندات در قالب پاورقی به مقالات نویسنده افزوده شود.

مطلب مهم حایز اهمیت دیگر آن بود که در خلال انتشار این مقالات در ماه‌نامه‌ی گوهر، برخی مبلغان بهائی به نوشته‌های استاد پاسخ داده بودند که آن پاسخ‌ها نیز در ماه‌نامه‌ی گوهر به چاپ رسیده بود. شاخص‌ترین فرد بهائی که به مقالات محیط طباطبائی پاسخ داده بود، دکتر علی مراد داوودی بود. محیط طباطبائی در این مسیر از انتقادات طرفداران میرزا یحیی صبح ازل، یعنی ازلیان نیز بی‌نصیب نبود. ازلیان نیز در مقالات و جزوه‌هایی به نقد مقالات محیط طباطبائی پرداختند. مشهورترین چهره‌ی ازلی و منتقد محیط طباطبائی در آن مقطع، احمد خزان بود.

این موضوع باعث شده بود که استاد در مقاله‌های بعدی که در ماه‌نامه‌ی گوهر منتشر می‌شد، ضمن اشاره به این نقدها، به پاسخ‌گویی به آن‌ها نیز پردازد. طبیعتاً به هنگام انتشار ماه‌نامه‌ی گوهر، این کار اقدامی صحیح به نظر می‌آمد؛ چرا که خوانندگان شماره‌های قبلی، مقالات افرادی نظیر دکتر داوودی و احمد خزان را در اختیار داشتند و با اشاره‌ی محیط، در می‌یافتند که او به کدام نقد منتقدان پاسخ داده است. اما در روزگار حاضر و پس از گذشت حدود چهل سال از آن مباحثات علمی، در صورتی که نقدهای انجام‌شده بر محیط طباطبائی

نادیده گرفته می‌شد، مفهوم اشارات و پاسخ‌های او به نقدها در مقالات بعدی، برای خواننده ممکن نبود.

از سوی دیگر امکان درج کامل مقالات دکتر داوودی و احمد خزان نیز به دلیل اطاله‌ی کتاب، امکان‌پذیر نبود. لذا تصمیم بر آن شد تا نقدهای این دو مبلغ ازلی و بهائی، به طور خلاصه در لابه‌لای مقالات محیط طباطبائی گنجانده شود تا خوانندگان مقالات محیط، دریابند که اشارات محیط طباطبائی به کدام نقد اینان است. به نظر می‌رسد که با این اقدام هم جانب انصاف رعایت شده و مطالب ازلیان و بهائیان در نقد محیط طباطبائی منتشر شده و هم مقالاتی که محیط در مقام پاسخ‌گویی به این نقدها به رشته‌ی تحریر در آورده است، قابل فهم‌تر خواهد بود.

نکته‌ی دیگری که باید به آن توجه می‌شد، این بود که در روزگار ما نگارش چکیده‌ی مقاله برای هر مقاله توسط نویسنده‌ی امری لازم و ضروری است. این مطلب البته در زمان نگارش این مقالات چندان مرسوم نبوده است و نحوه‌ی نگارش مقالات را باید در فضای ادبی همان روزگار دید. اما به دلیل رعایت حال خوانندگان و جلوگیری از سردرگمی ایشان در پیچ و تاب اصطلاحات مورد استفاده‌ی محیط طباطبائی و ذهن سیال او، برای برخی از مقالات ایشان خلاصه‌ای نیز تنظیم شده که در ابتدای مقالات او درج گردید و طبیعتاً جزء متن مقالات محیط نیست.

اما لازم می‌دانم برای خوانندگان محترم، آن‌چه را در ادامه خواهند خواند، به اجمال توضیح دهم:

از ان جایی که به نظر می‌رسید بخشی از خوانندگان به خصوص مخاطبان جوان‌تر، به علت فاصله‌ی زمانی با جایگاه علمی و شخصیت مرحوم محیط طباطبائی آشنا نیستند، لازم بود پیش از ورود به متن مقالات مرحوم محیط، معرفی‌نامه‌ای اجمالی از شخصیت علمی آن مرحوم درج شود. بر همین اساس مناسب دیدیم نوشتار ارزنده‌ی دانشمند فرهیخته‌ی معاصر، استاد غلامرضا گلی‌زواره را - که شخصیت علمی و ویژگی‌های مرحوم محیط طباطبائی را به خوبی در آن معرفی کرده بودند - پیش از درج مقالات با اندکی تلخیص بیفزاییم. لذا جا دارد که ضمن یادکرد این نکته، برای این استاد ارجمند سلامتی و توفیقات روزافزون از حضرت حق مسئلت نماییم.

بعد از این نوشتار، خوانندگان با مقالات مرحوم محیط طباطبائی مواجه خواهند شد. اولین مقاله، مقاله‌ای است که در مورد کتاب تاریخ نبیل زرنندی و مقایسه‌ی آن با کتاب تاریخ نقطة الکاف و هم‌چنین هویت‌شناسی نویسنده‌ی کتاب تاریخ قدیم بایه نگاشته شده است. چنان‌چه خواهید دید، این مقاله به همراه چند مقاله‌ی پس از آن سلسله‌ی مقالاتی است که مورد اعتراض افرادی نظیر دکتر داوودی و احمد خزان قرار گرفته است و پاسخ‌های بعدی مرحوم محیط را در پی دارد.

پس از این مقالات تاریخی، مقالات دیگر استاد در موضوع کتاب‌شناسی دو کتاب اصلی میرزا حسین علی یعنی کتاب اقدس - که همان کتاب اصلی احکام و مقررات بهائیان است - و کتاب ایقان یا رساله‌ی خالویه - که مهم‌ترین کتاب استدلالی بهائیت به شمار می‌رود - به چشم می‌خورد. دو مقاله نیز در تبیین جایگاه ملا علی‌ترشیزی ملقب به

«عظیم» پایان بخش مقالات دوبخشی ایشان است. به جز این مجموعه مقالات، دو مقاله‌ی منفرد نیز از استاد محیط طباطبائی در این کتاب آمده است: یک مقاله درباره‌ی سرقت‌های ادبی برخی بهائیان و منسوب ساختن اشعار شاعران دیگر به رهبران جامعه‌ی بابی و بهائی (و به طور مشخص به زرین تاج برغانی معروف به قره‌العین) را می‌نمایاند و دیگری در مورد برخورد تند بعضی از بهائیان با منتقدان بهائیت است که با عنوان برهان قاطع به رشته تحریر درآمده است.

تذکار این نکته در این مقدمه ضروری و به جاست که علی‌رغم مقام شامخ علمی استاد محیط طباطبائی - که در نخستین مقاله از این کتاب به آن اشاره شده است - تمام مسائل مطرح شده در مجموعه‌ی مقالات ایشان لزوماً مورد تأیید مصحح کتاب و مؤسسه‌ی بهائی پژوهی نیست؛ اما به رسم امانت‌داری و هم‌چنین بزرگداشت مقام علمی آن فقید فرزانه، کمترین تغییری در این کتاب صورت نگرفته و سعی کرده‌ایم با توضیحات موجود در پانویست‌ها و پی‌نوشت‌ها، تنها مفاهیم مورد نظر استاد را بیشتر تبیین کنیم.

در پایان بر خود لازم می‌دانم که از نظرات ارزشمند اساتید محترم و صاحب‌سبکی که مرا در انجام دادن این مهم یاری رسانده‌اند اما به آوردن نام خود در مقدمه‌ی این کتاب رضایت نداشتند، تشکر کنم. هم‌چنین روشن است که این کتاب، علی‌رغم تمام تلاش‌های انجام شده خالی از نقص و اشتباه نیست. لذا از تمام صاحب‌نظران، اساتید و دانش‌پژوهان درخواست می‌شود نظرات خود را از طریق مؤسسه‌ی بهائی پژوهی به اطلاع این جانب برسانند تا در چاپ‌های بعدی، اشکالات احتمالی برطرف گردد.

امیدوارم این تلاش ناچیز مورد قبول ولی دوران و امام زمان، حضرت
حجت بن الحسن العسکری علیہ السلام، قرار گیرد و بہ محضر پاک آن امام
مہربان عرضه می دارم:

«يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ
تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ»^۱

مهدی صائمی

زمستان ۹۱

۱ سوره یوسف (۱۲): ۸۸.

معرفی استاد محمد محیط طباطبائی^۱

نشو و نما و تحصیلات

استاد سید محمد طباطبائی در روز شنبه نهم ربیع الثانی سال ۱۳۲۰ ق مطابق با ۲۳ خرداد ۱۲۸۱ ش در آبادی گزلا (دهکده‌ی بیلاقی) از توابع زواره و در حوالی اردستان، دیده به جهان گشود. پدرش سید ابراهیم فناء توحیدی از شاگردان میرزا جهانگیرخان قشقایی، آخوند کاشی و میرزا عبدالجواد شهبهانی (استاد نجوم و ریاضی) بود که پس از تحصیلات در اصفهان، به تهران رفت و از حوزه درسی شهید شیخ فضل الله نوری استفاده کرد. در انقلاب مشروطه حضوری فعال داشت؛ ولی از حرکات و رفتار برخی مجاهدان افراطی نفرت پیدا کرد و به این دلیل دیگر به سیاست روی نیاورد و به زادگاه خویش (زواره) رفت و ضمن پرداختن به امور زندگی و زراعی، اوقات خویش را به افاده و افاضه به طلاب جوان گذرانید. مادر محیط، فاطمه بیگم از احفاد قاضی محمد طباطبائی، از علمای اواخر صفویه بود. این قاضی دانشور در فتنه‌ی افغانه، اصفهان را ترک کرد و در زواره سکونت اختیار کرد.^۲

۱. برگرفته از مقاله‌ی استاد غلامرضا گلی زواره با عنوان «استاد محیط طباطبائی: هفتاد سال کوشش، کاوش و پژوهش» (مجله‌ی آینه‌ی پژوهش، خرداد و تیر ۸۳، صص ۱۸-۳۶) با اندکی تلخیص.
۲. محیط طباطبائی در سال ۱۳۳۷ ق مادر و در سال ۱۳۶۱ ق پدر را از دست داد.



محیط طباطبائی در مکتب ملاعلی فرزند حاج حسن که مرد فاضل و وارسته‌ای بود، آغاز به تحصیل کرد و مقدمات علوم حوزوی را از محضر پدر و برخی علمای زواره فرا گرفت.

وی در سن سیزده سالگی تحصیل منظم را ترک کرد و در امور کشاورزی به خانواده‌اش کمک کرد؛ اما با وجود این تغییر اوضاع، ذوق آموختن در او از بین نرفت؛ ولی جز پدرش معلمی را نمی‌شناخت که بتواند کاستی‌های امور را جبران کند.

در سال ۱۳۳۳ق در ظاهر برای معالجه‌ی بیماری و در اصل برای فراگیری علوم به اصفهان رفت و موفق گردید در مدتی کوتاه، مبانی برخی علوم و به خصوص دانش طبیعی را فرا بگیرد و تا حدودی با زبان و ادبیات فرانسه آشنا شود. پس از چهار ماه توقف در اصفهان، به موطن خویش (زواره) بازگشت.

در سال ۱۳۰۰ش بار دیگر به اصفهان آمد تا به تحصیل علم طب پردازد؛ اما پس از چندی دوباره به زواره بازگشت و این بار خود را مهیای سفر به تهران کرد.^۳

در سال ۱۳۰۱ش محیط نزد (مرحوم اسدالله کاوه‌زاده) مدیر مدرسه‌ی نوبنیاد زواره مشغول کار شد و نزد او زبان انگلیسی آموخت. سرانجام در اواخر فروردین ماه سال ۱۳۰۲ش برای تحصیل به گفته‌ی پدر یا برای روزنامه‌نگاری به سلیقه‌ی خود، به تهران رفت. چند سالی در مدرسه‌ی قاجاریه و دارالفنون و اندکی هم در مدرسه عالی حقوق به کسب علم پرداخت.

او در این روزگار فرصتی یافت تا زبان فرانسه را تکمیل کند و از این طریق با آثار ادبی دنیای جدید و نویسندگان و شعرای اروپا آشنا شود.^۴

۳. یادی از استاد، مجله‌ی رهنمون، شماره‌ی دوم و سوم، پاییز و زمستان ۱۳۷۱، ۱۳۱۴۵؛ گفت‌وگو با استاد محیط طباطبائی، مجله‌ی تاریخ و فرهنگ معاصر، سال اول، شماره‌ی ۲، زمستان ۱۳۷۰، ۲۳۳-۲۳۴.

۴. مقاله‌ی سید عبدالعلی فناء توحیدی (برادر محیط) مندرج در کتاب گلشن جلوه: ۱۸۰؛ یاد یاران، دکتر حس ذوالفقاری، مجله‌ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی، بهار ۱۳۸۰، ۲۱.

در کسوت تدریس

در سال ۱۳۰۵ ش، محیط طباطبائی با استخدام در وزارت معارف برای امر تعلیم و تربیت عازم خوزستان گردید و مدت چهار سال در این استان مشغول تدریس شد. او در سال ۱۳۰۹ ش از خوزستان به تهران انتقال یافت و در دبیرستان‌های شرف، دارالفنون، ایرانشهر، مدرسه‌ی نظام و دانش‌سرای مقدماتی به تدریس تاریخ، جغرافیا و ادبیات پرداخت.

ایشان مدتی مدیریت مدارس شرف و پانزده بهمن را برعهده داشت. از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۸ ش زمانی دبیر دبیرستان‌ها و گاهی بازرس فنی بود و ضمناً از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۲۸ ش ده بار برای اصلاح و تغییر برنامه‌ی مدارس از طرف وزارت فرهنگ دعوت شد.^۵

هنگامی که طرح اصلاح فرآیند تألیف و نشر کتاب‌های درسی و خاتمه دادن به هرج و مرج و فساد موجود در این زمینه، به اجرا درمی‌آمد، به عضویت کمیسیون انتخاب کتاب‌های درسی ادبیات فارسی دعوت گردید و داوری درباره‌ی تألیفات استادانی چون فروزانفر، جلال‌الدین همایی، دکتر رضازاده شفق، احمد متین‌دفتری، علی‌اکبر سیاسی و چندین نفر دیگر را با شجاعت خاصی پذیرفت. بدین صورت کتاب‌های درسی به صورت واحدی درآمد و به هرج و مرج و سوءاستفاده‌های کلان پایان داده شد.^۶

در شهریور ۱۳۲۸ ش محیط از وزارت فرهنگ به وزارت امور خارجه انتقال یافت و به رایزنی فرهنگی در سفارت کبرای ایران در دهلی منصوب شد و دو سال در این سرزمین ماند. در تابستان ۱۳۳۰ ش به

۵. گلشن جلوه: ۱۸۳ - ۱۸۲.

۶. مقاله دکتر سید هادی حائری مندرج در مجله‌ی آشنا، سال سوم، مهر و آبان ۱۳۷۲: ۶۷، به نقل از مقاله دکتر محمدامین ریاحی، ماه‌نامه‌ی دنیای سخن، شماره ۵۰.

رایزنی فرهنگی ایران در کشورهای عراق، سوریه و لبنان برگزیده شد و تا بهار سال ۱۳۳۴ ش در این سرزمین‌ها مشغول به کار بود. در ضمن، سفری هم به قاهره رفت و از کتاب‌خانه‌های معروف و مهم مصر بازدید کرد. در پایان دوران مأموریت در وزارت امور خارجه با این که علی قلی اردلان، وزیر امور خارجه، با ابقای او در حوزه‌ی عملی این وزارت‌خانه موافق بود، ولی محیط درخواست کرد پرونده‌اش به وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش) بازگردد. پس از بازگشت به وزارت مزبور، به عنوان بازرس وزارت در کمیسیون مطالعه و بررسی انتقادات رسیده برگزیده شد و تا پایان دوره‌ی خدمت، عضو همین تشکیلات بود.

در سال ۱۳۳۷ ش از طرف دولت برای رایزنی فرهنگی در افغانستان نامزد شد، ولی پیشامدی او را از این کار بازداشت و در همین سال بازنشسته شد.

در سال ۱۳۴۷ ش دکتر فضل‌الله رضا رییس وقت دانشگاه تهران از او دعوت کرد تا تدریس تاریخ را در دانشکده ادبیات عهده‌دار شود، ولی وی نپذیرفت و در سال ۱۳۵۴ ش به دعوت دکتر صدرالدین الاهی سرپرست دانشکده ارتباطات در نیمه دوم از سال تحصیلی ۱۳۵۵-۱۳۵۴ ش تدریس تاریخ مطبوعات را از زمان محمدشاه قاجار تا آغاز روی کار آمدن رژیم پهلوی پذیرفت.^۷

در سال تحصیلی ۱۳۶۶-۱۳۶۷ ش دانشکده ادبیات دانشگاه آزاد اسلامی تهران از محیط طباطبائی خواست که راجع به نظام حکومت در ایران بعد از اسلام، برای دانشجویان درس تاریخ، مطالبی به صورت خطابه ایراد کند که این برنامه عملی گردید.^۸

۷. گلشن جلوه: ۱۸۳-۱۸۴.

۸. مقدمه‌ی کتاب تطور حکومت در ایران بعد از اسلام. آینه پژوهش، شماره‌ی ۸۶ (صفحه‌ی ۲۰).

حضور فعال در محافل و مجامع علمی فرهنگی

محیط طباطبائی در اغلب کنگره‌های مهم ادبی هم‌چون هزاره فردوسی، خواجه نصیر طوسی، ناصر خسرو، دقیقی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، شاهنامه، ایران‌شناسی، خلیج فارس و از جمله در سومین دوره‌ی کنگره‌ی تحقیقات ایرانی با شور و شوق و میل باطنی شرکت کرد و به مناسبت مقام علمی و موقعیت فرهنگی - اجتماعی غالباً عضو کمیته‌ی مشورتی بود.

محیط در کنگره بین‌المللی خاورشناسان، عضو هیأت اعزامی ایران به پاریس بود. یکی دیگر از محافلی که در آن عضویت داشت، انجمن ایرانی فلسفه و علوم انسانی وابسته به کمیسیون ملی یونسکو در ایران بود. وی در کنگره تعلیم و تربیت، شیخ طوسی (دانشگاه مشهد)، ابن‌سینای بغداد، ابوعلی‌سینا (تهران)، مولوی، فارابی، بیهقی، خوارزمی، حافظ و سعدی و نهج البلاغه به ایراد سخن پرداخت. مجامع داخلی و خارجی نیز جوایز فراوانی به محیط طباطبائی اهدا کردند. از سوی سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات، در سال ۱۳۵۵ش به پاس خدمات علمی استاد محیط طباطبائی مجلس بزرگ‌داشتی برگزار شد که طی آن؛ ضمن تجلیل از مقام علمی ایشان، کتاب «محیط ادب» که شامل مقالاتی از مشاهیر معاصر بود، به کوشش دکتر سید جعفر شهیدی، حبیب یغمایی، باستانی پاریزی و ایرج افشار به طبع رسید و به ایشان تقدیم گردید.

هنگامی که دانشگاه تهران تصمیم گرفت به اشخاصی چون احمد آرام، محمد پروین گنابادی، رعدی آذرخشی، غلام‌حسین مصاحب و حبیب یغمایی دکترای افتخاری بدهد تا نوعی حق‌شناسی نسبت به آنان شود، محیط جزء اسامی شایستگان این عنوان قید شده بود؛ ولی

چون دو تن از شرکت‌کنندگان معترض بودند، موضوع مزبور درباره‌ی این محقق سخت‌کوش مسکوت ماند! به دلیل آن که این کار ناروا موافق با مصالح فرهنگی کشور نبود، دانشگاه ملی (شهید بهشتی کنونی) پذیرفت به نشانه‌ی حق‌شناسی جامعه‌ی علمی کشور به مرحوم جلال‌الدین همایی، محیط طباطبائی و محمدتقی مصطفوی دکترای افتخاری بدهد که چنین شد.

آخرین حق‌شناسی نسبت به مقام علمی و ادبی محیط طباطبائی درآمدن ایشان به عضویت فرهنگستان زبان و ادب ایران در سال ۱۳۶۹ ش است.^۹

از سال ۱۳۳۸ ش تا پایان شهریور ماه ۱۳۵۸ ش، محیط مسئولیت برنامه‌های «مرزهای دانش» را در رادیو ایران عهده‌دار گردید. این برنامه هر هفته روزهای پنج‌شنبه از صدای ایران پخش می‌شد و موضوعات آن غالباً به زبان فارسی و مسائل مربوط به تاریخ، فرهنگ ایران و اسلام و نجوم بود.

محیط طباطبائی بین سال‌های ۱۳۴۸ تا ۱۳۷۱ ش مشغول ارزیابی و بررسی کتاب‌های خطی کتاب‌خانه‌ی مجلس شورای اسلامی بود. به گفته‌ی ایرج افشار، محیط از شناسندگان و دل‌باختگان نسخ خطی بود. وی می‌افزاید محیط در سال‌های بازنشستگی ساعات فراغتش را در کتاب‌خانه‌های مجلس و مدرسه‌ی عالی سپهسالار (شهید مطهری کنونی)، کتاب‌خانه‌ی ملی، ملک و دانشگاه تهران می‌گذرانید.

در چهارشنبه‌ی هر هفته گروهی از اهل فضل در مدرسه‌ی عالی شهید مطهری محفلی فرهنگی و علمی تشکیل می‌دادند که محیط طباطبائی به طور منظم و مرتب در این جلسات حضور می‌یافت. شخصیت‌هایی چون شهید مطهری، مرحوم حاج عبدالله نورانی، دکتر شهیدی، دکتر

۹. مجله‌ی رهنمون: ۱۶ و ۱۷؛ رشد آموزش زبان و ادب فارسی، ص ۲۳؛ مجله‌ی آینده، مقاله‌ی ایرج افشار، سال ۱۸: ۳۰۳ - ۳۰۴.

سید علی موسوی بهبهانی، دکتر مهدی محقق، مرحوم دکتر محمد معین، سید محمد کاظم عصار، دکتر احمد مهدوی دامغانی و حسین خدیو جم از اصحاب این محفل پرفیض بودند. گاهی محققان برجسته‌ی خارجی چون پروفیسور ایزوتسو از ژاپن (مترجم قرآن کریم به زبان ژاپنی و مؤلف آثار دیگر) پروفیسور لندوست مصحح کتاب کاشف الاسرار نورالدین اسفراینی و پروفیسور پاییکاریک از فیلسوفان سرشناس هندی در چنین محفلی حاضر می‌شدند و بر جاذبه، تنوع و گستره‌ی بحث‌ها و گفت‌وگوها می‌افزودند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، چند جلسه‌ای در همان مدرسه تشکیل شد که آیة‌الله امامی کاشانی در آن شرکت می‌کرد و یک بار هم از مقام معظم رهبری، حضرت آیة‌الله خامنه‌ای، خواستند که حضور یابند و پذیرفتند. پس از آن که مدرسه‌ی مزبور به دانشکده تبدیل شد جلسه در خانه‌ی برخی اعضا و گاهی هم در رستوران پارادیس تشکیل می‌شد.

تلاش‌های مطبوعاتی

محیط طباطبائی از سال ۱۳۳۲ با روزنامه آشنا گردید و در زواره به آن دست یافت. در آن روزگار عناصر دخیل در سیاست (در ولایات) که برای خود پایگاه ملکی، ایلی و نظایر آن داشتند، روزنامه‌ها را دریافت می‌کردند و بعد از خواندن به اشخاص دیگر می‌دادند. محیط هم از طریق یکی از اقارب خویش به این روزنامه‌ها دست می‌یافت و آن‌ها را مطالعه می‌کرد. و اندک اندک به نقش روزنامه در تحول افکار عمومی پی برد و به سبک نگارش مطبوعات آشنا گردید. قبل از آن که به تهران بیاید، در زمستان سال ۱۳۰۱ ش گاهی روی کاغذهای عادی خط‌کشی می‌کرد و با ذوقی خاص روزنامه‌نویسی را تمرین می‌کرد. محیط وقتی به تهران آمد، وضع روزنامه‌ها شکلی تازه یافته بود؛ زیرا می‌توانستند نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی انتقاد کنند.

در سال ۱۳۱۷ش که مطبوعات کاملاً در اختیار حکومت بود، وزارت معارف محیط را از کار تدریس بازداشت و مدیریت مجله‌ی «تعلیم و تربیت» را به وی سپرد. در اثر اهتمام محیط، سطح مجله به لحاظ کیفی و ظاهری ارتقا یافت و تعدادی مقالات کم نظیر در آن درج شد. از اولین شماره که محیط مدیریتش را پذیرفت، نام او را به آموزش و پرورش برگردانید. مقالاتش درباره‌ی کوشیار گیلی و زبان آذربایجان در مجله‌ی مزبور، برای استاد آوازه‌ای از نو پدید آورد.

روزنامه‌ی کوشش در سال‌های آخر سلطنت رضاخان، گاهی مقالاتی از محیط به طبع می‌رسانید. در دوران دولتی که فروغی پس از سقوط رضاخان تشکیل داد، محیط در روزنامه‌ی «تجدد» مطالب انتقادی سیاسی می‌نوشت و کارهای خلاف قانون برخی کارگزاران را گوشزد می‌کرد. از سال ۱۳۲۱ش محیط همکاری خود را با «روزنامه‌ی پارس» به مدیریت فضل‌الله شرقی آغاز کرد. این نشریه هفته‌ای یک بار انتشار می‌یافت و در ضمن سه سال، حدود ۲۰۰ مقاله از محیط طباطبائی در آن درج گردید. روزنامه‌ی پارس تنها نشریه‌ای بود که می‌توانست وارد هر خانواده‌ای بشود و در دسترس افراد قرار بگیرد. از سال ۱۳۳۷ش که محیط بر اثر بازنشستگی همکاری با روزنامه‌ها را افزایش داد، در «مجله‌ی تهران مصور» مقالاتی می‌نوشت. نخستین آن‌ها مقاله‌ای در درباره‌ی خلیج فارس بود؛ زیرا در مطبوعات عربی، آن را خلیج عربی می‌نوشتند و غربی‌ها هم مایل بودند نام خلیج فارس را عوض کنند. محیط که در سرزمین‌های عربی با این موضوع آشنا شده بود، در حدود امکان برای جلوگیری از گسترش استعمال عنوان خلیج عربی تلاش کرد. البته قرار بود این مقاله در مجله‌ی وزارت امور خارجه چاپ شود که عملی نگردید.^{۱۰}

۱۰. مجله‌ی محیط و...: ۲۳۱.

پس از شهریور ۱۳۲۰ش محیط زمینه را برای عملی ساختن آرزوی دیرینه‌ی خود و بنیان نهادن نشریه‌ای شخصی مساعد یافت. بر همین اساس به انتشار مجله‌ی «محیط» پرداخت که نخستین شماره‌ی آن در شهریور ۱۳۲۱ش در ۶۴ صفحه انتشار یافت که در طلیعه آن آمده بود:

بار خدایا! هر که در این جهان دست به کاری می‌زند، سودی از آن می‌خواهد؛ چنان چه ما نیز در این اقدام خود خدمت مردم و رضای تو را خواهیم. پس ما را به هر چه مصلحت و مایه پیشرفت کار است، راهنمایی فرما!

انتشار مجله‌ی محیط به دلیل چند بار توقیف و برخی بحران‌های سیاسی-اجتماعی، نوسان‌های زیادی را در پی داشت و مجموعاً ۱۹ شماره از آن به طبع رسید. اگرچه مجله‌ی محیط، کوتاه‌عمر، کم‌حجم و کم‌شماره بود، اما از نظر محتوا مجموعه‌ای است گران‌بها که نام آن در تاریخ جراید و مطبوعات ایران جاویدان باقی خواهد ماند. در این مجموعه به موازات ترجمه‌هایی که از شاهکارهای ادبی جهان صورت می‌گرفت، فصولی از تاریخ معاصر ایران و جهان روشن می‌گشت و در کنار بحث‌های اجتماعی و اخلاقی اوضاع سیاسی روز تجدید و تحلیل می‌شد.

استاد محیط پس از این ایام به مدت نیم قرن نه تنها با ده‌ها روزنامه و مجله همکاری داشت، بلکه سی سخنرانی در رادیو درباره‌ی مطبوعات انجام داد و متجاوز از پانزده مقاله در این خصوص نگاشت. جزوه درسی تاریخ مطبوعات را برای دانشجویان دانشکده‌ی علوم ارتباطات اجتماعی به رشته تحریر درآورد و سعی داشت در نشست‌های مطبوعاتی حضور یابد و تقریباً تا پایان عمر با مطبوعات همکاری داشت. مقاله‌ی «قضاوت در ایران اسلامی» آخرین نوشتار محیط است که در مجله‌ی رهنمون درج گردید. هم‌چنین ایشان در

اواخر عمر، عضویت در تحریریه‌ی مجله‌ی مزبور را عهده‌دار بود. آیه‌الله امامی کاشانی در خاطره‌ای گفته است:

«ایشان اغلب به مناسبت سخنرانی و شرکت در سمینارها در مدرسه عالی شهید مطهری حضور داشتند. در یکی دو سال اخیر در تحقیقات مربوط به کتب خطی کمک بسیار کردند. در یکی دو دوره آموزشی که بخش پژوهش مدرسه برگزار کرد، مطالب مفیدی تدریس کردند. عضو هیأت تحریریه‌ی مجله‌ی مدرسه نیز شدند. استادان محترم هیأت تحریریه در زمینه‌ی نام نشریه هر یک نظری دادند. استاد محیط نام «رهنمون» را پیشنهاد کردند که من هم آن را بهترین دانستم و انتخاب کردم...»^{۱۱}

او روزنامه‌نگاری توانمند و نه از نوع ژورنالیست‌های معمول عصر بود. او با استعداد ذاتی و علاقه نشان دادن به کار، به این موضوع هویت و اصالت بخشید.

دکتر عبدالحسین زرین کوب در این باره نوشته است:

«در روزنامه‌نگاری هم کمتر از تحقیقات علمی، استعداد و قریحه نشان داد. علاقه به مسائل عصری در سال‌هایی که این مسائل حاد، اما به هر حال قابل طرح بود، او را به عرصه‌ی ژورنالیسم کشاند. اما در این زمینه هم کارش اصالت داشت. ژورنالیسم در زیر قلم او به طنز و هزل و هجو و فحش که معمول عصر بود، آلوده نشد؛ به بحث و فحص در ریشه‌ی دردها و مشکل‌ها معطوف گشت. جرأت و جسارت همراه با دقت و انصاف و دور از موذی‌گری رایج عصر، یک ویژگی برجسته این ژورنالیست بود. هر جا مجالی برای گفتار می‌یافت، بی‌ملاحظه، اما غالباً با رعایت انصاف و عفت کلام، حرف خود را به بیان می‌آورد. از روزنامه‌ی

۱۱. مصاحبه با آیه‌الله کاشانی، فصل‌نامه رهنمون، پاییز و زمستان ۱۳۷۱.

آتش تا تهران مصوّر، از اطلاعات روزانه تا کیهان فرهنگی، هر جا دعوت می‌شد و هر جا فرصت می‌یافت، مقاله می‌نوشت، مصاحبه می‌کرد و با اصحاب به مشاجره و مجادله می‌پرداخت...»^{۱۲}

احساس مسؤولیت در بیان حقایق

اگرچه محیط، در تحقیقات خویش تابع روش استقرایی به شیوه‌ی محققان جدید بود، ولی در ضمن کار پژوهش هرگز توانایی و ابتکار خود را فراموش نمی‌کرد. در واقع، مَثَد از دیگران بود، ولی زمینه‌ی کار محصول فکر و همت خودش. محیط در مصاحبه‌اش گفته بود: «تحقیق می‌کردم نه تقلید!». این که دنبال هم نقل قول آورده شود تا حجم کتاب افزوده گردد و وقتی مطالعه می‌شود، مجموعه‌ای متضاد است که محتوایش با یکدیگر منسجم نیست، به اعتقاد محیط روش درستی نبود. او اعتقاد داشت باید نقل قول‌ها و اظهارات و ادعاها را مورد ارزیابی دقیق قرارداد و با رعایت انصاف، عدالت و منطق سخن گفت؛ محقق نباید حب و بغض و عشق و نفرتش را در سنجش مطالب دخالت بدهد. او می‌گوید: «نویسنده، اگرچه گوینده‌ی لا اله الا الله هم نباشد، اگر حرف حقی بر زبان بیاورد یا بنویسد، باید از او پذیرفت؛ چنان‌که در شهادت، شرط، عدالت و صداقت است و نه اکتفا به دیانت. من از نخستین باری که آمدم و مشغول کار تحقیق شدم، در ذهن خود سابقه‌ی خیر و شر برای هیچ چیز نداشتم؛ هیچ چیز در نظرم نبود جز خدا. ناگهان به این برخوردم که این همه مطالبی که بنام تاریخ روی هم انباشته‌اند، پراز اشتباه است و نارسایی دارد. بنابراین، به متجاوز از ۲۵۰ موضوع کوچک و بزرگ در تاریخ و جغرافیا، رجال و مسائل مربوط به این موضوعات برخوردم که یا اصلاح کردم یا راجع به آن‌ها سخنی گفتم یا چیزی نوشتم.»

۱۲. حکایت هم‌چنان باقی، دکتر عبدالحسین زرین کوب: ۴۰۱.

انگیزه‌ی محیط از نگارش مقالات به گفته‌ی خودش بیان حقیقت بوده است. این نکته گاهی امکان داشت درباره‌ی موضوعی باشد که در نظر اشخاص مشتبه شناخته شده یا درباره‌ی احقاق حق کلمه یا کتاب یا مطالبی باشد که از آن‌ها سلب حق شده بود. هر وقت با چنین مواردی روبه‌رو می‌شد، با تمامی گرفتاری‌ها و مشکلاتی که احتمالش را می‌داد، خواستار آن بود که کاری کند که آن حق، اگرچه در نظر ظاهر اندک جلوه کند، به آن کلمه یا عنوان و مطلب برگردد. محیط در این باره گفته است:

«واقعیت این است هر بار که می‌دیدم موضوعی و مطلبی مورد تجاوز قرار گرفته یا مردم درباره‌ی آن دچار اشتباه شده‌اند، روحم برانگیخته می‌شد و به اندازه‌ای که در توانایی‌ام بود، وارد میدان می‌شدم تا اشتباهات را از بین ببرم و حق را به حق‌دار برگردانم. از آن‌جا که تنها اسباب، ابزار و اسلحه‌ام در این راه قلم بود، به دلیل این که دنیا هر روز با مسأله‌ای تازه روبه‌رو بود که در اغلب موارد هم حقی از حق‌دار در آن از بین می‌رفت، در نتیجه دست به قلم می‌بردم و به نوشتن مقالات می‌پرداختم. نوشتن درباره‌ی مسأله‌ی روز سبب شده بود که نتوانم خودم را از قید تعلق به موضوع روز خالی کرده و به گذشته برگردم و به بیرون آوردن و تنظیم حقایق نهفته در لابه‌لای کتاب‌ها پردازم. من تنها چنین نمی‌کردم؛ بلکه هر بار هم که به کتاب‌خانه‌ای می‌رفتم و با کتاب‌های قدیمی روبه‌رو می‌شدم، معمولاً دنبال مطلبی می‌گشتم که به درد مردم فرومانده و صدمه دیده بخورد.»^{۱۳}

محیط هرچه یاد گرفته از کار معلمی و شاگردی بوده و کمتر استاد دیده و بیشتر خودآموز بود. هیچ وقت قصدش این نبود که همه‌ی چیزهایی را که آموخته است تحویل مردم دهد. مدام قصدش بر این بود که مردم

۱۳. گفت‌وگو با استاد محیط طباطبائی، مجله‌ی تاریخ و فرهنگ معاصر، سال اول، شماره‌ی ۲، زمستان ۱۳۷۰، ۲۴۰-۲۴۱.

نا چه اندازه می‌توانند مطلبی را درک نمایند و تحمل کنند و چه نکته‌ای
برایشان آموزنده‌تر است؛ و چون این نیت پاک و صادقانه را در ذهن
می‌پرورانید و می‌کوشید سخنی ناحق و مطلبی غیر واقعی مطرح نکند،
خداوند درب توفیق را به رویش گشود و زمینه‌های ترقی، تعالی و شهرت
این محقق خودساخته را فراهم کرد.^{۱۴}

همین توجه به ضرورت‌ها و رفع نیازهای جامعه و احساس مسئولیت
در بیان حقایق، باعث گردید که به محیط طباطبائی اجازه ندهد
به رغم توانایی خارق‌العاده در بیان و بنان به تألیف کتاب‌های
مستقل و متعدد روی آورد. به علاوه، برای تألیف یک کتاب لازم
است مجموعه‌ای به هم پیوسته را تشکیل داد و برای خلق چنین
اثری مراجعه و استفاده از متن‌ها و نوشته‌های دیگران ضرورت داشته
است؛ در حالی که محیط در عرصه‌هایی وارد شده است که غالباً
دیگران یا کاری نکرده‌اند یا کمتر وارد شده‌اند. در واقع خیلی از
موضوعاتی را که بدان‌ها پرداخته، تحقیقاتی است که آغازکننده‌اش
خودش بوده است و چون به این عرصه رویکرد نشان داده، مشاهده
کرده است آن چه دیگران نوشته یا گفته‌اند، به کارش نمی‌آید یا حاوی
کاستی‌هایی غیر قابل اغماض است. محیط هر تحقیقی را تنها تا به
آن حدّ پی می‌گرفت که استدلال‌هایش اجازه می‌داد و دل و ذهنش
قانع می‌گردید. هرگز شیفته‌ی موضوعی خاص نگردید. به نظر وی
حوادث، وقایع و قضایایی که از تاریخ نقل می‌گردند، در چنان حدی
از صداقت و اصالت نیستند که بتوان روی آن‌ها پافشاری کرد و برای
اثبات آن‌ها سوگند صداقت خورد و به همین دلیل، بهتر است بر
مسائلی از تاریخ توجه کرد که با دلایل منطقی و قوانین استوار سازگاری
دارند و درست استنباط می‌شوند و شیوه‌ی او هم در عرصه‌ی عمل

۱۴. میراث ماندگار، همان: ۱۵۷.

این گونه بوده است. در مواقعی که موضوعی پیش می‌آید یا بحثی در می‌گرفت. در حدود توانایی یک نویسنده آزاد و غیر وابسته، نسبت به مسأله پیشامده. به تفکر و بررسی می‌پرداخت و پس از تجزیه و تحلیل در جوانب آن، مقاله‌ای می‌نوشت و چون حس می‌کرد آن چه نوشته است کفایت می‌کند دیگر آن موضوع را ادامه نمی‌داد و بلافاصله به مسأله دیگری می‌پرداخت. تنوع مقالات محیط طباطبائی احتمالاً می‌تواند به این دلایل باشد. البته محیط اگرچه درباره‌ی نکته‌ای به نوشتن مقاله‌ای بسنده می‌کرد اما برای پرداختن به طرح بحث و به دست آوردن حقیقت، سالیان متمادی زحمت می‌کشید.

این نکته را نیز نباید ناگفته گذاشت که ذوق محیط بر منفعت طلبی غلبه داشت. بدین معنا که وقتی انگیزه‌های درونی وی به سوی مسأله‌ای متمایل می‌گردید، نمی‌توانست این گرایش توأم با شوق و میل باطنی را به دلیل سودی که امکان داشت از کار دیگری نصیبش شود، نادیده بگیرد. بنابراین، غالباً آثار محیط مخصوص و محصول ذوقی است که در مقطعی از زندگی نسبت به آن موضوع پیدا کرده است.

محیط اگر موضوعی را باور می‌کرد، می‌کوشید تا آن را با آوردن دلایل، به اثبات برساند و برای رسیدن به این مقصد به این نمی‌اندیشید که امکان دارد کسی یا کسانی برنجند.

اگرچه راه ورود محیط را به دانشگاه سد کردند و کسانی که او، آن‌ها را حتی به عنوان شاگردی هم قبول نداشت، وقتی به دانشگاه راه یافتند با شوخ‌چشمی و خودنگری در مقابلش دم از استادی زدند و صلاحیت این محقق را نادیده گرفتند، اما محیط به نومیدی نگرایید. کتاب خواند و پژوهش کرد و در اندک مدتی از سرآمدان عصر گشت. زرین کوب می‌نویسد:

«...مقالاتش آکنده از شور تحقیق بود. در مجله‌های آینده، راهنمای کتاب و یغما هم‌چنان با شور و علاقه تحقیقات تازه و مناقشات جدید به وجود آورد. در این مناقشات شیوه‌اش غالباً جدال احسن بود. منصفانه، جدی و عاری از حب و بغض...»^{۱۵}

کشف و ابتکار

محیط طباطبائی در زمره‌ی کسانی بود که دانش را برای اعلای روح و باروری اندیشه می‌خواستند. مغزش کتاب‌خانه‌ای متحرک بود و اکثر مطالب را که در ادوار مختلف حیات خویش آموخته بود، در حافظه داشت. حتی چنان‌چه مطلبی در چاپ‌های مختلف کتابی تغییر یافته بود با ذکر سال طبع و حتی حدود صفحات یادآور می‌شد. تلفیق مطالب و استفاده از منابع گوناگون در آن واحد و استنتاج مطالب مورد نظر از خصوصیات بارزش بود. در نگارش، کمتر به کتاب مراجعه می‌کرد و حافظه‌اش بهترین مأخذ او بود. با وجود آن که برای کشف مطلبی زحمت بسیار می‌کشید بدون منت و به رایگان در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌داد. دکتر نورانی وصال یادآور شده است:

«در تمام نوشته‌های او یک جنبه‌ی کشف و ابتکار ملاحظه می‌شود و همین امر، شخصیت او را در بین فضلا ممتاز می‌ساخت... او همواره با ظنّ قریب به یقین مطالب را بیان می‌کرد و چنان‌چه بعداً متوجه اشتباهی می‌شد در اسرع وقت نظر صحیح را شجاعانه ابراز می‌داشت...»^{۱۶}

پژوهش‌هایی که محیط در برخی موضوعات تاریخی و رجال معاصر انجام داد گویای آن است که از ابتدا متوجه دقایق و مباحثی بود که

۱۵. حکایت هم‌چنان باقی: ۴۰۰.

۱۶. آخرین مرد ادب و فرهنگ نسل گذشته، دکتر نورانی وصال، روزنامه‌ی اطلاعات، ۱۲ شهریور ۱۳۷۱ شماره‌ی ۱۹۷۰: ۶.

بعدها موضوع نوشته‌ها و گفتارهای بیشتری از دیگران شد. محیط دارای روحیه‌ای تازه یاب و نکته‌گیر بود. غالباً با مطالعه در نوشته‌های دیگران می‌کوشید بر گفته‌های آنان تکمله‌ای و نادره‌ای عرضه کند. مدام جویای دیدن نسخه‌های نادر و یافتن موارد شاذ و تازه بود و می‌کوشید خوانندگان را با یافته‌های جدیدی آشنا کند که پیوند فرهنگی با معارف اسلامی و زبان و ادبیات ایرانی دارد.^{۱۷}

احاطه‌ای بسیار وسیع نسبت به موضوعات گوناگون داشت و به همین دلیل خیلی دقیق اظهار نظر می‌کرد. اگر در موردی اطلاع کامل نداشت به طور صریح می‌گفت نمی‌دانم و در موضوعاتی که تردید داشت، در بیان مطالب، موارد شک برانگیز را کاملاً مشخص می‌کرد. در عین تتبع و دقت، در نقل مطالب احتیاط می‌کرد. این روحیه‌ی تحقیقی را محیط با خصالی چون فروتنی و توکل و تفویض امر به خداوند ممزوج ساخته بود.^{۱۸}

دکتر عباس زریاب خویی می‌نویسد:

«هرچه بیشتر با او آشنا می‌شدم، به خصوصیات و امتیازات معنوی او بیشتر پی می‌بردم. او در نظر من خیلی بالاتر و پرتراز آن چه از نوشته‌هایش برمی‌آمد، جلوه می‌کرد. حافظه‌ی نیرومند او مخزنی بود آکنده از معلومات و اطلاعات بسیار وسیع و گران بها در تاریخ و ادب و فرهنگ ایران و اقوام مجاور. بانک اطلاعاتی ذهن و مغز محیط مانند کامپیوترهای امروز، آماده‌ی دادن هرگونه معلومات در زمینه‌ی ادب و فرهنگ و تاریخ ایران بود و شخص می‌توانست بی‌هیچ مزد و منتی از این بحر محیط سودهای لازم را ببرد.»^{۱۹}

۱۷. مجله‌ی آینده، سال ۱۸: ۳۰۲.

۱۸. برگرفته از مصاحبه‌ی مجله‌ی رهنمون با آیه‌الله امامی کاشانی، پاییز و زمستان ۱۳۷۱: ۲۲-۲۴.

۱۹. مقاله‌ی عباس زریاب خویی، دنیای سخن، شماره‌ی ۵۰: ۱۲.

سید ابوالقاسم آنجوی شیرازی خاطر نشان ساخته است:

«اگرچه نگذاشتند محیط به دانشگاه وارد شود، اما حقیقتاً بی هیچ مجامله‌ای هرگاه در نقطه‌ای جلوس می‌کرد، همان‌جا دانشگاه بود؛ به افاضه می‌پرداخت و بخل و منت در انتقال دانسته‌های خود نداشت. این یکی از نشانه‌های دانشمندان راستین است. حق می‌گفت و حق می‌نوشت و در نتیجه بسیاری از او می‌رنجیدند؛ ولی او با خود عهد بسته بود که از صراط مستقیم حقیقت منحرف نشود. نگذاشتند به دانشگاه برود؛ چون شاید از نیش قلم و بیان صریح و تندش و از استقامت و استقلال ذاتی که داشت، می‌ترسیدند.»^{۲۰}

تخصص محیط منحصر به زمینه‌ای محدود نبود و در تمام رشته‌های مربوط به زبان، ادب، فرهنگ، تاریخ و جغرافیای ایران و جهان اطلاعات وسیعی داشت و به تمام معنا شایسته‌ی نام محیط بود. وقتی در محافل ادبی، سخنی از موضوعی به میان می‌آمد و او رشته‌ی کلام و سخن را به دست می‌گرفت، اطلاعاتی وسیع و دقیقی نادر با ذکر منبع از گنجینه‌ی گران‌بهای حافظه‌ی خود ارائه می‌داد. در کارنامه‌ی خدمات تحقیقات و مطبوعاتی محیط نوعی دوگانگی کم‌نظیر دیده می‌شود. او از یک طرف به قوت جست‌وجوهای ژرف و دقت نظری که داشت، نکته‌های تازه را می‌یافت و در هر مجمع علمی که آغاز سخن می‌کرد همه در انتظار او بودند که ببینند چه مطالب ناگفته‌ای را عنوان خواهد کرد. از طرف دیگر، چشم دل محیط به جانب مردم بود و در مقاله‌ها و سخنرانی‌های رادیویی، کوشش او بر این بود که علم را به میان مردم ببرد و همگان را با فرهنگ اسلامی و ایرانی آشنا سازد. به گفته‌ی دکتر محمدامین ریاحی:

۲۰. مقیم کوی بحث و کتاب، سید ابوالقاسم آنجوی شیرازی، دنیای سخن، تیر و شهریور ۱۳۷۱، شماره‌ی ۵۰: ۱۶-۱۹.

«در اصول فکری و اخلاقی خود استوار بود. هرگز تحت تأثیر ارباب قدرت و تبلیغات روز قرار نگرفت. ظاهر و باطن خود را هیچ‌گاه عوض نکرد. حکام وقت (در رژیم گذشته) هرگز دل خوشی از او نداشتند؛ زیرا آن‌ها می‌خواستند قلم نویسند در اختیارشان باشد و آزاداندیشی و استقلال فکری محیط و رفتار و گفتار او مایه‌ی ناخرسندی آن‌ها بود. با این همه، صلابت شخصیت او چنان بود که ناچار تحملش می‌کردند تا از نام و اعتبارش بهره‌گیرند...»^{۲۱}

از این روست که سید محمد علی جمال‌زاده، محیط را یکتا محقق واقعی، بی‌غرض و مرض، خالی از تعصب و با مطالعه و اطلاع و ژرف بینی خطاب می‌کند.^{۲۲}

بنا به نوشته‌ی دکتر سید محمد باقر کتابی، محیط محقق بزرگ، پژوهشگری خلاق و خستگی‌ناپذیر و ادیبی عالی قدر بود که در طول عمر پربرکت نودساله‌ی خویش، خدمتی بزرگ به جامعه‌ی علمی و فرهنگی ایران زمین بلکه در قلمرو وسیع پارسی‌زبانان کرده است. وی می‌افزاید:

«محیط با آشنایی کامل به زبان و ادبیات فارسی و شناخت کافی زبان‌های پهلوی، اوستایی، سُغدی، خوارزمی و آشنایی به زبان فرانسه و انگلیسی، مقاله‌های ارزشمندی نگاشت. نوشته‌های محیط در واقع پاسداری بزرگ از معارف اسلامی و ادب و فرهنگ ایران زمین است و به جرأت می‌توان گفت که وی میراث قرن‌ها سخن و دانش و ادب بود که قلمرو وسیعی از فرهنگ ما را روشن ساخت.»^{۲۳}

۲۱. پیر فرهنگ و فضیلت، دکتر محمد امین ریاحی، دنیای سخن، شماره‌ی ۵۰: ۲۰-۲۱.

۲۲. رشد آموزش زبان و ادب فارسی، شماره‌ی ۵۷: ۲۴.

۲۳. رجال اصفهان: ۴۹۵.

از ویژگی‌های محیط در قلمرو تحقیق و پژوهش این بود که اگرچه در جامعه‌ای بالید که محل نلاقی تضادها بود، اما با تمامی توان کوشید تا با استعانت از خداوند و با استمداد از ایمان و عقل، محیط فرهنگی خویش را به سوی درستی و راستی متحوّل سازد. همواره بدون حفظ ملاحظات روزمره، عفاید خویش را در نوشته‌ها و خطابه‌ها به صورتی صریح مطرح می‌کرد. از مناصب پرسود دیوانی و دولتی فاصله می‌گرفت تا بتواند آزاد و مستقل به پژوهش در فرهنگ و ادب پردازد. شاهرخ نویسگانی می‌نویسد:

«محیط اهل توازن، استدلال و تعادل بود. کندوکاو در آثارش نشان می‌دهد که تا چه میزان، فروزش فرهنگی و علمی داشته است. معتقد بود که کاتب باید کامل باشد و چنان بار آمد که بود. تا آخرین لحظه‌ی زندگی از اندوختن، مطالعه، تحقیق و تجربه‌آموزی غافل نماند. در بررسی‌ها، تألیفات و رسالات خود تنها به ارائه‌ی معلومات و دانسته‌های خشک و معمولی کلاسی بسنده نمی‌کرد؛ بلکه هدف او لحاظ کردن و تفسیر محسوسات خاصه‌ای بود که حقیقت بی‌شائبه را آشکار می‌کرد؛ محسوسات درونی شده‌ای که شیوه‌های تحصیل کلاسیک و از بر کردن‌های غیر خلاق را محو می‌کند و راه نوین یادگیری و نکته‌سنجی را به خواننده می‌آموزد.»^{۲۴}

محیط با نکته‌یابی و خلاقیت محققانه‌ی مثنوی به فرهنگ خویش در راه تحقیق و پژوهش تا آن جا پیش رفت که نه تنها با آشنایی کامل به زبان و ادبیات فارسی و عربی و شناخت کافی زبان‌های گوناگون، بلکه با صدها مقاله و خطابه در زمینه‌ی تاریخ ایران قبل و بعد از

۲۲. اقتصاد بازار آزاد و مرگ محیط علم و ادب، شاهرخ نویسگانی، محیط ادب، همان: ۱۴-۱۵.

اسلام و درباره‌ی رجال، لغت، جغرافیا و... مصداق بارز دانشمندی شد که در پی مدرک نبود؛ اگرچه نه درس خوانده‌ی دانشگاه بود و نه ساعتی در دانشگاه تدریس کرده بود. محیط به کتاب و تحقیق و استاد برخی از محققان برجسته زمان خویش به شمار می‌رفت. تحقیق و پژوهش حرفه‌ی او به لحاظ تجاری و تبلیغی نبود؛ بلکه اگر دست به قلم می‌یازید، موجبی فراهم می‌گردید که در یک امر علمی دخالت کرده و گره از ابهام آن موضوع بگشاید. بدین‌گونه آثارش به حق رهگشای بس ارزشمند در جهت کشف حقایق و رفع مجهولات فکری به شمار می‌رفت. غلام حسین توکلی مقدم می‌نویسد:

«در مجالست‌هایی که از یک تا سه ساعت در تغییر بود، شور کنجکاوی عظیم و نکته‌یابی در مباحثش موج می‌زد. کافی بود که سر بحث در موضوعی گشوده شود. ان‌گاه استاد به رغم کهولت سنی، با سرمایه‌ی شوق و کنجکاوی عمیق و ذهن و حافظه‌ی قوی خویش، درباره‌ی مسائل مختلف مربوط به آن موضوع چنان داد سخن می‌داد که به جرأت می‌توانم بگویم شخصاً هیچ محقق و اندیشمندی را ندیدم که این همه بار علمی و حکمت سرشار که حاکی از تواضع علمی او نیز بود از بیاناتش فروریزد. از نصایح پدران‌های که از ایشان است و به یاد دارم، این است که می‌فرمودند: «اگر در تحقیقات خود به کشفی نایل شدید، در مورد آن قبل از این که به علم و اظهار نظر قطعی برسید، به شک و تردید بیندیشید و آن را به انحصار مختلف در جوامع علمی و نزد این و آن مطرح کنید؛ و چون با گذشت زمان و بحث و تبادل نظر به یقین رسیدید، آن‌گاه آن را به عنوان یک نظریه‌ی علمی ابراز کنید.» از مراتب فضل و ادب او این که با یک دانشمند شهیر همان برخورد و عنایت را داشت که به یک دانش‌آموز، به معضل فکری یک نویسنده‌ی عالم

با همان دقت و وقت و حوصله پاسخ می‌گفت که به سؤال ابتدایی
یک کودک ده ساله ...»^{۲۵}

آن چه محیط را از دیگر پژوهندگان برجسته؛ ممتاز می‌کند، متکی به خود
بودن در راه جست‌وجو و پژوهش است به گونه‌ای که بدون تردید، بزرگ‌ترین
استاد ایشان، همان گنجینه‌های عظیم کتب و نسخه‌های خطی نفیس
موجود در کتاب‌خانه‌های ایران و برخی کشورهای اسلامی است.

منتقدی با انصاف

محیط بر این باور بود که ارزیابی نوشته‌ها و گفته‌های دیگران و انتقاد
از اندیشه‌ها برای تهذیب و منقح کردن محصولات فکری لازم است.
البته ناقد باید خالی از غرض و بدون پیش‌داوری به آثار دیگران نگاه
کند. وقتی با بصیرت و معرفت و احاطه‌ای لازم، نوشته‌ای ارزیابی گردید،
هم به اثری مفید و آموزنده ارج نهاده می‌شود و هم کاستی‌های برخی
تألیفات مشخص می‌گردد و نیز آگاهی اهل کتاب و مطالعه ارتقای
می‌یابد. نقد علمی و ادبی و روشمند می‌تواند هشداردهنده‌ی خوبی هم
برای پدیده‌آور و هم خوانندگان آثار وی باشد. محیط ضمن آن که به آثار
رجالی، تاریخی، ادبی و موضوعات اجتماعی انتقاد می‌کرد، از نقد کردن
روند تصمیم‌های فرهنگی - آموزشی کارگزاران کشور نیز پروایی نداشت.
زمانی، وی اعزام محصل به اروپا را مورد انتقاد قرار داد. به نظر وی با این
که ریشه‌ی تمامی علوم جدید از شاگردان اعزامی به غرب بود و در میان
آنها افراد شایسته و مفید وجود داشتند، روند مذکور قابل تأمل بود
محیط در چندین شماره از روزنامه‌ی «ایران» ضمن بررسی سیر و سابقه‌ی
اعزام دانشجویان به خارج از کشور به این نتیجه رسید که بازده چنین حرکتی

۲۵. استاد محیط طباطبائی پژوهشگری خلاق و خستگی‌ناپذیر، علام حسین توکلی مقدم، روزنامه‌ی
اطلاعات، شماره‌ی ۱۹۷۰۰: ۶.

مثبت نخواهد بود و عوارض غیر قابل اغماضی به دنبال خواهد داشت. بر این اساس پیشنهاد کرد دانشگاه تأسیس شود. البته او از «دارالعلوم» نام برد و طی مقالاتی مشخصات این مرکز علمی - آموزشی را به رشته‌ی نگارش درآورد. سرانجام دانشگاه تأسیس شد و برخی دوستان محیط را که در دبیرستان تدریس می‌کردند، به دانشگاه بردند ولی کسی را که پیشنهاد دهنده بود، دعوت نکردند؛ در حالی که محیط مدت چهل سال خود را برای تدریس تاریخ به روشی علمی آماده کرده بود.^{۲۶}

دکتر حسن ذوالفقاری می‌نویسد:

«همکاری محیط با روزنامه‌ی شفق سرخ و مقالات تند در آن، وزیر معارف را نسبت به او بدبین کرد که حاصل آن ترک خدمت بود. از جمله مقالات محیط نقد اعزام دانشجو به خارج بود که طی سی و چند شماره با دلایل کافی ثابت کرده بود که دولت بر فارغ‌التحصیلان و برگشت آن‌ها هیچ‌گونه نظارتی نداشته و معلوم نیست این دانشجویان چه معلوماتی اندوخته‌اند و نتیجه چیست و سرانجام پیشنهاد کرده بود مدارس در ایران ایجاد شود و معلمان اروپایی آورده شوند. این مقاله زمینه‌های تأسیس مدرسه‌ی عالی و دانشگاه را فراهم آورد. به پیشنهاد محیط، زبان فارسی باید زبان تدریس قرار می‌گرفت و این خود مستلزم ایجاد مرکزی برای واژه‌سازی بود که مقدمات تأسیس فرهنگستان را به وجود آورد.»^{۲۷}

محیط بر تألیفات و نوشته‌های برخی مشاهیر دانشگاهی با دلیل و مدرک و سند انتقاد می‌کرد و هربار که تیغ انتقادش تیزتر می‌گردید، آنان بیش از گذشته از وی فاصله می‌گرفتند.

۲۶. میراث ماندگار: ۱: ۱۵۸-۱۵۹.

۲۷. یاد یاران، دکتر حسن ذوالفقاری، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، شماره‌ی ۵۷: ۲۲.

هر هفته مقاله‌ای انتقادی و غالباً تند درباره‌ی مراکز علمی می‌نوشت و عیب‌ها و کاستی‌ها را بازگو می‌کرد. شرایط یک دانشگاه و مرکز علمی پژوهشی واقعی را بیان می‌کرد و می‌گفت و می‌نوشت که استاد محقق باید چه خصال و صلاحیت‌هایی را دارا باشد. برخی تنگ‌نظران تُنک‌مایه که قلم لجاج بر دفتر احتجاج می‌کشیدند و آتش رشک و حسد برمی‌افروختند، می‌گفتند: چون محیط به دانشگاه راه نیافته، چنین و چنان می‌نویسد؛ اما حقیقت غیر از این بود و هنگامی که پروفیسور رضا، محیط را برای تدریس تاریخ به دانشگاه تهران دعوت کرد باز هم به انتقادات خود در این باره ادامه داد. هم‌چنین در سال ۱۳۵۵ که درجه دکترای افتخاری در دانشگاه ملی ایران به او اعطا شد، باز هم گفتارها و نوشته‌های انتقادی درباره‌ی دانشگاه‌ها قطع نگردید.^{۲۸}

محیط از همان سال‌های ۱۳۲۳-۱۳۲۷ به میدان سیاست گام نهاد و به اتکای سوابق تاریخی که از تفحص در متون و اسناد به دست آورده بود و می‌دانست که هم‌آوایی با رژیم کمونیستی شوروی سابق چه عواقب خطرناکی را به دنبال خواهد داشت با حرکت چپ‌روی در ایران مخالفت اصولی کرد و با نگارش مقالاتی در زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی این‌گونه گرایش را تقبیح کرد.^{۲۹} در دوران حکومت رضاشاه بسیاری از شخصیت‌های مؤثر سیاسی، فرهنگی و ادبی یا روانه‌ی زندان شدند یا پنهانی و علنی کشته شدند. در آن چنان جوّ خفقان‌آور و اوضاع و احوال خطرناک، برخی که محرم و رازداری را می‌دیدند وی را به گوشه‌ای کشیده و به نحوی که دیگری نشنود محیط را آگاه کردند که چون پروین اعتصامی اشعاری علیه شاه سروده بود، با تزریق میکروب حصبه او را سر به نیست کرده‌اند. محیط در کانون بانوان ایران از جای

۲۸. درگذشت محیط دانش و ادب، ضیاءالدین سجادی، دنیای سخن، تیر و شهریور ۱۳۷۱: ۲۶-۲۷.

۲۹. مجله‌ی محیط به انضمام خاطرات مطبوعاتی محیط طباطبائی: ۲۳۸-۲۳۹.

خویش بر می خیزد و خطاب به حاضران در جلسه می گوید:

«پروین از بنیان گذاران این تشکیلات بود. شما که برای هر موضوعی جلسه و سخنرانی و سر و صدا راه می اندازید، چرا در مورد وفاتش به سکوت مطلق پرداخته اید و هیچ یادی از این شاعر بی نظیر نمی کنید.»

دکتر سید هادی حائری می گوید: در راه مراجعت از کانون به اسناد گفتم: آیا ایراد چنین سخنانی به مصلحت بود؟ جواب داد:

رند عالم سوز را به مصلحت بینی چه کار؟!

کار ملک است آن که تدبیر و تأمل بایش

و افزود: «به کسی بدی نگفته ام و خطایی مرتکب نشده ام و تنها به تکریم پروین پرداخته ام و چنان چه برایم کارشکنی کنند، سال هاست که در تحمل این مزاحمت ها عادت کرده ام.»^{۳۰}

خانم صدیقه دولت آبادی روز بعد از سخنرانی محیط، به عنوان مسؤل کانون بانوان، گزارشی در این باب به وزارت معارف نوشت و طی آن از این استاد محقق شکایت کرد.^{۳۱}

دکتر مهدی محقق طی خاطره ای از شرکت در کنگره ی خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی چنین یاد می کند:

«هنگامی که برای شرکت در کنگره صبح زود به تبریز (محل برگزاری) رسیدیم، برای بردن گروه به شهر هیچ وسیله ای مهیا

۳۰. یک سال از درگذشت استاد گذشت، دکتر سید هادی حائری، مجله ی آشنا، شماره ی ۱۳، مهر و آبان ۱۳۷۲: ۶۱.

۳۱. نامه کانون بانوان (۱۳۲۰/۲/۱۵)، مندرج در کتاب مجموعه مقالات و قطعات اشعار به مناسبت اولین سال وفات پروین اعتصامی: ۶۰ - ۶۱.

نبود. در همین موقع یک استیشن واگن رسید و چهار یا پنج آمریکایی را سوار کرد. در حالی که افراد از شدت سرما بارانی های خود را محکم به خود پیچیده و منتظر رسیدن ماشین بودند، استاد محیط جمله ای گفت که هیچ وقت فراموش نمی کنم:

این جا سگ جان اف . کندی (رییس جمهور اسبق آمریکا) به سلمان فارسی شرافت دارد!...»^{۳۲}

دفاع جدی از فرهنگ اسلامی

محیط در عرصه ی اندیشه و عمل، مسلمان معتقد پابرجایی بود که در بحث های گوناگون و مناسبت های مقتضی از ارزش های دینی و فرهنگ اعتقادی پاسداری می کرد. در هر موضوعی و در زندگی علمی و روزمره بسیار شاکر بود و قناعت و مناعت طبع از خصال باارزش او بود. از دنیا کم می گرفت و به جامعه فراوان می داد و این همان معنای حقیقی زهد است. خود می گوید:

«اگر زندگی من در قالب کس دیگری غیر از من بود، بی تردید حالا آن کس در آه و ناله و شکوه بود؛ اما من چون اعتقاد دارم هرچه پیش می آید و پیش آمده، نبوده، مگر به خواست خداوند، بنابراین از تمام دوران زندگی حتی از دوره ای که اسیر مصائب گوناگون بوده ام، راضی هستم. همیشه در حال شکر خدا هستم و می گویم الحمد لله. شکر گفتن ها مثل سوهانی هستند که ناهمواری های زندگی را صیقل می دهند.»^{۳۳}

در جای دیگر گفته است:

۳۲. مصاحبه با دکتر مهدی محقق، مجله ی رهنمون، شماره ی ۳ و ۲، سال ۱۳۷۱: ۲۸-۲۹.
۳۳. مجله ی تماشا، شماره ی ۳۸۶: ۹۲.



«قبل از انجام دادن هر کاری و به خصوص قبل از پرداختن به کارهای تحقیقی با التماس و استدعا از خداوند می‌خواهم که اگر انجام دادن آن کار ممکن است به زیان مردم و موجب بدآموزی آنان باشد، توفیق انجام دادن آن را به من ندهد.»^{۳۴}

در سال‌های رواج فرهنگ جاهلیت و آن دورانی که می‌خواستند رژیم پهلوی را به ایران قبل از اسلام وصل کنند و عده‌ای نویسنده از ایران باستان سخن می‌گفتند و در صدد به فراموشی سپردن حدود سیزده قرن تاریخ ایران بعد از اسلام بودند و با این تلاش در نادیده انگاشتن فرهنگ عظیم و پرشکوه اسلامی می‌کوشیدند تا بی‌هویتی و بی‌فرهنگی را برای سهولت ترویج فرهنگ بیگانه القا نمایند، محیط همراه چند نفر معدود از مشاهیر معتقد، با شجاعت و استواری پرارجی به دفاع از فرهنگ اسلامی و پاسداری از خط و زبان پارسی اصیل برخاست.

محیط تلاش کرد مردم را با فرهنگ اصیل و هویت راستین خویش آشنا نماید و گذشته‌ی غنی و پر بار و نیز کارنامه‌ی مشاهیر سلف خویش را به درستی بشناسند، زیرا اعتقاد داشت یکی از علل عمده‌ی موفقیت فرهنگ مهاجم غربی، غافل ماندن مردم از فرهنگ اسلامی و ملی خود است. او با درک این مسأله در برنامه‌ی مرزهای دانش، دانشجویان و جوانان را با ارزش‌های فرهنگی گذشته آنان مانوس ساخت و معارف و مفاهیم عالی علمی را در سطح درک عموم مردم بیان کرد.

دانشمندان غربی معمولاً وقتی درباره‌ی تاریخ فلسفه به بحث می‌پردازند، انشعاب علوم از این دانش را در دوره‌ی متمایز قبل از میلاد در یونان باستان و بعد از رنسانس در اروپایان می‌نمایند؛ ولی درباره‌ی سرنوشت علم و فلسفه در دوران طولانی قرون وسطی یا سخنی

۳۴. مصاحبه با مجله‌ی تاریخ و فرهنگ معاصر، سال اول شماره‌ی ۲، زمستان ۱۳۷۰: ۲۴۳.

نمی‌گویند و آن را مسکوت می‌گذارند یا می‌نویسند اعراب و مسلمین علوم باقی مانده از یونان و سایر ملل را حفظ کردند و به اروپا تحویل دادند و از کلام مهم و اساسی اسلام در تمدن جهان چیزی نمی‌گویند، جز اندکی از آنان هم چون گوستاو لوبون. محیط از این پرده پوشی‌های مغرضانه به شدت ناراحت بود و عقیده داشت مقارن دوران تاریک و وحشت‌زای اروپا و فشار خفقان‌آور کلیسا بر دانشوران، منطقه‌ی پهناوری از جهان که از سواحل اقیانوس هند تا کرانه‌های اقیانوس اطلس گسترده بود، در پرتو کلام وحی یعنی قرآن کریم و تعالیم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام فرهنگی عظیم و تمدنی چشمگیر پیدا کرده بود. اروپاییان به وجود این فرهنگ ارزشمند پی بردند و به تعلیم و ترجمه‌ی آثار علمای اسلامی روی آوردند و چنین متون ترجمه شده‌ای را در دانشگاه‌های خویش به داوطلبان آموزش می‌دادند.

چون برخی مغرضانه یا جاهلانه خواستند چنین فرهنگ گران‌مایه‌ای را از آن قومی خاص بدانند و مآثر و مفاخری مهم را صرفاً به طایفه‌ی عرب نسبت دهند، محیط خاطر نشان ساخت که دانشوران مسلمان، خواه ایرانی و غیر آن، آثار عمده و معتبر خود را به زبان قرآن یعنی عربی می‌نگاشتند و این موضوع ربطی به قوم عرب ندارد و باید این مجموعه را فرهنگ اسلامی خواند، نه غیر آن.^{۳۵}

موقعی که در خوزستان مشغول خدمات فرهنگی - آموزشی بود، مجله‌ای عربی به دستش رسید بنام «المقتطف» که در مقاله‌ای محمد زکریای رازی را دانشمندی عربی معرفی کرده و حقایق زندگی این دانشور ایرانی اما مسلمان را دچار برخی لغزش‌ها ساخته بود. این مطالب برای وی تأمل برانگیز بود. به همین دلیل مقاله‌ای در شرح حال رازی نگاشت و در

۳۵ فرهنگ اسلامی. محیط طباطبائی: ۱۷-۱۸.



آن تأکید کرد رازی ایرانی و اهل ری بود؛ ولی چون در عصر وی زبان علوم اسلامی زبان قرآن بوده، آثارش را به عربی نوشته است. این مقاله را محیط برای آن مجله فرستاد؛ ولی دست اندرکاران، آن را که به زبان عربی هم بود، چاپ نکردند. موقعی که از خوزستان به تهران آمد، صورت فارسی نوشته‌ی مزبور را برای روزنامه‌ی ایران فرستاد تا در این نشریه چاپ شود.^{۳۶}

در سال ۱۳۱۳ که جشن هزاره‌ی فردوسی برپا گردید، گروهی برای خوشامد زمام‌دارانی که با اسلام و مظاهر آن به ستیز برخاسته بودند، می‌کوشیدند فردوسی را زرتشتی یا حداقل بی‌علاقه به دیانت نشان دهند. محیط در مقاله‌ای محققانه دلیل‌های منطقی و مستدل آورد که فردوسی مسلمان و شیعه بوده است و به این نتیجه می‌رسد که:

«فردوسی فرد مسلمانی است پیرو محمد ﷺ و علی علیه السلام، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را پاک و متقی می‌داند. مهر آل علی علیهم السلام را موجب نجات و بغض ایشان را سبب زیان آخرت می‌شناسد. آن راهی را که مربوط به علی علیه السلام است، می‌پسندد و باراه‌های دیگر کاری ندارد.»^{۳۷}

در جای دیگر می‌نویسد:

«تشیع فردوسی و علاقه مندی خاص او به حضرت علی علیه السلام و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی نیست که بتوان درباره‌ی آن تردیدی روا داشت و به اتکای برخی تصورات و احتمالات دور از حقیقت، برای او دینی جز اسلام و مذهبی جز تشیع پنداشت.»^{۳۸}

در مورد سعدی هم عقیده دارد این شاعر برگ به مذهب حنبلی نگرویده است؛ ولی چون در محیطی تربیت شده بود که در قلمرو

۳۶. میراث ماندگار ۱: ۱۵۷؛ مجله‌ی محیط و خاطرات مطبوعاتی استاد محیط طباطبائی: ۳۲۰.

۳۷. فردوسی و شاهنامه: ۸۰.

۳۸. همان: ۱۱۱-۱۱۲.

مذهب شافعی قرار داشت، پیرو این مذهب بود؛ اما می توان قرائتی از سروده هایش به دست آورد که تمایلات شیعی او را نشان می دهد:

فردا که هر کسی به شفیعی زند دست
ماییم و دست و دامن معصوم مرتضی
پیغمبر، آفتاب منیر است در جهان
وینان ستارگان بزرگ اند و مقتدی

هم چنین:

یا رب به نسل طاهر اولاد فاطمه
یارب به خون پاک شهیدان کربلا...

و در جای دیگر (دیباچه ی بوستان) گفته است:

خدایا به حق بنی فاطمه
که بر قولم ایمان کنم خاتمه
اگر دعوتم رد کنی یا قبول
من و دست و دامن آل رسول

به اعتقاد محیط، قرائنی تاریخی حکایت می کند که بعد از سقوط آل سلغر که حافظ معیارهای سیاسی و مذهبی سلجوقیان بودند، وضع اجتماعی و اخلاقی و مذهبی مردم شیراز دگرگون شده و مواضع و مراجع تازه ای برای توجه عموم مردم پدید آمده بود؛ مثلاً گروهی از اکابر اشراف سادات علوی در این منطقه ساکن بودند؛ هم چون اصیل الدین عبدالله علوی که بدان درجه از نفوذ روحی و معنوی رسیده بود که می توانست بر اندیشه ی سعدی اثر بگذارد. مقبره ی شاه چراغ نیز مظهری از نفوذ سادات و شیعیان در منطقه ی مزبور به شمار می آمد که سعدی توسط به چنین امامزادگانی را وسیله ی تقرّب می داند.^{۳۹}

۳۹. نکاتی در سرگذشت سعدی، محیط طباطبائی، کیهان فرهنگی، شماره ی ۱۰، دی ۱۳۶۳: ۱۴.

آثار و تألیفات

محیط طباطبائی طی بیش از ۷۰ سال تحقیق و فعالیت مطبوعاتی (از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۷۱ ش) موفق گردید متجاوز از ۲۵۰۰ مقاله در بیش از ۵۵ روزنامه و مجله بنویسد و مدیریت سه نشریه را عهده دار گردد؛ برای سی جلد کتاب مقدمه بنویسد. نوزده جلد کتاب تألیف کند. هشتصد سخنرانی علمی، ادبی، تاریخی و فرهنگی در رادیو، تلویزیون، کنگره‌های علمی، محافل و مجالس ادبی و اجتماعی ایراد نماید؛ ده هزار ساعت تدریس و در مدارس گوناگون و مراکز آموزش عالی حدود ۶۰۰۰ شاگرد تربیت کند و حدود بیست هزار بیت شعر از خود به یادگار بگذارد.^{۴۰}

استاد سید عبدالعلی فناء توحیدی که خود اهل فضل و فضیلت است و به تاریخ معاصر ایران احاطه‌ای قابل توجه دارد و با کمک حافظه و منابعی که فراهم آورده، در رجال‌شناسی شخصیت‌های معاصر ادبی، اجتماعی و سیاسی فردی مطلع و با بصیرت است؛ از سال ۱۳۳۶ هـ ش که دوره رایزنی فرهنگی محیط به پایان رسیده، و به ایران بازگشته بود، تصمیم گرفت با توافق برادرش تمامی مقالات و یادداشت‌های محیط را از لابه‌لای مجلات، نشریات و کتاب‌ها استخراج و از روی آنان با اصلاحات لازم و رفع غلط‌های چاپی، دوباره نویسی کند. دانشگاه تهران، و برخی کتاب‌خانه‌های معتبر کشور نیز وی را در این جهت یاری کردند. او تاکنون توانسته است نزدیک به سه هزار مقاله‌ی محیط را جمع‌آوری کند که شامل دوهزار مقاله‌ی بلند و هزار نوشته و یادداشت کوتاه هستند. محصول تلاش این فرهنگی گم‌نام، در پنجاه جلد دست‌نویس فراهم و تدوین گردیده که هر کدام فهرست جداگانه‌ای دارند. محیط در اواخر عمر تصمیم گرفت این مجموعه‌ها را به چاپ بسپارد؛ ولی انجام

۴۰. مجله‌ی محیط و خاطرات مطبوعاتی محیط طباطبائی، مقدمه‌ی سید فرید قاسمی: ۱۲.

نپذیرفت. در عین حال آثار گردآوری شده توسط برادر، چنان برایش اعتبار داشت که از وی می‌خواست در موضوعاتی خاص مقالات او را استخراج کند که از این طریق تعدادی از مقالات که به صورت سلسله مطالب در موضوعی خاص بودند به شکل کتاب، به طبع رسیدند. غالب سخنرانی‌های محیط نیز توسط استادسید عبدالعلی فناء توحیدی قلم‌بند گردیده است که البته دست‌نوشته‌های وی با اصل سخنرانی‌ها و خطابه‌های محیط تفاوت‌هایی دارد. استاد توحیدی می‌گوید: کار من جمع‌آوری و تدوین مقالات بود که انجام داده‌ام؛ ولی توان چاپ آن‌ها را ندارم و باید فرزندان محیط در این خصوص اهتمام بورزند.^{۴۱}

ادیب شاعر

محیط از سال‌های جوانی طبع شعر خود را بروز داد و در اشعار، «محیط» تخلص می‌کرد. خودش در این باره می‌گوید:

«شعرهای من به فرم و خاص خودم است. قیافه، قیافه‌ی غزل است؛ صورت غزل را داراست؛ ولی مطوّل است. در ضمن قصیده هم نیست؛ زیرا که در قصیده مدح و هجو و وصف طرف است.»^{۴۲}

دکتر زرین‌کوب می‌نویسد:

«با آن که اشتغال به مطالعه و تحقیق فرصت زیادی جهت شاعری برای محیط باقی نمی‌گذاشت، از این تفتن هم ظاهراً لذت می‌برد و در سال‌های اخیر نمونه‌های بیشتری از آن‌ها را چاپ می‌کرد. بخش عمده‌ی این سخنان موزون شکایت، حسرت و ناخرسندی و ملال زمانه بود.»^{۴۳}

۴۱. گفت‌وگو با عبدالعلی توحیدی، مجله‌ی رشد معلم، بهمن ۱۳۸۰ و نیز مصاحبه‌ی نگارنده با ایشان.

۴۲. مصاحبه با مجله‌ی کیهان فرهنگی، شماره‌ی ۱۰، دی ۱۳۶۳.

۴۳. حکایت هم‌چنان باقی: ۴۰۲.

استاد سید عبدالعلی فناء توحیدی می نویسد:

«محیط صاحب دیوان شعری است که به سعی یکی از ارادتمندان ایشان جمع آوری شده و شامل ۱۲۱ قطعه شعر و دارای ۲۱۲۳ بیت است؛ ولی هنوز کلیه ی اشعار ایشان را شامل نیست.»^{۴۴}

یادآور می شود محیط در سنین نوجوانی در اشعار به سفارش پدر، «بقا» تخلص می کرد و تا سال ۱۳۰۲ که به تهران رفت، با همین تخلص شعر می سرود و در این سال تخلص خود را تغییر داد. نخستین شعر او که به چاپ رسیده، سروده ای است درباره ی محرم الحرام و عاشورا که در سال ۱۳۰۲ به طبع رسیده است.^{۴۵}

آثار مستقل که به صورت کتاب چاپ شده یا آماده ی نشر هستند، بدین قرارند:

۱. جغرافیای نو در دو مجلد که جزء کتب درسی دبیرستان ها بوده و در سال ۱۳۱۵ منتشر شده است.
۲. مجموعه آثار میرزا ملکم خان، از انتشارات محمدعلی علمی در سال ۱۳۲۷. البته مجلدات دوم و سوم و چهارم این مجموعه، هنوز چاپ نشده است و در کتاب خانه ی محیط موجود است.
۳. نقش سید جمال الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین، با مقدمه و ملحقات سیدهادی خسروشاهی، قم، مرکز انتشارات دارالتبلیغ اسلامی، ۱۳۵۰. این کتاب شامل ۱۵ مقاله ی محیط بود که در مطبوعات به تناوب درج شده بود؛ اما در چاپ جدید سی مقاله از آثار ایشان آمده است. یادآور می شود طبع جدید اثر مذکور در سال ۱۳۷۰ توسط دفتر نشر فرهنگ اسلامی صورت گرفته است.

۴۴. مجله ی راهنمای کتاب، سال ۲۱، شماره ی ۳-۴: ۱۸۴.

۴۵. دانشمندان و مشاهیر حرم حضرت عبدالعظیم حسنی و شهرری ۲: ۶۱۳.

۴. دادگستری در ایران که ابتدا در مجله‌ی وحید و دوبار جداگانه چاپ شده است. طبع جدید آن مربوط به سال ۱۳۵۱ است. دامنه‌ی موضوعات کتاب از صدر اسلام تا آغاز مشروطیت است.

۵. آن چه درباره‌ی حافظ باید دانست که مجموعه‌ی گفتارها و نوشته‌های استاد طی سال‌های ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۱ است و مشتمل بر ۲۱ فصل است. این کتاب را مؤسسه‌ی انتشارات بعثت در سال ۱۳۶۷ در قطع رقعی و ۲۸۸ صفحه چاپ کرده است.

۶. فردوسی و شاهنامه، شامل ۲۸ مقاله در ۲۱۸ صفحه به قطع وزیری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰.

۷. خیامی یا خیام (شامل مقالات و گفتارهای محیط که فرزند فاضلش سید احمد محیط طباطبائی آن‌ها را از بایگانی مرزهای دانش رادیو، کتاب‌خانه‌ی مجلس شورای اسلامی و کتاب‌خانه‌ی سید عبدالعلی توحیدی استخراج کرده است). انتشارات ققنوس در سال ۱۳۷۰ این کتاب را در ۲۱۸ صفحه و قطع وزیری چاپ کرده است.

۸. تطوّر حکومت در ایران بعد از اسلام، این کتاب حاوی دوازده گفتار است که محیط برای دانشجویان رشته‌ی تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی تهران در نیمه اول سال تحصیلی ۱۳۶۱-۱۳۶۲ به صورت خطابه ایراد کرده است. سید احمد فرزند محیط این گفتارها را به صورت منظم و مدوّن درآورده و در اختیار دانشجویان مزبور قرار داده است تا آن که انتشارات بعثت آن را در سال ۱۳۶۷ به انضمام یک خاتمه چهارضمیمه (از خطابه‌های استاد در برنامه‌ی مرزهای دانش) در قطع وزیری و ۲۲۰ صفحه به طبع سپرده است.

۹. تاگور شاعر و فیلسوف هندی، شامل شرح حال تاگور است که نخست در هشت شماره‌ی روزنامه‌ی ایران در شهریور ۱۳۱۰ و سپس در فروردین

سال ۱۳۱۱ به صورت کتابی در ۶۷ صفحه از طرف شعبه ی کتابخانه ی ترقی منتشر و هنگام مسافرت تا گور به ایران، به وی تقدیم گشت.

۱۰. دانش و دانشوران، محیط در نظر داشته است کتابی با این عنوان بنویسد که بخش هایی از آن از سال ۱۳۰۹ بدین طرف در جراید و مجلات کشور درج شده است. استاد سید عبدالعلی فناء توحیدی کوشیده است با جمع آوری همان مقالات، مباحث کتاب مورد نظر را با جلب نظر محیط تدوین کند. البته این اثر تاکنون چاپ نشده است.

۱۱. کتابی درباره ی نادرشاه افشار، محیط بر اثر قراردادی که با انجمن آثار ملی داشت، تصمیم گرفت کتابی درباره ی نادر بنویسد که موفق گردید ۳۲۰ صفحه از آن را به نگارش درآورد و به طبع بسپارد؛ اما به دلایل مختلف نتوانست بقیه ی کتاب را که مطالب و اسنادش آماده بود، تکمیل کند و چاپ نماید.

۱۲. تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، در سال ۱۳۵۴ دکتر صدرالدین به عنوان مدیر مدرسه عالی روزنامه نگاری (دانشکده ی علوم ارتباطی) از محیط دعوت کرد تا در نیمه ی دوم سال تحصیلی ۱۳۵۴ - ۱۳۵۵ تدریس تاریخ مطبوعات ایران را از زمان محمدشاه تا آغاز حکومت پهلوی برعهده گیرد. محیط پذیرفت و براساس یادداشت های سال های ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ که شخصاً در این مورد فراهم آورده بود و مطالعات و پژوهش های جدید، ۲۹ خطابه برای دانشجویان این دانشکده ارائه کرد که این گفته ها به صورت جزواتی در اختیار آنان قرار گرفت. این مطالب همراه با نوشته های دیگری در همین موضوع در ۳۲۳ صفحه و در قطع وزیری توسط انتشارات بعثت چاپ شد.

۱۳. تاریخچه ی اعزام محصل به اروپا، شامل مقالات استاد در این موضوع است که در روزنامه ی شفق سرخ در سال ۱۳۱۲ و در ۴۶ شماره درج شده است و به صورت کتابی مستقل آماده ی طبع است.

۱۴. دیوان حافظ، به تصحیح و مقدمه‌ی استاد محیط و به خط محمد علی سبزه‌کار و با تذهیب مجید طریقتی، شامل ۴۸ صفحه مقدمه و ۳۸۴ صفحه متن که در قطع وزیری توسط انجمن خوش‌نویسان ایران تاکنون دوبار چاپ شده است. طبع دوم سال ۱۳۶۹.
۱۵. گلستان سعدی، با تصحیح و مقدمه‌ی محیط. به خط امیر فلسفی، تذهیب فرهاد لاله‌دشتی، شامل ۴۱ صفحه مقدمه و ۲۸۸ صفحه متن که در قطع وزیری توسط سید عبدالله موسوی ریزکوهی در سال ۱۳۷۱ به طبع رسیده است.
۱۶. فرهنگ اسلامی، این کتاب نخست به‌عنوان نشریه شماره‌ی ۳۲ توسط انجمن علمی - مذهبی دانشگاه آذربادگان تبریز منتشر شده است و سپس انتشارات بعثت در قطع جیبی در ۴۷ صفحه در سال ۱۳۵۶ به طبع آن اقدام کرده است.
۱۷. تاریخ بایه (نقطه‌الکاف)، سلسله‌ی مقالات محیط در ماه‌نامه‌ی گوهر که طی سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ انتشار یافته است. این مجموعه به‌عنوان پیوست در پایان کتاب تاریخ ادبیات ایران اثر ادوارد براون (از صفویه تا عصر حاضر، ترجمه‌ی دکتر بهرام مقدادی) آمده است و آماده‌ی چاپ در کتابی مستقل است.
۱۸. شرح حال مفصل صفی‌الدین ارموی، بار نخست در مجله‌ی موسیقی درج گردیده و می‌تواند به صورت کتابی مستقل در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد.
۱۹. تاریخچه‌ی دارالفنون، مقالاتی است که طی ده شماره در سال ۱۳۱۳ در نشریه‌ی شفق سرخ انتشار یافت و اثر مستقلی را تشکیل می‌دهد ولی هنوز در قالب کتابی مجزا چاپ نشده است.
۲۰. شرح حال محمد زکریای رازی، حاوی سلسله مطالب استاد در خصوص زندگی، اندیشه و آثار این دانشمند مسلمان است که در سی

شماره‌ی روزنامه‌ی ایران در سال ۱۳۰۹ چاپ شده است و آماده‌ی طبع در هیأت کتابی مستقل است.

۲۱. مسلمانان فلسطین، شامل مقالات ذیل:

- فلسطین از آن کیست؟، مجله‌ی محیط، شماره‌ی ۹.

- آوارگان فلسطین، روزنامه‌ی آتش، شماره‌ی ۱۵۰۹، ۲۵ آبان ۱۳۳۴.

- در ماورای اردن چه می‌گذرد؟، همان، شماره‌ی ۱۵۳۸، ۲۹ آذر ۱۳۳۴.

- سیاست روسیه در موضوع فلسطین، همان، شماره‌ی ۱۳۵۵۷، ۲۱ دی ۱۳۳۴.

- فلسطین در نیویورک، همان، شماره‌ی ۱۵۷۵، ۱۲ بهمن ۱۳۳۴.

- قضیه بغرنج فلسطین، همان، شماره‌ی ۱۵۸۱، ۱۹ بهمن ۱۳۳۴.

- راهی که اردن انتخاب کرده است، همان، شماره‌ی ۳۶۰۳، ۱۶ اسفند ۱۳۳۴.

- نظری به جغرافیای تاریخی کنعان و فلسطین در گذرگاه تاریخ، جله‌ی

گوهر، سال ۵، شماره‌ی ۲.

- اردن و فلسطین یا اردن و سوریه، روزنامه‌ی اطلاعات، شماره‌ی

۱۳۷۶۳، ۱۶ فروردین ۱۳۵۱.

- فلسطین مسأله‌ای اسلامی نه عربی، روزنامه‌ی کیهان، سال ۱۳۴۱،

شماره‌ی ۷۷۶۷، ۲۵ مرداد ۱۳۴۱.

- آیا فلسطین مرده را می‌توان زنده کرد، مجله‌ی تهران مصور، سال ۱۸،

شماره‌ی ۸۶۱.

- هنوز آوارگان امیدوارند، روزنامه‌ی تهران مصور، سال ۲۰، شماره‌ی ۹۷۸،

سال ۱۳۴۱.

- آوارگان عرب فلسطین، همان، سال ۲۱، شماره‌ی ۱۰۰۷.

- فلسطین در تاریخ جهان، همان، سال ۲۵، شماره‌ی ۱۲۴۳.

- آوارگان عرب، همان، سال ۲۵، شماره‌ی ۱۲۴۵.

- بیت المقدس، همان، سال ۲۵، شماره‌ی ۱۲۴۷.

- بیت المقدس در دوره‌ی اسلامی، همان، سال ۲۵، شماره‌ی ۱۲۴۸.

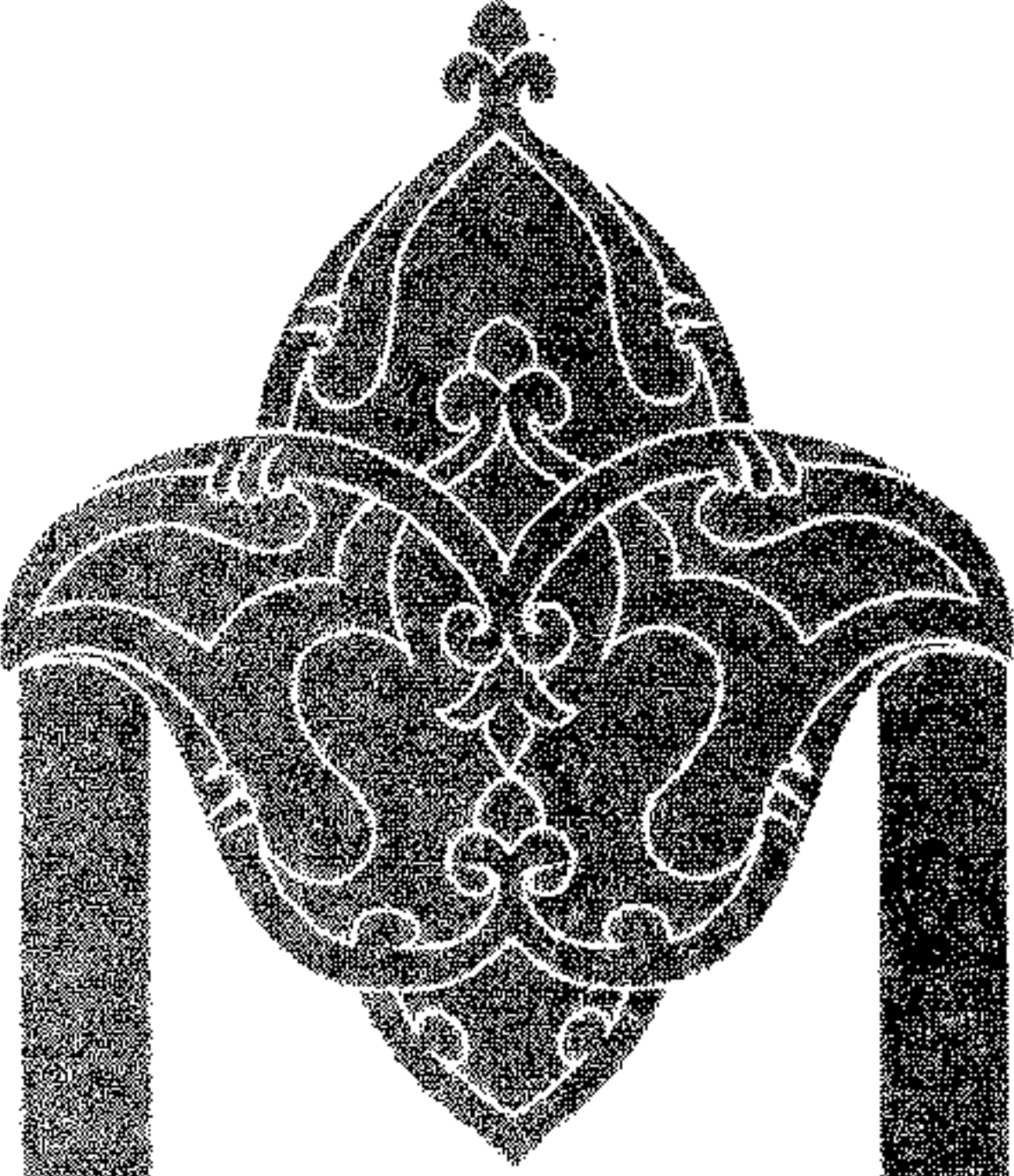
- حل مشکل فلسطین، همان، سال ۲۶، شماره ی ۱۲۹۴.
- تشکیل حکومت مستقل فلسطین، همان، سال ۲۷، شماره ی ۱۳۲۰.
- بیت المقدس است یا اورشلیم؟، همان، سال ۲۷، شماره ی ۱۳۴۸.
- ۲۲. دیوان مجمر زواره ای، با مقدمه، تصحیح و اشراف محیط، تهران: خیام، ۱۳۴۵.

مقدمه نویسی بر آثار دیگران

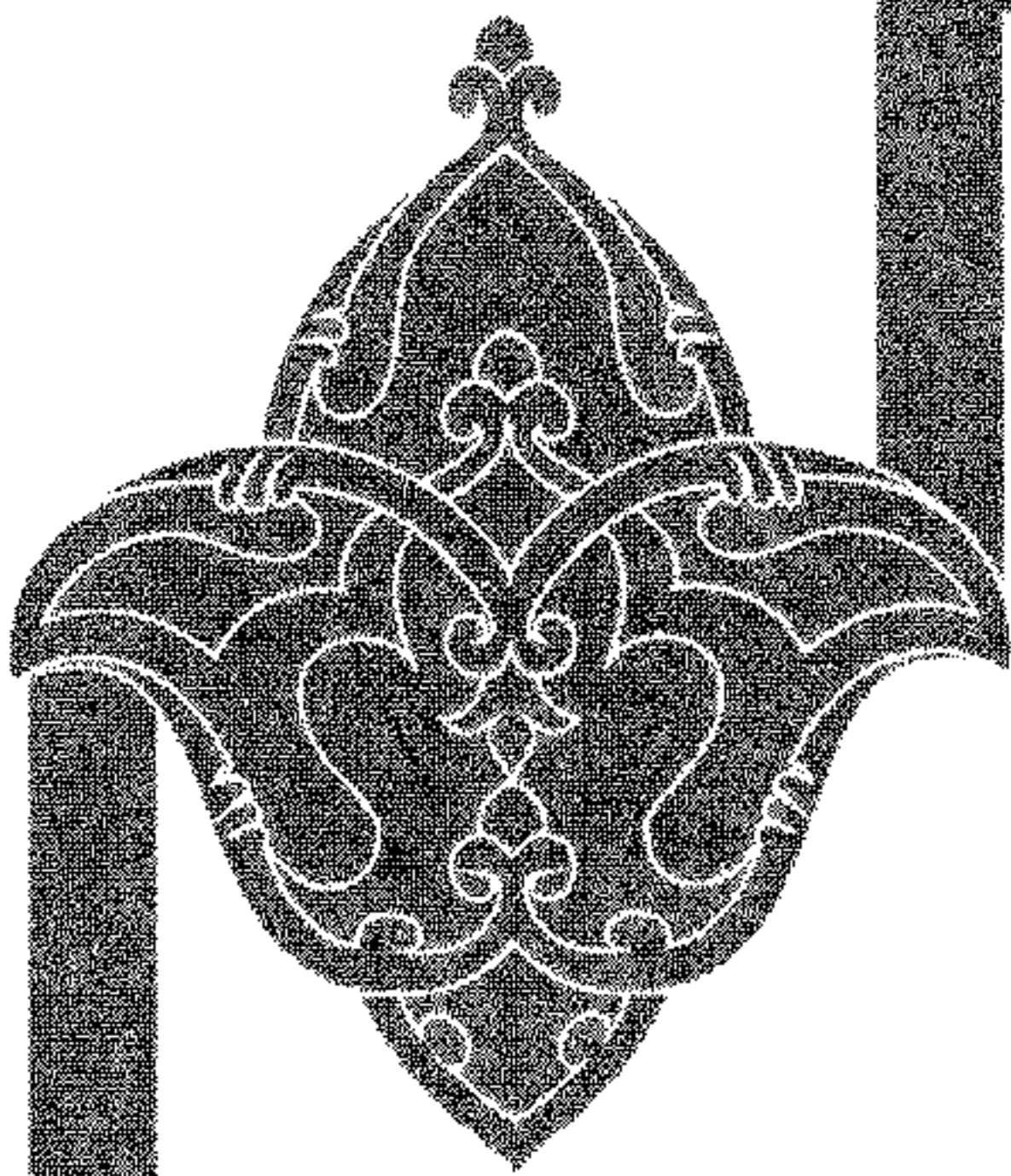
۱. نورالدین عبدالرحمن جامی، مقدمه ی کتاب بهارستان جامی، از نشریات کتاب خانه ی مرکزی، تهران، ۱۳۱۱.
 ۲. افسانه یا تاریخ، مقدمه ی کتاب سه یار دبستانی، اثر هانری ماکفال، ترجمه ی وزیر ی و طاهری، تهران، ۱۳۱۳.
 ۳. زندگانی سعدی، مقدمه ی کتاب بوستان سعدی، به تصحیح سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران، ۱۳۱۷.
 ۴. مقدمه ی کتاب نگارستان عجایب و غرایب، تألیف پیشاوری.
 ۵. مناجات، کتاب نغمه های آسمانی.
 ۶. مادر، به قلم سید جلال الدین افتخارزاده.
 ۷. سیره ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله، کتاب تاریخ نبوی، سید رضا همراه.
 ۸. بنام خداوند، کتاب سخنان علی بن الحسین علیه السلام.
- مقاله هایی که در کتاب های دیگر آمده است:

۱. صاحب یخچالیه، مقاله در کتاب تذکره ی یخچالیه، محمد علی فرهنگ (بهار) اصفهانی، چاپ سوم، ۱۳۲۱.
۲. در ماتم محمد قزوینی، مندرج در کتاب علامه ی قزوینی، تهران، ۱۳۲۸.
۳. جست و جو در لفظ سینا، کتاب جشن نامه ابن سینا ۲: ۲۹۶-۲۹۱.
۴. سرزمین بحرین، کتاب خلیج فارس، ج ۱، تهران ۱۳۴۲.
۵. مهر مادر، سید جلال الدین افتخارزاده.

۶. کرمان و کرمانی‌ها، مجموعه سخنرانی‌ها به انضمام آثاری از شاعران معاصر کرمان.
۷. تأثیر شعر در نگاه داری و تقویت گسترش زبان فارسی، سخنرانی‌های نخستین کنگره شعر در ایران.
۸. محمدزکریای رازی پیشاهنگ عصر جدید تجربه، کتاب دوازده مقاله: ۱۲۹ - ۱۴۷.
۹. شناسایی اقبال، کتاب علامه‌ی اقبال: ۱۳۰ - ۱۴۴.
۱۰. ابوریحان بیرونی ادیب و شاعر، یادنامه‌ی ابوریحان بیرونی.
۱۱. سهم اصفهان در فرهنگ جهان، مجموعه مقالات پنجمین کنگره‌ی ایران شناسان.
۱۲. خاندان عامری، کتاب عامری نامه (مشمول بر ۱۸ مقاله تقدیم به علی محمد عامری).
۱۳. دارالفنون و امیرکبیر، کتاب امیرکبیر و دارالفنون: ۱۸۶ - ۱۹۴.
۱۴. محیط زندگانی شیخ طوسی، یادنامه‌ی شیخ طوسی: ۲۶ - ۴۰.
۱۵. بازگشت سبک ہندی به ایران، کتاب صائب و سبک ہندی: ۱۹۸ - ۲۰۶.
۱۶. ہزاره‌ی شیخ طوسی، یادنامه‌ی شیخ طوسی.
۱۷. چند نکته درباره‌ی فردوسی و شاهنامه، کتاب فردوسی و ادبیات حماسی.



مقالات



کتابی بی نام با نامی تازه

پروفسور ادوارد براون* خاورشناس انگلیسی، در سال ۱۳۲۸ق، مطابق سال ۱۹۱۰، کتابی را در سلسله‌ی انتشارات گیب، انتشار داد که بر نخستین صفحه‌ی آن چنین نوشته شده بود:

«کتاب نقطة الکاف در تاریخ باب و وقایع هشت سال اول از تاریخ بایته، تألیف حاجی میرزا جانی کاشانی مقتول در ۱۲۶۸ هجری.»

پیش از این که کتاب مزبور در دسترس عموم قرار گیرد، در فهرست آثار بایته، هرگز کتابی بنام نقطة الکاف شناخته نشده بود.

کتابی که مشتمل بر سرگذشت حوادث هشت ساله‌ی بابیان بود و نسخه‌هایی از آن در دسترس افراد خاصی دیده می‌شد، بنام معینی خوانده و به نویسنده‌ی مشخص منسوب نمی‌شد، تا این که مصلحت و مراعات اولیای امور دولت قاجاریه که در آن کتاب با صفات و الفاظ و دعاهای زشت یاد شده بودند و وجود برخی تفصیلات زیان‌آور، مانند واقعه‌ی بدشت* که حتی مورد تقبیح برخی از سران بایته هم قرار گرفته بود^۱ و لزوم حذف یا تلخیص و یا تبدیل و تفصیل آن‌ها از طرف برخی از بابیان، چنین اقتضا می‌کرد که این کتاب را از برخی مطالب بپیرایند و به جای آن‌ها چیزهای تازه‌ای که باب روز باشد بگذارند و [به طور کلی صورتی جدید از آن فراهم آورند و به جای صورت قدیم آن بگذارند و] به همین مناسبت آن را تاریخ جدید نامیدند، در مقابل تاریخ قدیم.

از قرار معلوم این کار در دهه‌ی [دهم] از قرن سیزدهم هجری صورت گرفت و تاریخ جدید بدین کیفیت ساخته و پرداخته شد و شخصیت نویسنده‌ی آن هم برای احباب و اغیار یا دوست و بیگانه شناخته نبود و بنا به نوشته‌ی میرزا ابوالفضل* (از داعیان بایته که بعد از تجزیه‌ی بایته به ازلی و بهائی، او به بهائیان پیوست) در رساله‌هایی که بنام

۱. چنان که ملاحسین بشرویه‌ای که نخستین ایمان آورنده به بابیت باب از سوی حضرت حجت علیه السلام بود، پس از شنیدن خبر این واقعه گفت: اگر من آن جا بودم، اصحاب آن جا را با شمشیر کيفر می‌کردم. (تاریخ ظهورالحق، بخش ۳: ۱۱۰).

عزیزالله یهودی مشهدی نوشت و بعدها آن را بنام الکساندر تومانسکی خاورشناس روسی، «اسکندریه» * نامید، می‌گوید که برخی نویسنده‌ی این کتاب تازه را خود میرزا ابوالفضل گلپایگانی و برخی مانکجی هاترایای گجراتی زردشتی می‌دانستند؛ در صورتی که برخی از بایبان هم آن را بنام شیخ محمد قائنی معروف به نبیل قائنی*، تاریخ نبیل می‌خواندند. اما خود نبیل قائنی در تصحیح و تنقیحی که از این کتاب جدید در سال ۱۳۰۳ ق کرده و به خط دست خود نوشته و امضای او در آخرش موجود است، بنام مؤلف تلخیص ابداً اشاره‌ای نکرده و در حواشی آن برخی مطالب تازه افزوده است. تاریخ نبیل قائنی که هفتاد سال پیش از این مورد استفاده‌ی مؤلف کتاب حَقُّ المبین در همدان قرار گرفته و از آن مطلبی نقل کرده بود، چند سال قبل به سعی بعضی از خیراندیشان برای یکی از کتاب‌خانه‌های عمومی ایران خریداری شد.

میرزا ابوالفضل گلپایگانی، میرزا حسین همدانی غیرمعروف را مؤلف کتاب می‌داند و می‌گوید که به دستور و راهنمایی و احیاناً املا‌ی مانکجی زردشتی آن را نوشته است.

در نسخه‌ای از این کتاب که متعلق به مانکجی بوده و از تهران به هند برده است، بیست و پنج سال پیش در کتاب‌خانه‌ی مؤسسه‌ی کامای بمبئی دیدم که نسخه‌ی خود را بدون هیچ‌گونه توضیح و تفصیلی فقط بنام تاریخ میرزا حسین تهرانی (نه همدانی) در پشت صفحه‌ی اول نامیده و از چنین اوضاع و احوالی که گلپایگانی نوشته، ابداً ذکری نکرده است.

پس تاریخ جدیدی که ملخص کتاب تاریخ قدیم و بی‌نام و نشان موجود در دست بابیه بود، مانند اصل آن به مؤلف ثابتی نسبت داده نمی‌شد و مساعی میرزا ابوالفضل بعدها آن را صاحب اسم مؤلفی کرد که برای او حقی جز اجرای طرح نگارش خویش و دستور مانکجی در

این معرفی قائل نشده بود و قرینه‌ی ارتباط مستقیم این عمل با شخص گلپایگانی در قسمتی که از مناظره‌ی ایام محبس میرزا ابوالفضل به اسم و رسم ثبت کرده است، به چشم می‌رسد. در دو نسخه‌ی کوچک و بزرگ دیگری که از متن قدیمی اصل تاریخ بابیه دیده و سنجیده‌ام ابدأ نام و نشانی از مؤلف آن در میان نیست و نسخه‌ی نسبتاً کامل‌تر، درست بر منوال همین متنی است که پروفیسور براون از روی نسخه‌ی اول گوینو چاپ کرده است. با این تفاوت که رساله‌ی نقطة الکاف قسمت اول مقدمه‌ی اول کتاب را ندارد.

بنابراین، پروفیسور براون با انتشار این متن برای آن، نام مؤلف و عنوان خاصی در مقدمه‌ی خود فراهم آورد و اینک شصت و پنج سال است که جز به این عنوان جدید و آن مؤلف منسوب شناخته نمی‌شود و تاکنون کسی در صدد برنیامده راجع به این موضوع، از نظر فن کتاب‌شناسی تحقیقی به عمل آورد؛ بلکه همگنان به صحت این ادعای براون تسلیم شده‌اند و آن‌گاه درباره‌ی مقدمه‌ی براون یا برخی از مطالب محتوای آن اظهار نظری کرده‌اند.

براون پیش از انتشار این اثر، دو کتاب تاریخی دیگر بابیان و بهائیان را به زبان انگلیسی ترجمه و چاپ کرده بود، یکی مقاله‌ی سیاح* که هم زمان با تاریخ تلخیص نبیل قائنی از طرف عباس افندی ملقب به عبدالبهاء* در تلخیص و تنظیم مطالب همان تاریخ جدید تهیه و تنظیم گردیده و هنگام سفر ادوارد براون به عکاء به او اهدا شده بود و دیگری ترجمه‌ی تاریخ جدید مزبور را از روی متنی که یکی از بابیان در شیراز به براون [هدیه] کرده بود چاپ کرد و در ذیل این ترجمه متن و ترجمه‌ی رساله‌ی کوچکی را که میرزا یحیی ازل* بنا به درخواست براون درباره‌ی همان وقایع نوشته بود. بر ترجمه‌ی تاریخ

جدید و تعلیقات آن افزوده است. در تعقیب انتشار این ترجمہ‌ها و متن مقالہ‌ی سیاح، براون در صدد بود تاریخ حاجی میرزا جانی* را کہ تاریخ جدید از روی آن تلخیص شدہ و وی در خلال این کتاب بنام آن آشنایی یافتہ بود، بہ دست آورد و چاپ کند.

تا آن کہ ہنگام مراجعہ بہ کتاب‌های خریداری [شدہ‌ی] کتاب خانہ‌ی ملی پاریس از ترکہ‌ی کونت گوینو* وزیر مختار فرانسه، مابین سال‌های ۱۲۷۱-۱۲۷۴ ق در تہران، بہ دو نسخہ‌ی خطی برخورد کہ یکی مشتمل بر بیان فارسی بہ ضمیمہ‌ی رسالہ‌ای بود کہ نویسندہ‌ی مجموعہ در آخرش نوشتہ بود کہ بہ دستور وزیری در ۱۲۷۹ ق نوشتہ است. این رسالہ کہ مؤلف گم نام آن چنین تصریح می‌کند:

«چون کہ در ابتدای این کتاب ذکر مقام نقطہ بسیار گردید و اصل نوشتن این رسالہ در باب توحید و ذکر مبدأ و معاد کہ اصل دین می‌باشد نوشتہ می‌شود، لہذا نام این کتاب را نقطۃ الکاف کردم.»

مؤلف در مورد دیگری از ہمین رسالہ‌ی موسوم بہ نقطۃ الکاف، تاریخ تألیف رسالہ را صریحاً یک ہزار و دوست و [ہفتاد] و ہفت [سال از بعثت پیغمبر ﷺ] نوشتہ است کہ بہ اعتباری مطابق با [۱۲۶۷] ہجری [می‌شود] و در صورتی کہ فاصلہ‌ی بعثت را از ہجرت بہ روایت دیگری سیزدہ سال بدانیم، سال تألیف آن ۱۲۶۴ می‌شود. طرز اختتام این رسالہ در نسخہ‌ی کتاب خانہ‌ی پاریس کہ مشتمل بر بیان باب* ہم ہست ابتداً نقصی و افتادگی نشان نمی‌دہد؛ بلکہ نشان می‌دہد کہ اصل رسالہ از این مقدار تجاوز نمی‌کردہ است.

نسخہ‌ی دوم کہ بہ ہمین رسالہ‌ی معہود آغاز می‌شود ولی بعد از آن کہ بہ جملہ‌ی پایان آن نسخہ‌ی مستقل می‌رسد، بدون مناسبت، مطلب رسالہ را در متن معہود طوری دنبال می‌کند کہ این ناسازگاری عبارات پیش و

پس، برای کسی که قادر به تشخیص اختلاف اسلوب انشاء و تغییر سیاق مطلب نباشد، به زحمت آشکارا می‌گردد.

عجب است که مؤلف رساله‌ی نقطه‌الکاف پس از تصریح به منظور خود از تألیف این رساله، در پایان درآمد کتاب می‌نویسد:

«که اول، اسماء و صفاتُ الله می‌باشد؛ بعد، ذکر توحید و نبوت و ولایت و شیعیان در خطبه شده است و انشاء الله تعالی تفصیل خطبه را ذکر خواهیم کرد و در یک مقدمه و چهار باب مذکور می‌شود.»

چنان‌که ملاحظه می‌شود در این جا ابدأ براعت استهلال یا اشاره‌ای به ذکر تاریخ امری وارد نیست و دنباله‌ی مقدمه یا رساله‌ی نقطه‌الکاف در نسخه‌ی کامل به صورت و کیفیت دیگری امتداد می‌یابد. در آن جا که می‌خواهد زمینه‌ای برای ظهور دعوت جدید فراهم آورد می‌نویسد:

«و الحال که هزار و دویست و هفتاد سال از هجرت رسول الله گذشته...»

بدیهی است جمع میان این تاریخ با تاریخی که در آن رساله‌ی نقطه‌الکاف تألیف شده، میسر نیست و حداقل سه سال و حداکثر هفت سال تفاوت زمانی دارد.

پروفسور براون مشتاق یافتن تاریخی بوده که تاریخ جدید از روی آن اقتباس و تلخیص شده بود و همین که در پاریس بدین نسخه‌ی بی‌نام و نشان پاریس دست می‌یابد، آن را همان کتاب منظور خود پنداشته و بی‌آن که بر نسخه‌ی کامل، نامی یا اشاره‌ای دال بر اسم کتاب و نام مؤلف بنگرد، به اعتبار شباهت حوادث تاریخ جدید با وقایع کتاب نو یافته، همین را تاریخ حاجی میرزا جانی مطلوب خود شمرده و از رساله‌ی مقدمه، نام نقطه‌الکاف را برداشته و بر آن افزوده و به چاپ رسانیده است.

ناشر از ناسازگاری دو تاریخ ۱۲۷۷ و ۱۲۷۰ [ق] در مقدمه‌ی کتاب به اختلاف موجود میان دو متن، توجه نیافته بلکه آن را نوعی مسامحه‌ی عددی به حساب آورده است؛ در صورتی که عبارات قبل و بعد به اهمیت موضوع اعداد در نزد مؤلف کتاب اشاره می‌کند. مسلم است توجه بدین که مرگ حاجی میرزا جانی در سال ۱۲۶۸ هجری روی داده، بهترین قرینه است بر این که کاشانی نمی‌توانسته مؤلف کتابی باشد که در سال ۱۲۷۰ هجری تألیف شده باشد.

در صورتی که ناشر کتاب، عبارت «شخصی از اصحاب که به حاجی کاشانی معروف می‌باشد روایت کرده که من هم همراه بودم»، از متن تاریخ را در نظر می‌گرفت، از سیاق بیان مطلب استنباط می‌کرد که مؤلف تاریخ، دیگری جز حاجی کاشانی بوده که کسی جز حاجی میرزا جانی نمی‌توانسته باشد. به علاوه در آن جا که سخن از توقف دو روزه‌ی باب در شهر کاشان می‌رود و در برخی نسخه‌های خطی تاریخ جدید، حاجی میرزا جانی را مهمان دار او می‌نویسد، در این متن تاریخ ابدأ از میزبانی مؤلف یادی نشده و مطلب را خیلی کوتاه‌تر از آن چیزی آورده است که در تاریخ جدید از تاریخ حاجی میرزا جانی نقل کرده‌اند.

در صفحه‌ی ۲۳۹ این عبارت که می‌گوید:

«حقیر مُصنّف کتاب، یک زمانی به خدمت ایشان (میرزا یحیی ازل) رسیدم. طفل خوش احوالی به نظرم آمد، بعدها جویای احوال ایشان گردیدم. الخ»

بعد در بیان سرگذشت میرزایحیی ازل در راه آمل، در صفحه‌ی ۲۴۲ می‌گوید:

«شخصی از اصحاب که به حاجی کاشانی معروف می‌باشد روایت کرده که من هم همراه بودم و در آن شب ازل پنهان شد... الخ»

این عبارت دلالت صریح دارد که مصنف کتاب غیر از حاجی کاشانی [حاجی میرزا کاشانی. در تمامی موارد مشابه، مراد از «حاجی کاشانی» حاجی میرزا کاشانی است.] راوی بوده و بعد از دستگیری بهاء* و ازل و حاجی کاشانی در آمل، می نویسد:

«جناب اخوی [= بهاء] ایشان را تعزیر شرعی [= حد شرعی یا تازیانه و چوب] کردند... ولی جناب ازل و حاجی کاشانی را چوب نزدند. چندی حضرات در حبس بودند و بعد حضرت خداوند رؤف مهربان، هریک را به وسیله ای مستخلص کرد. بعد از آن واقعه چندی هم در حدود مازندران به سر برده و راجع به سوی بلد خود گردیدند. حاجی کاشانی گوید که من در مازندران چهار ماه قبل از اسیری و بعد از آن، شبانه روز در خدمت آن جناب [= ازل] بودم... الخ.»

دنباله ی عبارت نشان می دهد که حاجی کاشانی ناقل حکایت است، نه مصنف این کتاب.

مصنف کتاب در ذکر ادعای ذبیح قناد [= قنادی نوری که ادعای ظهور کرد] و سید بصیر هندی و طی مراتب و مراحل اولیّه ی ادعای این هندی کور، موضوع داستان و سیر او در چهریق [= قلعه ای نزدیک ارومیه که سید باب را به آن جا برده بودند] و نور مازندران و درنگش در تهران و رفتن به قم و کاشان، در صفحه ۲۵۹ نسخه ی چاپی کتاب در دنباله ی فتنه ی بصیر راجع به او چنین می نویسد:

«بعد از آن به ارض کاف تشریف آورده و در منزل جناب نقطه ی کافی نزول اجلال فرموده. نظر به آن که در ارض نور در خدمت حضرت وحید [= ازل] و جناب بهاء مدت چهار ماه هم سرور بودند و از شراب محبت یکدیگر سرمست و خرم، در آن بساط عیش ها کردند [نقطه ها به جای قسمت محذوف است]...»

خلاصه نقطه‌ی کافی را گمان آن بود که مقام خودش از آن جناب [منظور بصیر است] عالی‌تر می‌باشد... . خلاصه آن که اگرچه جناب نقطه‌ی کافی بر حسب فضل ظاهری... افضل و اعلم بود... به کلی در آن حضرت [منظور بصیر است] فانی گردیده... با وجود آن که فتنه‌ی ایشان [منظور بصیر است] در نهایت شدید بوده، مع هذا جناب نقطه‌ی کافی بعون الله استقامت در محبت ایشان [منظور بصیر است] کرد.»

براون که در مقدمه‌ی خود بر این کتاب چاپ شده، نقطه‌الکاف را که در رساله‌ی نقطه‌الکاف منضم به دیباچه‌ی تاریخ مورد بحث ذکر شده، رمز بیانی اسم حاجی میرزا جانی کاشانی می‌داند، در این مورد از کتاب تاریخ که این نام رمزی در برخورد با سید کور هندی معروف به بصیر تکرار می‌شود، نتوانست به شخصیت نقطه‌ی کافی پی برد و در فهرست اسماء الرجال آخر کتاب، مقابل نقطه‌ی کافی علامت «؟» نهاده است؛ در صورتی که ارض کاف را در همان فهرست، کاشان شمرده است.

تصور می‌کنم قید کلمه‌ی «جناب» در جلوی نقطه‌ی کافی بهترین دلیل باشد که نویسنده‌ی تاریخ، دیگری جز حاجی میرزا جانی نقطه‌ی کاف بوده است. مصنف کتاب در دنبال همین فتنه‌ی سید اعمی اشاره‌ای به صدور مکتوبی از سید باب درباره‌ی حادثه‌ی بصیر می‌کند و می‌نویسد:

«همین که این توقیع صادر گردید، اختلاف در بین اصحاب به هم رسیده؛ خصوصاً در ارض صاد [نام رمزی اصفهان] جمعی تصدیق کرده و قلیلی محتجب مانده و مدت شش ماه این اختلاف باقی بوده؛ بعد رفع گردید.»

سیاق نقل مطلب نشان دهنده‌ی این نکته است که مصنف کتاب چون اصفهانی بود، از تأثیر حادثه در آن شهر سخن می‌گوید و به هر صورت

تصنیف این تاریخ از حاجی میرزا جانی کاشانی یا نقطه‌ی کاف، مؤلف رساله‌ی نقطه‌الکاف، نبوده است.

پروفسور براون تنها به دلالت تاریخ جدید، طالب دیدن تاریخ حاجی میرزا جانی بوده؛ همین که در کتاب‌خانه‌ی ملی پاریس به نسخه‌ای بی‌نام و نشان با دیباچه و متن ناسازگار دست یافته، آن را تاریخ حاجی میرزا جانی مورد نظر پنداشته است و پیش از انتشار آن، چنان که خود می‌گوید، با میرزا یحیی ازل که در قبرس تحت الحمایه‌ی بریتانیا می‌زیست، راجع به کیفیت این کتاب مشورت می‌کند و ازل هم به طور غیر صریح بدو جواب می‌دهد:

«که به قراین، باید از حاجی مرفوع شهید بوده. غیر از او کسی تاریخ ننوشته؛ دیگری در بغداد خیال نوشتن داشت و لابد نام حقیر در آن میان نوشته می‌شد، بعضی مانع او شدند. حاجی محمدرضا نام از این قبیل اشخاص در این امر بوده‌اند...»

عبارت نشان می‌دهد که صبح ازل با کیفیت محتویات تاریخ نو یافته و مظنون به تألیف حاجی میرزا جانی هنوز درست مانوس نبوده؛ بلکه ذهن او پس از چهل سال گذشت روزگار ناگهان متوجه به عمل حاجی محمدرضا نامی از اصفهانیان مقیم بغداد شده است که در سال ۱۲۷۰ [ق] همراه تبعیدی‌های ایران به بغداد رفته بود و می‌خواست تاریخی بنویسد.

وقتی کتاب تاریخ مجهول کتاب‌خانه‌ی پاریس در ۱۳۲۸ [ق] بنام نقطه‌الکاف با آن مقدمه‌ی کذایی منتشر شد و در اختیار همگان قرار گرفت، میرزا یحیی که هنوز مقیم بندر ماغوسه و در قید حیات بود و مقدمه‌ی کتاب هم به طرفداری از او تنظیم یافته بود، راجع به اصل کتاب دیگر اظهار نظری مثبت یا منفی نکرد؛ ولی برادرزاده‌اش عبدالبهاء که بر برادران خویش غلبه کرده بود، موضوع این کتاب تازه چاپ گویی در نظر او خالی از غرابت نیامده و به میرزا حسن ادیب طالقانی که یکی

از ایادی امر او بود، دستور می‌دهد در حدود نطنز و طرق و طار ممکن است نسخه‌ای از این کتاب بتوان یافت و از او می‌خواهد کسی را مأمور سفر برای خرید یا استنساخ کند.

این اقدام طالقانی بی‌نتیجه ماند؛ زیرا نسخه‌ای از تاریخ معهود که پیش سید بنایی از مردم طرق و طار وجود داشت، صاحب آن بی‌آن که بنام آن آشنا باشد، حاضر نشد با هیچ قیمتی به دست دیگری بسپارد و در نتیجه، اقدام ادیب که به وسیله‌ی یکی از دوستان اردستانی او به مرحله‌ی اجرا درآمد، بی‌نتیجه ماند.

عبدالبهاء که خود در اصالت وجود چنین نسخه‌ای گویی اطمینان خاطر نداشت، بعد از آن میرزا ابوالفضل گلپایگانی را که سلسله‌جنبان واقعی تألیف تاریخ جدید از روی تاریخ گم‌نام قدیم [بود] و عبارات مقدمه‌ی کتاب تازه چاپ و برخی مطالب دیگر آن نماینده‌ی میزان دخالت و تصرف او در این اثری بوده که براون را به فکر تاریخ حاجی میرزا جانی افکنده و چنین متنی را به چاپ رسانیده بود، بر آن گماشت که بر مقدمه‌ی فارسی کتاب ردّی بنویسد.

میرزا ابوالفضل تألیف کتاب کشف الغطاء [عن حیل الاعداء] را بنیاد نهاد و در ضمن تدوین و چاپ آن، خود مُرد و کار را ناقص گذارد و دیگری آن را تعقیب کرد تا آن که کتاب در عشق‌آباد، مُقارنِ زمان ورود قشون انگلیس به فلسطین از چاپ ممتاز با صحافی فرنگی در تعداد قابل ملاحظه‌ای بیرون آمده بود.

گویی مصلحت تازه چنین اقتضا کرد که دستور سوختن آن از عکاء صادر شود و هزارها نسخه‌ی چاپی از کشف الغطاء در یک روز نابود گشت. چند نسخه‌ای که در عشق‌آباد به دست برخی افراد مهاجر رسیده و از خطر سوختن جان به در برده بود، بعدها با مهاجران عشق‌آباد به ایران رسید.

مرگ میرزا ابوالفضل که طراح اصلی تاریخ جدید بود، مسلم است که مانع بزرگی در راه انجام گرفتن هدف بانی تألیف کشف الغطاء گذارد و به فرض این که او هم نمی‌مرد و کتاب را به نحو دل‌خواهی تدوین می‌کرد، به طور قطع معلوم نبود که از عهده‌ی سلب تأثیر عمل غافلگیرانه براون بر می‌آمد.

اخیراً آقای حسن بالیوزی بوشهری* از گویندگان سابق بخش فارسی بی‌بی‌سی لندن، کتابی بنام «براون و بهائی‌ها» در لندن به زبان انگلیسی نوشته و در آن راجع به انتشارِ نقطة الکاف نکته‌ای را ذکر کرده است.

بالیوزی می‌نویسد که عبدالبهاء، در لوحی یا نامه‌ای که به یکی از ایادی امر می‌نویسد، از این کتاب چنین یاد می‌کند:

«که حاجی میرزا جانی فصلی چند که به طور اختصار در تاریخ این آیین نوشته بود، در تصرف آقا محمدرضا، برادرزاده‌ی ذبیح بود و احتمال می‌رفت که آن‌ها به خط دست خود حاجی میرزا جانی باشد.»

با مقایسه‌ی مدلول این مکتوب یا لوح با نامه‌ی جوابیه‌ی عموی او، ازل، که قبل از تحریر این مکتوب در مقدمه‌ی نقطة الکاف نوظهور به چاپ رسیده بود، می‌توان دریافت که وجود چنین اثری برای عمو و برادرزاده که هر دو در سال ۱۲۷۰ هجری در بغداد می‌زیسته‌اند و شاهد فعالیت‌های هم‌فکران و هم‌عقیده‌های دیگر خود بوده‌اند، قدری دور از قبول کامل ذهن بوده است و دل هر دو می‌خواسته است که آن را به حاجی محمدرضا یا آقا محمدرضا نامی مربوط سازند؛ با این تفاوت که صبح ازل حاجی محمدرضا را تاجر اصفهانی و عبدالبهاء، آقا محمدرضا را برادرزاده‌ی ذبیح معرفی می‌کند؛ ولی معلوم نمی‌دارد که او برادرزاده‌ی حاجی اسماعیل ذبیح کاشانی برادر حاجی میرزا جانی است یا برادرزاده‌ی سید اسماعیل ذبیح اصفهانی* بوده که در بغداد کشته شد و برادرزاده‌ای هم با خود در آن جا همراه نداشت.

غرض، انتساب این کتاب به حاجی میرزا جانی به طور مسلم نتیجه‌ی استنباط و فعالیت تبلیغاتی پروفیسور ادوارد براون بوده و طرفین دعوی جانشینی باب در موقع انتشارش با اطمینان خاطر این نسبت را تلقی نمی‌کرده‌اند.

این که پروفیسور براون انتقال نسخه‌ی کامل را از ایران به فرانسه در سال ۱۲۷۹ هجری نوشته، روی خود نسخه چنین تاریخی دیده نمی‌شود؛ بلکه تاریخ تحریر رساله‌ی نقطة الکاف که ضمیمه‌ی بیان فارسی در کتابخانه‌ی ملی پاریس است، سال ۱۲۷۹ [ق] می‌باشد. از طرف دیگر، معلوم نیست که این نسخه‌ها در چه تاریخی به دست گوینو در تهران یا پاریس رسیده است؛ چه، در کتاب «فلسفه و مذاهب» از آن‌ها یاد می‌کند. پس تصور این که او در سال ۱۲۷۴ [ق] هنگام خاتمه‌ی مأموریت تهران این یک نسخه‌ی بازمانده از نسخه‌های حاجی میرزا جانی را به اروپا برده باشد، قدری دور از قبول نظر تحقیق می‌رسد.

برخلاف آن چه تصور می‌شد نسخه‌های این کتاب تاریخی که به خطا یا صواب منسوب به حاجی میرزا جانی شده با وجود تلخیص و حذف برخی مطالب که با حسن ارتباط سیاسی با قاجاریه و مقاصد خاصی سازگار نبوده است کاملاً از میان نرفته، بلکه نسخه‌هایی از آن باقی مانده بود:

نسخه‌ی نطنز که بعدها در ۱۳۰۰ شمسی به تهران منتقل شده بود و پنج‌سال پیش به دست حاجی محمد حسین فتحی تاجر اصفهانی افتاده بود و نتوانست به وعده‌ی خود وفا کند و آن را برای مطابقت با نسخه‌ی چاپی در اختیار من قرار دهد.

نسخه‌ی دیگری که دکتر سعید خان کردستانی در کتابخانه‌ی خصوصی خود داشت گویا مورد تصرف قلم صاحب نظری قبل از انتقالش به دکتر قرار گرفته بود و به عقیده‌ی مالکش این نسخه نسبت به متن چاپی پروفیسور براون مزیتی نداشت.

متأسفانه در سال ۱۳۱۵ شمسی که دکتر سعید خان مدتی طولانی در بستر بیماری افتاده بود، نوکر آشوری او که از روی فهرست دستی دکتر به رُموز دال بر اهمیت نسخه‌های خطی کتاب خانه‌ی او پی برده بود، همه‌ی نسخه‌های ممتاز را ربود و از تهران گریخت و دیگر اثری از او به دست نیامد و از جمله کتاب تاریخ بایته‌ی خطی که دکتر بر آن نام حاجی میرزا جانی را نوشته بود، به سرقت رفت.

یکی از فضلاء کرمانی که چند نسخه از تاریخ جدید در اختیار دارد، چند سال پیش آن‌ها را بر من عرضه داشت. در میان آن‌ها به قسمتی از اصل این تاریخ که فعلاً به حاجی میرزا جانی منسوب شده است، پی بردم که در بعضی موارد قدری ملخص‌تر بود؛ ولی از نام تألیف و مؤلف نشانی نداشت و قسمت اول وقایع آن افتاده بود.

چند سال پیش یکی از آقایان نطنزی مقیم تهران نسخه‌ای از این کتاب را که یافته بود بر من عرضه کرد و صاحبش آن را هنگام نشر کتاب با نسخه‌ی چاپ براون مطابقه کرده بود. این نسخه از روی نسخه‌ی دیگری در اوایل سده‌ی چهاردهم هجری نوشته شده بود که چیزی از اول آن افتادگی داشت و با توقیعی در صفحه‌ی ۸۷ نسخه‌ی چاپی آغاز می‌شد؛ ولی ناسخ این نسخه به نقصان قبلی اصل پی نبرده و آن را به صورت کامل در تحریر خود آغاز کرده بود.

میرزا ابوالفضل در رساله‌ی اسکندریه که بنام الکساندر تومانسکی، خاورشناس روس، نامیده و پروفیسور براون بخشی از آن را در مقدمه‌ی نقطه‌الکاف خود به چاپ رسانده است، می‌نویسد: میرزا حسین همدانی منشی مانکجی که از طرف مانکجی مأمور تألیف کتابی در تاریخ بایته شده بود، نزد میرزا ابوالفضل آمد و از او خواهش کمک در این کار کرد و گفت که چون هنوز تاریخی مبسوط در وقایع این امر نوشته نشده، این کار خالی از اشکال نیست.

میرزا ابوالفضل می‌گوید: به او جواب دادم که تاریخی از حاجی میرزا جانی کاشانی در دست احباب هست. این کتاب را به دست آور و وقایع را از آن و تاریخ سنین را از ناسخ التواریخ و روضة الصفا نقل نما، سپس میرزا ابوالفضل می‌افزاید که مانکجی نگذاشت که میرزا حسین آن تاریخ را بدان‌گونه که گلپایگانی گفته بود بنویسد. میرزا ابوالفضل به طور کلی با این معرفی و بیان کیفیت تألیف کتاب، اعتبار را از روی نسخه‌های تاریخ جدید که در دست مردم است برمی‌دارد و می‌گوید تنها نسخه‌ای از آن قابل اعتبار است که به خط مؤلف باشد و در این مورد هم خود فراموش می‌کند که قبلاً شخص مؤلف را هم چون آلتی بی‌اراده در دست مانکجی زردتشتی معرفی کرده است.

از این قسمت می‌توان دریافت که میرزا حسین همدانی گم‌نام، به فرض قبول اظهارات میرزا ابوالفضل، قبلاً از وجود تاریخی بنام حاجی میرزا جانی کاشانی بی‌خبر بوده و این داعی گلپایگانی بوده که او را به وجود چنین اثری دلالت کرده است.

در این صورت لازم می‌آمده که مؤلف تاریخ جدید در مقدمه‌ی کتاب خود از این بابت اشاره‌ای در میان آورد و یا آن که مانکجی در پشت نسخه‌ای که از آن برای خود فراهم آورده بود و فعلاً جزو کتاب‌های دیگرش در بمبئی موجود است و عکس‌هایی از آن در تهران یافت می‌شود، از آن توصیفی مناسب بکند؛ در صورتی که ابداً به ارتباط خود با مؤلف و موضوع تألیف کوچک‌ترین اشاره‌ای ندارد و در پشت نسخه‌ی ملکی خویش تنها نام «تاریخ میرزا حسین تهرانی» نوشته است که شبهه‌ی همدانی بودن مؤلف را هم ضعیف می‌سازد.

چون منظور از طرح این بحث فقط پژوهشی در مورد کتاب نقطة الکاف چاپ براون بود، از عطف توجه به تاریخ جدید و ضمائم و حواشی آن

که خود موضوعی قابل بحث بیشتر است، صرف نظر می‌کند و اینک به تلخیص اصل موضوع می‌پردازد.

از آن چه به طور مجمل گفته شد می‌توان چنین نتیجه گرفت که:

۱. نسخه‌ی اصلی که اساس چاپ پروفیسور براون قرار گرفته، ابدأ دارای اسم مؤلف، عنوان تألیف، تاریخ تحریر و تاریخ انتقال به پاریس نیست.
۲. رساله‌ای که در دنباله‌ی بیان نوشته شده و تاریخ تحریر ۱۲۷۹ ق دارد بنا بدان چه در متن رساله معهود است، نامش نقطة الکاف و موضوعش کلامی است نه تاریخی.
۳. اتصال این رساله به تاریخ قدیم بایئه در ضمن تحریر نسخه‌ی دوم صورت تحریر یافته و کاتب بدون توجه به نقطه‌ی ارتباط و اتصال و انفصال، آن‌ها را به هم پیوسته است.
۴. تاریخ تألیف رساله‌ی نقطة الکاف ۱۲۶۴ یا ۱۲۶۷ ق و تاریخ تألیف مقدمه‌ی تاریخ قدیم ۱۲۷۰ هجری است.
۵. در تاریخ ۱۲۷۰ هجری که سال تألیف تاریخ است، حاجی میرزا جانی کاشانی در حیات نبوده؛ بلکه دو سال از سرگ او می‌گذشته است.
۶. در متن کتاب چیزی که دلالت بر رابطه‌ی میان حاجی میرزا جانی و کتاب باشد، به چشم نمی‌رسد، به خصوص که در حوادث مربوط به قلعه‌ی طبرسی حاجی کاشانی را از راویان خبر معرفی می‌کند.
۷. دو نفر از قدامای بایئه که موقع انتشار کتاب از طرف پروفیسور براون، هنوز در قید حیات و پیشوای دو دسته‌ی مخالف یکدیگر بودند و هنگام تبعید دسته‌جمعی از ایران به بغداد و اقامت در آن شهر میان بایبان واجد شخصیت بوده‌اند، تقریباً خود را با چنین اثری مأنوس نشان نداده‌اند.

۸. کسی که در بغداد به سال ۱۲۷۰ ق کتاب تاریخ نوشته، محمدرضا نام اصفهانی بود؛ نه حاجی میرزا جانی که سرنوشت کتاب او درست شناخته نیست.

۹. کسی که نام تاریخ حاجی میرزا جانی را نخستین بار بر زبان مؤلف تاریخ جدید نهاده، میرزا ابوالفضل گلپایگانی بوده که اثر فکر و قلم او در تاریخ جدید به چشم می‌رسد.

۱۰. در آثار مختلف مانکجی هاترایا چیزی که دخالت او را در کار تدوین تاریخ جدید بنماید، دیده نمی‌شود.

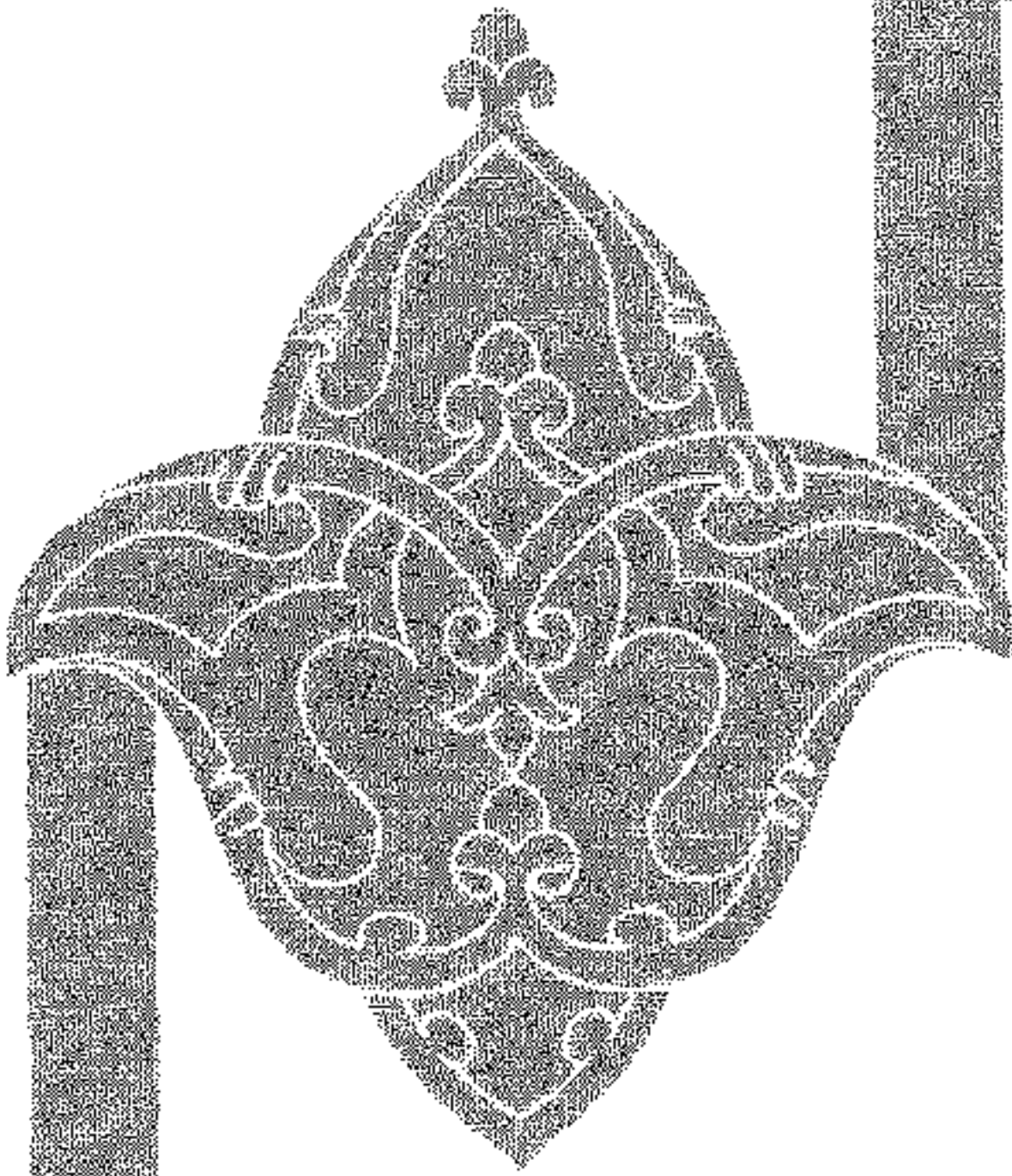
۱۱. کتاب تاریخ قدیم بایئه که در هیچ موردی با اسم مؤلف همراه نبوده برخلاف تصور پروفیسور براون هرگز از میان نرفته بود و تا کنون بر وجود چهار نسخه از آن پی برده‌ایم که دو نسخه‌ی آن هنوز در تهران پیش افراد کتاب دوستی وجود دارد.

۱۲. نسبت این کتاب به حاجی میرزا جانی در این صورت تلفیقی، کار پروفیسور براون بوده است.

۱۳. نقطة الکاف نام رساله‌ای در موضوعات کلامی بوده است که به سبب غیر معلومی به اول کتاب تاریخ بی نام بایئه ملحق شده است.

۱۴. تلخیص تاریخ بایئه‌ی گم نام به صورت تاریخ جدید قبل از تفرقه‌ی باییان به دو دسته‌ی ازلی و بهائی صورت گرفته و در نسخه‌های متعدد از آن که دست تصرف جدیدی در آن‌ها به کار نرفته، از هر دو برادر نوری یعنی میرزا یحیی و میرزا حسین علی نیکویاد می‌کند و سبب تلخیص کتاب گویا چیز دیگری جز تصور براون بوده است.

۱۵. عبارت مقدمه‌ی نقطة الکاف چاپی چنان که از خود مرحوم شیخ محمد خان قزوینی شنیدم، کار آن مرحوم؛ ولی جمع‌آوری اسناد و مدارک مربوطه کار پروفیسور براون و در حقیقت عملی مشترک بوده است.



تاریخ قدیم و جدید (قسمت اول)

پژوهشی در اصلی‌ترین منابع تاریخی بهائیان و تردیدها در مورد
نویسنده‌ی آن

ماه‌نامه‌ی «گوهر»، سال سوم، شماره‌ی ۵، مردادماه ۱۳۵۴، شماره‌ی
مسلسل ۱۷ صفحات ۳۴۸-۳۴۳.

در شماره‌ی دوازدهم از سال دوم مجله‌ی گوهر مقاله‌ای راجع به کتاب بی‌نامی از مؤلف گم‌نامی در تاریخ بایته انتشار یافت که این کتاب در بغداد هنگام مهاجرت و اقامت دسته‌جمعی بایان بدان شهر در سال ۱۲۷۰ ق هجری به وسیله یک نفر اصفهانی (ظاهراً) تدوین گردیده و تا سال ۱۲۹۰ ق هم تقریباً بی‌آن که به نویسنده‌ی مشخصی نسبت داده شده باشد، تنها مرجع تاریخی این گروه در میان آثار قلمی ایشان شناخته می‌شد.

در اصلاح و تلخیص و تحریر تازه‌ای که از این اثر پس از سال ۱۲۹۰ ق هجری به وسیله‌ی یک یا چند نفر صورت گرفته و بدان کیفیت تازه و نام تاریخ جدید داده شده، سخن از حاجی میرزا جانی کاشانی و تاریخ او، برای مبنا و مأخذ این حک و اصلاح جدید در میان آمده است و بی‌آن که در اثنای مطالب متن ۱۲۷۰ ق، توجهی بنام حاجی کاشانی مانند ناقل برخی از روایات یا شخص منقول در اصل برخی از روایات متن، شده باشد، متن تاریخ معهود را به او نسبت داده‌اند و این نکته پروفیسور براون را وادار کرد که بعد از دست یافتن به نسخه‌ی کتاب‌خانه‌ی پاریس از متن تاریخ مذکور آن را به حاجی میرزا جانی منسوب دارد و از اختلاط عنوان رساله‌ی نقطة الکاف اثر نقطه‌ی کافی یا حاجی کاشانی که در ۱۲۶۷ ق، یعنی سه سال پیش از تاریخ تحریر آن تاریخ تألیف شده بود، با درآمد این تاریخ، نام نقطة الکاف را بدون توجه بدین جنبه‌ی ترکیبی دو متن، برای تسمیه‌ی متن نسخه‌ی چاپی برگزیند که از روی نسخه متعلق به گوینو در سلسله‌ی اوقاف کیب به سال ۱۳۲۸ هـ = ۱۹۱۰ م. انتشار داد.



مقاله‌ی گوهر در ضمن نقل دلایل سلب انتساب کتاب مزبور به حاجی میرزا جانی، ابدأً متعرض بحث در ماهیت مطلب و صحت و سُقم اصل روایات نشد و چون بحث درباره‌ی کتاب از نظر کتاب‌شناسی صورت می‌گرفت دیگر متذکر مطالب دیگری که از تاریخ انتشار کتاب یعنی سال ۱۳۲۸ هجری [قمری] بدین طرف، همواره مورد بحث و مناقشه‌ی دو طرف مُنتفع یا متضرر از بابت کارپروفسور براون بوده است، نشد. اگر هم اشاره‌ای به وجود کشمکش میان دو گروه متضاد از این فرقه شد، برای ارائه‌ی جنبه‌ی غفلت سران هر دو دسته از وجود کتابی مشخص و مُسلم بنام تاریخ حاجی میرزا جانی در دسترس خود هنگام انتشار، همین کتاب بود و قرینه می‌نماید که در تاریخ ۱۹۱۰ م = ۱۳۲۸ ه [قمری]، نسخه‌ای از متن تاریخی تألیف ۱۲۷۰ [ق] و قبل از اصلاح و تحریر تازه ۱۲۹۹ ق، گویا در دسترس هیچ‌کدام از رؤسای ازلی و بهائی در ماغوسه و حیفاء و عگّاء نبوده تا به استناد آن، متن چاپ براون را مورد سنجش برای تأیید قطعی یا تکذیب ضمنی قرار دهند.

آن چه که در آن تاریخ در دسترس هر دو دسته بود، همان صورت اصلاح شده‌ی بعد از ۱۲۹۰ [ق] تاریخ بود که در برابر آن کتاب تاریخی نوشته‌ی سال ۱۲۷۰ [ق]، تاریخ جدید نام گرفته بود. درباره‌ی تلخیص‌کننده و مُصلح مطالب و عبارات آن، از قبل اتفاق نظری نبود تا آن که میرزا ابوالفضل گلپایگانی، بانی حقیقی و مؤسس اساس این تلخیص و قلم‌زن مقدمه و ذی‌المقدمه، انتساب آن را به میرزا حسین نامی، منشی دفتر تجارتنی مانکجی زردشتی در تهران، به نحوی اعلام کرد که برای خود میرزا و مانکجی حقی فراتر و سهمی مؤثرتر از نصیب میرزا حسین همدانی یا بنا به نسخه‌ی مانکجی تهرانی در این تلخیص و تدوین جدید، قائل گردید. اینک در مقاله‌ی دوم از این رشته‌ی بحث کتاب‌شناسی، بی‌آن که نظری به ماهیت تألیف و تلخیص داشته باشیم، این اثر دوم را از نظر کتاب‌شناسی در پی تاریخ قبلی مورد بحث تفصیلی قرار می‌دهیم و امیدواریم دوستان

علاقه‌مندی که در تهران، زواره، اصفهان، کرمان، مازندران و آذربایجان به بی‌سودی و یا زیان‌بخشی چنین نگارشی عطف نظر یا التفاتی داشته‌اند، به فواید علمی ناشی از سنجش آن، در تشخیص کیفیت تطوّر این تاریخ که حوادث آن به مرور زمان در طی صد و بیست سال پیوسته در راه تحوّل و تغییر شکل ظاهری سیر کرده تا از آن صورت تاریخ قدیم ۱۲۷۰ [ق] به صورت تاریخ جدید ۱۲۹۰ [ق] و مقاله‌ی سناح ۱۳۰۳ [ق] و کواکب الدّرّیه* ۱۳۴۲ [ق] و سرانجام متن انگلیسی تاریخ منسوب به نبیل زرنندی* در ۱۹۲۷ [م] درآمده است، بهتر آشنا گردند و بنگرند این تحوّل حوادث در چنین عصری، یعنی در عصر چاپ و انتشار روزنامه و روابط بین‌المللی در طی یک قرن زمان از آن میزان تطوّر و تبدّل برخوردار شده که هیچ واقعه‌ای نظیر آن در طی قرن‌های متعدّد گذشت روزگار و تغییر و تبدیل شرایط، از جزئی از چنین دیگرگونی برخوردار نشده است.

از طرف دیگر باید دانست که در این کار حدّ اعلای دقّت به کار رفته که نتیجه‌ی بحث، کردار واقعیتی باشد. با این وجود هرگاه درباره‌ی آن نظر انتقاد و اعتراضی باشد، بیش از نظر تأیید و تمجید مورد ملاحظه و مطالعه‌ی نویسنده قرار خواهد گرفت و تقاضا دارد که از طرح و ذکر آن دریغ نورزند. اینک برای درک عوامل تلخیص متن تاریخی ۱۲۷۰ [ق] به تقدیم مقدّمه‌مانندی می‌پردازد.

در سال ۱۲۷۰ [ق] که تاریخ قدیم بایّه در [شهر] بغداد نوشته می‌شد، وضع کلی در آن شهر مانند تهران و اسلامبول و سایر اقطار تابع امپراتوری عثمانی با سال ۱۲۹۰ [ق] تفاوت فوق‌العاده‌ای داشت. چتر حمایتی که والی بغداد بعد از قصد اقامت بنام تابعیت عثمانی بر سر ایشان گشوده بود، مجال وسیعی را برای مباحثه، مناظره، مجادله و حتی مقاتله در بغداد برای ایشان فراهم ساخته و به تدریج پیرامون مرکز برادران نوری که سرشناس‌ترین عناصر بابی مهاجر به بغداد از حیث تعداد افراد و پیوند خانوادگی و مکنت

بودند، از وجود عناصر مزاحم و مخالف تمرکز، خالی می‌شد و زود به زود در کنار رود دجله، افرادی از این جمع معدود به هلاکت می‌رسیدند و داستان قتل آن‌ها مانند مرگ سید اسماعیل ذبیح اصفهانی در هاله‌ای از تخیل افسانه‌پردازی، از نظر واقع بین مکتوم می‌ماند.*

وجود چنین موقعیت محلی بی‌سابقه به نویسندگی تاریخ، در ۱۲۷۰ [ق] جرأت آن را می‌داد که مخالفان ایرانی خود را در هر مقام و منصبی [که] قرار داشتند، با اوصاف زننده به دل خواه خود یاد کند، نام ببرد و درباره‌ی آن‌ها نفرین و طلب عذاب بکند.

چهره‌ی ناصرالدین شاه، محمدشاه، میرزا تقی خان، حاجی میرزا آقاسی، سرداران و فرمانفرمایانی که در حوادث مسلحانه‌ی قلعه‌ی طبرسی، نیریز و زنجان* شرکت جسته بودند و علما و فقهای مخالف و درباریان و وزرا و رجال سرشناس تهران هنگام نقل اسم، مشمول آثار این نفرت و بغض قرار می‌گرفتند و از این که مثلاً مرگ محمدشاه را به عبارت زننده و نامناسبی از زیر قلم بگذرانند، بیمی نداشتند،^۱ چه کسب تابعیت جدید دولت عثمانی طوری هسته‌ی مرکزی این اجتماع را در بغداد از بابت تعرض مأموران ایران و اجرای مقررات کاپیتولاسیون* در امان نگاه می‌داشت که از این عبارت‌های بد و بیراه نسبت به امیر و وزیر، تصور قبول شکایت و مزاحمتی از کارگزاران امور خارجه‌ی ایران در دستگاه پاشای بغداد نمی‌شد. از این رو، کتاب تاریخ ۱۲۷۰ [ق] سند آشتی‌ناپذیر و مایه‌ی دشمنانگی پاینده‌ای میان بایان و حکومت قاجاریه شده بود که حمایت بی‌دریغ مأموران عثمانی از مهاجران تغییر تابعیت داده ایرانی، در بغداد بر قلم محمدرضای اصفهانی^۲ یادگیری

۱. مثلاً در مورد مرگ محمدشاه در کتاب مذکور می‌خوانیم: بعد از چند زمانی محمدشاه به جهنم رفته و حاجی میرزا آقاسی در به در شد. (صفحه‌ی ۱۳۸).

۲. از این شخص در مقاله‌ی پیشین نام برده شده است. به زعم استاد محیط طباطبائی، نویسنده‌ی اصلی کتاب تاریخ قدیم همین فرد است.

نهاد و در ضمن آن دیگر هیچ نشانه و امید سازشی میان دولت ایران و این دسته ی مُقیم بغداد، باقی نمی‌گذارد.

در فاصله ی [سال های] ۱۲۷۰ [تا] و ۱۲۸۰ هجری [قمری] اتفاقات خاصی در ایران و خارج روی داد که انعکاس آن در بغداد بیش از هر محلّ دیگری که میان تهران و اسلامبول قرار داشت، تجلّی می‌کرد.

شکست ۱۲۷۵ [ق] هرات، به شاه‌زادگان قاجار فراری که پاتوق آن‌ها بغداد شده بود و به بهانه‌ی مجاورت عتبات عالیات از جانب عثمانی، مأذون در اقامت بغداد شده بودند، [به بایان] امید تغییر وضع سیاسی و امکان تجدید دوران نفوذ و اعتباری می‌داد.

میرزا ملکم خان* و عده‌ای از یارانش بعد از بسته شدن فراموش‌خانه* ایشان در شهر تهران (۱۲۷۵ [ق]) به بغداد تبعید شدند و میان این عناصر مهاجر و بدخواه قاجاریّه، زمینه‌ی مناسبی برای افشاندن تخم خلاف و شقاق یافته بودند و در معاشرت با یکدیگر مقدمات همکاری مشترکی را برای آینده‌ی خود طرح می‌کردند.

حاجی میرزا حسین خان قزوینی (مشیرالدوله)* که پیش از آن در تفلیس و بمبئی، ضمن انجام دادن کار جنرال کنسولی به روش کار مأموران سیاسی روس و انگلیس در بهره‌برداری از نفاق‌های داخلی و محلی آشنایی یافته بود، مأمور سفارت ایران در اسلامبول شد و برای تجزیه‌ی این جبهه‌ی متحدی بابی و فراماسون و ناراضی‌های سیاسی ایرانی در بغداد متدرجاً میان مهاجران و پناهندگان سیاسی و مسلکی تفرقه افکند.

عده‌ای بی‌اسم و رسم از این گروه جدا شدند و به اسلامبول رفتند و با پشتیبانی او در آن شهر به کارهای علمی و ادبی مشغول شدند؛ مانند میرزا حبیب‌دستان اصفهانی، میرزا ملکم خان و برادرش را به اسلامبول منتقل ساخت و



بعد از مدتی بخت آزمایی ملکم در رفت و آمد با عثمانی ها، از تهران کسب رضایت و اجازه کرد و او را در سفارت خانه کار داد. آن گاه برای نظارت بر اعمال باقی ماندگان در بغداد جنرال کنسولی با دستور خاص به آن جافرستاد.

چون میرزا یحیی و میرزا حسین علی پسران میرزا بزرگ نوری که مرکز توجه مهاجران و مسافران هم عقیده ی ایشان بودند، از حمایت بی دریغ والی بغداد که تذکره ی تابعیت عثمانی بدیشان سپرده بود برخوردار بودند، از نظر کاپیتولاسیون هم قابل تعقیب و توقیف و تبعید شناخته نمی شدند. پس از مدتی کشمکش فکری و سلب امید از بازگرداندن آن ها به ایران یا ترتیب دیگری، سفارت اسلامبول را وادار به درخواست انتقال این عده که مخّل به حُسن رابطه ی هم جواری محسوب می شدند، از مجاورت سرحدّ ایران به نقطه ی دیگری از عثمانی کرد، با درخواست مشیرالدوله موافقت شد.

وقتی دستور انتقال ایشان از بغداد به اسلامبول برای والی بغداد رسید و به مهاجرین ابلاغ گردید، اینان چنین حادثه ای را مقدمه ی گشایش عظیمی در آینده ی کار خود شمردند و چند روز را در بغداد به تهیه ی وسایل سفر مجلل با جشن و سرور گذراندند و عید گرفتند؛ اما وقتی به اسلامبول رسیدند و بر میزان نفوذ کلمه ی میرزا حسین خان که پس از مرگ میرزا جعفر خان به لقب مشیرالدوله ملقب شده بود، در رجال دولت عثمانی واقف گردیدند، آن گاه از حقیقت جریان امر استحضار یافتند.

تا موقع ورود به اسلامبول ظاهراً در میان دو برادر که مهاجران یکی را به عنوان «حضرت ازل» و دیگری را با عنوان «جناب بهاء» در میان خود ذکر می کردند و [میان] خویشاوندان و بستگان ایشان هیچ گونه اختلاف عقیده ای و بنیادی دیده نمی شد و شکوه ها از حدّ ظواهر امور زندگانی نمی گذشت.

اولیای دولت عثمانی که به دلالت مشیرالدوله بر حقیقت امر دو برادر و کیفیت عقیده ی مذهبی این دسته ی منتقل از بغداد به پایتخت آگاه

شدند، اقامت اینان را به صورت دسته جمعی در شهری مانند اسلامبول که صدها ایرانی در هر سال بر آن جامی گذاشتند یا در آن جا به کار و کسب می پرداختند، خالی از اشکال تازه نیافتند و لاجرم اینان را به شهر ادرنه* در بخش اروپایی از عثمانی فرستادند که تبعه‌ی ایرانی در آن جا کمتر رفت و آمد داشت؛ بلکه یونانی، آلبانی و بلغاری بعد از ترکان، اکثریت سکنه‌ی آن جا را تشکیل می دادند.

این انتقال و اقامت در محل محدودی مانند ادرنه که از فراخی معیشت و رفت و آمد دایمی و سرو سوغات‌های شهر بغداد نصیبی نداشت؛ اینان را ناگزیر می ساخت در اقامتگاه محدودی به مبلغ ماهیانه‌ی معینی که از طرف دولت عثمانی بدیشان پرداخته می شد، قناعت ورزند.

این پیشامد، میان یاران و بستگان دو برادر نفاق و دودستگی افکند و هر کدام آن دیگری را مسؤول چنین تغییر وضع نامناسبی می شمرد و این امر به کشمکش و ناراحتی محلی یاری می کرد.

میرزا حسین خان مشیرالدوله با خواستن نماینده‌ی دو طرف به سفارت، خواست تسویه‌ی محدودی به عمل آورد که به نتیجه نرسید. دولت عثمانی از بیم آن که این کشمکش در ادرنه وسیله‌ای برای دخالت دول اروپایی از راه تثبیت و توسل اینان برانگیزد، پس از هجده سال همراهی و همکاری سودآور میان دو برادر جدایی افکند و یکی را به ماغوسه در جزیره‌ی قبرس و دیگری را به عکاء در ساحل فلسطین فرستاد تا از وقوع برخورد میان پیروان ایشان جلوگیری کند.

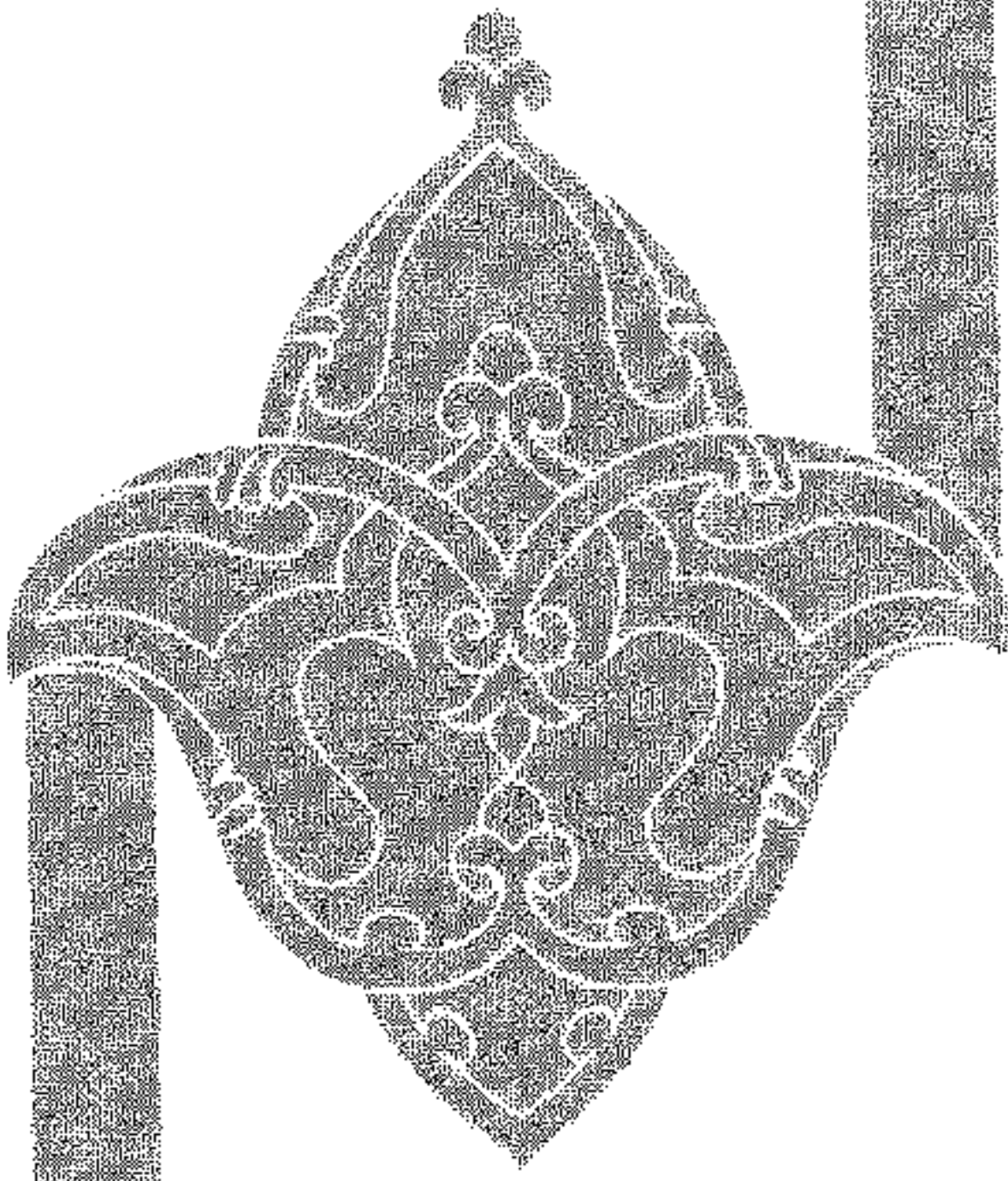
در اواخر دوران توقّف ادرنه بود که برادر بزرگ‌تر بنا به تجربه‌ای که از امور دولتی ایران در طول عمر پنجاه ساله به دست آورده بود، دریافت که با حکومت ایران و سلطنت ناصرالدین شاه نمی توان از در ستیزه جویی در آمد و قدرت نفوذ حکومت ایران را در دستگاه سیاست باب عالی به هنگام ضرورت، از فواید

کسب تابعیت دولت عثمانی برای تعیین سرنوشت یک تن ایرانی بیشتر مؤثر یافت و در صدد ترمیم خرابی و سد راه کدورت با دربار ایران برآمد.

در عریضه‌ای که به حضور ناصرالدین شاه نوشت، این معنی را طوری بر بساط نگارش قرار داد که معلوم بود اینان بعد از بیست و اندی سال کشمکش قصد سازش و تبعیت از شاه را دارند.

این نامه را بیست سال بعد از آن پسر بزرگ میرزا حسین علی در پایان مقاله‌ی سیاح که تلخیص و تحریر سوم از همین تاریخ جدید محسوب می‌شود عیناً نقل کرده و براون هم متن و ترجمه‌ی آن را به چاپ رسانیده است.

تحولی که اقامت طولانی بغداد در روش فکری بایبان مهاجر به وجود آورده بود، یکی آشنایی ایشان از راه ملکم و یارانش با افکار فراماسونی و آزادی خواهی و قضایای تازه‌ای بود که در تفلیس و اسلامبول و تهران از نظر سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جریان پیدا کرده بود در ادرنه هم با نوشته‌های آخوندزاده* که در همان سال انتقال اینان از بغداد به اسلامبول، برای تبلیغ اصلاح خط خود از تفلیس به اسلامبول آمده و در عمارت سفارت ایران مهمان مشیرالدوله بود، آشنا شدند و در ادرنه مکاتیب جلال الدوله و کمال الدوله اورا دیده و به روش تحریر و تبلیغ افکار او آشنا شده بودند. اینان به حکم هجده سال دوران فراغتی که زیر حمایت عثمانی و در کنار جریان‌های ملکمی و آخوندزاده و اصلاحات میرزا جعفرخانی که در ریاست وزرای کوتاه مشیرالدوله گذرانده بودند، دریافتند که در قلمرو فکری ایران حرف‌های تازه‌ای غیر از سخنان باب، از نظر طرح مسائل و افکار و عقاید تازه پیدا شده است که دشمنانه‌ترین آن‌ها با دین اسلام و مذهب شیعه همانا در مکتوب‌های سه‌گانه‌ی گنل میرزا فتح‌علی آخوندزاده تعبیه شده [و] معتدل‌ترین آن‌ها ضمن رسائل ملکم پیشنهاد گردیده و در تهران برای توجه بدان‌ها یا تقبّل مدلول آن‌ها تا درجه‌ای دماغ‌های کوچک و بزرگ آماده شده بود.



تاریخ قدیم و جدید (قسمت دوم)

آسیب شناسی اصلی ترین کتب تاریخی بهائیان و اختلافات ازل
و بهاء

ماه نامه ی «گوهر» سال سوم، شماره ی ۶، شهریور ماه ۱۳۵۴، شماره ی
مسلسل ۱۸: ۴۳۱-۴۲۶.

از این حرف‌های تازه‌ای که در فاصله سال‌های ۱۲۷۰ و ۱۲۸۰ [ق] پی‌ریزی شده بود، من حیث المجموع جلب توجه و نظر عنایت ناصرالدین شاه برای اجرای هرگونه اصلاح و تغییر وضع یا بدعتی از طرف ملکم یا آخوندزاده، لازم شناخته می‌شد و همان‌طور که ملکم و میرزا فتحعلی آخوندزاده همواره در صدد جلب نظر توجه و رضایت شاه و اطرافیان او بودند، باین هم در اسلامبول و ادرنه دریافتند که آن روش خصومت‌آمیز دیرینه‌ی ایشان روز به روز فاصله‌ی میان دربار ایران و این دسته از مردمی را که پس از چند جنگ و قیام مسلحانه و توطئه‌ی قتل شکست خورده، ناگزیر از مهاجرت به خارج شده بودند، دورتر و گودتر می‌ساخت.

از این رو موجبات اقدام برای نزدیک شدن به شاه و دربار و جلب حمایتی برای بازگشت به تابعیت و مراجعت به ایران فراهم آمد. در همه‌ی مکاتبات تازه، دعا، ثنا و تمجید از ناصرالدین شاه را آغاز کردند. از جمله کتاب تاریخ بی‌نام و نشان متداول را که با روش خصمانه نسبت به قاجاریه تألیف یافته بود، از نظر حک و اصلاح گذرانیدند و همه‌ی الفاظ زننده، مطالب ناپسند، نکات ضعیف، زیان‌آور یا ناسازگار با این غرض را از آن برداشتند و کتاب جدید را به شیوه‌ی مکاتیب آخوندزاده که مطلب را از زبان جلال‌الدوله، شاه‌زاده‌ی موهوم هندی به کمال‌الدوله شاه‌زاده موهوم ایرانی در



خارج ایران ضمن سیاحت و مشاهده‌ی اوضاع ایران بر بساط نقد، هجوم و تعریض به دین و مذهب قرار می‌داد، آغاز کردند.

کسی یا کسانی که به تلخیص و تحریر جدید از آن تاریخ می‌پرداختند خود را زیر نفوذ فکری آخوندزاده قرار دادند و در عین تمجید و تعریف ناصرالدین شاه و میرزا حسین خان سپهسالار، همه، کاسه و کوزه‌های نو و کهنه را بر سر علمای دین اسلام شکستند و همان نسبت‌ها [را] که آخوندزاده در کتاب خود به ایشان داده بود با تغییر جهت محدودی در این اثر تجدید کردند؛ بلکه آن چه را قائم مقام هم از زبان نایب السلطنه به پدرش در توهین به علمای تبریز نگاشته بود، بر آن افزودند.

علاوه بر این، همان طور که میرزا فتحعلی آخوندزاده، سیاحت خیالی و برخورد و گفت‌وگو با افراد موهوم را وسیله‌ای برای اثبات منظور خود که تعرض به شریعت اسلام در ضمن هجوم به علمای دین و آثار ایشان باشد، قرار داده بود [و] اصلاح‌کنندگان تاریخ قدیم بایته هم از زبان یک سیاح موهوم خارجی، زمینه‌ای برای تبلیغ و اثبات دعاوی و تأمین منظور خویش فراهم می‌آوردند و طوری مطلب را بر وفق مرام و مصلحت خویش بر زبان سیاح خارجی و کسانی می‌گذارد که سیاح با آنان روبرو داخل گفت‌وگو می‌شود که آخوند هم بر قلم جلال الدوله می‌نهاد.

در این موقع که میرزا ملکم خان، هم بند، هم عهد و شریک مبارزه‌ی سابق بغداد، با سیمت مشاور مخصوص مشیرالدوله‌ی صدر اعظم از اسلامبول به تهران رفته و طراح نقشه‌های تنظیماتی جدید برای سپهسالار و تقدیم به ناصرالدین شاه شده بود، اینان، یعنی مصلحان تاریخ قدیم برای جلب مساعدت او در ترضیه سپهسالار، جزء مهمی از مطالب رساله‌های سیاسی او را به لفظ ملکم از «شیخ و رفیق» و نوشته‌های دیگر او برداشته و در این تحریر جدید جا می‌دهند. به طوری که بیش از

نصف مطالب تازه‌ی این تحریر جدید به عینه از آثار قلمی میرزا ملکم خان گرفته شده [و] از او به عنوان فیلسوف بزرگ ذکر و نقل می‌کنند.

این تحریر جدید تاریخ‌گویی در دو مرحله صورت پذیرفته است؛ یکی صورت مُجمل که تقریباً بخش مهمی از مطالب تاریخ قدیم را بعد از حک و اصلاح، زیر مقدمه‌ای میرزا فتحعلی و از سیّاحی خیالی می‌آورد.

مرحله‌ی دیگر که گویا بعد از صدارت سپهسالار و انتقال ملکم به تهران تنظیم یافته است، مقدار فراوانی از کلمات و اقوال ملکم را با برخی از نوشته‌های میرزا ابوالفضل گلپایگانی در آن به عینه نقل می‌کنند و این آمیزش دو بخشِ بابی و ملکمی طوری مزجی و به هم پیوسته است که نشانه‌ی نفوذ قلم انشای ملکم را با فکر آخوندزاده در سراسر این کتاب پانصد و پنجاه صفحه‌ای به طور یکنواخت و هماهنگ، می‌توان از نظر پژوهش و سنجش گذراند.

در دو نسخه از این تحریر تفصیلی که یکی متعلق به مانکجی زردشتی بوده و پیش از مرگ او از ایران به هند رفته و فعلاً در کتاب‌خانه‌ی مؤتسه‌ی کامای بمبئی محفوظ است و دیگری در نسخه‌ی مُصحّح، شیخ محمد قائنی معروف به نبیل که با خط و امضای او در یکی از کتاب‌خانه‌های عمومی تهران نگه‌داری می‌شود، این ترتیب تفصیلی به نحو شامل و کامل در هر دو نسخه دیده می‌شود.

متأسفانه نسخه‌ی مانکجی با هیچ‌گونه توضیحی که مُعرّف کیفیت تحریر نسخه باشد همراه نیست. ولی به اعتبار این که کتاب را بنام میرزا حسین تهرانی بر پشت صفحه‌ی اوّل به خط گجراتی نوشته و این میرزا حسین، بنا به گفته‌ی میرزا ابوالفضل منشی مانکجی هاترایا و از طرف او مأمور تحریر چنین کتابی بوده، بعید نیست که این نسخه مانکجی هم

به خط دست میرزا حسین مزبور باشد. نبودن نام کتاب در آخر نسخه و قید اسم میرزا حسین در اول نسخه از خارج متن، این حدس را به خاطر پژوهنده می آورد.

نسخه‌ی شیخ محمد قائی در چندین مورد در حواشی و آخر آن اضافاتی از او و به خط او دارد که ما را بیش از نسخه‌ی مانکجی (که می توان آن را نسخه‌ی اصل به حساب آورد) به کیفیت تنظیم این متن آشنا می سازد.

بعد از آن که در کنار صفحه‌ی ما قبل آخر (۵۴۸) این عبارت را می نویسد^۱ در متن چنین می نگارد:

«مصحح تاریخ فقیر مسکین، نبیل اهل عالین [عالین که در چند مورد دیگر از این کتاب مصحح تاریخ بدان منسوب شده از نظر ارزش عددی و حروف با قاین مساوی و هر دو ۱۶۱ است همین شیخ محمد در پایان نسخه‌ای از منظومه‌ی عربی اثر طبع خود که به پیروی از ابن فارص مصری سروده و اخیراً در تهران اصل نسخه‌ی خط او ضمن مطبوعات خاصی عکس برداری و چاپ شده است، به همین خط، خود را به عالین منسوب می دارد. هفتاد سال پیش، این اثر به نظر محمدتقی همدانی رسیده بود و شناخته نشد؛ ولی از مقایسه‌ی این دو اثر که یکی به وسیله‌ی بهائیان در تهران بنام نبیل قائی و با امضای نبیل عالین چاپ شده و دیگری اصل نسخه‌ی تصحیح تاریخ جدید به خط او باشد توانستیم به شخصیت مصحح این تاریخ پی ببریم.] عفی الله عنه گوید که بعد از ملاحظه‌ی این نسخه‌ی شریفه‌ی کثیرة الفواید مزیدة العواید مشهود آمد که لبابش مخلوط به قشور و انوارش ممزوج ظلمات و هم دیجور

۱. ختم و مقاله مصرح عفی عنه.

است «قد أخذ مؤلفوه من هذا ضغث و من هذا ضغث ليميل اليها أكثر الطباع و يستأنس بهاء غالب الاسماع و ما تميز فيها الغث عن السمين و ما تتريل (؟) فيها حكم اليقين عن الظن و التخمين» حيفم آمد و بر اين نسخه ي شريفه مي پسنديدم كه در مثل اين ايام... كتب... تأليف شود به دليل تذكر عباد... و در او استنادي به موهومات و تمسكي به مجعولات و تشبثي به تقليد و تبعيتي به عادت باشد. لذا - خالصاً لوجه الله و حباً لابناء الوطن و إكمالاً للنعمة و شفقة على المحبتين و ترخماً على الناظرين من الغابرين - در مقام تصحيح و تخليص اين نسخه برآمده، پاره‌اي از ظنونات و زوايد و قياسات كه در اساطير اولين و مبتني بر وهم و گمان و تخمين بود، محو و شطري از اطلاعات و مستحضرات خود را در ايام سير و مجاهده كه متيقن و معلوم بود، اثبات كرد. اميد كه مطبوع و مقبول عقلاي ملل و منظور بزرگان و دانايان ملل و دول عالم گردد. «و ما ينبئك مثل خبير» قد استنسخت هذه النسخة المصححة لنفسى بعد ما صححتها لينتفع به الإخوان و يبقی اثر قلمی... و كان اتمامها في يوم الأحد السابع و العشرين من شهر صفر المظفر من شهر الف و ثلثمائة من الهجرة المحمدية مطابقاً ليوم (گويامى خواسته تاريخ هجرى را با تقويم بيانى تطبيق كند).

ز اين عبارت معلوم مى شود كه در ماه دوم از سال ۱۳۰۰ [ق] كار تحرير اين نسخه به پايان رسيده و چنان كه در حاشيه ي صفحه ي ۵۱ از متن مى نويسد كه «مصحح تاريخ نبيل اهل عالين عفى الله عنه از خود مالىجاه سليمان خان (صايين قلعه*) مسموع داشته كه مرحوم (سيدناظم رشتي*) اعلى الله مقامه مخصوصاً به من وعده ادراك ظهور را ادند و حال هم در قيد حيات هست و در نكرسن و ارذل العمرند.»

هزار و دویست و نود و نه؛ از این عبارت معلوم می‌شود که کار تصحیح را در سال ۱۲۹۹ هجری [قمری] آغاز کرده و در اوایل سال ۱۳۰۰ [ق] به پایان رسانیده است. چون نسخه‌ی مانکجی و برخی نسخه‌های دیگر را هم دیده و نگریسته‌ایم که تفاوت میان آن و این متن مصحح، جز تغییر عبارت اصل که در آن در مورد میرزا یحیی تا درجه‌ای مراعات بی‌طرفی شده بود و افزودن برخی از اشعار سروده‌ی مصحح و پاره‌ای مواد تبلیغی مذهبی، چندان اختلافی با یکدیگر ندارند که ایراد چنان تعریفی را ایجاب کند؛ مگر این که فرض کنیم نسخه‌ای که زیر نظر نبیل قائنی برای تصحیح قرار گرفته بود، مشتمل بر موادی از دست‌انویس‌ها و سایر مطالب مورد علاقه‌ی مانکجی بوده که به حذف آن‌ها پرداخته باشد.

عجب است که از ۱۳۰۰ [ق] بدین طرف، تنها کسی که به دیدن این کتاب و نقل عباراتی از آن در احقاق الحق پرداخته، همان محمدتقی همدانی بوده و دیگر کسی به وجود این اثر در چنین صورتی اشاره‌ای نکرده است.

در دست‌بابی‌های ازلی نسخه‌ای از این تاریخ جدید بوده که احیاناً آن را تاریخ نبیل می‌گفتند و این نسخه با آن چه شیخ محمد در خاتمه‌ی تصحیح آورده، از نظر ماهیت، بیش از خود نسخه‌ی مصحح، تطبیق می‌کند و کوشیده‌اند آن چه را که بر اصل منقول در تاریخ قدیم افزوده بودند، تا حد امکان کم کنند.

نسخه‌ای از این روایت چند سال پیش به وسیله‌ی مرحوم حائری زاده، نماینده‌ی اسبق مجلس شورای ملی، با چند کتاب خطی دیگر به کتاب‌خانه‌ی مجلس اهدا شد که فعلاً مرا بدان دسترسی نیست؛ ولی در روز خود آن را دیدم.

نسخه‌ی دیگری به خط محمدصادق، کاتب بابیه و داماد خانواده‌ی ازل هم در حین تحریر این مقاله مورد استفاده قرار گرفت. این روایت

ساده‌ترین، بی‌پیرایه‌ترین و نزدیک‌ترین صورت اصلاح‌شده‌ی تاریخ جدید به متن اصلی تاریخ قدیم است که در موقع تنظیم آن گویا جدایی میان دو برادر نوری هنوز به اوج خود، که بعد از انتقال از ادرنه به عکاء و ماغوسه رسید، نرسیده بود و این معنی نشان می‌دهد که شاید نخستین تصرف و دستبرد در تاریخ قدیم بایته، بعد از ورود مهاجران به ادرنه و استحضار بر اوضاع و احوال و جریان افکار و عقاید جدید از ۱۲۸۰ [ق] به بعد، آغاز شده ولی در ۱۲۹۰ [ق] پس از بازگشت ناصرالدین شاه از اروپا و صدارت میرزا حسین خان قزوینی، صورت نهایی خود را یافته باشد.

میرزا ابوالفضل که دخالت و شراکت قلمی او در این روایت کامل، بیش از هر فردی دیگر ملحوظ و منظور است، به این اختلاف روایت‌ها در رساله‌ی ایوبیه یا اسکندریه اشاره می‌کند که براون در مقدمه‌ی چاپ نقطه‌الکاف و ترجمه‌ی تاریخ جدید به انگلیسی از آن، نقل مطلب کرده است و در مقاله‌ی قبل بدان اشاره‌ی مجملی رفت.

پروفسور براون در پایان ترجمه‌ی انگلیسی از تاریخ جدید که مبتنی بر روایت متوسطی از این کتاب است و هم‌چنین در مقدمه‌ی فارسی نقطه‌الکاف چاپ خود از اختلافاتی که میان روایت کوچک و متوسط از تاریخ جدید با تاریخ قدیم وجود دارد، به تفصیل سخن گفته و غالب آن‌ها را مورد به مورد، نشان داده؛ ولی دیگر متعرض این روایت مفصل و کامل که در نسخه اصلی مانکجی و نسخه‌ی نبیل قائنی موجود است، نشده و به تأثیر بی‌حد میرزا ملکم خان در اندیشه‌ی تلخیص‌کننده یا مصلح تاریخ [قدیم] اشاره‌ای نکرده است.

نکته‌ای که در تأیید جواب میرزا ابوالفضل به پروفسور براون در رساله‌ی ایوبیه و اسکندریه‌ی او می‌توان از نسخه‌ی مصحح قائنی استخراج کرد،

همانا قيد جمع مؤلف به صورت مؤلفون درباره‌ی نویسنده‌ی این کتاب است که می‌گوید: «مؤلفان این کتاب از این جا خیالی و از آن جا افسانه‌ای گرفتند تا طبایع بدان بیشتر بگراید و غالب گوش‌ها بدان انس یابد...»، لفظ «مؤلفوه» به خط خود قائنی در خاتمه‌ی کتاب تصوّر هرگونه شبهه‌ای را در این باره زایل می‌کند و نشان می‌دهد که بیش از یک یا دو تن، به نظر نبیل قائنی، در این کار شرکت داشته‌اند و این ناسازگاری صورت تازه برآمده، حاصل اختلاف سلیقه‌ها و نظرهای مؤلفان بوده است که او را مجبور به تصحیح و توسعه کرده است.

سه سال بعد از تصحیح محمد قائنی از تاریخ جدید بابینه، عبدالبهاء [عباس افندی] در آن تصرف و تحریر تازه‌ای کرده و تاریخ جدید را از محور اصلی آن که در متن قدیم و تلخیص تازه تقریباً بر یک منوال باقی بوده، به محور تازه‌ای در پیرامون نقطه‌ی خانوادگی خود برگردانید و بدون آن که از مساعی پیشاهنگان این راه سخنی در میان آورد، سیاح مقاله‌ی جدید را غیر از سیاح تاریخ جدید معرفی می‌کند که در مسیر کتاب جلال الدوله‌ی میرزا فتحعلی، برای سیاحت کلی به ایران آمده بود و درباره‌ی جدیدی‌ها بیش از جلال الدوله در مکتوبات میرزا فتحعلی توجه، عنایت و دلسوزی از طرف این سیاح کرده است.

هدف سیاحت سیاح مقاله‌ی او بیش از سیاح تاریخ جدید، تقویت و تأیید کار پدرش و پیروان او بوده و به سید باب و بابیان، مانند عواملی مقدماتی پیشاهنگ و چاوش وصول مسافران بعدی می‌نگرد.

هنوز به کسب این اطلاعات نایل نشده‌ام که آیا از آن دو روایت مفصل، نسخه‌ای در عکاء و حیفای پیش مهاجران بهائی فلسطین وجود دارد یا نه. همین قدر سکوت عبدالبهاء در موقعی که ذکر خیری پس از مرگ نبیل

قائنی در رساله‌ی اتمام الوفاء چاپ خارج می‌نماید و خدمات مذهبی او را می‌شمارد، از این عمل تصحیح و اصلاح او از تاریخ جدید ابداً اشاره‌ای به میان نمی‌آورد؛ بلکه به یک اثر غیر موجودی از او در مورد دیگری اشاره می‌کند که با این اثر تطبیق نمی‌کند.

مقایسه‌ای میان مقاله‌ی سیاح و هر دو روایت مختصر و مفصل از تاریخ جدید، این نکته را تأیید می‌کند که مقاله‌ی سیاح بر اساس همین اصلاح تاریخ جدید تنظیم شده و در نقل مطالب، مقیاس مناسبت و شایستگی با مصلحت منظوره به کار می‌رود و نقل نامه‌ی بسیار قدیم میرزا حسین علی بهاء به اعلی حضرت ناصرالدین شاه برای تأیید و حصول تغییر وضع کلی در روش بابیان بوده و نشان می‌دهد که اینان غیر از کسانی هستند که در شکارگاه شمیران بر سلطان حمله بردند یا آن که در آثار تحریری خود همواره بر او تاخته و از او با عبارات بد و ناسزا یاد می‌کرده‌اند.

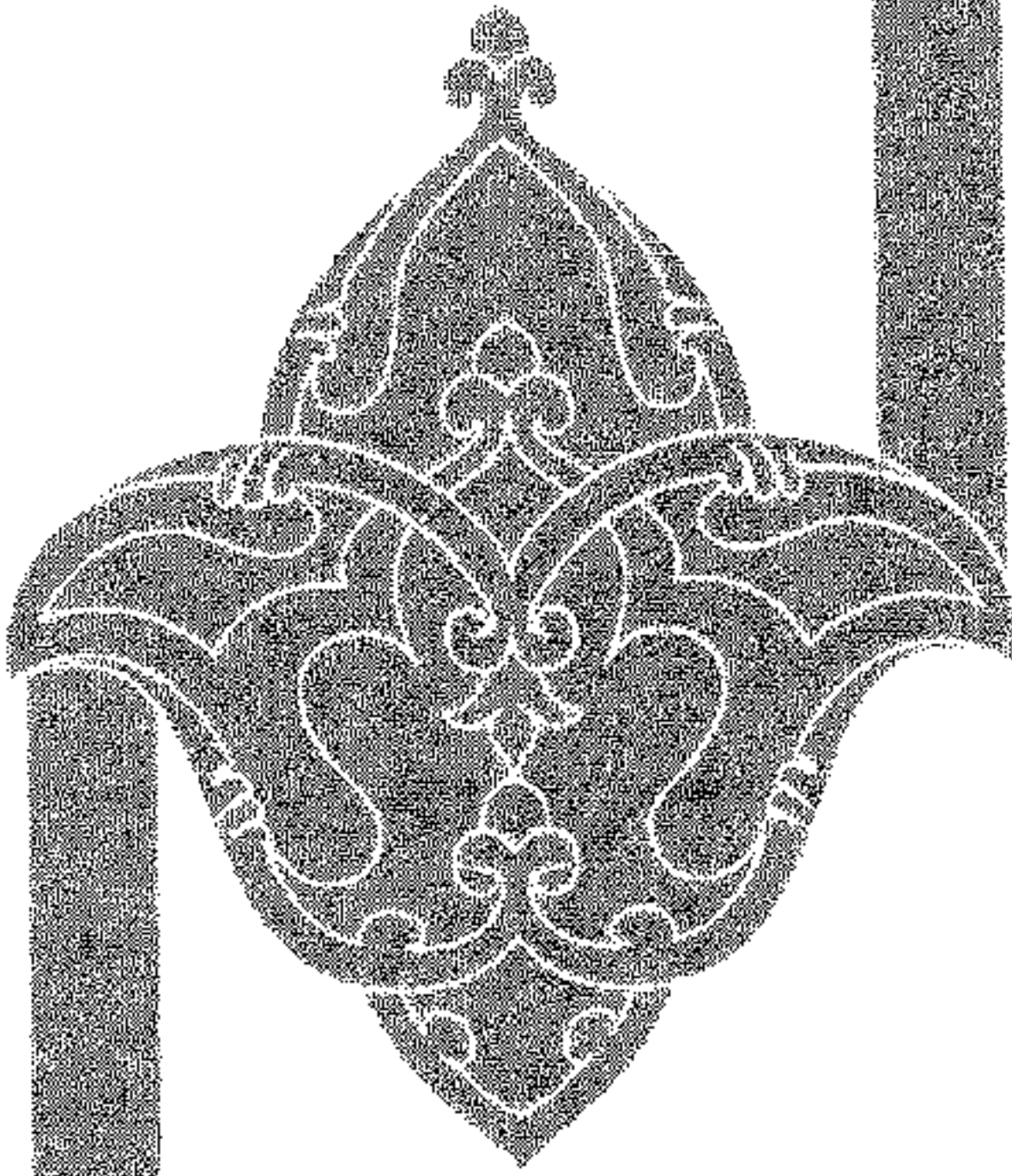
در این جا سخن از شاه‌دوستی نسبت به شاه قاجار و دعای خیر مخصوص سلطنت و دعوت اتباع خویش به رعایت خدمت و وفا به سلطان عصر، ناصرالدین شاه می‌رود. متأسفانه با وجود رساله‌ها و کتاب‌های متعددی که به وسیله‌ی بابی‌ها و بهائی‌ها برای کشف نقطه‌ی اولیه‌ی شروع اختلاف دو برادر نوری در موقع توقف [در] ادرنه نوشته شده است. هیچ یک بدین معنی اشاره نکرده‌اند که در میان دو برادر و پیروان آن‌ها درباره‌ی اظهار دوستی، ولاء و اطاعت از ناصرالدین شاه، از آغاز تحوّل وضع وحدت نظر نبوده و شاید همین نکته، نقطه‌ی اصلی اختلاف را به وجود آورده و بعدها به تدریج وسعت یافته باشد؛ تا آن که در [سال] ۱۲۹۲ [ق]، به تدوین و تحریر اقدس در احکام دینی منجر شده

۲. در مقاله‌ی «از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است (قسمت دوم)» ایشان تصحیح کرده‌اند که منظورشان کتاب «تذکره الوفاء» بوده است. لذا در بقیه‌ی موارد متن اصلاح گردیده است.

است؛ همان کتابی که در موقع تحریر جدید از آن نامی برده نشده و نشان می‌دهد که تا ۱۲۹۰هـ [ق] هنوز تدوین نشده بود.

کسانی که بخواهند به موارد حک، اصلاح، کاستن و افزودن بر متن تاریخ قدیم بایته ضمن تاریخ جدید پی ببرند، خوب است به همان مقدمه‌ی فارسی میرزا محمد خان و پروفیسور براون بر چاپ ۱۹۱۰ [م]، از تاریخ قدیم یا حواشی و ضمائم براون بر ترجمه‌ی انگلیسی از تاریخ جدید مراجعه کنند؛ چه، در ضمن ترجمه‌ی انگلیسی با مراجعه به متن فارسی معروف به نقطه‌الکاف، پژوهنده می‌تواند خود را در جریان غالب این تفاوت‌ها قرار دهد و به واسطه‌ی ثنرت وجود نسخه‌های خطی کتاب و محدودی صفحات این مقاله، ذکر همه‌ی آن موارد در این جا میسر نیست.

در خاتمه توضیح این نکته [را] لازم می‌شمارد که چند سال پیش در جواب پرسش نویسنده‌ی نام‌دار، سید محمدعلی جمال‌زاده درباره‌ی کتابی که نسخه‌ای از آن را به دست آورده بودند، [به] این جانب مقاله‌ای نوشت و در یغما منتشر گردید. در آن موقع هنوز اصل نسخه صحیح نبیل قائنی را ندیده بودم و در کتاب تذکره‌الوفاء نوشته‌ی عبدالبهاء بر ترجمه‌ی احوال نبیل اعظم قائنی و نبیل اکبر زرنندی واقف نشده بودم و عکس نسخه‌ی میرزا حسین همدانی و عکس نسخه‌ی براون را در اختیار نداشتم و به نقل مسموعاتی از مرحومان آیتی و صبحی که از این بابت چندان جلب وثوق مرا نمی‌توانستند بکنند، درباره‌ی تاریخ جدید مطالبی نوشته شد که با نتیجه‌ی این تحقیق مبتنی بر اسناد، سازش ندارد و خوانندگان باید بدین یک که با ماخذ همراه است، بیش از آن چه بر اقوال مبلغان سلف مبتنی بوده، اعتماد ورزند.



تاریخ نوپدید نبیل زرنندی

پژوهشی در معروف‌ترین کتاب تاریخی بهائیان و شخصیت نبیل
زرنندی پدیدآورنده‌ی آن

ماه‌نامه‌ی «گوهر» سال سوم، شماره‌ی ۹، آذرماه ۱۳۵۴، شماره‌ی
مسلسل ۳۳: ۷۰۶-۷۰۰.

یکی از افاضل دوستان که به جمع‌آوری کتاب خطی و مینیاتور قطعه، علاقه‌ی فراوانی دارد، چندی پیش به من مژده داد که اخیراً دوستی جدید کتاب تاریخ نبیل زرنندی را در تاریخ قیام سید علی محمد باب به وی هدیه کرده که از حیث تفصیل بر نقطه‌الکاف چاپ اروپا فزونی دارد.

او در ضمن سخن از من پرسید: چرا سران این فرقه وقتی کتاب‌های ایقان* و اقدس و اشراقات* و مقاله‌ی سیاح را در بمبئی به سال ۱۳۰۸ قمری به چاپ می‌رسانیدند، از انتشار چنین متن جامع و مطلوب و دلخواهی درباره‌ی تاریخ آغاز و انجام دعوت باب دریغ روا داشتند و به جای آن، مقاله‌ی سیاح را انتشار دادند؟ در صورتی که نشر چنین کتابی به هر صورتی که میسر می‌شد، راه را بر چاپ و نشر نقطه‌الکاف از پیش سد می‌کرد و دیگر فضای خالی در این عرصه باقی نمی‌گذازد، تا ادوارد براون را در کشف و چاپ آن کتاب به تکاپو بیفکند.

این سؤال دوست فاضل مطلع که از قرار معلوم نسخه‌هایی از آثار چاپ‌شده‌ی بمبئی آنان را در دست دارد و به سنت اهل کتاب، از اراده‌ی آن‌ها به دوستان و آشنایان دریغ می‌ورزد، مرا به این اندیشه درافکند که راجع به کتاب نوپدید منتسب به نبیل زرنندی آن‌چه را که در طی پنجاه سال گذشته به تدریج شنیده و دیده و سنجیده‌ام طی مقاله‌ای مجمل و کلی گردآورم تا زمینه‌ی بحث و تحقیق دقیق جامع

را برای یکی از پژوهشگران فن تاریخ فراهم آورد. اینک به ذکر اطلاعات خود در این باره می پردازم.

چند سال پیش عبدالحمید^۱ اشراق خاوری، دبیر بازنشسته‌ی وزارت آموزش، کتابی بنام مطلع الانوار از روی ترجمه‌ی عربی تاریخ منسوب به نبیل زرنندی که در مصر به چاپ رسیده بود، به زبان فارسی ترجمه کرد و در تهران با چاپ استنسیل انتشار یافت. از این ترجمه، بعد از مدتی چاپ دیگری هم منتشر شد که به تطبیق آن‌ها با یکدیگر هنوز موفق نشده‌ام؛ ولی برحسب اظهار مترجم، این ترجمه نسبت به اصل مترجم عربی کتاب مقداری تلخیص شده است.

همین قدر باید گفت که کتابی ستبر و در چند صد صفحه به سعی اشراق خاوری مشتمل بر مطالب مفصلی در دسترس احباب و اغیار، یا دوستان و بیگانگان قرار گرفت که تا امروز کسی را بدین اندیشه نیفکنده است که آیا این کتاب را کی نوشته و کی نوشته و به چه زبانی نوشته است و در صورتی که به زبان فارسی نوشته شده باشد، چرا اصل فارسی آن در این مدت پنجاه سال که نامش بر سر زبان افتاده، هنوز به طبع و انتشار نرسیده و مخطوطی از آن هم زیر چشم و دست کسی حتی در عگاء و حیفا قرار نگرفته است؟

آری، قریب نیم قرن پیش کتابی در مغرب زمین به زبان انگلیسی انتشار یافت که بنام ترجمه‌ی انگلیسی کتاب تاریخ نبیل زرنندی معرفی شد و از قرار معلوم خود شوقی افندی این کار را شخصاً انجام داده بود.

حال ببینیم نبیل زرنندی که بوده است؟ ملامحمدرویش زرنندی که تنها به شاعری شناخته شده، یکی از بابیان قدیم بوده که در دنباله‌ی حادثه‌ی

۱. در مجله‌ی گوهر به اشتباه «عبدالحمید اشراق خاوری» درج گردیده است.

سوء قصد به جان ناصرالدین شاه که منتهی به اعدام عده‌ای از بایبان و آزادی عده‌ای دیگر از زندان و الزام آن‌ها به ترک ایران و اقامت در بغداد شد، او هم در آن شهر به آنان پیوست.

بعد از مدتی که ادامه‌ی توقف بغداد در میان ایشان تفرقه افکند و از آن جمله تنی چند خود را آئینه‌ی تجلی ظهورات معرفی کردند، ملامحمد زرنندی هم ادعای ظهوری تازه کرد. بعد از آن که سرنوشت برخی از این مدعیان به قتل و غوطه‌وری در آب دجله منتهی گشت، او هم لازمه‌ی احتیاط را به جا آورد و از ادعای خود صرف نظر کرد تا از سرنوشت دیگران که به کشته شدن یا غرق شدن در آب دجله پایان گرفته بود، در امان بماند [تا] چهل سال بعد از آن در خلیج عکاء درون آب دریا به همان سرنوشت مقدر دچار گردد.

ملامحمد زرنندی در سال ۱۲۸۰ قمری که تبعیدی‌های بغداد بعد از قبول تابعیت دولت عثمانی بنا به درخواست مشیرالدوله، سفیر کبیر ایران در اسلامبول، از مجاورت حدود ایران به اسلامبول و ادرنه انتقال یافتند و به دنبال آن و در میان طرفداران میرزا یحیی ازل و میرزا حسین علی بهاء رقابت و مخالفت علنی شد، زرنندی جانب برادر بزرگ را گرفت و موقع تفرقه‌ی آن جمع و اعزام دسته‌ای به قبرس و گروهی به فلسطین، او همراه برادر بزرگ به عکاء رفت و از سال ۱۲۸۵ [هجری] ق تا ۱۳۰۹ [هجری] ق جزء خواص یاران میرزا حسین علی و مداح او بود.

چیزی که مایه‌ی شهرت و معروفیت زرنندی شده و بدو مجال این را داده است که روزی، پس از آن که سال‌ها بر مرگش بگذرد، نامش در پشت جلد یک کتاب تاریخ بایئه به زبان انگلیسی نقش شود، همانا نظم رباعیاتی بوده است که در هر یک از آن‌ها به یکی از حوادث تاریخ زندگانی بهاء، از ولادت تا مرگش با قید سال مربوط به واقعه، اشاره می‌کند. همان رباعی‌ها

که مستر براون و مرحوم قزوینی در مقدمه‌ی خود بر نقطه‌الکاف چاپ اوقاف گیب، به یکی از آن‌ها اشاره می‌کنند و آقای نعمت‌الله ذکائی همه را در تذکره‌ی شعرای خویش دنبال ترجمه‌ی احوال او می‌آورد.

زرنندی بعد از مردنِ مرادش، در دنباله‌ی اختلافی که میان پسران و بستگان میرزا حسین علی ظاهراً بر سر میراث وی و باطناً در باب میراث ریاست بر فرقه پیدا شد و برخی از یارانش مانند زین‌المقربین*، جانب میرزا عباس، ملقب به غصن اعظم را گرفتند و میرزا آقا جان خادم‌الله* در مقابل، چوب طرفداری میرزا محمد علی غصن اکبر را از دست غصن اعظم (میرزا عباس) خورد، او در انتخاب یکی از دو طرف مردّد ماند تا آن که روزی در همان اوان، جسد بی‌روح او را از دریا بیرون آوردند و باعث خفگی او در آب دریا، معلوم نشد که نشد.

طرفداران غصن اکبر، این پیشامد را به سوء قصد مخالفان خود درباره‌ی او نسبت دادند؛ در صورتی که هواداران غصن اعظم، این پیشامد را نتیجه‌ی شدت جذبه و اقدام شخص او به خود افکندن در دریا و خودکشی مربوط می‌دانستند. بدین ترتیب او از آن‌چه که در بغداد با تغییر عقیده از آن رهایی یافته بود، پس از چهل سال در عکاء به همان سرنوشت دچار گردید.

نبیل یعنی چه؟ نبیل در زبان عربی به معنی بزرگوار و نجیب آمده؛ ولی بایان، نظری به مفهوم لغوی آن نداشته‌اند؛ بلکه اینان هر فرد بابی را که اسم محمد داشت، نبیل می‌گفتند. این نام‌گذاری را از توافق عددی حروف کلمه‌ی نبیل با حروف اسم محمد به دست آورده بودند که نود و دو می‌باشد. این شیوه‌ی تغییر اسامی، از زمان حیات سید علی محمد آغاز شد که خود را علی قبل از نبیل، یعنی علی قبل از محمد می‌خواند.

میان بایبان سلف دو تن محمد نام بودند که در نتیجه‌ی طول عمر و اشتغال به تبلیغ و ترویج و ستایش از سران این طایفه، به نبیل شهرت یافتند؛ یکی نبیل قائنی که شیخ محمد فاضل قائنی باشد و دیگری نبیل زرندی که ملامحمد شاعر درویش زرندی بوده است.

برای این که میان آن دو تن فرقی ملحوظ باشد، نبیل قائنی را که سواد مآلی داشت، نبیل اکبر می خواندند. قضا را نام هر یک از این دو تن به اعتباری با موضوع تاریخ فرقه‌ی جدید ارتباطی یافته است.

نبیل قائنی در سال ۱۲۹۹ [هجری] کتاب تاریخ جدید بایبه را که میرزا ابوالفضل گلپایگانی و مانگجی هاترایا نماینده‌ی پارسیان هند در تهران به دستگیری میرزا حسین همدانی یا تهرانی (منشی تجارت خانه مانگجی) از روی متن تاریخ قدیم بایبه برداشته و به صورتی تازه درآورده بودند، با مختصر جرح و تعدیل و اضافه‌ی مواد تبلیغی به خط دست خود نوشت و آن را بنام نبیل مربوط ساخته بود.

چنان که احیاناً نسخه‌های دیگری از همان کتاب را بدون آن که شامل تصحیح و تنقیح نبیل قائنی باشد، به خط، تاریخ نبیل قائنی می خوانند. در مقاله‌ی تاریخ قدیم و جدید مندرج در ماه نامه‌ی تحقیقی گوهر بدان اشاره‌ای رفت. نسخه‌ای که به خط دست قائنی تحریر یافته است، اکنون در یکی از کتابخانه‌های معتبر تهران محفوظ و کلیشه‌ای از صفحه‌های آخر آن با برخی از حواشی صفحات که معرف خط او باشد، ملحق بدان مقاله انتشار یافت.

اما نبیل زرندی شاعر، با سرودن رباعی‌هایی که سنوات مربوط به تاریخ زندگانی میرزا حسین علی را تعیین و تسجیل می کند، وسیله‌ی ساده و مختصری برای حفظ ارقام سال‌های مربوط فراهم آورد که گاهی عین

آن‌ها مورد استشهاد تاریخ‌نویسان قرار می‌گیرد و از این راه نام نبیل زرنندی را هم ردیف مورخان تاریخ زندگانی بهاء وارد می‌کند.

عبدالبهاء در کتاب تذکرةالوفاء که هفتاد و اندی سال پیش از این در حیفاء انتشار یافت، دو مقاله را به یاد خیر این دو نبیل اختصاص داده و از خدمات هر دو در راه تبلیغ و دعوت و سخنرانی تمجید می‌کند؛ اما در آن جا، تألیف کتاب تاریخی را به هیچ‌کدام نسبت نداده است.

نبیل قائنی چنان‌که در مقاله‌ی ماه‌نامه‌ی تحقیقی گوهر بدان اشاره رفت، کتاب تاریخ جدید معهود را برداشته و در پاره‌ای از موارد جزئی تصرفاتی کرده و برخی مطالب تبلیغی را بر آن افزوده است. اما این تصرف تا آن درجه حایز اهمیت نبوده که کتاب را از صورت اصلی خود خارج کند و بدان جلوه‌ی اثری تازه بدهد؛ بلکه وضع آن از حیث صورت و معنی به شکلی است که در بادی امر کسی توجه به کمبود و افزود مطالب آن نمی‌کند و پس از تطبیق بسیار دقیق هر دو صورت، چنین معلوم می‌گردد که متن جدید را از جنبه‌های دو جانبه‌ی قدیم بیرون آورده، کاملاً یک جنبه کرده، اما از کلمات میرزا ملکم خان که مؤلفان بر تاریخ جدید افزوده بودند، چیزی نکاسته است.

این تصرف قائنی که بیشتر جنبه‌ی مربوط به منافع و مصالح میرزا حسین علی را تأیید می‌کند، بعد از سه سال (۱۳۳۱ [هجری] ق) عبدالبهاء را در عکاء برانگیخت تا تاریخ جدید را از کلیه‌ی جوانب ناسازگار با کار پدر بپیراید و بزداید و به صورت «مقاله‌ی سیاح» معهود درآورد و به نحوی که با ماهیت تاریخ جدید از حیث أسلوب بیان مطلب و با سیاق تحریر رساله‌ی جلال‌الدوله و کمال‌الدوله اثر میرزا فتحعلی آخوند دم‌ساز باشد.

بنابراین، عدم اشاره و سکوت عبدالبهاء درباره انتساب تألیف کتاب تاریخی به یکی از این دو نبیل در کتاب تذکرةالوفاء امری معقول و قابل قبول بوده است چه، تحریر نسخه مخصوصی از تاریخ جدید به دست قائمی یا سرودن رباعیات ماده تاریخ به وسیله‌ی زرنندی از مقوله‌ی تدوین و تألیف کتاب تاریخ محسوب نمی‌شود، و فی الواقع انتساب تاریخ جدید معهود احیانا بنام نبیل قائمی کاری دور از حقیقت بوده است و ارزش این رباعی‌ها هم در تعیین سنوات مخصوصی، خیلی کمتر از آن بوده که در تذکرةالوفاء به حساب مورخی گوینده‌ی آن‌ها نهاده شود. حال بنگریم چگونه تاریخ نبیل زرنندی سی^۲ سال بعد از وفات او به صورت متنی انگلیسی هویدا گردید؟

وقتی پروفیسور براون متن کامل تاریخ قدیم بابیه را چنان‌که در نخستین مقاله‌ی ماه‌نامه‌ی تحقیقی گوهر بدان اشاره رفت، بنام نقطة الکاف با مقدمه‌ی الحاقی مبسوطی انتشار داد و خوانندگان را در ضمن مطالعه‌ی توضیحات آن مقدمه، به موقعیت خاص میرزا یحیی ازل در سنوات مقدم بر ۱۲۷۹ [ق] (که سال تألیف تاریخ قدیم بوده است) آشنا کرد و فهرست مانندی از موارد اختلاف میان میرزا یحیی و میرزا حسین علی [را] در فاصله‌ی خروج هر دو از ایران تا وصول به عکاء و ماغوسه در آن مقدمه جا داد، در نتیجه ذهن پژوهندگان شرقی و خوانندگان غربی، مقدمه را به واقعیت کشمکش میان دو برادر نوری روشن ساخت. از این بابت، خاطر عبدالبهاء را سخت بیازرد؛ چنان‌که فوراً دستور جمع‌آوری نسخه‌های موجود خطی کتاب را از اکناف ایران و ارسال به عکاء برای مقابله با نسخه‌ی چاپی صادر کرد و به ایادی و احباب خود پیشنهاد عمل شامل و مشترکی را بر ضد کار مستر براون و مقدمه‌ی نقطة الکاف

۲. در مقاله‌ی «از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است (قسمت دوم)» ایشان در مورد این جمله گفته‌اند که «سی - چهل سال بعد» بوده است که در این عبارت موقع تایپ، کلمه (چهل) از میان افتاده است.

کرد که گوشه‌ای از این فعالیت را می‌توان در لوح میرزا حسن ادیب طالقانی و لوح میرزا نعیم سدهی از نظر پژوهش گذراند.

سرانجام، کار بدین جا رسید که میرزا ابوالفضل گلپایگانی مبلغ زبردست مقیم قاهره را مأمور کرد تا کتاب کشف الغطاء را بر ردّ مقدمه‌ی براون و قزوینی بنویسد و در عشق‌آباد روسیه به چاپ برساند.

مسلم است در آن روز که می‌خواستند به کتاب چاپ براون جوابی داده شود، اگر به چنین متن مفصلی حاوی نکات منظور و مطلوب مانند تاریخ تازه چاپ فارسی منسوب به نبیل زرنندی دسترسی داشتند دیگر نیازی به تدوین کشف الغطاء* یا استمداد از نعیم شاعر سدهی* برای نظم استدلالیه‌ی معروف در کار نبود؛ چه، چاپ چنین اثری با آن همه کلیشه و تصویر یا بدون تصاویر ولی به ضمیمه‌ی عکس چند صفحه از نسخه‌ی اصلی خط دست نبیل زرنندی که معروف آشنایانش بوده، بهترین عملی بود که می‌توانست کار چاپ نقطة الکاف را از شدت تأثیری که در اندیشه‌ی خواننده‌ی بی‌طرف بخشیده بود، فرود آورد.

توجه بدین نکته که ملامحمد زرنندی خود یکی از قدمای گرویدگان به سید باب بوده و در سال (۱۲۸۰) [ق] بیش از ده سال از همراهی او با دسته‌ی تبعیدی‌ها می‌گذشت و سابقه‌ی گرایش عقیده‌ای او بدین طرف در آن موقع به طور مسلم از سیزده سال کمتر نبوده است، بنابراین او یکی از شهود معاصر یا چسبیده به عصر بروز این حوادث محسوب می‌شد و هرچه در این باره می‌نوشت، از اسناد دست اول و دسته‌ی متقدم به شمار می‌آمد. پس انتشار کتاب او پس از چاپ تاریخ قدیم، مدرک قدیمی را در برابر مدرک قدیمی دیگری قرار می‌داد و کتابش به اعتبار شهرت نام شاعر بر کتابی که نام مؤلف آن را بایستی با رمل و أسطربلاب پژوهش به دست آورد، مزیت و اعتبار بیشتری داشت.

پس انتشار چنین مأخذ قدیمی (که از پنجاه سال پیش ترجمه‌های انگلیسی و عربی و فارسی جدید به فواصل زمانی جای اصل مفروض یا معروض آن را گرفته است) بعد از سال ۱۹۱۰ م، به مراتب از تألیف و نشر کشف الغطاء (۱۹۱۷م) و تدوین تاریخ آواره (۱۹۲۰م) در تأمین غرض و هدف منظور که ردّ نقطة الکاف چاپی باشد، سودمندتر و موثرتر اتفاق می‌افتاد.

گویا چنین مقدر شده بود که این چشمه‌ی آب مطلوب را درون خزانه‌ی اندیشه خود نادیده یا از یاد برده بگیرند، در تهران و نطنز و قاهره و عشق‌آباد و تفت برای فرونشاندن آتش عطش خویش آب بجویند.

از غریب اتفاق، آن که پیشامد جنگ جهانی اول و مرگ گلپایگانی، کار تألیف و نشر کشف الغطاء را به تعویق افکند تا آن که در سال ۱۹۱۷م، به اهتمام عبدالبهاء و شرکت برخی از مؤلفان درجه‌ی دوم و سوم به پایان رسید و در دست تجلید و توزیع قرار گرفته بود که ناگهان سپاهیان انگلیس، فلسطین را تصرف کردند و لرد النبی جای جمال پاشا را در بیت المقدس گرفت. بنابراین، انتشار چنین کتابی که هدف آن تعرض به مستر براون انگلیسی باشد، با مصالح تازه‌ی بهائیان در فلسطین، مناسب به نظر نمی‌رسید. لذا چند هزار جلد کتاب تازه چاپ کشف الغطاء به دستور حیفا، در عشق‌آباد به آتش سوزانده شد، تا انتشارش هم وطنان پروفیسور براون را آزرده خاطر نسازد.

سوزاندن این متن تاریخی نوپرداخته که برای تصحیح و نقد ردّ ملاحظات پروفیسور براون تدوین شده بود، جا را برای نشر اثر دیگری که از حیث حجم و وضع، کوچک‌تر از نقطة الکاف معهود نباشد، خالی گذارد.

عبدالبهاء، میرزا عبدالحسین آواره تفتی را که قلم تحریری سلیس و شاعرانه و طبع شعری متوسط داشت، نامزد تألیف کتابی زیر نظر مستقیم خود کرد؛ چنان که آواره (آیتی) بعد از بازگشت به میهن و روش پدران و قبول خدمت تدریس در مدارس دولتی، صریحاً می گفت که همه مطالب این کتاب از هر جا تهیه می شد، قبلاً از نظر ملاحظه، جرح، تعدیل، تغییر، تبدیل و موافقت عبدالبهاء می گذشت تا به چاپ خانه فرستاده شود.

نمونه های چاپی کتاب نیز از این نظارت و هدایت مستقیم او بی نصیب نمی ماند، تا کتابی چنان که دلخواه و منظور صاحب کار باشد از چاپ درآمد و در برابر تاریخ قدیم بایه ی چاپ ممتاز براون، تاریخ نوی پرمایه تر، درازتر و ستبرتر به دست طالبان افتاد.

عجب است همان نحوستی که در موقع نشر کشف الغطاء گریبان گیر آن شد و کتاب را از میان برد، در این موقع هم به سبب دیگری و کیفیت دیگری دامن تاریخ آواره را گرفت.

مرگ عبدالبهاء و جانشینی شوقی افندی * مقارن با انتشار قسمت دوم از کتاب آواره صورت گرفت و آواره که نخواست به وصیت نامه ی تازه ی جانشینی شوقی افندی و آثار مترتب بر آن تسلیم شود، به ایران و خانه ی عقیده ی پدرانش برگشت و از بهائی گری تبرّی جست و نام خانوادگی آیتی را به جای آواره نهاد. آن گاه با تألیف کتاب کشف الحیل، اعتبار را از روی کتاب تاریخ باب و بهای خود برداشت.

تاریخ آواره گرچه به سرنوشت کشف الغطاء دچار نشد ولی اعترافات آواره مطالب کتاب را از اعتبار تاریخی افکند و شوقی افندی هم پس از استقرار کار جانشینی نیای مادری، برای جبران این کسر تاریخی، در

صدد بر آمد بهائیان را در برابر ازلیان و خرده گیران. از تدوین و تکوین امثال کشف الغطاء و آواره بی نیاز سازد. بلکه کتاب ظهور الحق میرزا اسدالله مبلغ مازندرانی را هم نادیده و ناقص گرفت و خواست مشکل را در حوزه مطالعه و مذاکره‌ی خاورشناسان و پژوهندگان غربی به نحو دلخواه نیای خود حل کند و به نشر کتابی به زبان انگلیسی موسوم به تاریخ نبیل زرنندی پرداخت که از حیث حجم مطالب و نحوه‌ی بیان مقصود و توجه به تأمین هدف‌های منظور و شکل مطبوع، کلان‌تر، مطمئن‌تر، جامع‌تر و زیباتر از تاریخ آواره باشد و مطالب آن را در قالبی تازه و لحنی غربی پسند ریخت. کلیشه‌ها، عکس‌ها و اوراقی که در این متن انگلیسی عرضه شد آن را خیلی جالب‌تر از نقطة الکاف چاپی از کار درآورد.

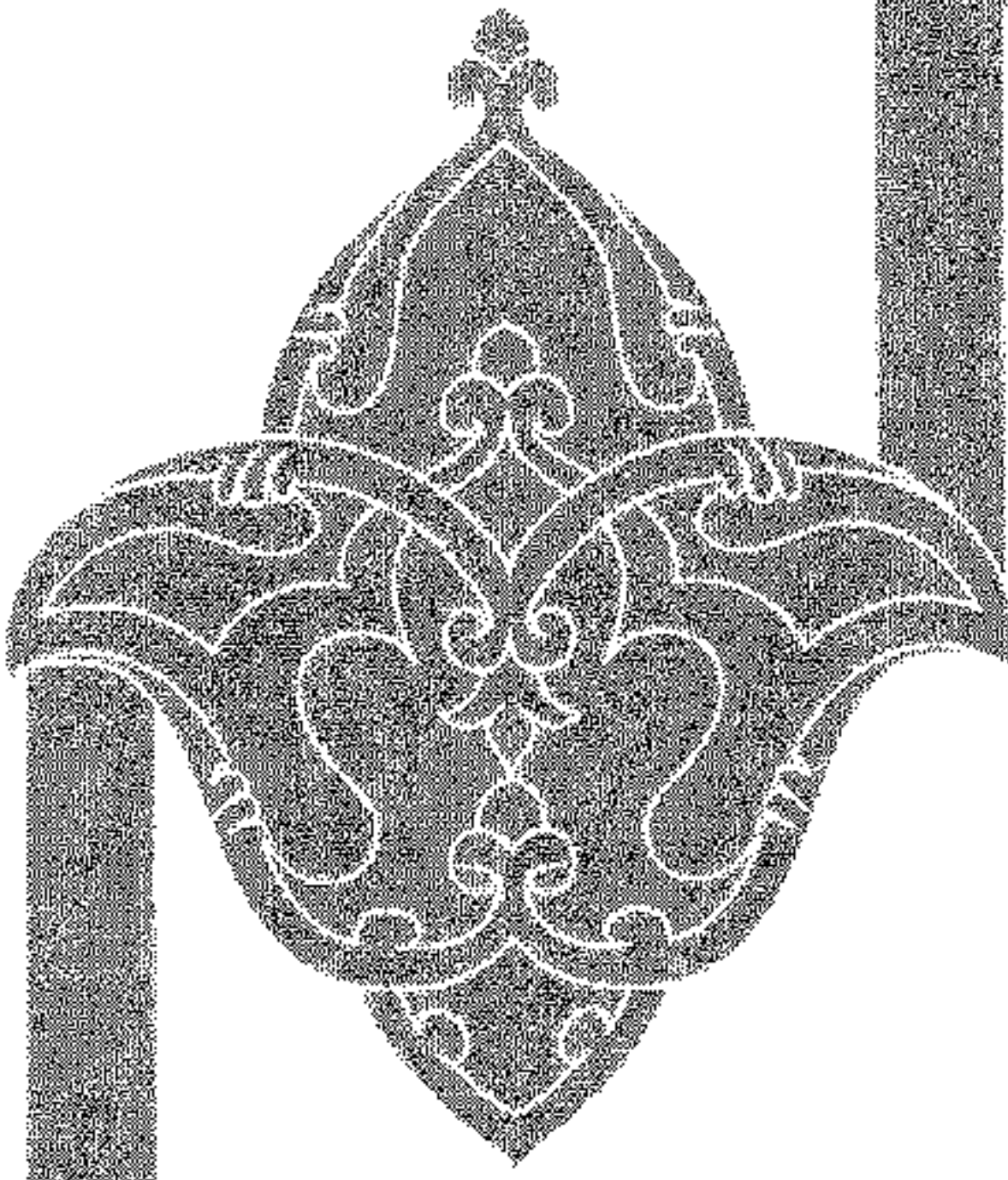
من این کتاب را چهل و اندی سال پیش، پیش شادروان صبحی مهدی دیدم که می‌گفت: به کتاب‌خانه‌ی مدرسه‌ی امریکایی یا کلیسای انجیلی تهران تعلق دارد و دیگر ندیده‌ام.

بیست سال بعد ترجمه‌ی عربی آن را که بعداً از روی همان متن انگلیسی در قاهره‌ی مصر نقل و طبع شده بود، پیش شادروان منصور رحمانی، عکاس مخصوص مجلس شورای ملی، دیدم و چند سال بعد در قاهره‌ی مصر، نسخه‌ای از آن را به یاری گلستانه، از ایرانیان مقیم مصر و عضو محلی سفارت کبری به دست آوردم و در دمشق از نظر مطالعه گذراندم.

چند سال بعد که ترجمه‌ی فارسی این کتاب از روی همان ترجمه عربی در تهران انتشار یافت، به این اندیشه افتادم که باعث بر عدم انتشار اصل فارسی آن را از مطلعی جو یا شوم؛ ولی هنوز جواب درستی در این زمینه از کسی نشنیده‌ام.

عبدالحمید اشراق خاوری مترجم فارسی، در جواب سؤال من پیام فرستاده بود کہ؛ سبب این امر را از حیفا پرسیده ام؛ ولی مرگ شوقی افندی و فوت اشراق خاوری مرا از درک جواب این پرسش لازم بی نصیب گذارد. فعلاً فارسی زبانان، اعم از بهائی و غیر بهائی، کتابی بہ قلم اشراق خاوری در اختیار خود دارند و غالباً کاری بدان ندارند کہ این کتاب را کہ نوشته و کی نوشته و بہ چه زبانی نوشته است. تا نتیجہ تحقیق فتی متتبعان شرق و غرب دربارہی این کتاب تاریخ چه حکمی صادر کند!

۵۴/۸/۶



از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است
(قسمت اول)

اختلاف فرزندان میرزا بزرگ بر سر جانشینی باب و پاسخ به
نقد هادرباره‌ی تواریخ بهائی

ماه‌نامه‌ی «گوهر» سال چهارم، شماره‌ی ۲، اردیبهشت ماه ۱۳۵۵،
شماره‌ی مسلسل ۳۸: ۱۲۰-۱۱۳.

دوست محقق بارع و همکار متتبع جامع ما، استاد سید محمد محیط طباطبائی - اطال الله بقائه و دام ایام افاضاته - در شماره‌های ۱۲ سال دوم (سال ۱۳۵۲) و پنجم، ششم و نهم سال سوم (سال ۱۳۵۳) و نهم (سال ۱۳۵۴) یعنی در چهار شماره‌ی ماه‌نامه‌ی تحقیقی گوهر، چهار مقاله‌ی ممتاز و ممتع، در یکی از مباحث کتاب‌شناسی مرقوم داشتند و از غموض و ابهام یکی از نکات تاریخی پرده بر گرفتند و خفایایی تاریک را روشن ساختند که صاحب‌نظران را مطبوع طبع و پسند خاطر افتاد.

چون موضوع مباحث عنده ایشان، از بسیاری وجوه، مورد توجه و علاقه‌ی فرقه‌ای خاص با مسلکی مخصوص بود، شک نداشت که مورد بحث، نقد، رد و نقض آنان قرار خواهد گرفت. ماه‌نامه‌ی تحقیقی گوهر که در مسائل علمی و تحقیقی و تاریخی، جز خرق پرده‌ی اوهام و کشف چهره‌ی حقیقت، نظری ندارد، برای احتراز از هرگونه سوء تفاهم و در جواب اعتراض مقدر، در شماره‌ی پنجم سال سوم (مرداد ماه ۱۳۵۴) در ذیل صفحه‌ی ۳۴۳ نوشت که:

«کلیه‌ی ملاحظات و انتقاداتی که راجع به این سلسله از مقالات از طرف صاحب‌نظران برسد، پس از پایان آن‌ها، با رعایت اختصار در مبحث بحث و نقد، چاپ خواهد شد که مطلبی تاریک و سخنی ناگفته نماند.»



در این گیرودار، یک مقاله‌ی انتقادی از آقای احمد خزان رسید که قرار بود در بخش بحث و نقد ماه‌نامه چاپ شود. بعد آقای دکتر علی‌مراد داوودی*، استاد دانشگاه، نیز در همین زمینه مقالاتی نوشتند؛ ولی نخواستند در ماه‌نامه‌ی تحقیقی گوهر چاپ شود و به طریقی دیگر منتشر ساختند. اینک استاد محیط نظر خویش را درباره‌ی محتویات آن مرقوم داشته‌اند که درج می‌شود.

صفحات بحث نقد در این باب هنوز باز است و هر مقاله‌ای که برسد، همان‌گونه که قبلاً تذکار داده‌ایم، با رعایت اختصار چاپ خواهد شد تا موضوع خوب حل‌جی شود و در رشته‌ی مطلب گرهی ناگشوده نماند. " اکنون به خلاصه‌ی مطالب مطرح شده توسط دکتر داوودی می‌پردازیم:

در پی چاپ مقالات آقای محیط طباطبائی در مجله‌ی گوهر، جزوه‌ی «مطالعه‌ی معارف بهائی» در صدد پاسخ برآمد. دکتر نصرت‌الله باهر نسخه‌ای از شماره‌ی ۱۱ این جزوات را به حضور آقای سید محمد محیط طباطبائی فرستادند.^۱ این نسخه حاوی پاسخی در مقابل مقاله‌ی ایشان در شماره‌ی ۹ سال سوم (آذرماه ۱۳۵۴) مجله‌ی گوهر بود.

این عمل دکتر باهر به مذاق دکتر علی‌مراد داوودی خوش نیامد؛

«... به حضورتان عرض کردم که این مطالب جهت مطالعه‌ی بهائیان تحریر و تکثیر می‌شود و شیمه‌ی اهل بهاء این نیست که در برابر مطالب جراید مطلب بنگارند؛ در صدد مناقشه با ارباب قلم برآیند، مقالاتی به نیت اثبات تفوق و احراز فضیلت منتشر سازند، از این راه ناگزیر به مجادله‌ی در قول گرفتار شوند و «قصده غلبه‌ی بر خصم» مثل امم قرون وسطی بر احوالشان غالب آید...»

۱. جزوه‌ی شماره‌ی ۱۱ از سلسله مطالعه‌ی معارف بهائی که تحت عنوان «روش اهل بهاء در نگارش تاریخ در حال و استقبال»، در سنه‌ی ۱۳۲ بدیع در ۲۰ صفحه طبع گشته، عیناً در این کتاب درج شده است.

اما در نهایت از دکتر باهر بابت مطلع ساختن آقای طباطبائی از مطالب جزوه، سپاس‌گزاری کردند. پس از آن به مطالعه‌ی قسمت اول مقاله‌ی ایشان در جواب آن جزوه در شماره‌ی ۲ سال چهارم (اردیبهشت ۲۵۳۵)^۲ و سپس متمم آن که در شماره‌ی ۳ سال چهارم (خرداد ۲۵۳۵) چاپ شد، پرداختند.

اکنون به ذکر خلاصه‌ی مطالب و نکات دکتر علی‌مراد داوودی درباره‌ی برخی از مباحث مطرح شده در مجله‌ی گوهر می‌پردازیم:

دکتر داوودی در ابتدا از آقای محیط طباطبائی بابت این که اشتباه ادوارد براون و میرزا محمدخان قزوینی را در مقالات قبل روشن کرده‌اند، تشکر می‌کنند.

«... و به صریح بیان معلوم ساختند که کتاب *نقطة الکاف* مطبوع در جزء سلسله‌ی اوقاف گیب به این هیأت و صورت، نمی‌تواند از حاج میرزا جانی شهید کاشانی باشد...»

ولی در ادامه از این که آقای طباطبائی گناه این اشتباه را متوجه میرزا ابوالفضل گلپایگانی کرده‌اند، اظهار ناخرسندی کردند و به این مطلب اشاره کردند که مرحوم محیط در سه صفحه از دو شماره، به پنج صورت در این باره تأکید کرده‌اند. (صفحه‌ی ۱۱۴ شماره‌ی ۲ سال چهارم (۲ بار) / صفحه‌ی ۱۱۷ شماره‌ی ۲ سال چهارم / صفحه‌ی ۲۰۸ شماره‌ی ۳ سال چهارم)

دکتر داوودی دلیل برائت میرزا ابوالفضل را از رساله‌ی «اسکندریه» خود گلپایگانی، این‌گونه بیان می‌کند:

۲. منظور سال ۱۳۵۵ ش است که بنا بر اجبار آن دوره، می‌بایست بر مبنای تاریخ ایران باستان درج می‌شد.

«آقا میرزا حسین نزد نامه نگار آمد... گفتم که تاریخی از مرحوم حاجی میرزا جانی کاشانی که از شهدای تهران و از خوبان آن زمان بوده است در میان احباب هست؛ لیکن او مردی بوده است تاجر و از تاریخ نویسی ربطی نداشته و تاریخ سنین و شهر را ننوشته. نهایت چون مردی با دیانت بوده است، نقل وقایع را آن چه دیده و شنیده است، به راستی مرقوم داشته، این کتاب را بدست آورد...»^۳ دکتر داوودی تأکید می‌کنند که اشتباه از ناحیه‌ی ناشران قزوینی و انگلیسی کتاب معهود است.^۴

«... که نسخه‌ای را که در پاریس به دست آورده‌اند، به همین صورت و هیأت و با این مقدمه و با این الحاقات و با این اسم و رسم، همان تاریخ حاجی میرزا جانی دانسته‌اند که ابوالفضائل گلپایگانی بدان اشاره کرده و حضرت عبدالبهاء نیز در یکی از الواح وجود کتاب مختصری به این عنوان را تأکید فرموده‌اند.»^۵

دکتر داوودی در پی این دلایل به یک نقل قول از آقای محیط اشاره می‌کند:

«... انتساب این کتاب به حاجی میرزای جانی به طور مسلم نتیجه‌ی استنباط و فعالیت تبلیغاتی پرفسور ادوارد براون بوده...»

(صفحه‌ی ۹۵۸ شماره‌ی ۱۱ و ۱۲ سال دوم مجله‌ی گوهر).

۳. رسائل و رقائم میرزا ابوالفضل گلپایگانی: ۸۳-۸۴.

۴. آقای طباطبائی و ادوارد براون از جمله ماهرترین نسخه شناسان به حساب می‌آیند و گفتار ایشان در تطابق این دو نسخه مورد قبول است. اگر این دو تاریخ جدای از یکدیگرند، آن نسخه‌ای را که میرزای گلپایگانی نقل کرده و جناب عبدالبهاء تأیید کرده و منتسب به میرزا جانی کاشانی است، کجاست و آیا نسخه‌ای قابل عرضه است؟ به نظر می‌رسد آقای داوودی می‌بایست سند این گفتار خویش را ارائه می‌دادند.

۵. جناب عبدالبهاء می‌فرمایند: «... حاجی میرزا جانی شهید چند جزوه‌ی تاریخی نوشته بود، ناتمام، مختصر، پیش برادرزاده‌ی حضرت ذبیح آقا محمدرضا بود. گویا به خط خود حاجی میرزا جانی بود...» (مائده‌ی آسمانی ۵: ۲۰۹-۲۱۰).

در این قسمت آقای داوودی به عدم صحّت مطالب درج شده در صفحه ی ۲۰۸ شماره ی ۳ سال چهارم می پردازد. اشاره ی ایشان راجع به اظهار نظر آقای محیط طباطبائی درباره ی کلام عبدالبهاء است که در موردی نوشته اند:

«... ضمناً باید به یاد داشت که حاجی میرزا جانی معروف به نقطه ی کافی، مؤلف رساله ی نقطة الکاف که به غلط نام او را روی تاریخ قدیم بایته نهاده اند، غیر از میرزا آقا جان کاشی است که در لوح میرزا نعیم یاد شده است...»

دکتر داوودی در ادامه، عدم صحّت این مورد را از مطالب خود ایشان (صفحه ی ۲۰۶ شماره ی ۳ سال چهارم) به نقل از همان لوح مبارک، این گونه بیان می کنند:

«... نامه ای که مرقوم کرده بودید با تفصیل تاریخ آقا میرزا جانی کاشانی و تحریف بی خردان... جمیع واضح و معلوم گردید...»

سپس به تصدیق آقای طباطبائی بر اعتبار کتاب نبیل زرنندی در تاریخ امر بدیع اشاره می کنند که مرحوم محیط در شماره ی ۹ سال سوم، درباره ی نبیل این گونه نگاشته اند که:

«... یکی از شهود معاصر یا چسبیده به عصر بروز این حوادث محسوب می شد و هرچه در این باره می نوشت از اسناد دست اول و دسته ی متقدم به شمار می آمد...» و در شماره ی ۲ سال چهارم نوشته اند که کتاب نبیل زرنندی «... چون شمشیر آخته ای می توانست ناگهان بر سر نقطة الکاف چاپ براون فرود آید...».

در ادامه دکتر داوودی به این مطلب می پردازد که:

«... ایشان به قصد این که اهل بهاء نتوانند به این سخنان استناد کنند، یا ایشان را به قبول نتیجه‌ی حاصله از تصدیق این مقدمه دعوت نمایند، نمی‌بایست با اصراری بیش از حد مدعی شوند که نبیل زرنندی چنین اثری را نگذاشته و کتابی که مطالب تاریخی آن مبنای تحریر کتاب مستطاب مطالع الانوار Dawn Breakers به قلم مبارك حضرت ولی امرالله باشد، نگذاشته است و یا حتی «چشم احدی به مخطوطی از آن در عکاء و حیفاء نیز نیافتاده» است...»؛ سپس به شخصی اشاره می‌کنند که نه تنها چشم او به این نسخه افتاده، بلکه ظواهر آن را به دقت سنجیده است.^۶

نکته‌ی بعدی درباره‌ی مطلب صفحه‌ی ۱۱۵ شماره‌ی ۲ سال چهارم مجله‌ی گوهر می‌باشد که مرحوم محیط نگاشته‌اند:

«... با وجود آن که در دیباچه‌ی تاریخ چاپی منسوب به نبیل زرنندی، اتمام تألیف آن در ۱۳۰۵ قید شده، نمی‌دانم چرا نسخه‌ای از این کتاب به براون اهداء نشده؟ تا دو سال بعد، این را به جای آن یک ترجمه کند و با تعلیقات فراوان به زبان انگلیسی در دو جلد انتشار دهد...»

دکتر داوودی متعرض این مطلب شده و ایشان را به مقدمه‌ی ترجمه‌ی فارسی نسخه‌ی منتشره‌ی کتاب مطالع الانوار ارجاع می‌دهند؛ آن جایی

۶. به گفته‌ی خود اهل بهاء، این کتاب تا زمان شوقی افندی موجود بوده و ایشان از روی همین کتاب، «The Dawn Breakers» را که ترجمه‌ی آن به فارسی و عربی نام «مطالع الانوار» دارد، نوشته‌اند. حال این پرسش مطرح است که اصل کتاب و نسخه‌ی خلاصه شده‌اش کجاست؟ و چرا اثری از آن باقی نمانده؟

۷. شاید اشاره‌ی دکتر داوودی به عزیزالله سلیمانی اردکانی باشد که در سفر خود به حیفاء نسخه‌ی خطی تاریخ نبیل زرنندی را مطالعه و بررسی کرده و اطلاعات خود را در خصوص این کتاب در اختیار دکتر علی مراد داوودی قرار داده است. برای مطالعه‌ی شرح و بسطی مفصل درباره‌ی نسخه‌ی خطی تاریخ نبیل و ملاحظه‌ی سواد عکسی بعضی از صفحات آن ر. ک به جزوه‌ی «مطالعه‌ی معارف بهائی»، شماره‌ی ۱۸ (ط ۱۳۴ ب)، اثر صدیقی نواب زاده‌ی اردکانی در ۷۳ صفحه.

که نبیل می گوید:

«مقصد من آن بود که ... مهم ترین حوادثی را که از ابتدای سنه ی شصت، یعنی سال اعلان دعوت باب تاکنون (سال ۱۳۰۵ هجری) به وقوع پیوسته، سال به سال نقل نمایم...»

و در پی این مطلب می گویند که به شهادت شخص نبیل زرنندی شروع تألیف کتاب در اواخر ذی القعدة ی سال ۱۳۰۵ بوده و تألیف آخرین جزء آن در شب ۲۶ ربیع الاول سال ۱۳۰۸ هجری قمری به پایان رسیده است^۸ و پس از صعود (بهاء الله)، حضرت عبدالبهاء در سال ۱۳۰۹ ق تکمله ای بر این تاریخ در شرح صعود حضرت بهاء الله نگاشته و قلم را وا گذاشته اند.

بنابراین، این کتاب يك سال پس از مراجعت ادوارد براون از ارض اقدس پایان یافته و البته چنین کتابی را نمی توانستند به این مستشرق بسپارند تا به قول آقای طباطبائی «با تعلیقات فراوان در دو جلد انتشار دهد»^۹. آقای محیط طباطبائی در مقالات خود، بارها به این نکته متذکر شده اند که:

«... چرا حضرت عبدالبهاء در هنگام انتشار کتاب نقطة الکاف، به جای احاله ی تحریر جواب به امثال ابوالفضائل، نعیم، ادیب و سمندر، به نشر همین کتاب مبادرت نفرموده اند...؟»

دکتر داوودی در مقام پاسخ، ایشان را به آن چه در جزوه ی ۱۱ مطالعه ی معارف بهائی (تحت عنوان «روش اهل بهاء در نگارش تاریخ در حال و استقبال») نوشته شده، ارجاع می دهند:

«... که امر حضرت عبدالبهاء به لزوم تحریر جواب در مقابل کتاب نقطة الکاف، نه بدان سبب بود که اهل بهاء تاریخ امر

۸. دکتر داوودی در این مورد برای ادعای خویش سند و مدرکی ارائه نکرده اند.

۹. البته این دلیل قانع کننده ای نیست، زیرا کتاب ادوارد براون سال ها بعد از پایان تألیف کتاب تاریخ نبیل به چاپ رسیده است. به نظر می رسد رساندن نسخه ای از کتاب در این مدت، مقدور بوده است؛ مگر این که کتابی در کار نبوده باشد... .

بدیع را بنویسند تا کتابی در مقابل کتابی نهاده شود، بلکه قصد ایشان آن بود که با جمع مدارك لازمه و کشف نسخه‌ی مخطوطه‌ی قدیمه، نشان داده شود که آن چه بنام نقطة الکاف منتشر داشته و مقدمه‌ای بر آن نگاشته‌اند، کتاب اصیل، صحیح و دقیق نیست... و ربطی به حاجی میرزای جانی کاشانی ندارد...»

و این هدف با انتشار تاریخ نبیل برآورده نمی‌شد.

ایراد بعدی دکتر علی مراد داوودی متوجه ترجمه‌ی آقای طباطبائی از ترکیب Dawn-Breakers (اسم کتاب حضرت ولی امرالله) است.

ایشان این پرسش را مطرح می‌کنند که چگونه آقای محیط این ترکیب را به «امواج نور» ترجمه کرده‌اند؛ در حالی که قسمت اول، یعنی کلمه‌ی Dawn، به معنای سحرگاه و کلمه‌ی Breakers، به معنای شکافته شدن است. بنابراین، معنای این ترکیب، نخستین تابش سپیده دم است که کرانه‌ی افق را می‌شکافد. بنابراین، برای این ترکیب، عنوان «مطالع الانوار» مناسب‌ترین گزینه می‌باشد.

در ادامه‌ی مقاله، دکتر علی مراد داوودی انتشار جزوه‌ی «مطالعه‌ی معارف بهائی» را سبب ممانعت از تحریف حقایق می‌دانند:

«...[انتشار این جزوه] موجب شد که در بعضی از موارد آقای محیط طباطبائی به بعضی از اشتباهات واقف شوند و در صدد اصلاح یا ترمیم آن‌ها برآیند و بدین ترتیب از تحریف حقایق امور که ممکن بود در آتیه با استناد به مقالات ایشان صورت پذیرد، ممانعت نمایند...».

در ادامه، ایرادات وارده توسط دکتر داوودی بر مقالات آقای محیط طباطبائی را به دو قسمت تفکیک می‌کنیم؛ بخشی که مورد قبول و تصحیح آقای طباطبائی قرار گرفته و قسمت دوم که هم‌چنان بر آن‌ها تأکید داشته و دلایل خویش را مستدل می‌دانستند.

بخش اول

ایراداتی که مورد قبول آقای طباطبائی قرار گرفته و تصحیح شدند:

الف) اشتباهی که در ذکر اسم کتاب حضرت عبدالبهاء صورت گرفت و ایشان نام «تذکره الوفاء» را به جای «اتمام الوفاء» پذیرفتند.

ب) ایشان قبول کردند که منظومه‌ی نعیم سده‌ی، کتابی در ردّ نقطه‌الکاف براون نیست و کارگران چاپ‌خانه از يك عبارت مقاله‌ی ایشان در سه مورد، سه کلمه‌ی «که»، «خود» و «شد» را جا انداخته‌اند؛ «... و از قضای روزگار جمله‌ای ترتیب داده‌اند که در عین صحتِ ارکان، خود را نقض می‌کند. پس باید جمله‌ی مقاله‌ی سابقه به این صورت خوانده شود: «... و دیگر به تدوین کشف الغطاء با استمداد از نعیم شاعر سده‌ی که برای تنظیم استدلالیته‌ی خود معروف شده، نیازی در کار نبود.»

ج) از جمله مواردی که مورد تأیید آقای محیط قرار گرفت، این نکته بود که ایشان در مقاله‌ی خود، انتشار ترجمه‌ی انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی را سی-چهل سال بعد از وفات نبیل نگاشته بودند و در هنگام چاپ کلمه‌ی «چهل» از متن جا افتاده بود.

بخش دوم

اشکالاتی که مورد تأیید آقای طباطبائی قرار نگرفته و بالتبع تصحیح نگردیدند:

الف) ایشان بار دیگر تأکید کردند که: «... [کتاب] تذکره الوفاء که هفتاد و اندی سال پیش در حیف‌ا چاپ شده و سی سال قبل آن را خوانده‌ام...».

آقای دکتر داوودی نیز ایشان را به مقدمه‌ی این کتاب (تذکره الوفاء)، ارجاع می‌دهند: «... و در مقدمه‌ی آن به صراحت بنگرند که کتاب مزبور

نخستین بار در تاریخ ژانویه سال ۱۹۲۴ میلادی مطابق جمادی الاول ۱۳۴۲ هجری قمری یعنی پنجاه و اندی سال پیش از این، در حیفاً به طبع رسیده است و هفتاد و اندی سال پیش از این، حتی کتابی بدین نام از قلم مولی العالم صادر نشده بود تا ایشان (آقای طباطبائی) به خواندن آن موفق شده باشند...»

ب) دکتر داوودی به این مطلب می پردازد که آقای محیط طباطبائی در سه مورد از مقاله ی خویش تأکید دارند که کتاب «مقاله ی سیاح» در تاریخ ۱۳۰۳ ق تألیف شده است: «... نسخه ای از مقاله ی سیاح در سفر ۱۳۰۷ [هجری قمری] براون به عکاء، از طرف مؤلف به او اهداء شده است و بنا به نوشته ی براون که شاید از خود مؤلف میزبان شنیده باشد، در [سال] ۱۳۰۳ [هجری قمری]، یعنی چهار سال قبل از سفر براون به عکاء، تألیف شده و نسخه ی اهدایی به او در [سال] ۱۳۰۷ [هجری قمری]، کتابت یافته است.» (صفحه ی ۲۰۵ شماره ی ۳، سال چهارم)

دکتر داوودی در مقام پاسخ کمی قائل به تفصیل می شوند: «... تا بتوانم این مطلب را نه تنها برای «محفل انس»، بلکه برای اهل انصاف از همه ی اصناف روشن سازم.»

ایشان در ابتدا تقصیر این اشتباه را متوجه براون می دانند: «... براون در مقدمه ی ترجمه ی انگلیسی کتاب مقاله ی سیاح در شرح تحویل این کتاب مستطاب به وی چنین نوشته است:

«گفتند که کتاب تاریخی جدیداً تدوین شده که موجود و مسلم و صحیح است؛ شرح وقایع را تا حدود ایام کنونی دارد. در همان روز کتاب مزبور را به من دادند و همین کتاب است که ترجمه ی متن آن به انگلیسی به عمل آمد.»

پس ملاحظه می‌شود که ادوارد براون از میزبانان خود فقط چنین شنیده که مقاله‌ی سیاح جدیداً تدوین شده است و این خود او بوده که تاریخ تألیف کتاب را چهار سال قبل از آن پنداشته است و قول او در مقام دیگری از همین مقدمه‌ی انگلیسی چنین است:

«این کتاب تألیف جدیدی است و از یکی از جمله‌های آن در صفحه‌ی ۶۷ (ترجمه‌ی انگلیسی) استنباط می‌شود که در حدود سال ۱۸۸۶ میلادی (مطابق ۱۳۰۳ هجری قمری) نوشته شده است؛ «و در حاشیه‌ی صفحه‌ی ۶۷ در شرح همان جمله‌ای که مورد استناد اوست، می‌گوید که چون مؤلف کتاب فرموده است که: «قریب سی و پنج سال است که از این طایفه مخالف دولت و مغایر ملت امری حادث نشده است...» (صفحه‌ی ۹۶ اصل مقاله‌ی سیاح، طبع بمبئی)....»

در ادامه، دکتر داوودی اشتباه براون را این‌گونه تبیین می‌کند: «... بنا به اجتهاد ادوارد براون، شروع این مدت را سال ۱۲۶۸ هجری قمری که واقعه‌ی تیراندازی به ناصرالدین شاه که در همان سال روی داد، باید گرفت. پس تاریخ نگارش این مطلب در این کتاب باید ۱۳۰۳ هجری قمری باشد و حال آن که اگر کسی مطالب مقاله‌ی سیاح را به دقت و به ترتیب از نظر بگذراند، آشکارا می‌بیند که بعد از شرح واقعه‌ی مزبوره در صفحه‌ی ۷۰، از دستگیر شدن حضرت بهاءالله سخن گفته و رشته‌ی کلام را به نفی آن حضرت به بغداد کشانیده و از صفحه‌ی ۹۰ تا صفحه‌ی ۹۶ چنین فرموده‌اند:

«تا آن که بهاءالله [...] مآذون سفر عتبات عالیات شد. چون به بغداد رسید و هلال محرم سنه‌ی شصت و نه... از افق عالم دمید... به قسمی حرکت کرد که قلوب این طایفه منجذب و [...] بعد از يك سال توقف [...] تعلقات را ترك کرده، بدون اطلاع اتباع تنها و



منفرد و [...] از عراق سفر کرد و قرب دو سال در کردستان عثمانی [...] منزل داشت... چند نفر به آن جا شتافتند و تضرع و زاری آغاز نمودند. کثرت تضرع جمیع سبب رجوع گردید و هر چند این طایفه از این وقوعات عظیمه از قتل رییس و سائرہ تزلزل و اضطرابی حاصل نکردند... و لکن... بی خبری سبب شد کہ در بعضی جہات اغتشاش حاصل گشت [...] لکن بعد از رجوع بہاء اللہ در تربیت و [...] احوال این طایفه جہد بلیغ نمود؛ بہ قسمی کہ در مدت قلیلہ جمیع این فساد و فتن خاموش گردید و منتهای قرار و سکون در قلوب حاصل شد و... قریب سی و پنج سال است کہ از این طایفہ مخالف دولت و مغایر ملت امری حادث نشدہ و مشاہدہ نگشتہ...»

دکتر داوودی در ادامہ ی دلایل خویش بہ این نکتہ می پردازد کہ، از این اقوال می توان دریافت کہ این سی و پنج سال را از حدود سال ۱۲۷۲ق (بازگشت بہاء اللہ از سلیمانیتہ بہ بغداد) محاسبہ گردیدہ: «... و بہ آسانی می توان پی برد کہ مقالہ ی سیاح را در حدود اوائل همان سال ۱۳۰۷ یا اواخر ۱۳۰۶ ہجری قمری نگاشتنہ و در سال ورود ادوارد براون نسخہ ی کتاب را بہ خط زین المقربین کہ تاریخ اتمام تحریر آن شب جمعہ ی ۱۸ جمادی الاولی ۱۳۰۷ قمری است، بہ این مستشرق اهداء کردہ و گفتہ اند کہ «جدیداً تدوین شدہ است» و استنباط ادوارد براون کہ این اشتباہ را باعث شد و علاوہ بر آقای محیط طباطبائی بہ بعضی از مؤلفین بہائی نیز انتقال یافته، صحیح نیست.»^{۱۰}

دکتر داوودی سپس بہ ارائہ ی آخرین پاسخ می پردازد و بہ صریح بیان حضرت عبدالبہاء در اواخر کتاب، در مورد تاریخ شہادت سلطان الشہداء و محبوب الشہداء در اصفہان، اشارہ می نمایند: «... در اصفہان

۱۰. بہ عنوان مثال محمد علی فیضی در کتاب حیات حضرت عبدالبہاء (صفحہ ی ۴۴) نوشتہ اند: «... و دیگر از آثار قلمی مبارک رسالہ ی مقالہ ی شخصی سیاح است کہ در سنہ ی ۱۳۰۲... مرقوم.»

ده-دوازده سال پیش واقع شد که دو برادر از سادات طباطبائی، سید حسن و سید حسین از اهالی اصفهان بودند... الخ.» (صفحه ی ۱۳۶) و چون این واقعه در سال ۱۲۹۶ [هجری قمری] اتفاق افتاده است، بنابراین ده-دوازده سال بعد از آن سال، تاریخ مصادف با فاصله ی بین سال های ۱۳۰۶ و ۱۳۰۸ [هجری قمری] یا به عبارت دقیق تر قرب همان سال ۱۳۰۷ [هجری قمری] می شود [... سال ورود براون به عکاء...]. و این ها همه مورد غفلت مستشرق سابق بوده و محقق لاحق را نیز به اشتباه افکنده است...»

ایراد بعدی دکتر داوودی به این نکته باز می گردد که چرا آقای محیط طباطبائی به جای مراجعه به یادداشت ها و منابع تحقیقی، این قدر به حافظه ی خویش اعتماد دارند؟ به عنوان مثال به صفحه ی ۲۰۷ از شماره ی ۳ سال چهارم مجله ی گوهر اشاره می کنند: «... فرموده اند که:

«از همه ی این ها بر لوح خاطر امین و وفادار خود به موقع یادداشت برداشته ام.» از این پس دیگر نفرمایند؛ زیرا لوح خاطر هیچ کس چندان امین و وفادار نیست...»

سپس به اشتباه ایشان در مورد نام کتاب «تذکره الوفاء» اشاره می کنند: «... همین اعتماد به حافظه باعث شده است که نام کتاب «اتمام الوفاء فی ترجمه حیاة الخلفاء»، به تألیف شیخ محمد خضری را به جای نام کتاب «تذکره الوفاء فی ترجمه حیاة قدماء الاحباب» از آثار حضرت عبدالبهاء گرفته اند...»

در آخر نیز به چند مورد دیگر از این نوع اشتباهات اشاره می کنند؛ از جمله اشتباه نام «آقا جمال خوانساری» از فقها و حکمای اسلام با نام «آقا جمال بروجردی» از ناقضین عهد حضرت بهاء الله و متذکر می شوند که آقای طباطبائی در دو مورد (سطر ۲۰ و ۳۶ در صفحه ی ۲۰۱ همان شماره از مجله ی



گوهر) این اشتباه را تکرار کرده‌اند. به گفته‌ی دکتر داوودی همین اعتماد به حافظه باعث گردیده که آقای محیط طباطبائی در یک مورد بفرمایند:

«... آقای دکتر [علی مراد داوودی] لابد فرائد میرزا ابوالفضل گلپایگانی را خوانده‌اند و می‌دانند که سبک اهل بهاء در تحقیق از اول همانا قبول نفس ادعای می‌باشد... (صفحه‌ی ۱۲۰، شماره‌ی ۲، سال چهارم)».

دکتر داوودی در مقام پاسخ، ایشان را به اوایل مقاله‌ی اولی از کتاب «فرائد»* ارجاع می‌دهند. عنوان این مقاله این‌گونه است: «در بیان مقصود و مدّعی اهل بهاء و ادّله‌ی مثبت‌ی این ادّعا.» بنابراین دکتر داوودی به این نکته اشاره دارد که میرزا ابوالفضائل به صراحت نفس ادّعا را از ادّله‌ی اثبات آن تفکیک کرده؛ از صفحه‌ی ۸ تا صفحه‌ی ۱۷ مدّعی اهل بهاء را روشن ساخته؛ سپس در چهار فصل (از صفحه‌ی ۱۷ تا صفحه‌ی ۱۱۶) دلایل اثبات‌کننده‌ی این دعوی را اقامه کرده‌اند. در گام بعدی دکتر داوودی سعی بر این دارد تا ادّعی آقای محیط طباطبائی را در مورد املاک و دارایی‌های حضرت بهاء‌الله بی‌اساس جلوه دهد.

ایشان به این نکته اشاره می‌کنند که آقای طباطبائی با تمسک به مطالب کتب بعضی احباء، مثل «خاطرات عکاء» تألیف «دکتر یونس خان افروخته» و «شاهراه مُنتخب (Chosen Highway)» تألیف «لیدی بلامفیلد (Lady Blomfield)» و نقل قول از بعضی اشخاص و کتب ردّیه، سعی در محاسبه‌ی اموال و دارایی‌های حضرت بهاء‌الله را داشته‌اند: «...کوشیده‌اند ثروت عائله‌ی مبارکه را برآورد کنند و حتی به حساب تسبیح، قرآن، تاج درویشی، فرش و پرده‌ی حضرت بهاء‌الله نیز رسیده و املاک واقعه در شهر عکاء و کوه کرمل را شاهد آورده‌اند...».

دکتر داوودی این‌گونه پاسخ می‌دهد که حضرت بهاء‌الله پسر «میرزا بزرگ نوری» بوده و میرزا بزرگ از جمله‌ی ثروتمندان تهران و مازندران

به شمار می‌رفته؛ «... و از امثال شاهزادگان و اقران امرای ایران بود و باغ‌ها، قصرها، قریه‌ها و مزرعه‌ها داشت و بالجمله کسی بود که قائم مقام فراهانی خطاب به او می‌نوشت: «مخدوم معظم مکرم چیزی نخواستم که در آب و گل تو نیست...»، یا: «حبذا بخت مساعد که پس از چندین گاه پروانه‌ی التفات مخدوم مشفق مهربان مشعر بر گله‌های دوستانه و نصایح مشفقانه رسید...»^{۱۱}، سپس دکتر داوودی به این مطلب اشاره می‌کند که بیشتر این املاک و دارایی‌ها به علت دشمنی «حاج میرزا آغاسی» با این فرقه و ادعای آنان، به تالان و تاراج و غارت رفت. به گفته‌ی دکتر داوودی، حضرت بهاء‌الله فارغ از متاع دنیا که مناسبت با شأن ایشان نداشت، روانه‌ی بغداد شد. در هنگامی هم که ایشان وارد عکاء شدند، مدتی را در زندان گذراندند؛ «... و در حصن عکاء در آغاز به زندان سپردند و سرانجام تحت نظر گرفتند؛ تا روزی که روی در پس پرده‌ی عزت نهان داشت و جهان را به جهانیان وا گذاشت. در خانه‌ی چنین کسی اگر فرشی و پرده‌ای یا به دست او سبحة‌ای یا بر سر او پشمین کلاه درویشی به جای مانده باشد، آقای محیط نباید مستبعد بدانند...»

ایشان در ادامه‌ی بحث به املاک حیفاء، عکاء و کرمل اشاره کرده و متذکر می‌شوند که این املاک، اموال عمومی جامعه‌ی بهائی بوده و هست و تعلق به شخص بهاء‌الله و افراد عائله‌ی ایشان نداشته و ندارد و بیشتر این املاک و دارایی‌ها پس از صعود حضرت بهاء‌الله خریداری شده است.

در ادامه، دکتر داوودی این‌گونه توضیح می‌دهند: «... و جمال ابهی و خلف صدق او و حفید مجید او هرگز این جمله را از آن شخص خود ندانسته‌اند؛ منتهی چون در زمان حیات آنان حیاتی که محاط به بلیات و محفوظ به آفات بود، جامعه‌ی بهائی به عنوان «شخص حقوقی» به

۱۱. منشآت قائم مقام فراهانی: ۲۳-۲۴.

اصطلاح امروز کہ بتواند صاحب املاک و متصرف در اموال باشد، در نیامد و ہم چنان مہجور و مظلوم و منہوب ماند، این املاک ناگزیر بر حسب ظاہر بہ اسامی اشخاص انتساب و انتقال یافت و البتہ در این میان بعضی از برادران یوسف کہ با بدان نشستند و «خاندان نبوتشان گم شد»، از ہمین امر استفادہ کردند و اگر توانستند از گوشہ ای چیزی فراچنگ آورند و اینک این ہمہ در ہر جا املاک عمومی جامعہ ی جہانی بہائی است و شاید آقای محیط طباطبائی در صفحہ ی ۲۰۳ از شمارہ ی ۳ سال چہارم مجلہ ی گوہر بہ ہمین معنی اشارہ کردہ باشند، آن جا کہ نوشتہ اند: «غالب آن ہا ہنوز در ملکیت نوع جدید فلسطین باقی است».

آخرین بحث آقای داوودی بہ این موضوع باز می گردد کہ چرا آقای طباطبائی در مقالات خود حضرت عبدالبہاء را بہ مخفی کردن مقصود اصلی و تقیہ و خوف متہم ساختہ اند؟

سپس در مقام رفع اٹھام از حضرت عبدالبہاء بر آمدہ و پس از مقدمہ ای راجع بہ این کہ ہر فرد در اعلان دعوت خویش، مراعات حکمت می نماید (علی الخصوص کہ مسؤل امر عظیمی باشد و این کہ تربیت روحانی سیری تدریجی دارد و ہم چنین اطاعت حکومت متبوعہ از جملہ فرائض این دیانت است)، بہ این نکتہ اشارہ می کنند کہ ایشان نہ بیم جان داشتند و نہ امید نان؛ «... از ہمین رو در سراسر دورہ ی حکومت عثمانیان کہ اکثر ایام عمر او در آن دورہ گذشت، ہرگز در میان پزند و پزنیان نبود؛ یا درون حصار زیست یا این کہ حصار را انتظار بُرد یا تہدید بہ صحاری آفریقا و چوبہ ی دار شد. آن چہ او را از این بلیات نجات داد تا کار خویشان بہ انجام رساند و ندای امر بہاء را بہ اقصی اروپا و آمریکا کشاند، حُسن قضاء و ارادہ ی خدا بود کہ گاہی سوء قصد دیگران را بہ سلطان عبدالحمید، وسیلہ ی

نجات او از صحرای فیزان فرمود؛ گاهی انقلاب ترکان جوان «Jeunes Turcs» را سبب آزادی او از زندان مقدر کرد و گاهی با شکست جمال پاشا در جنگ مصر، وی را از چوبه‌ی دار وارهانید...» در ادامه این نکته را اضافه می‌کنند که با این توضیحات، اگر حضرت عبدالبهاء تقیه هم کرده باشند، به نص صریح تشیع تمسک جسته‌اند؛ «... امری که شعار ائمه‌ی اطهار است... «ستر ذهب و ذهاب و مذهب»^{۱۲}...».

در پایان آقای داوودی از دکتر باهر تشکر و قدردانی می‌کند؛ هم‌چنین از ایشان و از آقای محیط طباطبائی بابت تطویل کلام و فراهم آوردن موجبات ملال آقای محیط بابت جواب مقالات پوزش می‌طلبد.^{۱۳}

اکنون به ادامه‌ی مطالب استاد محیط طباطبائی در مجله‌ی گوهر می‌پردازیم:

در مقدمه‌ی سخن، برای این که خوانندگان محترم ناگزیر از مراجعه به سوابق موضوعی نباشند که در شماره‌های سال دوم و سوم مجله پراکنده است، با اجازه‌ی همگان مراجعه‌ی اجمالی بدان‌ها می‌کند تا در ضمن، خوانندگان جدید مجله، در داخل و خارج کشور نیز، در جریان موضوع بحث قرار گیرند.

اختلاف فاحشی که میان غالب روایات مربوط به حوادثی که در فاصله سال‌های ۱۲۶۰ تا ۱۲۸۵ ق اتفاق افتاده و در کلیه‌ی متون تاریخی مورد استناد هر دو دسته از فرقه‌ی بابیه دیده می‌شود، هر پژوهنده‌ی فن تاریخ را وادار می‌کند که درباره‌ی سوابق تحریر، تدوین، تلخیص و تجدید متوالی این متون متداول، به تحقیق در مدارک اولیه بپردازد و ارزش آن‌ها را از لحاظ اعتبار اقوال بسنجد.

۱۲. اشاره به حدیث امام جعفر بن محمد علیه السلام که فرمودند: «استر ذهابك و ذهبك و مذهبك». ر. ک به خلاصه‌ی مثنوی: ۹۷.

۱۳. مقصود جزوه‌ای است که شرح آن در پاورقی شماره‌ی (۱) مسطور است.

براین اصل کلی، چند متن قدیم و جدید از این نوع مورد پژوهش قرارگرفت و نتیجه‌ی آن تتبع، ضمن سه مقاله در چهار شماره‌ی گوهر، راجع به این چند متن که در این جا از آن‌ها تجدید ذکری کند، در اختیار خوانندگان قرارگرفت:

۱. تاریخ قدیم و بی‌نام بابیه که مردی اصفهانی (ظاهراً) در ۱۲۷۰ ق تألیف کرده و نسخه‌ای مربوط به همان زمان، بی‌اسم و رسم در پاریس از این متن محفوظ مانده است. میرزا ابوالفضل گلپایگانی هنگام تجدید نظر و تلخیص، این تاریخ قدیم را به حاجی میرزاجانی کاشانی نسبت داده و ویراستاران عباراتی از آن را عیناً به تاریخ جدید درآورده‌اند.

پروفسور براون که هنگام ترجمه و چاپ تاریخ جدید، این نام را مکرراً در آن جا دیده و آرزومند دیدن خود کتاب شده بود، هنگامی که در ضمن مطالعه‌ی همین نسخه‌ی بی‌نام کتاب‌خانه‌ی پاریس، از کتاب قدیم به عبارتی بر می‌خورد که در تاریخ جدید به همین اسم و رسم نقل شده، به اعتماد قول میرزا ابوالفضل، تاریخ بی‌نام را، همان تاریخ حاجی میرزاجانی معهود می‌پندارد و هنگام چاپ همین نسخه از تاریخ بی‌نام قدیم، اسم حاجی میرزاجانی را پشت صفحه‌ی اول آن می‌گذارد.

۲. تاریخ جدید که میرزا ابوالفضل گلپایگانی به حسب درخواست مانکجی پارسی هند از راه دخل و تصرف در تاریخ قدیم و به دست مردی جاهل نسبت به اصل موضوع که میرزا حسین نام داشته و منشی تجارت‌خانه‌ی مانکجی بوده است، با افزودن مقدمه‌ای به شیوه‌ی درآمد رساله‌ی جلال الدوله و کمال الدوله‌ی آخوند و الحاق عین مطالب چند رساله‌ی معروف از آثار میرزا ملکم خان و محتوای برخی از تمثیلات و خطابه‌های آخوندزاده، به انضمام پاره‌ای از سخنان آقا جمال بروجردی* و حذف غالب موضوعات ناسازگار با درخواست زمانه و مصالح جدید فرقه، از آن کتاب و تغییر لحن سخن عبارات زننده که نسبت به خانواده‌ی

قاجاریه در متن قدیم وارد است و آن را بعد از ۱۲۹۱ق به صورت تاریخ جدید درآورده‌اند.

۳. تحریر دیگری از همین تاریخ جدید، با حذف برخی موارد مشترک و هم‌سود میان ازل و بهاء که در این تاریخ به جدایی کامل گراییده بودند و اضافه کردن موادی به سود برادر بزرگ به قلم نبیل عالین نوشته شده که براون در ترجمه‌ی انگلیسی از تاریخ جدید و محمدتقی همدانی در کتاب *إحقاق الحق*، از شناسایی نبیل عالین درمانده بودند، ولی اخیراً در ماه‌نامه‌ی تحقیقی گوهر شناخته شد که نبیل عالین، همان ملا محمد نبیل قائنی بوده است. دو نسخه از این تحریر به تاریخ ۱۲۹۸ و ۱۳۰۰ق در لندن و تهران محفوظ است.

۴. عبدالبهاء (عباس افندی) سه سال بعد از تحریر دوم نبیل قائنی (۱۳۰۰ق) از تاریخ جدید، تحریر مجمل تازه‌ای را از وقایع تاریخ جدید با مقداری تغییر و تبدیل لفظی و معنوی در حیات پدر و پسر و به نفع پدر ترتیب داده و آن را ناسخ تاریخ قدیم و جدید قرار داد. در ۱۳۰۷ق که براون برای دیدار بهاء به عکاء رفته بود، نسخه‌ای از این اثر تازه یا مقاله‌ی سیاح، به براون هدیه داده شد که برای جمع‌آوری اطلاعات تاریخی راجع به بایته به عکاء آمده بود. با وجود آن که در دیباچه‌ی تاریخ چاپی منسوب به نبیل زرنندی، اتمام تألیف آن در ۱۳۰۵ق قید شده، نمی‌دانم چرا نسخه‌ای از این کتاب جامع در ۱۳۰۷ق به براون اهدا نشد تا دو سال بعد، این را به جای آن ترجمه کند و با تعلیقات فراوان به زبان انگلیسی در دو جلد انتشار دهد؟

عبدالبهاء، مقدمه‌ی سیاح جعلی را از اوّل تاریخ جدید برداشته، خلاصه‌ی مطالب آن را در قالب سازگارتی با امر پدر ریخته و برای اعلام امکان سازش با اوضاع، قسمتی از مکتوب خود به ناصرالدین شاه

را خاتمه‌ی آن قرار داده و بدون اشاره به اسم مؤلف کتاب، آن را مقاله‌ی سیاح نامیده است.

۵. وجیزه‌ای^{۱۴} که ازل به کمالِ اختصار، حوادث را بنام «مُجمل بدیع» بنا به درخواست براون نوشته و براون آن را در پایان ترجمه‌ی تاریخ جدید چاپ کرده است.

۶. کشف الغطاء که به دستور عبدالبهاء و به دست‌یاری میرزا ابوالفضل، ادیب طالقانی، نعیم سدهی، سمندر قزوینی و مهدی گلپایگانی از پیشکسوتان بابیه و به راهنمایی صاحب دستور، بر ردّ مقدمه‌ی فارسی و انگلیسی تاریخ قدیم تازه چاپ، بنام نقطة الکاف، از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۴ ق تنظیم، تدوین و در عشق آباد روسیه به چاپ رسیده و آماده‌ی انتشار گشت.

سقوط فلسطین به دست انگلیسی‌ها و پیدایش مصالح تازه‌ای که بر اثر انقلاب روسیه قوت گرفته بود، سبب شد که هزاران نسخه‌ی آماده‌ی انتشار از آن به آتش نابود گردد. میرزا ابوالفضل اندکی پیش از اتمام چاپ آن مُرد و کتاب را مهدی گلپایگانی تمام کرد.

۷. کواکب الدرّیه، در فقدان کشف الغطاء عبدالبهاء میرزا عبدالحسین آواره، مبلغ تفتی را مأمور تدوین کتاب تازه‌ای ساخت که از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ م. زیر نظر مستقیم عبدالبهاء تنظیم و ترتیب یافت. بازگشت آواره از آن دستگاه و تألیف کشف الحیل بالثبع، سلب اعتبار از کتاب کواکب الدرّیه کرد و احتیاج به تدوین و چاپ دیگر اثری سازگار و وفادار، باقی ماند.

۸. شوقی افندی پس از آن گویا از یاران ایران خود، دیگر انتظار تنظیم کتابی در زمینه‌ی قیام باب و ارتباط آن با دعاوی بهاء و تحقیر ازل - چنان که به کار علاقه‌مندان آمریکایی بی‌خبر از زبان فارسی و عربی بخورد - نداشت،

۱۴. وجیزه: وجیزة، وجیزة. [وَزَا] (ع ص) مؤنث وجیز. مُلَخَّص. کوتاه. خلاصه. موجز. (لغت نامه دهخدا)

خود دست به کار شد و در سال ۱۹۳۲م. کتابی به زبان انگلیسی زیر نام دلپذیر «امواج نور» یا «دون بریکرز» و به عنوان «ترجمه‌ی تاریخ نبیل زرنندی» منتشر ساخت. کتاب از حیث وضع چاپ، تصاویر ضمیمه و اشتغال بر متن مجهولی که هرگز نام آن در ایران به گوش کسی از بابتی و بهائی نرسیده و از محتویات آن حتی سطری هم دیده نشده بود، توانست به همه‌ی نیازمندی‌های فرقه در داخل و خارج جواب گوید. این کتاب از متن انگلیسی به زبان عربی، ترجمه‌ی دلخواهی شد بنام «مطالع الانوار» یا ترجمه‌ی تاریخ نبیل زرنندی و منتشر شد. چون هیچ‌گونه معرفی در اصل مآخذ در این نسخه به عمل نیامده بود، غالباً چنین تصور می‌شد که نام تاریخ نبیل زرنندی «مطالع الانوار» بوده و به همین مناسبت مترجم فارسی که آن را از عربی به فارسی ترجمه‌ی مُتصَرَّفانه‌ای کرد، همان اسم ترجمه‌ی عربی را پشت جلد چاپ ترجمه‌ی تلخیص فارسی هم گذاشت.

پژوهندگان پس از مراجعه به اصل انگلیسی و ترجمه‌های عربی و فارسی مقتبس از آن و ندیدن تعریف و تعرفه‌ای از اصل تاریخ نبیلی که هرگز در کشف الغطاء و کواکب الدرّیه و ظهور الحق یا مقالات سیاح از آن نقلی، ذکری و اشاره‌ای نرفته بود و با وجودی که هنگام مسافرت براون به عکاء، نبیل در آن جا زنده بوده و بنا به توضیح مقدمه‌ی این متن، در ۱۳۰۵ق، یعنی دو سال پیش از سفر براون به عکاء، کار تألیف خود را خاتمه داده بود، چطور براون از وجود چنین مورّخی و تاریخی کوچک‌ترین اطلاعی در عکاء نتوانست به دست آورد؟ و به هنگام چاپ ترجمه، کلیشه‌ای هم از اوراق اول و آخر آن در تلو آن همه گراورها و کلیشه‌ها که در دون بریکرز چاپ شده بود به نظر نمی‌رسید.

لذا در قبول اصالت چنین اثری که به جای چاپ اصل فارسی ترجمه، از ترجمه‌ی آن به فارسی آن هم به عنوان تلخیص انتشار یافت، تردیدی بالتّبع پیدا می‌شد و تحقیق موضوع ضرورت پیدا می‌کرد. این جانب



هم به نوبه‌ی خود در صدد کشف این موضوع برآمد. در ضمن مقالات ماه‌نامه‌ی تحقیقی گوهر، مقاله‌ای را به تاریخ نوظهور نبیل زرنندی اختصاص داد.

انتشار این مقالات عده‌ای را به تقریظ^{۱۵} و تأیید و برخی را به گله و شکوه و یکی دو تن را به اعتراض و انتقاد وادار کرد. فاضلی که گویی گوشه چشم عنایتی با ازلی‌ها دارد، مقاله‌ی اوّل را نپسندیده و در آن مواردی قابل نقد یافته و به تأیید نسبت کتاب تاریخ قدیم به حاجی میرزا جانی و توجیه انسجام نسج کتاب پرداخته بود. ضمناً عدم تفاوت نویسنده را بدین که اصطلاح «توقیع» شامل نامه‌های میرزایحیی ازل هم می‌شده و اختصاصی به باب نداشته است تذکری به مورد داده بود. اما استناد به مطلبی که از قول آواره و صبحی در یک مقاله‌ی سابق از مجله‌ی یغما درباره‌ی نبیل نقل شده بود، پس از دست یافتن به نسخه‌ی اصل خط نبیل قائنی دیگر موردی از اعتبار برای تذکار و تکرار نداشت.

خرده‌گیر دیگر، آقای دکتر علی مراد داوودی، استاد فلسفه‌ی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران، مطالب مقاله‌ی سوم را که درباره‌ی معرفی تاریخ نبیل زرنندی بود، بر عهده گرفته و در طی مقاله‌ی مفصّلی که مندرجات بیست صفحه از شماره‌ی یازدهم نشریه خاصی را بدان اختصاص داده بود، طرحی مبلّغانه افکنده که از تمسک شدید نویسنده به عقیده‌ی مذهبی او مایه می‌گیرد و تدوین متون تاریخ را برای ضبط حوادث و ثبت وقایع تاریخی بر مبنای بی‌طرفی، بی‌نظری و واقع‌بینی، قابل قبول نمی‌نگرد؛ «بلکه برای تبلیغ امری و نشر تعالیم امری می‌داند» و هم عقیدگان خود را صریحاً بدین نحو معرفی می‌کند «چنین جمعی اگر مقاله‌ای پردازند، برای تشریح مقاصد آیین خود است».

در این صورت، برای ورود در مباحثه از طرف کسی که از راه تتبع و تحقیق تنها وارد بحثی می‌تواند شود، در برابر کسی که به امر تصدیق و تبلیغ تنها اعتقاد دارد، اشکال پدید می‌آورد که به یاری خدا باید به حل آن پرداخت. آقای دکتر داوودی از مراجعه به مقاله‌ی اول این جانب که به تاریخ قدیم اختصاص دارد، گویی توجه بدین نکته نکرده‌اند که این جانب در مطابقت کامل متن چاپی براون با کهنه‌ترین روایت از تاریخ قدیم که سه سال پیش با کمال دقت آن را در پاریس دیده و سنجیده‌ام و هم‌چنین نسخه‌ی نود ساله‌ای که اکنون در تصرف یکی از محترمین نطنزی باید باشد و آن را در سه سال قبل با نسخه‌ی چاپ براون تطبیق کرده‌ام، ادنی تردیدی در این موضوع ندارم که موضوعاتی که در متن چاپی براون از بابت روابط ازل و بهاء موجبات نارضایتی عبدالبهاء را فراهم کرده بود، در آن نسخه قدیمی که تاریخ تحریر آن شاید از تاریخ تألیف ایقان عقب‌تر نباشد، حاکی از وجود چنین رابطه‌ای هنگام تألیف تاریخ قدیم در بغداد میان فرزندان میرزا بزرگ نوری می‌باشد.

نسخه‌ی تاریخ قدیم محفوظ در کتاب‌خانه ملی پاریس، از حیث جنس کاغذ، خط تحریر و اسلوب صحافی، نشان می‌دهد که در فاصله‌ی ۱۲۷۰ و ۱۲۸۰ ق و پیش از انتقال برادران نوری از بغداد به ادرنه تهیه شده و در همان آوان به دست گوینو افتاده و از ایران به پاریس منتقل شده است.

وجود حسن رابطه میان دو برادر در آن جزء از زمان نیاز به بحث ندارد و از نظر کتاب‌شناسی ما، جای کوچک‌ترین تردیدی در صحت و قدمت نسخه باقی نمی‌گذارد و به همین نظر متعزض ذکرش نشدیم، بلکه دو امر فرعی در نسخه‌ی چاپ براون موجب تحریر مقاله شد، یکی آن نامی است که این نسخه‌ی بی‌نام دارد و دیگری نسبت به حاجی میرزا جانی کاشانی است که به استناد خود متن چاپی اشاره‌ای به عدم صحت هر دو رفت.

بنابراین، نسبت تاریخ قدیم به حاجی میرزا جانی چنان که میرزا ابوالفضل پنداشته و براون از او تقلید کرده و سپس اتحاد رساله‌ی نقطه‌الکاف وارد در مقدمه‌ی متن در تاریخ قدیم، مورد قبول یا رد فردی یا جمعی باشد یا نباشد، این دو نکته از فروع مطلب محسوب می‌شود و هیچ تأثیری در قدمت و اصالت روایت نسخه‌ی پارسی که اساس چاپ براون است نمی‌بخشد، و دور از انصاف بوده که استاد فلسفه دانشگاهی از همه ابواب و فصول منطق، باب سفسطه^{۱۶} را در پیش آورند و نفس انتشار کتابی را از روی قدیمی‌ترین اصل موجود «تخلیط مطالب یکی از کتب تاریخ» بشمارند و چنین خدمتی را با «اغراض و مقاصد اهل ارتیاب»^{۱۷} باعث بر ظهور این کتاب به این اسم و صورت بدانند؛ در صورتی که انصاف حکم می‌کند که اگر براون در این کار خطایی مرتکب شده باشد، همانا پیروی از نظر میرزا ابوالفضل در انتساب کتاب به مؤلف نقطه‌الکاف بوده که رساله‌اش در مقدمه‌ی این تاریخ به سبب نامعلومی در نسخه‌ی پاریس ضبط شده است.

آری، در این جا اگر گناهی فرض شود بر عهده‌ی میرزا ابوالفضل است که براون را در اشتباه افکنده است؛ نه کسی که گناه او اعتماد بی‌چون و چرا به گفتار دیگری بوده که شاید خود او هم به نوبه‌ی خود در دام وجود نسخه‌ی دیگری نظیر همین نسخه‌ی پاریس افتاده باشد و بدون تحقیق، رساله‌ی نقطه‌الکاف را درآمد مقدمه‌ی تاریخ قدیم پنداشته و آن را از «نقطه‌ی کافی» یا حاجی میرزا جانی کاشانی دانسته شود.

۱۶. مُغَالِطَة، سَفْسَطَة یا مَغْلَطَة (به پارسی سره: دژفرنود) استدلالی است که از نظر علم منطق نادرست باشد. مغالطه جزئی از برهان است که به طور قابل اثباتی در منطق آن ایراد وجود دارد و بنابراین کل برهان را نامعتبر می‌سازد. مغالطه ممکن است برای وارونه کردن حقیقت (ها) به کار رود. مغالطه‌گر کسی است که از روی استدلال نادرست به یک نتیجه‌ی درست یا نادرست رسیده است و ممکن است آن نتیجه را برای نتیجه‌گیری‌های دیگری هم به کار گیرد.

۱۷. سوء ظن.

متأسفانه دکتر داوودی نیارسته که در میان اهل تحقیق و مأمور تبلیغ، تفاوت بگذارد و بپذیرد که پروفیسور براون و علامه قزوینی و محیط طباطبائی هیچ کدام با یکی از دو فرزند صاحب دعوی میرزا بزرگ خطاط نوری که پس از تمهید مقدمه‌ی سوء قصد به جان ناصرالدین شاه، کشته شدن شیخ علی عظیم* (مدعی وصایت باب و ریاست مطلقه بر بابیان، آن هم پس از غلبه برفتنه‌ی ذبیح مازندرانی، بصیر هندی و علوی عراق) و کوفته شدن راه پیشوایی، به سهولت توانستند در میان بابیان وحشت زده برای خود طرفدارانی به دست آورند و در مرکز رهبری آن فرقه در عثمانی به اتفاق یکدیگر تا سال ۱۲۸۲ق برادرانه از همه مواهب ریاست فرقه برخوردارند و سپس هر یک راهی را در پیش گیرند و در نتیجه اوصاف «ازلی» و «بهائی» را به جای «بابی» و «بیانی» بر زبان‌ها بیفکنند.

آری این سه تن را با آن دو تن، هیچ‌گونه علاقه، حب، بغض، مهر و کین نبوده و اگر چیزی نوشته‌اند و موضوعی را از بوته‌ی تحقیق گذرانده‌اند، برای خدمت به علم تاریخ بوده و ابدأ محرک مذهبی نداشته‌اند؛ منتهی در میان پروفیسور براون و محیط طلبه، این تفاوت وجود دارد که براون بنا به تربیت مدرسه‌ی کمبریج، به نوشته و گفته‌ی میرزا ابوالفضل گلپایگانی اعتماد می‌کند و تاریخ قدیم بابیه را به استناد معرفی گلپایگانی از حاجی میرزا جانی می‌شمارد؛ ولی محیط طباطبائی هر نوشته و گفته‌ای را که از زبان و قلم انسانی برآید؛ به دیده‌ی شک و تردید می‌نگرد و آن را قابل مناقشه و بحث می‌داند، برخلاف گفته‌ی کنایه آمیز دکتر داوودی بدون آن که معرکه‌ای برپا کند و ادای تحقیق و تتبع در آورد، همه‌ی روایات مربوط به یک موضوع را با کمال دقت و امانت می‌خواند و می‌سنجد؛ ورق پاره‌های اسناد مربوط را زیر و رو می‌کند و نسخه‌ی بدل‌ها را پهلوی هم می‌گذارد. آن‌گاه عقل خداداد را از قید حب، بغض، تصور، نفع، ضرر، مراعات تمایل و مصلحت آزاد داشته، برای رضای وجدان انسانی هر چه

را درست می‌یابد بر زبان می‌آورد و از رنجش خودی و بیگانه نمی‌هراسد. اگر موضوع انتساب ترجمه‌ی امواج نور شوقی افندی را به ملا محمد نبیل زرنندی مورد پژوهش قرار داده‌ایم، حق شاهد است که به جز تحقیق امری قابل مناقشه، بلکه سزاوارتر دید را در نظر نگرفته‌ایم و برخلاف گفته‌ی دکتر داوودی تحقیق تاریخی را به صورت بحث جدلی دینی درنیاورده‌ایم و تهمت سیاسی به کسی نزده‌ایم و از حد اعتدال درنگذشته‌ایم و هتک احترام نکرده‌ایم و خود را از ردیف تاریخ نگاران به صف ردیه‌نویسان درنیاورده‌ایم؛^{۱۸} چه، بعد از ردیه‌های خود بهاء و ازل بر ضد یکدیگر و ردیه‌های آقا جمال بروجردی و میرزا آقا جان کاشی، ردیه‌های آواره، نیکو، صبحی مفتون، انور و دود*، امان الله شفا* و مسعودزاده که همه از مبلغان بنام و سردسته‌ی احباب بوده‌اند جای ردیه‌نویسی برای کسی از اغیار به جای نمی‌ماند که از بیرون بساط، ناظر اوضاع امر بوده‌اند. در این که سخن نویسندگان بی‌طرف با شیوه‌ی گفتار مریدان دل‌باخته تفاوت دارد، شکی نیست و در میان نوشته‌ی مقاله‌نویس تاریخی و استاد فلسفه‌ی مروج کالای عقیده، باید اختلاف نظری وجود داشته باشد؛ چه، آن به چشم اندیشه و منطق می‌نگرد و این به دیده احساس و تعلق بی‌چون و چرا.

با وجود این به خواست خدا چون قصد ما کشف حقیقت بوده، قضا را قلم آقای دکتر داوودی نیز همان نتیجه‌ی بحث ما را که کتاب دون بریکرز ترجمه‌ی تاریخ نبیل زرنندی نیست، تأیید کرده‌اند و گفته‌اند آن چه به فارسی در دست مردم دیده می‌شود، ترجمه‌ای فارسی از روی ترجمه‌ی عربی دون بریکرز است، نه تلخیص متن فارسی کتاب نبیل و در ضمن معاوضه و مقابله‌ی حقیقت بر قلم ایشان چنین جاری شده است:

۱۸. مقالات و رسائل در مباحث متنوعه ۳: ۱۸۹ و ۱۹۰: «اما در دومین و سومین مقاله از این سلسله مقالات پای خود را از طریق انصاف بیش از آن چه انتظار می‌رفت بکنار نهادند؛ تحقیق تاریخی را بصورت بحث جدلی دینی درآوردند؛ تهمت سیاسی بستند؛ از هتک احترام و خروج از حد اعتدال فروگذار نکردند؛ خود را از ردیف تاریخ نگاران به صف ردیه‌نویسان بردند...».

«از جمله اموری که اراده‌ی این مولای توانا [شوقی افندی] بدان تعلق جست، نشر آثار اصلی امر در مغرب زمین بود... برای این منظور تاریخ نبیل زرنندی را که نسخه‌ی وحیده‌ی آن در ارض مقدس بود... اختیار فرمود و بر اساس این متن تاریخی کتاب دون بریکرز را که به معنی مطالع الانوار است، به زبان انگلیسی... نگاشت... این کتاب مستطاب هر چند در نقل وقایع تاریخی به کتاب نبیل زرنندی استناد می‌کند... هرگز ترجمه‌ی آن کتاب به معنی متداول کلمه به شمار نمی‌رود...؛ بلکه اثر معتبری است که از کِلک اطهر ولی امرالله جاری شده است. این کتاب را به همین سبب که قلم ولی امرالله زینت بخشیده و نظم بدیع و جلوه‌ی جمیل داده است، ابتدا به عربی و از آن پس به فارسی ترجمه کردند و این جمله گفته شد تا معلوم آید که اصل یادداشت‌های نبیل زرنندی... در محافظه‌ی اسناد قدیمی و مخازن کتب خطی برای اجرای تحقیقات تاریخی محفوظ است و از عدم انتشار آن تعجب نباید کرد. ترجمه‌ی فارسی از ترجمه‌ی عربی از ترجمه‌ی انگلیسی بدان سبب به عمل آمده است که ترجمه‌ی انگلیسی شاهکاری است که بقلم ولی امرخدا رقم خورده است.

جمعی که در مقام قیام قائم‌اند، درس شور و نشور از این کتب مستطاب می‌گیرند... و این است آن چه اکنون این جمع را به کار می‌آید. تتبع و تفحص و تجسس، دیگران را ارزانی باد.»^{۱۹}
(نقل از صفحه‌های ۱۲ و ۱۳ نشریه).

تصور می‌کنم آقای دکتر داوودی از نظر وظیفه‌ی دانشگاهی که برعهده گرفته‌اند باید به اصول فنّ بحث و مناظره واقف باشند و بدانند که روح

۱۹. مقالات و رسائل در مباحث متنوعه ۳: ۱۹۶-۱۹۸.



مقاله‌ی ماه‌نامه‌ی تحقیقی گوهر دربار‌ی تاریخ نوپدید نبیل زرنندی در قالب همین عباراتی نهفته است که در این مقاله بر قلم ایشان جاری شده است.

آری! ما هم با جناب ایشان در این نکته هم عقیده‌ایم که این کتاب مطالع‌الانوار ترجمه‌ی اثری از آثار قلم شوقی افندی است، نه دیگری و اقبال اخیر افرادی همانند ایشان بدین کتاب، برای انتساب آن به ملامحمد زرنندی نبوده؛ چه، اگر به سخن آن غریق اعتباری و اقبالی از قبل وجود داشت، بایستی در موقع تألیف کشف‌الغطاء استفاده از محتویات نسخه‌ی وحید محافظ و مخزن ارض اقدس را بر استعداد از منقولات میرزا نعیم سده‌ی، سمندر قزوینی*، ادیب طالقانی* و میرزا ابوالفضل گلپایگانی ترجیح داده باشند و این همه مطالب دست چین شده را که چون شمشیر آخته‌ای می‌توانست ناگهان بر سر نقطه‌الکاف چاپ برآون فرود آید، در صفحات کشف‌الغطاء چاپ روسیه می‌دیدیم.

تنها آواره در کواکب‌الدّریه، موقع نقل مکتوب قدّوس به مهدی قلی میرزا در مورد محاصره‌ی قلعه، روایت خاصی از آن مکتوب آورده که اتفاقاً با هر دو روایت مختلف تاریخ قدیم و جدید مطابق نیست و درباره‌ی آن نوشته است:

«صورت این مکتوب را این بنده [= آواره] در چند نسخه که از آن جمله نسخه‌ای است منسوب به نبیل، بدین مضمون استخراج کرد چون آن مکتوب در این تلخیص چاپی از تاریخ منسوب به نبیل دیده نمی‌شود.»

پس فرض آواره قطعاً آن نبیل دیگر بوده که روایت مکتوب در تحریر او از تاریخ جدید هم، قضا را با صورت منقول آواره در کواکب‌الدّریه موافق نیست. این نکته مسلم است که هرچه بر قلم پیشوایان مذاهب و طرق بگذرد، مورد قبول اتباعی است که از خود حق چون و چرا را سلب کرده و طوق اطاعت کورکورانه و «تنظیم» بی‌گفت و گورا بر گردن گرفته‌اند؛ اما

برای مرد محقق هرچه و از هر که باشد، باید نخست از بوته‌ی تحقیق بگذرد تا در محلّ قبول یارد قرار گیرد.

بنابراین، نگارش «امواج نور» شوقی افندی به اتکای یادداشت‌های نبیل زرنندی، وقتی می‌تواند مورد توجه اهل تحقیق از مورخان شرق و غرب قرار گیرد که از پیش به طبیعت، ماهیت و کیفیت یادداشت‌های مذکور آشنایی کامل حاصل کرده باشند و قبول آن از طرف جمعی مُرید، تأثیری در قبول و ردّ اهل تحقیق نمی‌بخشد. پیش از آن که عین یادداشت‌های نبیل مورد پژوهش و سنجش کامل قرار گیرد، این اثر را در ترجمه‌ی فارسی هم از آن نویسندگی امواج نور می‌دانند، نه نبیل زرنندی.

آقای دکتر داوودی خواسته‌اند سکوت عبدالبهاء را در تذکرةالوفاء^{۲۰} از بابت وجود کتابی در تاریخ، اثر ملامحمد نبیل زرنندی، سرسری بگیرند و ترجمه‌ی نبیل قائنی را هم به شهادت طلبیده‌اند و از این غفلت ورزیده‌اند که در میان کسانی که در تذکرةالوفاء از ایشان یاد کرده‌اند، به غیر از ملامحمد قائنی، به ندرت می‌توان مُریدی باسواد یافت و اگر در آن میانه، احیاناً نام ملایی را هم در جلوی اسم کسی نهاده باشند، در ضمن ترجمه توضیح داده‌اند که این شخص کامل فاضل بوده، هر چند به ظاهر از اهل علم نبوده.

در تذکرةالوفاء راجع به نبیل قائنی گفته شده که «رساله‌ای در نهایت بلاغت در اثبات امر تحریر کرد... ولی در دست یاران نه. امیدم چنان است که آن رساله پیدا شود.»^{۲۱} از این جمله معلوم می‌گردد که تحریر او از تاریخ جدید موقع مرگش در دست عبدالبهاء نبوده یا آن که این تصحیح تاریخ جدید را کار تألیفی او به شمار نیآورده است. آری برترین و بهترین قرینه‌ی امکان تردید در انتساب مطالع الانوار به نبیل

۲۰. نام کامل این کتاب «تذکرةالوفاء فی ترجمة حياة قدماء الأحناء» است. این کتاب توسط عبدالبهاء نگاشته شده که دربرگیرنده‌ی زندگینامه شماری از قدمای آیین بهائی است.

۲۱. تذکرةالوفاء: ۱۰.

زرنندی باید همین سکوت عبدالبهاء را در تذکره دانست؛ چه، به مثل او در خدمت پدر و انشاد قصیده، مربع، مخمس و مسدس اشاره می‌کند؛ ولی از تحریر تقریرات پدرش یادی نمی‌کند.

اما آن چند رباعی ماده‌ی تاریخ، صورت رساله و منظومه در کتاب مستقلی نداشته که عدم ذکر آن‌ها مجوز سکوت بر تاریخ هفتصد صفحه‌ای باشد که از حیث حجم مطلب دو برابر تاریخ جدید و دو برابر و نیم تاریخ قدیم بایته به حساب می‌آید. آقای دکتر داوودی در کار تحقیق، تدریس و تألیف تاریخ گویا سابقه‌ی ممارستی نداشته‌اند؛ وگرنه می‌دانستند که هر کتاب تازه‌ای از حوادث گذشته‌ی ایام باید مبتنی بر اصلی قدیمی باشد.

گاهی رعایت امانت در این مورد تا آن جا می‌رسد که الفاظ کتاب قدیم عیناً در کتاب‌های تازه‌تر روایت می‌شود. کسی که با کارنامه‌های زندگانی رسول اکرم ﷺ مانوس باشد، می‌داند عبارات این سیره غالباً همان عباراتی است که سیره‌ی ابن هشام* از سیره‌ی ابن اسحاق* روایت شده است و طبری در حفظ سلسله‌ی روایت‌های حوادث تاریخی همان مایه‌ی دقت را رومی دارد که در نقل احادیث رسول ﷺ امانت به خرج می‌داد.

بنابراین، چنین نظری که از طرف آقای دکتر داوودی در مورد تاریخ نویسی تسجیل شده که «تا قیام قیامت هر کتابی در تاریخ امر نوشته شود مگر باید مبتنی بر هیأت کتاب تاریخ قدیم باشد»^{۲۲} قابل قبول نیست و در اثر همین تصرف و تغییر و اضافه و نقصان متوالی و دخالت‌های میرزا ابوالفضل و میرزا حسین و نبیل عالین و دیگران به اتکای روایات تازه بی‌مأخذ کتبی بوده که اعتبار را از روی تاریخ جدید در همه صورت‌های منقول آن و کشف الغطاء و کواکب الدریه و ظهور الحق و مطالع الانوار نسبت به تاریخ قدیمی بایه سلب کرده است.

۲۲. مقالات و رسائل در مباحث متنوعه ۳: ۱۹۹: «گویی مسلم گرفته‌اند که تا قیام قیامت هر کتابی در تاریخ امر بهائی نوشته شود باید تغییر هیأت کتاب «نقطه الکاف» باشد.»

آقای دکتر داوودی در پایان دفاع از اصالت مطالع الانوار در صفحه ۱۵ از نشریه می نویسد:

« در این مقاله سعی شد که به سبک اهل بهاء حقیقت مطلب را در مورد کتاب مطالع الانوار و علت انتشار ترجمه‌ی آن و دلایل عدم انتشار سایر مدارک تاریخ و امثال ذلك (او از آن جمله یادداشت‌های زرنندی) به طور مثبت نوشته شود و از مقابله با بعضی از کلمات و عبارات که از قلم آقای محیط طباطبائی جاری شده است، اجتناب گردد.»^{۲۳}

آقای دکتر لابد فرائد^{۲۴} میرزا ابوالفضل گلپایگانی را خوانده‌اند و می‌دانند که سبک اهل بهاء در تحقیق از اول همانا قبول نفس ادعای می‌باشد؛ در صورتی که اصطلاح بر این جاری شده که از نظر مخالف ادعا «کل مدع کذاب» و از

۲۳. مقالات و رسائل در مباحث متنوعه ۳: ۲۰۰.

۲۴. این کتاب در ۷۳۱ صفحه و هر صفحه در ۱۹ سطر است؛ به اضافه ۲۵ صفحه که محتوی فهرست و جدول صواب و خطا می‌باشد. در صفحه سوم از ملحقات می‌نویسد: (وَ قَدْ طُبِعَ الْكِتَابُ بِنَفَقَةِ الْحَاجِّ عَبْدِ الْكَرِيمِ التَّهْرَانِيِّ وَ مِيرْزَا عَلِيِّ مُحَمَّدِ الشَّيرَازِيِّ، وَ حُقُوقِ الطَّبَعِ مَحْفُوظَةً لِلْمُصَنِّفِ وَ بَعْدَهُ لَهْمَا، طَبَعُ مَطْبَعَةِ هِنْدِيَّةِ بِشَارِعِ الْمَهْدِيِّ بِالْأَزْبَكِيَّةِ). و در صفحه سوم می‌گوید: (بَعْدَ الْحَمْدِ الصَّلَاةِ، أَقْلُ عِبَادِ ابِوَالْفَضْلِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ رِضَا الْجِرْفَادِقَانِيِّ وَفَقَهُ اللَّهِ لِيُخْدَمَةَ الْعَالَمِ وَ أَزَالَةَ الضَّغَائِنِ الْكَامِنَةِ فِي صُدُورِ الْأُمَّمِ) - معروض می‌دارد که در سنه ماضیه رساله ملاحظه شد که جناب مستطاب میرزا عبد السلام شیخ الاسلام مدینه‌ی تفریس و سائر بلاد قفقازیه البسه الله رداء العزة الادبیه و زین به و سادة المشیخة الاسلامیه در رد کتاب مستطاب ایقان تألیف کرده و انتقادی چند در لباس سؤال در آن درج فرموده‌اند. و در آخر کتاب می‌نویسد: (وَ قَدْ فَرَّغَ مِنْ تَأْلِيفِهِ وَ تَنْمِيقَةِ مُؤَلَّفِهِ الْفَقِيرِ فِي مَدِينَةِ الْقَاهِرَةِ الْمَعْزِيَةِ حَاضِرَةَ الْبِلَادِ الْمِصْرِيَّةِ فِي لَيْلَةِ عِيدِ الْفِطْرِ الْمُبَارَكِ غَزَّةَ سُؤَالِ الْمُكْرَمِ سَنَةِ ۱۳۱۵ مِنَ الْهَجْرَةِ). این کتاب مفضل‌ترین و بالاترین کتاب استدلالی و نظری بهائیه است، که روایات وارده‌ی اسلامیه را تحریف و تأویل کرده، و با هزاران دست‌آویز به مسلک «بهاء» منطبق می‌کند.

واقعا جای حیرت است که: انسان به جایی برسد، که در نوشته‌های خود (که برای همیشه در میان مردم باقی خواهد بود) کوچک‌ترین ملاحظه از مراتب امانت را نکرده، و به هر طوری که می‌تواند برای اثبات مقصد خود قلم فرسایی کند. آری؛ در صورتی که خود «باب» و «میرزا بهاء» در نوشته‌های خود این قسمت را ملاحظه نکرده‌اند، از پیروان چه توقعی داریم. در صفحه ۴۴۹ در مقام فصاحت و بلاغت کتاب «ایقان» می‌گوید: چون جناب شیخ نتوانسته‌اند در این رساله و هم در رساله ثانیه، به عبارتی از عبارات کتاب مستطاب «ایقان» استشهاد نمایند که در آن عبارت اخلاقی به قواعد فصاحت شده باشد و یا امری مخالف قوانین لغت یافت شود، ایرادشان قابل جواب نبود؛ زیرا که ایراد بلا دلیل و انتقاد بلا استشهاد قابل توجه و اعتناء نیست. و ما برای استشهاد و برای این که جناب «میرزا» توجه و اعتنائی بنمایند، یک جمله از عبارت عربی «ایقان» را نقل می‌کنیم: در صفحه ۱۰۲ چاپ اول می‌گوید: (وَ اِيَّاكُمْ يَا مَعْشَرَ الرُّوحِ لَعَلَّ اَنْتُمْ بِذَلِكَ فِي زَمَنِ الْمَسْتَعَاثِ تَوْفَّقُونَ - که استعمال کلمه‌ی (انتهم) در محل نصب (بعد از لعل) غلط است، این مالک می‌گوید: و فی ارتفاع و انفصالی انا هو. و انت و الفروع لاتشبهه).

نظر منطقی چون هر ادعایی در حقیقت صیغه‌ی خبری است و «کُلُّ خبر یحتمل الصدق والكذب»، بنابراین وارد در بحث سبک شناسی از لحاظ روش ایشان نباید شد و نمی‌توان ترجمه‌ی کتابی مفقود مخزون مجهول را از مقوله‌ی ترجمه‌ی عربی کتاب‌های مفقود ارسطو و جالینوس و یا ترجمه‌ی لاتین آثار مفقود محمد زکریا و ابن رشد به حساب آورد و در صورتی که راجع به این‌گونه آثار مجهول می‌توان به طور مثبت سخن گفت که تو گویی یا عین آن‌ها در دسترس محقق قرار گیرد و از روی ارائه‌ی نمونه‌ی خطوط دیگر مؤلف پس از تطبیق صورت‌ها، اصالت خط نویسنده ثابت شود.

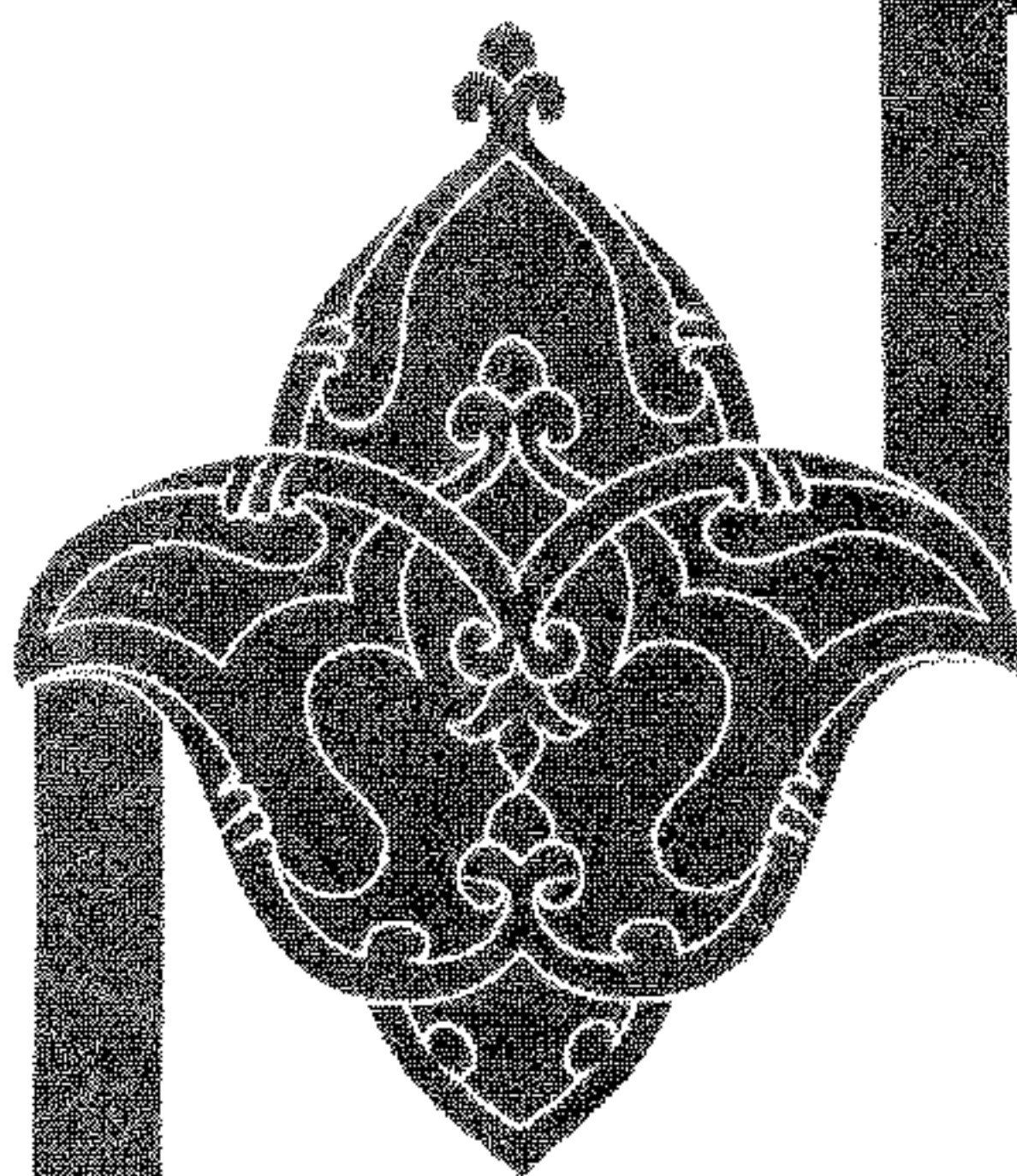
ما در زمانی به سر می‌بریم که در آن شاهد جعل کتاب‌ها، وصیت‌نامه‌ها، نامه‌ها، امضاها و نسبت آن‌ها به بزرگان سلف و خلف بوده‌ایم؛ مانند رباعیات ششصد خط و اندی که منسوب به ختام شد و نوروزنامه‌ی منسوب به حکیم عمر خیامی و غیره.

بنابراین، استاد دانشگاه باید تعصب عقیده‌ای به خرج ندهد و ما را در تردید و مطالبه‌ی اصل متن مورد ادعا (با اعتراف به این که ترجمه از ترجمه‌ی ترجمه‌ی فارسی جای اصل مفروض فارسی را نمی‌تواند بگیرد) آزاد بگذارد و بپذیرد که تا کنون هیچ فردی اعم از احباب و اغیار و حتی خود دکتر داوودی هم مدعی رویت کتابی در تاریخ به خط دست نبیل زرنندی نشده است و عبدالبهاء هم چنین امری را ادعا نکرده است، سپس در دنباله‌ی عبارت منقول قبلی چنین افزوده‌اند:

«منتهی چون می‌خواهیم ایشان را همواره در زمره‌ی اهل تحقیق بشماریم، روانمی‌داریم که بعضی از نکات را ناگفته گذاریم.»^{۲۵}

آن‌گاه به ذکر موارد قابل ایرادی از مقاله‌ی سوم ماه‌نامه‌ی تحقیقی گوهر می‌پردازند.

۲۵. مقالات و رسائل در مباحث متنوعه ۳: ۲۰۰.



از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است (قسمت
دوم)

اختلاف فرزندان میرزا حسین علی بر سر جانشینی پدر و پاسخ به نقدها

ماه نامه‌ی «گوهر»، سال چهارم، خرداد ماه ۱۳۵۵، شماره‌ی مسلسل

۳۹: ۲۰۸-۲۰۰.

تذکار مهم

همان گونه که در شماره‌ی پنجم سال سوم (صفحه‌ی ۳۴۳) و در شماره دوم سال چهارم (صفحه‌ی ۱۱۳) به صراحت و صداقت تام و تمام خاطر نشان ساختیم، نظر ماه‌نامه‌ی تحقیقی گوهر از درج این سلسله مقالات، تنها بحثی مستوفی و علمی و تاریخی و تحقیقی در زمینه‌ی کتاب‌شناسی بوده و بس.

به همین سبب یادآور شدیم که هرگونه مقاله و اعتراض و نظر مستند و مستدلی که برسد، بی‌چون و چرادرج خواهد شد تا همه بدانند که ماه‌نامه‌ی تحقیقی گوهر جنبه‌ی انصاف و عدل را در حدّ نهایت رعایت می‌کند و به هیچ وجه در این کار، جنبه‌ی عناد و لجاج و خصومت و احتجاج ندارد.

اینک نیز برای رفع هرگونه سوء تفاهم و داوری‌های ناروا، همان نظر را مکرر و مؤکد ابراز می‌داریم و صفحات بحث و نقد را برای معترضان و منتقدان باز می‌گذاریم.

۱. اختلاف ظاهر و باطن فرزندان بهاء

نوشته‌اند: «اختلافی که میان پسران و بستگان میرزا حسین علی ظاهراً بر سر میراث وی و باطناً در باب میراث ریاست فرقه پدید آمد. البته اگر

حقیقت امر را می خواستند حضرت بهاء الله جز میراث مرغوب معنوی «در خزائن توکل و تفویض از برای وراثت» نگذاشت و به صریح بیان او در کتاب وصیت خویش «افق اعلی از زخرف دنیا خالی» بود. اما حال که قصد مخالفت داشته... و به نیت افترا مطلب نگاشته اند لا اقل می بایست محل دوقید «ظاهراً» و «باطناً» را معکوس سازند.»^۱

تصور می کنم آقای دکتر داوودی خاطرات یونس خان افروخته* را دیده اند؛ آن جا که می خواهد از شکایت میرزا محمد علی غصن اکبر و برادران دیگر از برادر بزرگ به حکومت عکاء سخن در میان آورد، می گوید:

«ناقضین تظلم کرده بودند [برادران عبدالبهاء، عباس افندی به دولت عثمانی شکایت کرده بودند] که افندی کبیر یعنی حضرت بهاء الله یکی از اقطاب [صوفیه] و از اولیاء الله بوده... حقوق مقرره و هدایای عدیده بنام حضرت بهاء الله می رسد به ما نمی دهند... آن چه به میراث از پدر ما باقی مانده است همه را تصرف کرده و ما را محروم ساخته اند...»^۲

عبدالبهاء در جواب شکایت آن ها وصیت نامه ی بهاء را ارائه داد و گفت: بهاء الله نوشته «گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم»؛ لکن دوشیء نفیس [=قرآن و تسبیح] موجود است. این را هم حضرات به سرقت برده برای فروش، همه جا نشان داده بودند.» (از صفحه ی ۱۰۰ خاطرات نه ساله) در این صورت جواب ایراد خود را از زبان مولای خود و به قلم کسی که نه سال با او در حیفاء هم نشین بوده شنیدند و دریافتند که میراث مورد اختلافی وجود داشته و کار را به شکایت رسانیده بود. بدیهی است این میراث، منقول بوده که اشاره به دزدیدن آن ها شده است نه آثار معقول مرغوب معنوی.

۱. مقالات و رسائل در مباحث متنوعه ۳: ۲۰۰-۲۰۱.

۲. خاطرات نه ساله: ۱۰۰.

نمی‌دانم قصه‌ی تسبیح مروارید گران‌بهایی که میرزا موسی جواهری بغدادی با اموال دیگرش در بغداد به میرزا حسین‌علی بخشیده، دکتر داوودی شنیده‌اند که جواهر فروشان از تعیین بهای آن عاجز بودند یا نه! قرآن مورد ذکر هم ناگزیر تحفه‌ی بسیار نفیسی بوده که از حیث بهاء به مقام تسبیح می‌رسیده و این دوشیء نمونه‌ای از میراث منقول ظاهری شمرده می‌شود.

خوب است دکتر داوودی، به آن چه شوقی افندی در نوشته‌ی تاریخ آفرین «خدا می‌گذرد، گاد پسزبای»، راجع به اختلاف اعضاء و عوامل دیگر این کشمکش، نوشته، مراجعه کنند^۳ و بنگرند که ائصاف میرزا محمدعلی، برادر میرزا عباس که از طرف پدر، لقب غصن‌اکبر یافته بود، به ناقض اکبر و اطلاق صفت ناقضین، بر همه‌ی برادران و عموزادگان و منسوبین عبدالبهاء، یادگار پایدار وجود چنین اختلاف خانوادگی بوده است.

میرزا جواد قزوینی، مجدالدین پسر میرزا موسی، بدیع‌الله میرزا آقا جان خادم و آقا جمال خوانساری از برادران و منسوبین و بستگان عبدالبهاء، جدا جدا جریان این اختلاف را در ابتدای کار نوشتند و برخی از این‌ها گویا در همان آوان در بمبئی هم به چاپ رسیده باشد. رساله‌ی میرزا جواد را پروفیسور براون انگلیسی ترجمه و در کتاب مواد اصلی برای تاریخ بایته نقل کرده است.

چهل سال پیش از این، نسخه‌ای خطی اثر میرزا جلیل خوئی که بعد از مرگ عباس افندی (غصن‌اعظم) در تأیید محمدعلی افندی (غصن‌اکبر) شریک خلافت و وصایت بهاء نوشته بود، [را] دیدم و به عجله در آن مروری کردم.

چهار سال پیش آقای علی مشیری از فضیای ایرانی مقیم لندن، مجموعه‌ی کلانی از اثر خطی مربوط به میرزا محمدعلی غصن‌اکبر

۳. این بحث در فصل پانزدهم کتاب قرن بدیع صفحه‌ی ۴۸۳ تحت عنوان «عصیان و مخالفت میرزا محمدعلی» آمده است.

و طرفدارانش که خود را موحد و بہائیان طرفدار شوقی افندی را مشرک می نامند (همان طور کہ اینان نیز خود را در برابر ناقضان ثابت می خوانند)، از ترکیبی یکی از اہفاد میرزا بزرگ نوری کہ در قبرس یا حیفاء سکونت داشتہ و در گذشتہ و اوراق و اسنادش در اروپا بہ دست خریداری افتادہ بود، بہ تہران آورد و در معرض فروش قرار گرفت.

ادارہ ی کل اوقاف کشور گویا قصد خریداری آن ہا را داشت. بہ درخواست آقای نصیر عصّار، سرپرست اوقاف، روزی تمام اوراق مجموعہ را از نظر ملاحظہ و مطالعہ گذرانیدم. علاوہ بر صدہا نامہ ی اصلی کہ دہ ہا از آن بہ خط زیبای میرزا محمدعلی غصن اکبر نوشتہ شدہ بود، در آن میان مجموعہ ی نامرتبی از کتاب مفصلی بہ قلم آقا جمال خوانساری دیدم کہ او بعد از مرگ بہاء، جانب غصن اکبر را گرفت و در مقابل این طرفداری از طرف عبدالبہاء بہ گفتار ملقب شد. (سبب تسمیہ ی او بہ گفتار، گویا مربوط بہ ہمین نباشی او در آثار سلسلہ برای اثبات حقانیت میرزا محمدعلی بود). در ضمن همان مجموعہ، رسالہ ای دیدم در وصف این اختلاف و اجتماع مریدان برای حل اختلاف در قصر بہجی و چوب خوردن خادم اللہ در اصطبل بہ دست عبدالبہاء کہ در بمبئی بہ چاپ رسیدہ بود.

خوب است آقای دکتر داوودی بہ سرپرست فعلی کل اوقاف مراجعہ کنند و ببینند؛ شاید مجموعہ را آن مؤسسہ خریدہ و ضبط کردہ باشد تا در آن اسناد وجود اختلاف خانوادگی اغصان شجرہ را ببینند.

باز بہ یاد دارم کتابی در ہمین زمینہ ی اختلاف پسران بہاء، کہ در بمبئی بہ چاپ رسیدہ بود و قریب دوہست صفحہ داشت بہ خط نستعلیق، سال ہا پیش در دست کتاب فروشی دیدم.

گمان می‌رود با وجود این‌گونه مدارک و اسناد خطی و چاپی که اضعاف آن را می‌توان در ترکیه‌ی اوراقِ همان اغصانِ سر و دل شکسته‌ی باغِ رضوان عکاء یافت، دیگر تفسیر قید «ظاهراً» در مقاله‌ی ماه‌نامه‌ی تحقیقی گوهر اشکالی نداشته باشد.

اما قید «باطناً» مربوط بدین بوده که میرزا حسین علی و میرزا یحیی پس از ورود به بغداد و قبول تابعیت دولت عثمانی از قید تمسک به مبانی شیعه در خاک عثمانی ظاهراً آزاد بودند؛ ولی در لباس تصوف و به عنوان صوفی مسلمان، سنی وار در آن کشور به سر می‌بردند. وصفی که میرزا بزرگ خان آشوری (پدر دکتر امیر اعلم)، کارگزار وقت ایران در بغداد ضمن گزارش خود به وزارت خارجه از تهیة‌ی وسایل سفر می‌فرستد و رونویس آن در مجله‌ی وحید انتشار یافت و دفتر کویپیه‌ی اصل آن را هم ده پانزده سال پیش نزد یکی از فضلاء کتاب دوست تهران دیدم. کیفیت حرکت از بغداد به اسلامبول حضرات را بر شیوه‌ی مسافرت صوفیة‌ی عثمانی از حیث لباس و اسباب و وسایل حرکت شرح می‌دهد. عکس میرزا حسین علی در دو صورت معروف خود، یکی با مولوی و دیگری با تاج درویش ایرانی، معرّف همین معنی است. عکس‌هایی که از مشکین قلم از عبدالبهاء در جوانی گرفته‌اند، در دست است؛ همه صوفی‌وش جلوه می‌کند.

این وضع ظاهری تظاهر به اسلام و تصوف در اسلامبول و آدرنه قبل از تفرقه‌ی برادران و بعد از تجزیه هم، در عکاء و قبرس تا موقع مرگ هر دو برادر معمول بود. روزه‌ی ماه رمضان، نماز جمعه^۴، قرائت قرآن کریم و حضور در مراسم دینی عمومی، هرگز ترک نمی‌شد و این را تا هنگام تحمیل حمایت سیاسی و نظامی بریتانیا بر قبرس و فلسطین در شهرهای ماغوسه، عکاء

۴. در کتاب قرن بدیع: ۶۳۵، شرکت کردن عبدالبهاء در نماز جمعه آورده شده است. هم چنین در کتاب «مسافر صبح» بخشی در این مورد از زبان صبحی آورده شده است.

و حیفاء معمول و معروف بود. مراقبت عبدالبهاء در این کار به اندازه‌ای مستمر و دقیق بود که حتی پس از اعلام مشروطه‌ی عثمانی، باز هم می‌کوشید که ترک‌ها را به حقیقت امر دعوی پدرش آگاه نکند.

در کتاب راپرت رسمی ولایت بیروت که چند تن از کارمندان فاضل جامعه شناس عثمانی در سال ۱۳۳۲ق مأمور جمع‌آوری اسناد و مواد آن بوده‌اند و در سال ۱۳۳۳ق به دوزبان ترکی و عربی در بیروت به چاپ رسیده است، از ملاقات هیأت مزبور با عباس افندی، رئیس بهائیان حیفاء و مذاکراتی که با او کرده‌اند، آنان نتوانسته‌اند به واقعیت بهائی‌گری پی ببرند و آن را از روی اظهارات وی یک مسلک و طریقه عرفانی شناخته‌اند. متأسفانه این کتاب را فعلاً در دسترس خود ندارم و چنان‌که به خاطر نقل برخی از عبارات منسوب به عبدالبهاء که در آن چاپ شده، برای جلب توجه و اطمینان آقای دکتر داوودی در تأیید (باطنی) بودن دعوت بی‌فایده نباشد. دکتر یونس افروخته در خاطرات حیفاءی خود همین موضوع را به عبارت دیگری می‌نویسند:

«چون جمال مبارک، تبلیغ را در سراسر خاک عثمانی نهی فرموده بودند... هرگز تصور نمی‌کردند که کتاب مستطاب عهد در دارالحکومه‌ی عکاء علنی گردد. آن‌ها (اغصان) فکر نمی‌کردند که کتاب عهد (وصیت نامه‌ی بهاء) در حکومت افشا شود.»^۵

شاید بر همین اساس بود که بنا به شهادت میرزا جواد قزوینی و طرازالله کاشانی از شهود مجلس ورثه‌ی عکاء وقتی وصیت نامه‌ی بهاء را در یک جلسه‌ی خانوادگی می‌خواستند بخوانند، مجدالدین، پسر میرزا موسی داشت آن را می‌خواند، عبدالبهاء به او اجازه‌ی تجاوز قرائت از حدی را نداد و گفت مصلحت نیست. مسلم است رعایت حزم و احتیاط، باعث بر این نهی از قرائت بوده است.

۵. خاطرات نه ساله: ۱۰۱.

در این صورت آقای دکتر داوودی باید زحمت قبول را تحمل کند و بپذیرند که کشمکش بر سر ریاست امر بهائی در آن روز امری باطنی و مستور از انظار بوده؛ زیرا اظهار آن از طرف بانی و مؤسس عقیده در کشورهای ترک زبان و عرب نشین نهی شده بود.

میراث ظاهری

اما درباره‌ی میراث ظاهری که شامل اموال منقول و غیر منقول و مخلفات طریقتی عرفا مانند تیجان یا تاج‌ها و سایر حلیه‌های درویشی و دوازده پرده تصویر از شخص بهاء و صدها کاغذ به خط میرزا حسین علی و اصول کتاب‌های بهاء که میرزا آقا جان در هیات مأمور تصحیح و چاپ آن‌ها شده بود و مقداری مکاتیب متبادله با دیگران که در نزد خادم او میرزا آقا جان بوده و پس از مرگ خادم، آن‌ها در خانه‌ی سید علی افنان تبعه‌ی روسیه‌ی تزاری، درون چند صندوق امانت گذاردند و بعدها در اختیار عبدالبهاء قرار گرفت.

قصد نگارنده، بحث در مسائلی نبوده که از حوزه‌ی ارتباط با معرفی کتاب‌های تاریخ بایته بیرون باشد و اگر اشاره‌ای به موضوعی رفته، برای کشف اسباب تصرفات متوالی داعیان این فرقه در متن تاریخ قدیم و جدید مربوط به بایته تا تجدّد نهایی آن در قالب «امواج نور» بوده که بعد از انقضای سال‌ها بر مرگ نبیل زرنندی و سکوت کامل درباره‌ی او، عنوان ترجمه و تلخیص تاریخی را پیدا کرده که بدو نسبت داده‌اند.

هرگاه برای نویسنده‌ی این سطور قبول دعوت برخی از شاگردان مهاجر از ایران به فلسطین تاکنون میسر شده و بدان جا رفته بود، ناگزیر از خارج عکاء و دامنه کوه کرمل، مشرف بر حیفاء تا عدسیه در کنار رود اُردن، آثاری از این میراث ظاهری را می‌دید. امیدوار است برای دکتر

داوودی نصیب شده، پیش از استیضاح نویسنده‌ی مقاله‌ی ماه‌نامه‌ی تحقیقی گوهر توانسته باشند در آینه‌ی خاطرات خود تصویر جالب و گران‌بهایی از این میراث مادی بهاء‌الله را در فلسطین تماشا کنند. چه ایشان در کتاب «شاهراه برگزیده» [Chosen Highway] نوشته خانم بلو نفیلد دیده‌اند که درباره‌ی دارایی سرکار آقا، حاوی نکات قابل ملاحظه‌ای است. از جمله می‌گوید:

«أصفیه و دعیه را بنا به دستور پدر به دو برادر کوچک‌تر واگذار کردند. علاوه بر آن قصر بهجی یا باغچه‌ی پاشا و باغ رضوان و دیه‌های نزدیک به عگّاء و مستقلّات حیفا که غالب آن‌ها در ملکیت نوع جدید فلسطین باقی است، گواه وجود میراث غیرمنقول و ارضی میرزا حسین علی محسوب می‌شود.»

درباره‌ی میراث منقول باید وصفِ براون را از روی فرش‌ها و پرده‌ها و مبل‌های قصر بهجی که در آثار امری سجن عگّاء معرفی می‌شود، در روز ملاقات براون با بهاء خواند و بدان چه که بعدها درباره‌ی قالیچه‌ی ابریشمی و تسبیح مروارید و اشیاء دیگری که تهمت دزدی آن‌ها به برادران سرکار آقا، بدیع‌الله و ضیاء‌الله زده شد، اندیشید و سایه‌ی وجود آن‌ها را در اظهارات عبدالبهاء به حاکم ترکی عگّاء یافت و پذیرفت که اگر «افق اعلی از زخرف دنیا خالی بوده» حمد خدا را که افق ادنی از دیه، کاخ، باغ، خانه و اثاث‌البیت، و نفائس اشیا و تُحف هرگز خالی نبوده و انکار وجود آن در حکم کفران نعمت الاهی است. صرف نظر از آن چه در این باب خوانده، دیده و گفته شد، بیست و دو سال پیش از این در شهر دمشق از کسی که در موقع بروز اختلاف میان ورثه‌ی بهاء حاکم عگّاء بوده، شرحی شنیدم که نقلش در این جا بی‌مورد نیست و امیدوارم چاپ آن ماه‌نامه‌ی تحقیقی گوهر را که به ترکیه برای مشترکین

مجله می‌رود، به سرنوشت مجلات وحیدی دچار نکند که چند سال پیش گوشه‌ای از این روایت را در برداشت!

گواه زنده بر اختلاف ظاهری

مرحوم هاشم آتاسی، رییس جمهور وقت سوریه، برای تماشای هنر دست مرحوم صنیع خاتم شیرازی بر روی چوب صندوقی که برای مقبره‌ی حضرت زینب ساخته بود، در فروردین ۱۳۳۴ ش به محلّ مقبره دعوت شده بود.

پس از حضور و زیارت مقام و مشاهده‌ی صندوق خاتم، بنا به درخواست متولی، به تالار پذیرایی مقام آمد. هیأت اعزامی ایران به ریاست تیمسار سرتیپ ضرغامی (سپهد بعدی) به اتفاق سفیر کبیر و اعضای سفارت کبرای شاهنشاهی ایران و گروهی از زائران ایرانی حاضر در آن مقام، آن مرحوم را به گرمی استقبال کردند.

حضرت رییس جمهور، ضمن تحسین آثار ممتاز هنری ایران، سخن از خط زیبای فارسی نستعلیق پیش آورد. میرزا حسن زرّین خط نسخه‌ی حافظ چاپی خط خود را به ایشان تقدیم کرد و رییس جمهور را به یاد میرزای مشکین قلم، خطاط اصفهانی انداخت که در جوانی پیش او مشق خط کرده بود. از وصف مشکین قلم به ذکر میرزا عباس (عبدالبهاء) پرداخت و از حسن اعتقاد او در دیانت اسلامی و حضور منظم او در نماز جمعه و برگزاری مراسم دینی و مراقبت وی در کار روزه‌داری لختی یاد کرد. آن‌گاه باعث برآشنایی خود را با او، چنین توضیح داد:

«در سال ۱۳۱۰ یا ۱۳۰۹ ش، نخستین مأموریت دولتی من بعد از طی دوره تحصیل مکتب سلطانی و مدرسه حقوق، در حکومت عکاء آغاز شد. این موقع با مرگ پدر عباس و بروز اختلاف میان

او و برادرانش مصادف بود. برادران عباس میرزا، چندان پایبند وظایف دینی و حضور در نماز جمعہ نبودند، اما خود او ہر روز جمعہای در کنار من بہ نماز بر می‌خاست و ہمیشہ مراقب اعمال دینی خود بود. بہ ہمین سبب، مورد تأیید و مساعدت قرار گرفت. (نقل بہ معنی) مرحوم اتاسی افزود کہ: روزی از عباس میرزا پرسیدم: شما کہ در کار دین چنین استوارید چرا بہ سوءمعاملہ دولت خود دچار و از ایران خود دور شدید؟ میرزا عباس جواب داد: ما از آن دستہ متصوّفہ بودیم کہ سبّ خلفا را جایز نمی‌دانستیم و این امر، بغض مقامات رسمی را برانگیخت تا ما را بہ عثمانی فرستادند (باز نقل بہ معنی شد). مرحوم اتاسی از کسی کہ در جمع ایرانیان طرف خطاب او بود پرسید: «شما راجع بدین موضوع شنیدہ اید؟» و در جواب او چنین شنید کہ «عمر ما و پدر و نیای ما بہ اقتضای ہم زمانی با وقوع این حادثہ را ندارد، ولی از قراری کہ در روزنامہی رسمی دولتی مربوط بہ همان ایام نوشتہ بودند و خواندہ ایم جمعی درصدد سوءقصد بہ سلطان ایران برآمدند و بہ او تیر زدند ولی کشتہ نشد و زخمی گردید. عدہای از آنان کہ متّهم بہ سوءقصد بودند دستگیر و غالباً کشتہ شدند و پنج تن از آن میان توانستند برائت خود را از ہمراہی و ہمکاری با آن دستہ از ہر حیث ثابت کنند و آزاد شدند. میرزا حسین علی پدر میرزا عباس یکی از آن پنج نفر بودہ کہ پس از کسب آزادی بہ وسیلہی صدر اعظم (بنا بہ قول خودش) از شاہ، کسب اجازہ برای سفر بہ عراق عرب کرد و بہ بغداد آمد و دیگر بہ ایران بازنگشت.»

بنابراین، چنان کہ ملاحظہ فرمودید، موضوع اختلاف بر سر میراث ظاہری را از زبان کسی شنیدہ ام کہ در ۱۳۱۰ ش خود در مرکز تسویہ اختلاف قرار

گرفته بوده و چون قصد معارضه و مناقشه عقیده‌ای با کسی نداشتم، با کمال نزاکت و ادب در جمله‌ی کوتاهی بدان اشاره رفت.

در مقابل از استاد فلسفه‌ی دانشکده‌ی ادبیات تهران که علم اخلاق مانند منطق، جزئی از قلمرو ارتباط درسی، علمی و فلسفی او با شاگرد و اجتماع محسوب می‌شود، انتظار می‌رفت که مطلب را معلمانانه تلقی، تحقیق و القاء کنند؛ نه آن که مبلغانه طرف گفت و گور را حریف هم کاسه محفل تقدیس به شمار آورند و وقت خوانندگان نشریه‌ی خاص فرقه را به سخنان خطابی و جدالی مشغول دارند تا از اصل موضوع که سلب نسبت ترجمه‌ی اشراق خاوری از نبیل زرنندی باشد، غافل بمانند.

۲. تذکرةالوفاء و اتمام الوفاء

درباره‌ی تذکرةالوفاء که هفتاد و اندی سال پیش در حیفاء چاپ شده و سی سال قبل آن را خوانده‌ام؛ اگر از حیث نقل مطلب از حافظه، در عددی یا لفظی اندک سهوی رفته باشد، قابل اغماض است؛ چه در اصل مطلب منقول که سکوت کامل مؤلف تذکره در انتساب اثری در تاریخ به نبیل شاعر باشد با قید حضور و مئول او در خدمت بهاء برای روایت قصاید، مربعات، مخمّسات و مسدّسات مدیحه و بدون کوچک‌ترین اشاره به ثبت تقریرات حضور بهاء در تاریخ حوادث ایام و ضبط یادداشت‌ها، چنان که دکتر بدان اشاره کرده‌اند موضوعی است که دکتر داوودی از عهده‌ی انکار آن برنیامده و مطلب درست و در جای خود گفته شده است.

آری، در موقع نقل مطلب از حافظه نام «تذکرةالوفاء فی ترجمة حياة قدماء الاحباء» با اسم «اتمام الوفاء فی ترجمة حياة الخلفاء» اثر شیخ محمد خضری مشتبه گردیده؛ ولی حمد خدا را که حافظه در نقل مطلب مورد

استناد پس از سالیان دراز که بر دیدن آن گذشت، اشتباهی نکرده که به زعم ایشان گناه نابخشودنی باشد.

۳. تاریخ نبیل و تألیف مقاله ی سیاح

درباره ی تاریخ کتابت تحریر خاص نبیل عالین یا محمد قائنی از تاریخ جدید دستکار میرزا ابوالفضل گلپایگانی، در اصل مقاله ی دوم ماه نامه ی تحقیقی گوهر، دو کلیشه از خط نبیل عالین، یکی بر حاشیه ی یکی از صفحات اولیه ی کتاب و دیگری از پایان صفحه ی آخر آن انتشار یافت که نشان می داد او در سال ۱۲۹۹ ق به کتابت آغاز کرده و در ۱۳۰۰ ق پایان بخشیده است.

نسخه ای از مقاله ی سیاح در سفر ۱۳۰۷ ق براون به عکاء، از طرف مؤلف به او اهدا شده است و بنا به نوشته ی براون که شاید از خود مؤلف میزبان شنیده باشد، در ۱۳۰۳ ق یعنی چهار سال قبل از سفر براون به عکاء تألیف شده و نسخه ی اهدایی به او در ۱۳۰۷ ق کتابت یافته است.

بنابراین، سه سال بعد از کتابت نسخه ی موجود از تحریر نبیل تألیف گردیده است. متأسفانه، رقم ۱۳۰۳ ق در موقع چاپ مقاله به صورت ۱۳۳۰ ق درآمده است و ای کاش چنین اختلاف رقمی پدید نیامده بود.

بدیهی است یک مراجعه به مقاله ی دوم ماه نامه ی تحقیقی گوهر و نظری به کلیشه های ضمیمه ی آن، اشتباه را رفع می کرد و دیگر نیازی بدان حاصل نمی شد که دکتر به روش ابوالفضائل در ردیه ی فرائد، که در تبیین حدیث حروف مقطعه ی ابولبید مخزومی متشبت گردند و «المر» ای نسخه ی چاپی صافی را به حساب آورند، نه «الر» ای اصل نسخه ی عیاشی و احباب محفل انس را با بازی عدد مشغول دارند و از آن ها مجال توجه به مفاهیم و معانی اصل مقاله را سلب کنند.

۴. سی - چهل سال پیش

در اصل مقاله‌ی ماه‌نامه‌ی تحقیقی گوهر که مسوده‌ی آن، خوش‌بختانه محفوظ مانده، عبارت «چگونه تاریخ نبیل زرنندی سی - چهل سال بعد از وفات او به صورت متن انگلیسی هویدا گردیده است» می‌باشد. در این عبارت موقع ماشین زدن کلمه‌ی (چهل) از میان افتاده و حربه‌ای به دست آقای دکتر داوودی سپرده تا خواننده‌ی نشریه‌ی احباب را با طرح این‌گونه جزئیات فرعی، از توجه به اصل موضوع که اشکال کار متن منسوب به نبیل باشد، منحرف، بلکه منصرف سازد.

تردید نگارنده در تثبیت رقم میان سی و چهل، ناشی از این احتمال بوده که شوقی افندی پس از جلوس بر مسند ریاست طایفه، که با عرض پشیمانی آواره از بهائی‌گری و سلب اعتبار از کواکب‌الدزیه‌ی او توأم اتفاق افتاد، در صدد تنظیم و تدوین متن تاریخی جدیدی از روی مجموعه مدارکی درآمد که به مساعی عبدالبهاء از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۴ ق برای ردّ براون در حیفاء جمع‌آوری شده بود و این نیت را نخست با تحریر «امواج نور» یا دون بریکرز، سپس در تدوین «گاد پاسیزبای» به مرحله‌ی کمال خود رسانید.

کتاب نخستین بنام «تلخیص تاریخ نبیل» از عربی و کتاب دوم از متن انگلیسی بنام «قرن بدیع» به فارسی ترجمه و در تهران انتشار یافت. نویسندگی مقاله، به تاریخ ثابت انتشار «دون بریکرز» ننگریسته، بلکه به طول سال‌هایی اندیشیده که تقریباً صرف تکمیل این عمل گردیده بود و به تقریب، این زمان را ده سال، میان سی و چهل انگاشته است.

۵. میرزا نعیم در ردّ براون

عبارت مربوط به میرزا نعیم که مورد تعرض دکتر واقع شده، در اصل نوشته‌ی مقاله چنین است:



«مسلم است در آن روز که می‌خواستند به کتاب چاپ براون جوابی داده شود، اگر به چنین متن مفصلی، حاوی نکات منظور و مطلوب (خود)، مانند تاریخ تازه چاپ فارسی منسوب به نبیل زرنندی دسترسی داشتند، دیگر به تدوین کشف الغطاء یا استمداد از نعیم شاعر سده‌ی (که) برای نظم استدلالیه معروف (شده) نیازی در کار نبود.»

متأسفانه سه لفظ «خود»، «که» و «شده» در موقع پاک‌نویس و ماشین کردن از مقاله افتاده و خوش‌بختانه هیچ‌گونه اخلالی در معنی منظور نگارنده از حذف آن‌ها پیدا نشده و احتیاجی به اثبات ضمنی بی‌اطلاعی دکتر معترض در مورد استمداد از نعیم بعد یا پیش از مرگ میرزا ابوالفضل و میزان شرکت نعیم در ردّ براون نداشته است. قطعاً ناقد استاد به منظومه‌ی استدلالیه‌ی چاپ بمبئی که شامل تعریف و توصیف از نعیم است، دسترسی داشته و می‌توانسته‌اند در صفحه‌ی ۱۲ آن ضمن مکتوب عبدالبهاء به نعیم که کلیشه‌ی خط عبدالبهاء را هم بعد از صفحه‌ی صد و پنجاه منظومه چاپی افزوده‌اند، این مطلب را بنگرند:

«در خصوص دحض مفتریات (ردّ دروغ‌های) براون و اثبات تحریف کتاب (نقطة الکاف) باید خدمتی به درگاه الاهی نمایند. آن جناب با جمیع یاران مقتدر باید در این مسأله (ردّ براون) در نقطة الکاف متفق شوید. جناب سمندر را هم در این مسأله شریک فرمایید تا معلومات کل جمع گردد. جواب شافی و کافی مرقوم شود. این قضیه باید در نهایت سرعت مجری شود. جناب آقای میرزا ابوالفضل مستعدند، عن قریب جواب اتمام خواهند داد. لهذا معلومات کافی خود را در تحریف میرزا جانی به جناب آقای میرزا ابوالفضل سریعاً ابلاغ دارید. ع.ع.»

این مکتوب مانند مکاتیب دیگر آن مجموعه، تاریخ ندارد؛ ولی قاعدتاً بایستی در فاصله‌ی ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ ق نوشته شده باشد. در پی آن، مکتوب دیگری دیده می‌شود که موضوع را به نعیم چنین تأکید می‌کند:

«نامه‌ای که مرقوم کرده بودید، با تفصیل تاریخ آقا میرزا جانی کاشی و تحریف بی‌خردان (پروفسور براون و علامه قزوینی) جمیع واضح و معلوم گردد. البته تحقیقات را به زودی اكمال و تأیید و نزد جناب ابوالفضائل «محرمانه» بفرستید. هم چنین جوابی که خود آن جناب مرقوم می‌نمایند عندالاطمین نزد ابی‌الفضائل و یک نسخه جهت عبدالبهاء ارسال دارند.»

در این صورت معلوم می‌شود عبارتی را که دکتر داوودی درباره‌ی اشتغال میرزا نعیم به نوشتن ردیه‌ای بر نقطه‌الکاف، مورد تعجب قرار داده و به نویسندگانش نسبت ارتکاب خطا داده و پیش خود چنین پنداشته‌اند که نویسندگانش از کسی شنیده یا جایی خوانده که نعیم سده‌ی از کسانی بوده که بر حسب امر عبدالبهاء بعد از ابوالفضائل مأمور ادامه کار او در ردّ نقطه‌الکاف براون شده و از طرف دیگر نام استدلالیه به گوششان رسیده یا از بر چشمشان گذشته و اینک با اعتماد به حافظه، این را با یکدیگر آمیخته و روی هم ریخته‌اند.

این نکته در حقیقت خطایی بوده که از ناحیه‌ی خود استاد فلسفه سرزده و آغاز کار نعیم را بعد از مرگ گلپایگانی دانسته؛ در صورتی که در حیات گلپایگانی و هم‌زمان با او از نعیم سده‌ی هم دعوت شده بود و آن‌گاه کارش را ادامه‌ی عمل میرزا ابوالفضل شمرده؛ در صورتی که مبنای عمل میرزا ابوالفضل بر عمل مستقل نعیم و دیگران قرار می‌گرفته است.

۶. تأثیر میرزا ملکم و آخوند در کارهای بابیان

دکتر داوودی در دنبال چنان گناه غفران ناپذیری که بر نویسنده‌ی این سطور گرفته، به خود حق داده‌اند که بر صدر محفل احباب و دور از زحمت اغیار بنشینند و درباره‌ی وی چنین اظهار نظر کنند:

«البته با این همه اشتباهات که از قلم این محقق جاری شده است، خوانندگان مجله‌ی گوهر شاید دیگر نتوانند به سایر تحقیقات او اعتماد کنند. محقق‌ی که کتابی را نخوانده و یا ندیده راجع به آن مطلب می‌نگارد و تاریخ تألیف آن را تعیین می‌کند و بی آن که از منابعی که در ایام مختلف حیات خود دیده است یادداشت بردارد با اعتماد به حافظه، این همه خطا را یک جا و یک باره و یک سره مرتکب می‌شود، شاید اجازه دهد که در مورد اعتبار سایر مطالب او نیز تردید نمایند.»^۷

باید دانست که عرض نتیجه‌ی هر تحقیقی بر خوانندگان برای جلب ایمان و اعتقاد ایشان نیست؛ بلکه به منظور جلب دقت دیگران بر موضوع مورد تحقیق است و خوانندگان در قبول یا رد آن آزاد هستند. اما برای جلب اعتقاد بی چون و چرای خواننده و شنونده، سعی و اهتمامی از نوع دیگری لازم است تا در خاطر شنونده بتوان رخنه‌ای برای نفوذ عقیده‌ای باز کرد و این کار اهل تبلیغ و ترویج است، نه اهل تحقیق!

به فرض آن که خوانندگان ماه‌نامه‌ی تحقیقی گوهر در نوشته‌ی محیط نکته‌ی قابل تردیدی را ببینند و بنمایند، فوق‌العاده از دلالت ایشان سپاس‌گزاری خواهند کرد و بنا به عبارت مأثور «مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَيَّرَنِي عَبْدًا»، بنده دعاگوی فضل ایشان خواهم شد.

۷. مقالات و رسائل در مباحث متنوعه ۳: ۲۰۳.

آقای دکتر مقاله‌ی سیاح را شصت سال پیش در چاپ ۱۳۰۸ ق بمبئی خوانده‌ام و پنجاه سال پیش هم آن را در چاپ مبتنی بر نسخه‌ی ۱۳۰۷ ق خط زین‌المقرئین، دوباره خواندم و در همان زمان، تاریخ تألیف آن را در نوشته‌ی مترجم انگلیسی کتاب سال ۱۳۰۳ ق دیده‌ام و قرینه‌ای هم بر عدم صحت آن نیافته‌ام و از همه‌ی این‌ها بر لوح خاطر امین و وفادار خود به موقع یادداشت برداشته‌ام و به هنگام نقل آن ابدأ از حافظه دراصل معانی و مطالب خطایی ندیده‌ام. در این صورت چه طور شما که حکم فرزند مرا از حیث سال و تجربه و زندگی دارید، این‌گونه گستاخانه به مورخ سالخورده‌ی زمان خود نسبت ارتکاب این همه خطای یک‌جا و یک‌سره و یک‌باره می‌دهید و برای ارائه‌ی موارد این همه خطا، دنبال هجونا مه‌ی منشور خود چنین مثالی می‌آورید:

«مثلاً ارتباط مقالات میرزا ملکم خان را با مطالب تاریخ نبیل قائنی یا تأثیر جلال الدوله و کمال الدوله آخوندزاده را در آثار حضرت عبدالبهاء... بر حسب ادعای چنین محققى نپذیرند!»^۱

اگر دکتر داوودی استاد دانشگاه تهران، خود را در قفس معتقدات محدودی عامیانه محبوس نکرده و از فیض مطالعه‌ی آزاد آثار دیگران محروم نکرده بود و مانند استادی نامتعهد، رساله‌ها و نوشته‌های میرزا ملکم خان را در مجموعه‌های چاپی و خطی آثار او دیده و خوانده بود، آن‌گاه یکی از چند روایت تاریخ جدید اثرابتکاری میرزا ابوالفضل گلپایگانی را هم در متن میرزا حسین تهرانی از کتاب خانه‌ی مانکجی در بمبئی (که چند عکس آن در بایگانی فیلم کتاب‌خانه‌ی مجلس شورای ملی است) یا تحریر نبیل عالین را (قائنی که باز عکسی از آن در همان مخزن محفوظ است) و باز در چندین نسخه‌ی دیگر خطی

۸. مقالات و رسائل در مباحث متنوعه ۳: ۲۰۳.

و عکسی که از این کتاب بابی‌ها، بهائی‌ها و مسلمانان موجود است، از نظر مطالعه و مقایسه گذرانده بود، می‌توانست عین عبارات چند ساله‌ی میرزا ملکم خان را بنام خود ملکم و با عنوان «فیلسوف زمانه و دانشمند یگانه» در نسخه‌های تاریخ جدید بنگرد و آن‌گاه حاضر نمی‌شد چنین جسارتی به خرج بدهد که درباره‌ی کتاب‌های ندیده و نخوانده اظهار عقیده کند و خود را سزاوار نمره‌ای کمتر از حرف (ه) و رقم نه در امتحان معلومات متفرقه معرفی نماید.

آری؛ اگر دکتر داوودی رساله‌ی جلال‌الدوله و کمال‌الدوله و مجموعه‌ی تمثیلات چاپی یا خطی آخوند را خوانده و با مقدمه و بسیاری از مطالب اضافی تاریخ جدید معهود سنجیده و تطبیق کرده بود، با توجه به تاریخ تحریر و انتشار آثار آخوند در ۱۲۸۰ق و تاریخ جدید بعد از ۱۲۹۱ق و تحوّل وضع برخورد بایبان در اواخر دوره‌ی توقّف ادرنه، با دربار قاجاریه که از مکتوب بهاء به ناصرالدین شاه، علامت بارز آن محسوس می‌شود، در این صورت می‌توانست به تأثیر ضمنی آخوند در تحوّل شیوه‌ی تفکر و عمل و تألیف بایبان پی ببرد و از این که گوشه‌ای از این مقاله را در مقاله‌هایی بنگرد، برآشفته نگردد. مگر مأخذ آن همه دشنام و ناسزا به علمای ایران که در تاریخ جدید دیده می‌شود، می‌تواند غیر از رساله کمال‌الدوله باشد؟

آقای دکتر، لابد شنیده‌اید وقتی که میرزا ملکم خان از تهران به بغداد تبعید شد، هفت سال بود بایبان دور از وطن در بغداد به سر می‌بردند و از حمایت و تبعیت رسمی دولت عثمانی برخوردار بودند. اینان در آن جا مَقدم ملکم و هم‌دستانش را پذیره شدند و مغتنم شمردند. همین امر سبب شد که مشیرالدوله اقدام کند و نخست، میرزا ملکم و اتباعش را از دسته‌ی بایبان جدا کرده و به اسلامبول ببرد و سپس موجب انتقال بایبان را هم فراهم آورد.

من نمی‌خواهم از گفته‌ی عزّیه خانم*؛ خواهر ازل و بهاء، به جوابی که به لوح عمّه‌ی عبدالبهاء داده راجع به اقبال برادرانش در بغداد به فکر استفاده از ملکم خان، شاهد خانوادگی بیاورم، زیرا دوست ندارم سخن افراد خانواده‌ای را نقل کنم که درباره‌ی برادر و خواهر و برادرزاده و عمو و عمه و بستگان مخالف عقیده‌ی خود تا آن اندازه بی‌رحم و بد زبان بوده‌اند، و از استناد بدان خودداری می‌کنم، اما اثر کَلِکِ میرزا ابوالفضل را در وصف همین میرزا ملکم خان که او را فیلسوف زمانه و دانشمند یگانه و آخوند را مورّخ بی‌نظیر در تاریخ جدید از زبان میرزا حسین خوانده‌ام، قابل ذکر و توجّه خاص می‌دانم.

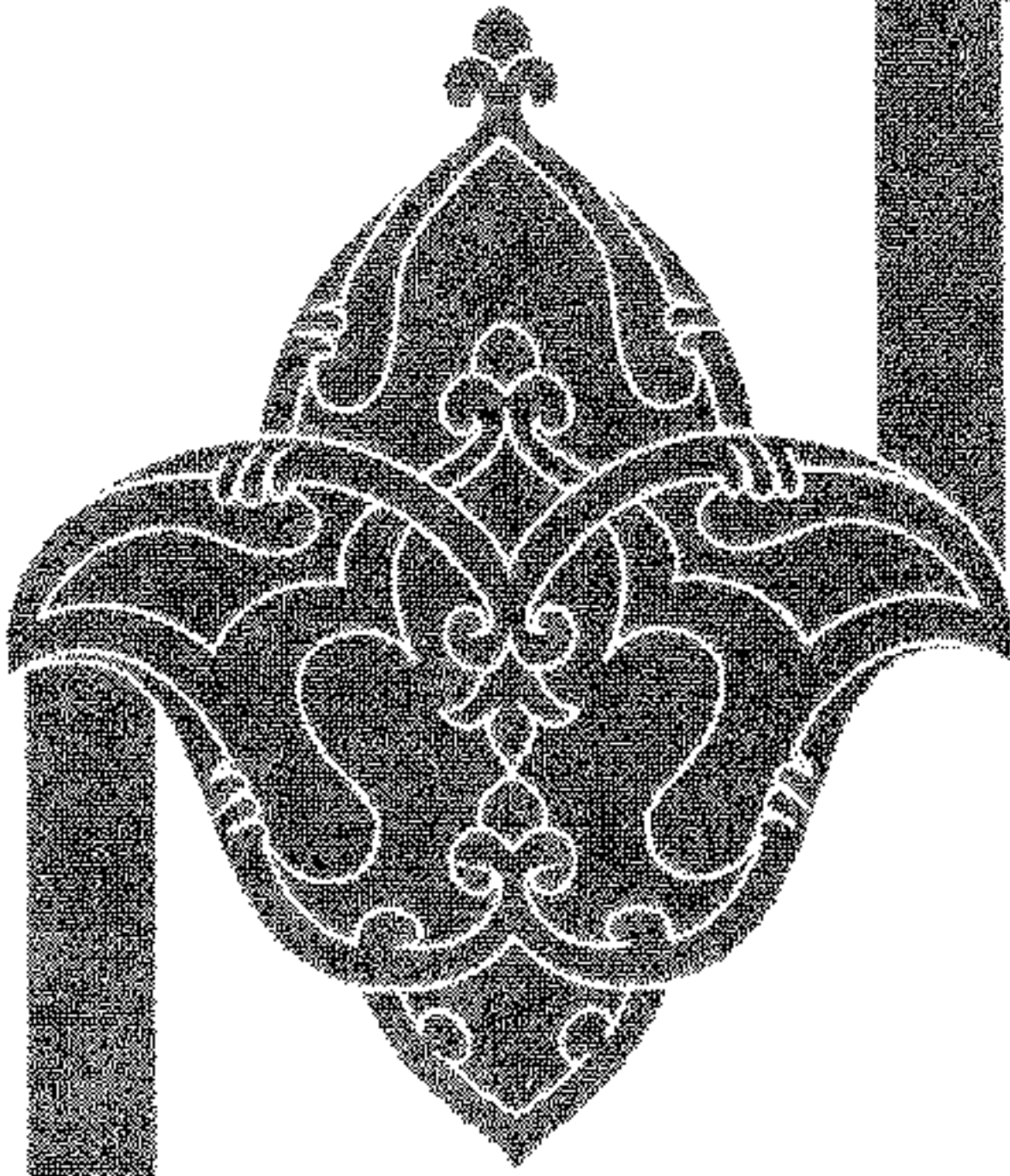
آقای دکتر، انتشار کتابی که همه‌ی آثار قدمت و اصالت نقل، از خلال صفحات آن پدیدار است و تنها مأخذ مُدوّن بی‌نظیر قضایا، حوادث، حرکات و دعاوی مختلفی است که از ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۷ ق در پیرامون سه مسأله‌ی ظهور و قائمیت و باییت بر بساط تجربه و اندیشه قرار گرفته و در ضمن تحریر تازه‌ی آن در تاریخ جدید، غالب این نکات اساسی به دست فراموشی سپرده شده. آری؛ چنین کتابی به هر اسمی و منسوب به هر کسی انتشار یافته باشد از نظر فنّ تاریخ خدمتی انجام گرفته که هیچ محقّق تاریخ‌شناسی نمی‌تواند منکر فایده‌ی وجود آن گردد.

ما نباید در چنین موردی آن اندازه سرسخت و لجوج باشیم که به تخطئه‌ی اصل و نقض صحّت آن پردازیم و همین که از اخذ نتیجه‌ی مطلوب بی‌نصیب بمانیم، مانند میرزا عبدالحسین آواره صاحب کواکب الدرّیه، حتّی منکر وجود کتاب تاریخی بدین اسم و رسم بشویم؛ وقتی در زیر عنوان آیتی معلّم از این بابت مورد اعتراض نافذی قرار بگیریم، خود را ناقل قول سرکار آقا در این اظهار نظر معرفی کنیم.

آقای دکتر داوودی! بار دیگر نظر خود را نسبت به کتاب نقطة الکاف حاجی میرزا جانی تجدید و تأکید و تأیید می‌کنم که صورت مطالب این تاریخ کلاً در همین صورت چاپی براون، متنی اصیل و قدیم و معتبر بوده؛ ولی عنوان و اسم مؤلفی مشخص نداشته است و خطای میرزا ابوالفضل گلپایگانی در تسمیه‌ی آن به «تاریخ میرزاجانی»، براون را هنگام ترجمه در تحت تأثیر اسم حاجی میرزاجانی قرار داده و وقتی به نسخه‌ی پاریس رسید و آن را به چاپ رسانید، این اشتباه را در پشت جلد آن منعکس کرده است.

ضمناً باید به یاد داشت که حاجی میرزاجانی معروف به نقطه‌ی کافی مؤلف رساله‌ی نقطة الکاف که به غلط نام او را روی تاریخ قدیم بابیہ نهاده‌اند، غیر از میرزا آقاجان کاشی است که در لوح میرزا نعیم یاد شده است.

در خاتمه از محبت بی‌شائبه‌ی دوستِ مهربان آقای دکتر باهر که نسخه‌ای از نشریه، مشتمل بر انتقاد آقای دکتر داوودی را در اختیار این جانب نهاده بودند، صمیمانه سپاس‌گزارم و از تطویل در بیان پوزش می‌خواهد.



خلاصه‌ای از نقد آقای احمد خزان به مقالات مرحوم
محیط طباطبائی

دو مقاله‌ای که در ادامه‌ی این کتاب از نظر خوانندگان محترم خواهد گذشت، ناظر به نقد آقای خزان، از پیروان ازلیه می‌باشد که از مقالات محیط طباطبائی به رشته‌ی تحریر در آمده است. ابتدا خلاصه‌ای از مقاله‌ی ایشان و سپس پاسخ جناب استاد محیط طباطبائی از نظرتان خواهد گذشت.

خلاصه‌ی مقاله‌ی انتقادی آقای احمد خزان

در ادامه به خلاصه‌ای از نکات مطرح شده توسط آقای احمد خزان راجع به مقاله‌ی «کتابی بی‌نام با نامی تازه» می‌پردازیم:

آقای خزان در ابتدای نوشتار خویش بر اهمیت موضوع تأکید می‌کند؛ «... از نظر این که وقایع سال‌های اوّلیه‌ی ظهور باب، جزئی از تاریخ ایران و نقطة الکاف از اسناد معروف و معتبر آن وقایع است، نویسنده‌ی این سطور که اطلاعاتی در این زمینه دارد، لازم دید نکاتی چند راجع به مطالبی که عنوان کرده‌اند به استحضار ایشان و خوانندگان آن ماه‌نامه برساند...»

اینک مطالب ذکر شده توسط ایشان را در هفت باب مطرح می‌نماییم:

ایشان در ابتدا ایراد مرحوم محیط را به عدم تطابق تاریخ تألیف رساله، تاریخ تألیف مقدمه‌ی تاریخ قدیم و سال مرگ حاجی میرزای جانی راناروا

دانسته و بالتبع نظر مرحوم محیط را درباره‌ی عدم ارتباط بین حاجی میرزا جانی و کتاب نقطه‌الکاف مردود شمرده‌اند.

آقای طباطبائی، در اثبات استدلال خویش، به این نکته متذکر می‌شوند که هرگاه بابت مبدأ تاریخ را از بعثت پیامبر ﷺ منظور کرده‌اند، فاصله‌ی بین بعثت تا هجرت را ده سال محاسبه کرده‌اند. بنیان این امر در متون باب است؛ مشخصاً در متن باب هفتم از واحد دوم بیان فارسی، آن جایی که باب اشاره به آغاز ظهور خود می‌کند: «... که اول آن بعد از دو ساعت یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه‌ی هزار و دویست و شصت، که سنه‌ی هزار و دویست و هفتاد بعثت می‌شود...». جناب محیط پس از این مقدمه به این نتیجه می‌رسند که منظور مؤلف بابی از سنه‌ی ۱۲۷۷ بعثت، سنه‌ی ۱۲۶۷ ق بوده است. در ادامه، آقای خزان به این موضوع که نگارنده‌ی نقطه‌الکاف در بیان اعداد سال‌ها دقت زیادی مبذول نمی‌داشته و به بیان تقریبی سال‌ها اکتفا می‌کرده، می‌پردازد:

«... اما این که استاد [محیط طباطبائی] به استناد این عبارت مندرج در صفحه‌ی ۹۲ کتاب [نقطه‌الکاف]؛ «الحال که هزار و دویست و هفتاد سال از هجرت رسول الله گذشته... الخ»، نوشته‌اند: «... عبارت قبل و بعد به اهمیت موضوع اعداد نزد مؤلف کتاب اشاره می‌کند و کاشانی نمی‌توانسته مؤلف کتابی باشد که در ۱۲۷۰ نوشته شده...». باید عرض کنم اگر به صفحات ۲۰۴ کتاب، آن جا که مؤلف می‌نویسد: «... واقعه‌ای به عظمت واقعه‌ی کربلا رخ نداده... و الحال هزار و دویست سال گذشته است... الخ»، مراجعه نمایند، روشن می‌شود که موضوع اعداد، نزد مؤلف آن‌گونه اهمیت نداشته است؛ و الا با توجه به این که واقعه‌ی

کربلا به سال ۱۲۶۱ ق اتفاق افتاده، باید گفت این موضع از کتاب که مؤخر است، در ۱۲۶۱ نوشته شده و این محال است و همان طور که پروفیسور براون اشاره کرده، مراد از ۱۲۷۰ سال، تقریبی است، نه تحقیقی و قرینه‌ای که می‌رساند این کتاب در سال ۱۲۶۷، یعنی سال هفتم ظهور باب و یک سال قبل از کشته شدن حاجی میرزا جانی تألیف شده، این عبارت صفحه‌ی ۲۱۱ است که مؤلف در مقام اثبات امر باب می‌نویسد: «... آیا کدام پیغمبر یا ولی در مدت هفت سال، هزار نفر به دلیل او جان دادند به این ذلت کبریا...»؛ که اگر تاریخ تألیف کتاب ۱۲۷۰ بود علت نداشت که کشته شدگان بابی را تا سال هفتم احصاء و به هفت سال منحصر کند و حال آن که کشتار دسته جمعی بابیه در سلخ ۱۲۶۸ که در سال هشتم روی داده، به مراتب، از بعضی از وقایع هفت ساله ظهور باب مهم‌تر بوده است و کسی که تاریخ باب و بابیه را می‌نوشته، چگونه از این واقعه که طی آن عده‌ای از سران بابیه به قتل رسیده‌اند، مطلقاً و ابداً ذکری به میان نیاورده است؟...»

آقای خزان پس از ردّ شبهه‌ی عدم تطابق تاریخی به سراغ اثبات موضوع مورد بحث از متن خود کتاب نقطة الکاف می‌رود.

ایشان به این موضوع اشاره می‌کند که در میان اصحاب باب، تنها میرزا جانی به دو امر تجارت و نوشتن تاریخ شهرت داشته است. سپس برای اثبات این نظر به شواهدی چند از کتاب نقطة الکاف اشاره می‌کند: «... و در صفحه‌ی ۱۷۵ کتاب که راجع به جنگ قلعه‌ی طبرسی است می‌خوانیم که، مؤلف نوشته است: «... چون در آن زمان در مازندران به عنوان تجارت رفته بودم مکرراً از عوام الناس می‌شنیدم... الخ» و در

صفحه‌ی بعد می‌نویسد: «... حقیر در آن وقت در آمل بودم...» و این وقت مقارن است با موقعی که ضمن شرح احوال میرزا یحیی ازل نوشته است که حاجی کاشانی همراه ازل و بهاء و چند نفر دیگر برای پیوستن به هم‌کیشان خود عازم قلعه‌ی طبرسی بوده‌اند که در بین راه دستگیر و به آمل اعزام شده‌اند. بنابراین، نویسنده کسی جز حاجی میرزا جانی تاجر کاشانی، نمی‌تواند باشد و آن‌چه از صفحه‌ی ۴۲ جلب نظر استاد را کرده که مؤلف نوشته است: «... شخصی از اصحاب که به حاجی کاشانی معروف می‌باشد، روایت کرده...» و یا «حاجی کاشانی گوید» و یا عنوان «جناب نقطه‌ی کافی» در بیان واقعه‌ی مؤمن هندی، ظاهراً به این منظور بوده است که از ذکر نام، مؤلف احتراز داشته و می‌خواسته است اذهان را از شناختن مؤلف منصرف سازد و نظیر این معنی در بسیاری از تألیفات دیده شده؛ چنان‌که در تاریخ محمد قائنی که تلخیص از همین کتاب است، قائنی، نویسنده را یک سیاح مسیحی معرفی کرده است و هم‌چنان‌که عبارت مقدمه‌ی فارسی کتاب نقطه‌الکاف صریح است در این‌که نویسنده‌ی مقدمه و مصحح متن کتاب کسی جز پروفیسور براون نبوده و حال آن‌که علامه‌ی قزوینی در شرح ملاقات خود با عبدالبهاء در شماره‌ی ششم و هفتم سال پنجم مجله‌ی یادگار نوشته است:

«... چون مسیودریفوس از این‌که نقطه‌الکاف را من چاپ کرده‌ام و متن فارسی آن را نیز تصحیح کرده و مقدمه‌ی فارسی آن را از مقدمه‌ی انگلیسی همین کتاب و نیز از سایر نوشتجات مرحوم ادوارد براون بر آن افزوده‌ام به‌کلی مسبوق بوده است. لهذا به محض آن‌که من اذن دخول خواسته‌ام، به عبدالبهاء گفته بود که این شخص که الان اذن دخول می‌طلبد، همان ناشر نقطه‌الکاف بسیار منفور شماست...»

ایشان در ادامه‌ی انتقادات خویش در مورد بحث مرحوم محیط درباره‌ی این که نقطة الکاف رساله‌ای در باب موضوعات کلامی بوده و به سبب نامعلومی به اول کتاب تاریخ بی‌نام بایته ملحق شده است، این‌گونه به توضیح می‌پردازد: «با این که مقدمه‌ی کتاب شامل مباحث کلامی است، ولی مؤلف در متن کتاب نیز مباحث کلامی را ضمن بیان وقایع تاریخی آورده است.»

ایشان، جهت تصدیق مطلب خویش به موارد مطرح شده در نقطة الکاف حول واقعه‌ی بدشت می‌پردازد: «... چنان که آن جا که از واقعه‌ی بدشت سخن می‌گوید، از آخر صفحه‌ی ۱۴۴ تا صفحه‌ی ۱۵۲ وارد موضوعات کلامی شده و پس از آن، به شرح بقیه‌ی واقعه‌ی بدشت پرداخته است...». سپس به دو مورد از مباحث کلامی، یکی از مقدمه و دیگری از متن نقطة الکاف، اشاره می‌کند: «... برای نمونه، دو موضع از مقدمه و متن کتاب را در این جا نقل می‌کنم؛ مؤلف در صفحه‌ی ۸ می‌نویسد: «... ذات جناب سبحان منزّه از جمیع نواقص و معری از کلّ معایب بوده و خواهد بود. پس آن چه ذکر هو الاول و هو الآخر و هو الظاهر و هو الباطن ذکر کرده می‌شود، همان ذکر مشیت می‌باشد...». و در صفحه‌ی ۱۴۶ می‌نویسد: «... و ما در بیان توحید ثابت کردیم که ذات اقدس الاهی منزّه از هر اشاره‌ای است و آن چه که در مقام ذکر و بیان است، از قبیل مبدأ و معاد و هو الاول و هو الآخر، عالم خلق اوست و شأن ذکر، ذکر اوست که آن نقطه‌ی مشیت بوده باشد...». سیاق عبارت و وحدت مطالب می‌رساند که هر دو قسمت از مقدمه و متن صادر از یک نویسنده است.»

آقای محیط طباطبائی در مقاله‌ی خویش پس از ارائه‌ی دلایل، اثبات می‌کنند که پروفیسور براون با انتشار این متن، تألیف آن را به حاجی میرزا جانی نسبت داده و نام نقطة الکاف را از مقدمه‌ی رساله گرفته است.

ایشان تصریح می‌کنند پیش از آن که کتاب در دسترس عموم قرار گیرد، در فهرست آثار بایته کتابی با این مشخصات شناخته نشده بود.

آقای خزان در مقام پاسخ برآمد و به این مطلب اشاره کرد که مسیو نیکلای فرانسوی، منشی اول سفارت فرانسه در ایران و مؤلف «تاریخ سید علی محمد معروف به باب»، که کتاب خود را در سال ۱۹۰۵ میلادی، پنج سال پیش از طبع و انتشار *نقطة الکاف* به چاپ رسانده بود، در مآخذ کتاب خود این‌گونه می‌نگارد: «کتب خطی: ۱. *نقطة الکاف* ۲. تاریخ جدید ۳. تاریخ زنجان... الخ.»

سپس ایشان می‌افزایند:

«... و در کتاب خود نیز به قول میرزا جانی مؤلف *نقطة الکاف* استناد کرده است (رجوع شود به صفحه‌ی ۱۹۰ ترجمه‌ی تاریخ نیکلا به فارسی).»

چهارمین مورد از موارد انتقاد آقای خزان متوجه این نکته است که، آقای محیط معتقدند که سیاق نقل مطالب کتاب *نقطة الکاف* درباره‌ی حادثه‌ی سید بصیر هندی، نشان‌دهنده‌ی این مطلب است که مصنف کتاب چون اصفهانی بوده است از تأثیر حادثه در آن شهر سخن می‌گوید. استاد طباطبائی مکتوبی از باب را شاهد مثال می‌گیرند (که مؤلف *نقطة الکاف* به آن اشاره کرده است). در *نقطة الکاف* چنین آمده: «... همین که این تویع صادر گردید، اختلاف در بین اصحاب به هم رسیده؛ خصوصاً در ارض ص [اصفهان] جمعی تصدیق کرده، قلیلی محتجب مانده...»

آقای خزان در پاسخ مرحوم محیط این‌گونه می‌نویسد:

«... اولاً استاد [مرحوم محیط] از یاد برده‌اند که فتنه‌ی سید اعمی... در سنه‌ی هفتم و یک سال پس از قتل باب به وقوع پیوسته... ثانیاً مشکل است از سیاق عبارت مزبور چنین استنباط کرد که نویسنده اصفهانی بوده؛ زیرا بر فرض که مؤلف در آن وقت در اصفهان و ناظر تأثیر حادثه بوده باشد، این امر ملازمه با اصفهانی بودن او نخواهد داشت...»

استاد طباطبائی در بخشی از مقاله‌ی خویش به این مطلب می‌پردازد که، مؤلف کتاب تاریخ نوشته‌شده در بغداد، محمدرضا نام اصفهانی بوده است. استاد در توضیح این مورد بنامه‌ی نگاشته‌شده توسط صبح ازل، خطاب به ادوارد براون درباره‌ی نقطة الکاف، اشاره می‌نمایند:

«... تاریخ که اشاره فرموده‌اند، به قراین باید از حاجی مرفوع شهید بوده. غیر از او کسی تاریخ ننوشته... حاجی محمدرضا نام از این قبیل اشخاص در این امر بوده‌اند؛ ولیکن حاجی محمدرضا نامی تاجر اصفهانی در همان سنوات تا نزدیک هفتاد یا آن که قدری کم و زیاد، در انبار محبوس شده، در کشتن او اقدام کرده بودند... الخ.»

آقای خزان این‌گونه استدلال می‌کند؛

«... که با تصریح ازل در این نامه به این که غیر از حاجی جانی کسی ننوشته است، نمی‌توان به قول مجمل او درباره‌ی حاجی محمدرضا حکم کرد که نویسنده‌ی این تاریخ محمدرضا نام اصفهانی بوده است...» آقای خزان، در ادامه به رویکرد جناب محیط نسبت بنام‌نوس بودن کتاب نقطة الکاف در میان بابیه و سران ایشان (صبح ازل و عبدالبهاء) در هنگام مهاجرت و اقامت در بغداد چنین می‌نویسد:

«... در این مورد نیز باید توجه داشت که صبح ازل... تاریخ را به قرائن، از حاجی کاشانی دانسته است و عبدالبهاء که در شب پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ هجری متولد شده، هنگام تبعید بایته از ایران به بغداد و اقامت در آن شهر، در سال ۱۲۷۰، بیش از ده سال نداشته است.»

آخرین اشکال آقای خزان به مقاله‌ی استاد محیط طباطبائی به این مطلب باز می‌گردد که جناب محیط بر این عقیده بودند که تلخیص تاریخ بایته‌ی گم‌نام به صورت تاریخ جدید، قبل از تفرقه‌ی بایبان (ازلی و بهائی) صورت گرفته است.

به همین دلیل است که در نسخه‌هایی که تغییر نیافته، از میرزا یحیی و میرزا حسین علی به نیکویی یاد می‌کنند. مرحوم محیط دلیل تلخیص کتاب را چیزی غیر از تصور ادوارد براون می‌دانند. آقای احمد خزان در مقام پاسخ‌گویی، بر این مورد اشاره می‌کند که مرحوم محیط خود اشاره کرده‌اند که براون تاریخ جدید تألیف میرزا حسین همدانی را که تلخیص از نقطه‌الکاف است، سال‌ها قبل از این که به نقطه‌الکاف دست یابد، به انگلیسی ترجمه و چاپ کرده است.

پروفسور براون پس از یافتن نقطه‌الکاف و تطبیق تاریخ جدید با آن، موارد اختلاف را در تاریخ جدید همان‌گونه که بوده است، نشان داده‌اند. بنابراین تصور او و یا مرحوم قزوینی در علت تلخیص تاریخ مزبور نادرست نبوده است.

آقای خزان در ادامه‌ی پاسخ از مقاله‌ی مرحوم محیط، دلیل ارائه می‌کند:

۱. رک: وفیات معاصرین، نوشته‌ی مرحوم قزوینی در مجله‌ی یادگار، شماره‌ی ۷۰۶، سال پنجم.

«... استاد ارجمند، خود سابقاً شرحی درباره‌ی تلخیص‌هایی که از نقطة الکاف به عمل آمده، در شماره‌ی ۴ سال هفدهم مجله‌ی یغما نوشته‌اند. برای بهتر روشن شدن مطلب عین نوشته‌ی ایشان را نقل می‌کنیم...»:

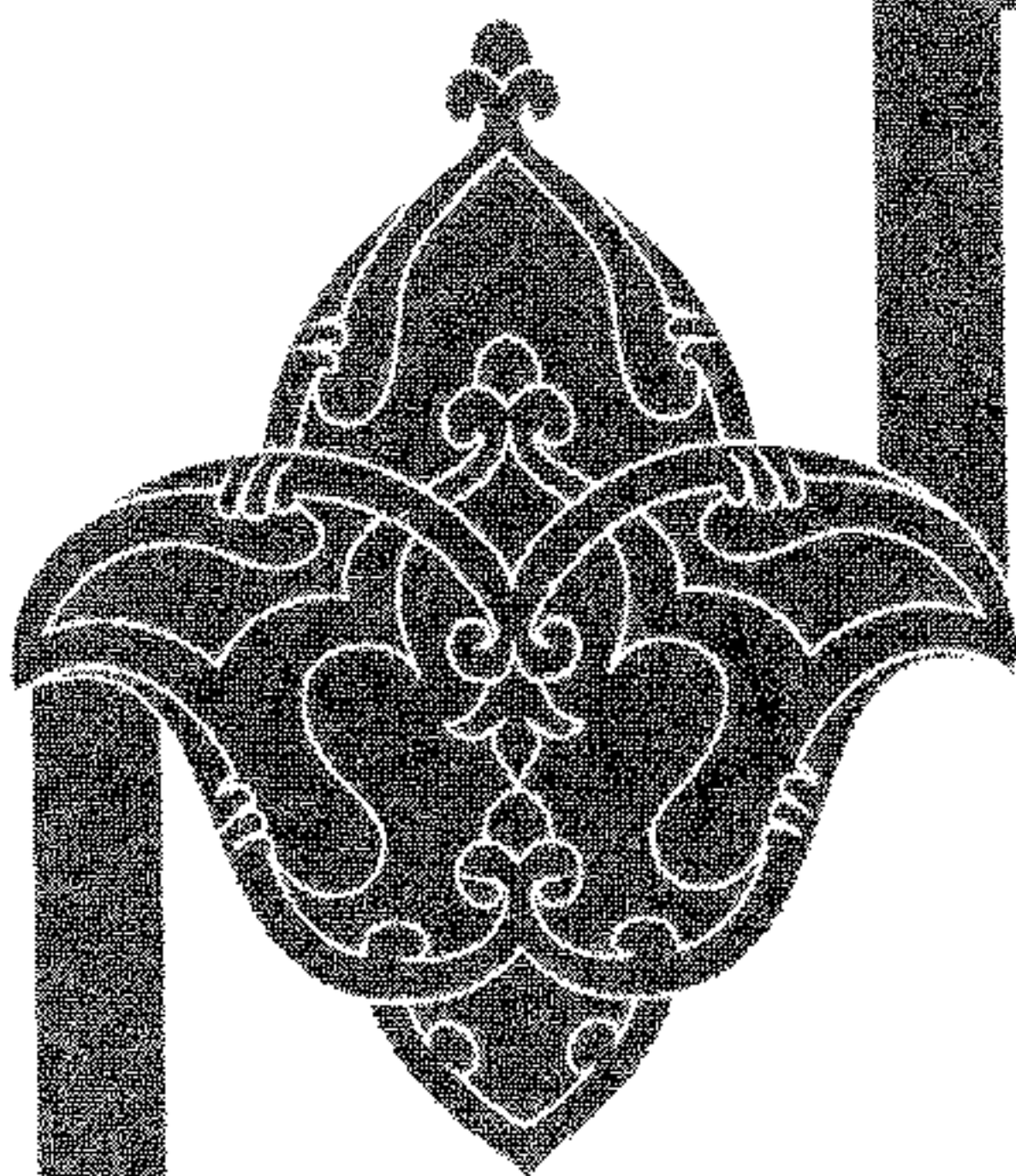
«... اینک اشاره‌ی مجملی به تلخیص‌های سه‌گانه‌ی نقطة الکاف می‌کنم که هر سه در نیمه‌ی دوم قرن گذشته صورت پذیرفته است:

نخست تلخیص ملامحمد قائنی، موسوم به تاریخ جدید نبیل [...] . نبیل قائنی در اوّل، بابی بوده و سپس در آخر عمر به بهائیان پیوسته است. در این کتاب خود را سیّاح بی‌طرف جلوه می‌دهد تا از زبان يك بیگانه‌ی موهومی، هر قسم ایراد و انتقادی لازم بنگرد، از مسلمانان عصر خویش به قلم آورد. تلخیص دوم از آن حسین همدانی است که منشی مانکجی هاتری گجراتی، سرپرست زرتشتیان ایران بوده و همدانی، متنی مطابق دستور و میل مانکجی از نقطة الکاف تهیه کرده است. این کتاب که تاریخ جدید مطلق خوانده می‌شود، مورد توجه و اقتباس و ترجمه‌ی پروفیسور براون هم واقع شده است [...] . تلخیص سوم از ملامحمد زرنندی است که پس از انشعاب بابیان [...] از طرف بهاء به دستور او ملامحمد زرنندی، نقطة الکاف را از مطالبی که به سود ازلی‌ها بود، پیراست و متن منقحی موافق مصالح این فرقه‌ی تازه فراهم آورد.

[...] مرحوم عبدالحسین آیتی خود می‌گفت: درتألیف کواکب الدرّیه به متن تاریخ جدید نبیل زرنندی با اصلاحات و اظهارات شفاهی عبدالبهاء استناد داشته است.

تاریخ نبیل زرنندی را نخست شوقی افندی به انگلیسی ترجمه کرد [...]؛ پس از انگلیسی به عربی نقل شد و در مصر انتشار یافت. مرحوم صبحی مهتدی [...] اعتقاد داشت که در این صورت های انگلیسی و عربی تصرفاتی شده است و آیتی نیز عقیده داشت که نسخه های تازه ی آن با نسخه ی اصل زمان بهاء الله تفاوت زیادی پیدا کرده است [...].

[ایشان در ادامه به تلخیص چهارمی نیز اشاره می کنند و این تلخیص [نقطه الکاف را باید همان کتابی دانست که بنام مقاله ی سیاح معروف شده و عباس افندی در زیر عنوان يك سیاح اجنبی، همان کاری را که نبیل قائنی در تاریخ جدید خود انجام داده بود، صورت وجود بخشیده؛ منتهی مطالبی بدان پیوسته یا بر آن افزوده است و چون نسخه ی چاپی نقطه الکاف با وجود نابودی تدریجی در ضمن چهل سال هنوز به تعداد کافی در کتاب خانه های عمومی و خصوصی موجود است، نقل آن در این جا لزومی ندارد.]»



ادامه‌ی بحث درباره‌ی نقطة الكاف (قسمت اول)

پژوهش در تواریخ دو فرقه‌ی ازلی و بهائی، کتاب براون و اشتباهات
آن‌ها و پاسخ به نقدها

ماه‌نامه‌ی «گوهر»، سال چهارم، شماره‌ی ۶، شهریور ۱۳۵۵، شماره‌ی
مسلسل ۴۲: ۴۷۱-۴۶۶.

پس از انتشار مقاله‌ی «کتابی بی نام با نامی تازه» درباره‌ی تاریخ منسوب به حاجی میرزا جانی کاشانی و پیش از چاپ مقاله‌های مکمل آن درباره‌ی تاریخ جدید و تاریخ منسوب به نبیل زرنندی، برای برخی از فضیلات نکته‌سنگ در قم و اصفهان و تهران، این حیرت دست داده بود که چرا این جانب در صدد تضعیف موقعیت (براون) برآمده و بدان نیندیشیده است که این امر برای طرف مخالف او تأیید ضمنی خواهد بود.

بهائیان هم از این که کتاب *نقطة الکاف* چاپ براون پس از نیم قرن مورد انتقادی قرار گرفته، خشنود و در نتیجه پیروان صبح ازل از این بابت ناخشنود شدند. جمعی هم از برادران مذهبی در مرکز و شمال کشور اصولاً طرح این موضوع را به جا ندانستند و بدین دستاویز که ذکر چنان مطلبی خاطره‌ی فراموش شده‌ای را دوباره به یاد می‌آورد، بر عمل پژوهنده خرده گرفتند.

به هر صورت چون غرض از نگارش مقاله فقط بحث کتاب‌شناسی و جلب توجه فضیلات کتاب‌شناس به اشکالی بود که در کار اسم *نقطة الکاف* و انتساب آن به حاجی میرزا جانی کاشی وجود داشت، دیگر توجهی به مراعات مصالح و منافع و مضار این و آن نشد و از این که یکی را شاد و دیگری را ناشاد کرده باشد ابایی و پروایی نداشت.

دوست فاضل سالخورده‌ای از طرفداران صبح ازل در آخرین دیداری که چند ماه پیش با او صورت گرفت، مرا به عواقب نامطلوب این شکستن سد متین، بیم داد و پیش خود چنین می‌پنداشت که نگارش این مقاله، علی دیگر داشته [است]؛ اما چون کار پژوهش درباره‌ی تواریخ هر دو فرقه، هنوز به پایان نرسیده و این امر مستلزم فراغت بال و سکوت و سکون حال موقت بود، او را به بحثی مناسب درباره‌ی همین مطلب، به آینده [ای] نزدیک وعده دادم.

این ناخشنودی و دغدغهی خاطر طوری او را از خود به دربرده و نسبت به نویسندگی بدبین و بدگمان ساخته بود که برای اعلام این آزرده‌گی، از تسلیم اصل مکتوب شیخ علی عظیم، رییس فرقه بعد از باب، به بایان کاشان در سال ۶۸۱ و دعوت آنان برای امری مهم به حضور در تهران که تازه آن نامه را دست آورده بود، دریغ ورزید تا از آن عکسی برداشته شود و سندی را که خود می‌پنداشت به خط میرزا حسین علی بهاء باشد، چون به او فهمانیده شد که از آن عظیم است و برگه‌ی اقدام دسته‌جمعی بایان به پیشوایی حضرت عظیم و مشورت جناب بهاء، در سوء قصد به ناصرالدین شاه شمرده می‌شود، از بیم آن که مبادا موضوع تتبعی تازه قرار گیرد، با خود برد و دیگر تا وقتی که دستش از این دنیای فانی کوتاه شد، امکان تجدید دیدار و رفع آزرده‌گی خاطر او و تحصیل نسخه‌ای از نامه‌ی عظیم به بایان کاشان، میسر نگردید.

مقارن این ملاقات و اظهار ناخرسندی و رنجش فاضل مزبور، خبر شدم که انتقادی از مندرجات مقاله‌ی اول نگارنده، به قلم آقای احمد خزان به دفتر مجله رسیده و در صدد انتشار آن پس از پایان یافتن چاپ مقالات هستند و این همان انتقادی است که در شماره‌ی پنجم از سال

چهارم مجله و دو هفته بعد از مرگ فاضل مزبور انتشار یافت و اینک برای تکمیل بحث کتاب‌شناسی و رفع اشتباه زندگان به توضیح و تقدیم پاسخی بدان باید پردازد:

آقای خزان در این کار خود چندان عجله به خرج داد که در انتظار وصول نوبت برای چاپ مقاله در مجله نماند؛ بلکه با شتاب، در مطالب آن اندک تجدید نظری کرد و با مقداری جرح و تعدیل به صورت رساله‌ی زیراکس شده به وسیله‌ی پُست شهری، برای برخی از دوستان و آشنایان خود فرستاد که در ضمن، این جانب را هم به دریافت نسخه‌ای از آن اختصاص داد.

مطالب این مقاله و آن رساله بر یک سیاق قلم‌بند شده و صرف نظر از برخی کاست و افزوده‌ها، باید هر دو را در حکم یک اثر دانست که به دو صورت عرضه شده باشد. تطبیق ذهنی مطالب این دو نوشته با آن چه از آن آشنای مأسوف علیه در ملاقات شنیده شد، شاید قرینه‌ای بر توحید مأخذ هر دو اثر محسوب شود.

بناءً علی‌هذا از این که ناقد سالخورده و مطلع معهود اکنون در قید حیات نیست تا توضیح و پاسخ این آشنای ناتوان را به گوش تن بشنود، فوق‌العاده متأسف است.

عجب است! همان اشتباهی که برای آقایان دکتر داوودی و نواب‌زاده درباره‌ی نظر این جانب راجع به نقطة الکاف پیدا شده بود و دایره‌ی شمول نقد را از اسم کتاب و مؤلف به خود کتاب سوق داده بودند، برای خزان هم دست داده و از جمع نظر این جانب درباره‌ی تاریخ قدیم بایته یا نقطة الکاف و تاریخ منسوب به نبیل زرنندی چنین استنباط کرده که هدف اصلی نگارنده تردید در اولی و تأیید دومی بوده است.

آری؛ این بدگمانی یا سوءتشخیص تا جایی قوت گرفته که نظیر چنین عبارتی را بر زبان قلم آورده است که پس از قطع و وصل دو قسمت از هم بریده‌ی عبارات مقاله که هر کدام جدا از صورت کامل خود، ممکن بوده نقض غرض نگارنده را در تأیید منظور مخالف نشان بدهد، در رساله‌ی زیراکس شده‌ی خود چنین می‌گوید:

«ما نمی‌دانیم علاقه‌ی امروز آقای محیط را به معتبر جلوه دادن تاریخ نبیل و کاهش تأثیری که نقطة الکاف در اذهان بخشیده است چگونه می‌توان توجیه کرد.»

آقای خزان گویی با کنایه و ابهام می‌خواهد مرا هواخواه دسته‌ی مخالف عقیده خود به ذهن خوانندگان بیاورد؛ در صورتی که مطالعه‌ی سه مقاله، راجع به تاریخ قدیم و تاریخ جدید و تاریخ نبیل، نتیجه‌ی بحث و تحقیق را از این گونه کوچک نظری‌ها و خام اندیشی‌ها مبرا و دور می‌دارد.

آقای خزان در مطالعه‌ی مقاله‌ی تاریخ بی‌نام چنین گمان بدی به نویسنده برده‌اند که در صدد کاستن از اهمیت تاریخ قدیم بایته و تقویت زمینه‌ی تاریخ منسوب به نبیل زرنندی است؛ در صورتی که از دقت بیشتری در مطالب همان مقاله و پیش از مراجعه به مدلول مقاله‌ی مربوط به تاریخ نبیل، این نکته به خوبی استنباط می‌گردید که نگارنده را در اصالت متن چاپی تاریخ قدیم هم چون عدم اصالت تاریخ نبیل، تردیدی نبوده است و فرض وجود چنین تاریخی منسوب به نبیل زرنندی را با اصالت وجود تاریخی بدین نام در مقایسه اشتباه کرده‌اند.

اینک برای جلب اطمینان ایشان و دیگران، بار دیگر به صراحت اعلام می‌کند که نویسنده را با صحت و سقم و خوب و بد مطالب تاریخ قدیم بایته کاری نبوده و همین قدر از پژوهش خود دریافته که متنی که براون آن

را به اسم نقطه الکاف و منسوب به «حاجی میرزا جانی» در ۱۹۱۰م انتشار داد و اصالت آن مورد تردید عبدالبهاء و یارانش در کتاب کشف الغطاء قرار گرفته، متنی اصیل و قدیمی است که مطالب آن بعدها در تاریخ جدید (میرزا ابوالفضل) و مقاله‌ی سیاح (عبدالبهاء) و مطالع الانوار (شوقی افندی) چهره و مفهوم و روح وقایع را به تدریج عوض کرده است و بحث اصلی ما بر سراسم و کیفیت تدوین نسخه‌ی اصلی و شخصیت مؤلف آن بوده که در هر صورتی ابدأً به اهمیت مطالب کتاب و اصالت نسخه‌ی اساس چاپ براون، خدشه‌ای وارد نمی‌کند.

مسلم است که این اضطراب آقای خزان، ناشی از وضع متقابل روحی پیروان دو برادر نوری است که از ۱۲۸۵ق بدین طرف هنوز خوی بدگویی و بداندیشی و تهمت زدن و بدخواهی یکدیگر را از خود دور نکرده‌اند و هر دسته‌ای می‌کوشند تا موضوعی را که در آن گمان تأمین مصلحتی برای طرف مقابل باشد، مورد تخطئه قرار دهند و به نویسندگی آن گمان بد ببرند.

سعی خزان در بی‌اهمیت جلوه دادن اختلاف رقم تاریخ مقدمه که موسوم به نقطه الکاف بوده و در ۱۲۷۷ بعد از بعثت نوشته شده است با تاریخ آغاز متن اصلی که در ۱۲۷۰ بعد از هجرت قید گردیده و حمل آن بر عدم دقت مؤلف در ضبط ارقام تاریخی آن هم با استشهاد به رقمی که درباره‌ی واقعه‌ی شهادت سیدالشهدا علیه السلام به تقریب ذکر کرده، برای اثبات بی‌دقتی تاریخ نگار، چیره‌دستی تبلیغی را نشان می‌دهد؛ در صورتی که چنین امری موقعی می‌توانست قابل توجه برای اثبات ارتباط و انسجام نسخ کتاب واقع شود که مشکل هم فی الواقع منحصر به همین یک فقره باشد و در میان نقطه الکاف یا مقدمه با «نقطه‌ی کافی» که در تاریخ، همواره مانند شخص دیگری آن هم با لقب «جناب» قید و ذکر شده، امکان جمع اوضاع و احوال و مجال ارتباطی وجود داشت.

این که در مقاله ی اول، نگارنده قید دورقم ۱۲۶۷ و ۱۲۶۴ برای سال تألیف کتاب شده، به اعتبار احتساب سال های فاصله از هجرت تا بعثت رسول اکرم ﷺ که در تواریخ و سیر غالباً سیزده سال قید می شود، امکان تطبیق ۱۲۷۷ بعثت را با ۱۲۶۴ هجرت فراهم می آورد.

ولی به اعتبار این که مؤلف به خطا فاصله ی میان هجرت و وفات حضرت رسول ﷺ را برخلاف همه ی اقوال و روایات سیره نویسان سیزده سال به حساب می آورد، بایستی همان ده سال به شمار آید تا ۱۲۷۷ بعثت با ۱۲۶۷ از هجرت تطبیق کند.

در صفحه ی ۶۳ از نسخه ی چاپی که مربوط به رساله ی نقطة الکاف اصلی است، می نویسد:

«در مدت ده سال هفتاد نفر به حضرت ایشان ایمان آورده» و بعد می افزاید: «... تا زمانی که حضرت رسالت پناهی بعد از مدت ده سال کشیدن جور و ستم زیاد از مکه هجرت فرموده به مدینه تشریف آوردند.»

آن گاه مطلب را چنین به پایان خود نزدیک می سازد:

«...در مدت سیزده سال گاهی در جنگ و زمانی در صلح و اوقاتی در نشر احکام... تا زمانی که شمس نبوت نزدیک به غروب گردیده.»

از مقایسه ی این دو قسمت معلوم می شود که حاجی میرزا جانی فاصله ی میان بعثت را با هجرت به پیروی از باب، ده سال شمرده، آن گاه برای این که از طول مدت بیست و سه سال دوران نبوت چیزی کاسته نشود، سه سال بر ده سال فاصله ی هجرت و وفات آن حضرت افزوده تا حاصل جمع دورقم غلط او، عدد صحیحی باشد.

آری؛ در میان دو عبارت مربوط به واقعه‌ی کربلا و تاریخ سال ۱۲۷۰ق، اختلاف شکل تعبیری دیده می‌شود که تشبیه آن‌ها را به یکدیگر خردپسند نمی‌سازد.

در مورد تعیین زمان تألیف تاریخ می‌نویسد:

«الحال که هزار و دویست و هفتاد سال از هجرت رسول الله ﷺ گذشته دین آن سید بشر قوت گرفته...»

در صورتی که راجع به واقعه‌ی کربلا و عظمت آن می‌گوید:

«الحال هزار و دویست سال گذشته است، مردم شب و روز بر آن می‌گریند و کهنه نمی‌شود.»

در صورتی که آغاز گریستن بر شهادت سید الشهداء علیه السلام در تاریخ عنوان و مبدأ خاصی ندارد که بتواند هزار و دویست سال مرقوم را تخطئه کند.

چند عبارتی که حضور مؤلف کتاب تاریخ را در مازندران و آمل می‌رساند، نمی‌توان دلیل شمرد که این مؤلف حاضر در طبرستان همان حاجی کاشانی مذکور در کتاب است که داستان پنهان شدن ازل و دستگیر شدن خود و اخوی ازل را در آمل برای دیگری روایت کرده است.

حاجی کاشانی که پیش از دستگیری، در آمل و بعد از آن در طول چهار ماه در خدمت «جناب ازل» می‌زیسته همان «جناب نقطه‌ی کافی» بوده که در صفحه‌ی ۲۵۹ از نسخه‌ی تاریخ چاپ براون درباره‌ی او چنین نوشته شده که؛ جناب بصیر «یا سید کورهندی» وقتی در ۱۲۶۷ق ادعای رجعت حسینی کرده و مورد تأیید و تقویت ازل و بهاء و برضد عظیم قرار گرفت، پس از آن که تهران و قم را پشت سر گذاشت، «بعد از آن که به ارض کاف (کاشان) تشریف آورده و در منزل جناب نقطه‌ی کافی نزول اجلال

فرمودہ۔ نظر بہ آن کہ در ارض نور (مازندران) در خدمت حضرت وحید (میرزا یحیی ازل) و جناب بہاء مدت چہار ماہ ہم سرور بودند و از شراب محبت یکدیگر سرمست و خرم، در آن بساط عیش ہا نمودند... خلاصہ نقطہ ی کافی را گمان آن بود کہ مقام خودش از آن جناب (بصیر) عالی تر می باشد۔ خلاصہ آن کہ اگرچہ جناب نقطہ ی کافی بہ حسب فضل ظاہری و بیان تفضیل مقامات افضل و اعلم بودہ، ولی آن جناب را چنان انصافی بودہ کہ بہ محض آن کہ اشراف و فوقیت ایشان را دانستہ، بہ کلی در آن حضرت فانی گردیدہ با وجود آن کہ فتنہ ہای ایشان در نہایت، شدید بودہ و جوہر فتنہ... در افعال و اقوال ایشان ظاہر بود... ولہذا اکثر اصحاب از آن جناب (بصیر) فراری بودند؛ مع ہذا جناب نقطہ ی کافی بہ عون اللہ استقامت در محبت ایشان کردہ...»

در این صورت معقول نبودہ و نیست کہ مردی در کتاب خود، خویشتن را جناب بخواند؛ بلکہ این خود بہترین قرینہ است کہ نویسندہ ی کتاب کسی غیر از حاجی کاشانی یا رازل و بہاء در مازندران و ہم نشین و ہم دم چہار ماہہ ی آن دو برادر در آن سرزمین باشد کہ در کاشان از سید کورہندی یا بصیر مدعی ظہور حسینی پذیرایی کردہ و بہ او ایمان آوردہ و در کشمکش میان بصیر و عظیم کہ خود را جانشین مطاع باب می دانست، طرف سید اعمی را گرفت؛ چشم از شماتت محتجبین پوشید؛ در صورتی کہ ازل جانب بصیر را گرفت و توقیعی دربارہ ی او صادر کردہ بود کہ بہ قول صاحب تاریخ قدیم، «اختلاف میان اصحاب افکند.»

این کہ آقای خزان خواستہ اند تعبیر از حاجی میرزا جانی را بہ حاجی کاشانی راوی و «جناب نقطہ ی کافی» در متن کتاب تاریخ قدیم چنین واکرد سازند کہ:

«ظاهراً به این منظور بوده است که از ذکر نام مؤلف احتراز داشته و می‌خواسته است اذهان را از شناختن مؤلف منصرف سازد و نظیر این معنی در بسیاری از تألیفات دیده شده چنان‌که در تاریخ محمد قائنی که تلخیص از همین کتاب است، قائنی نویسنده را یک نفر سیاح مسیحی معرفی کرده است.»

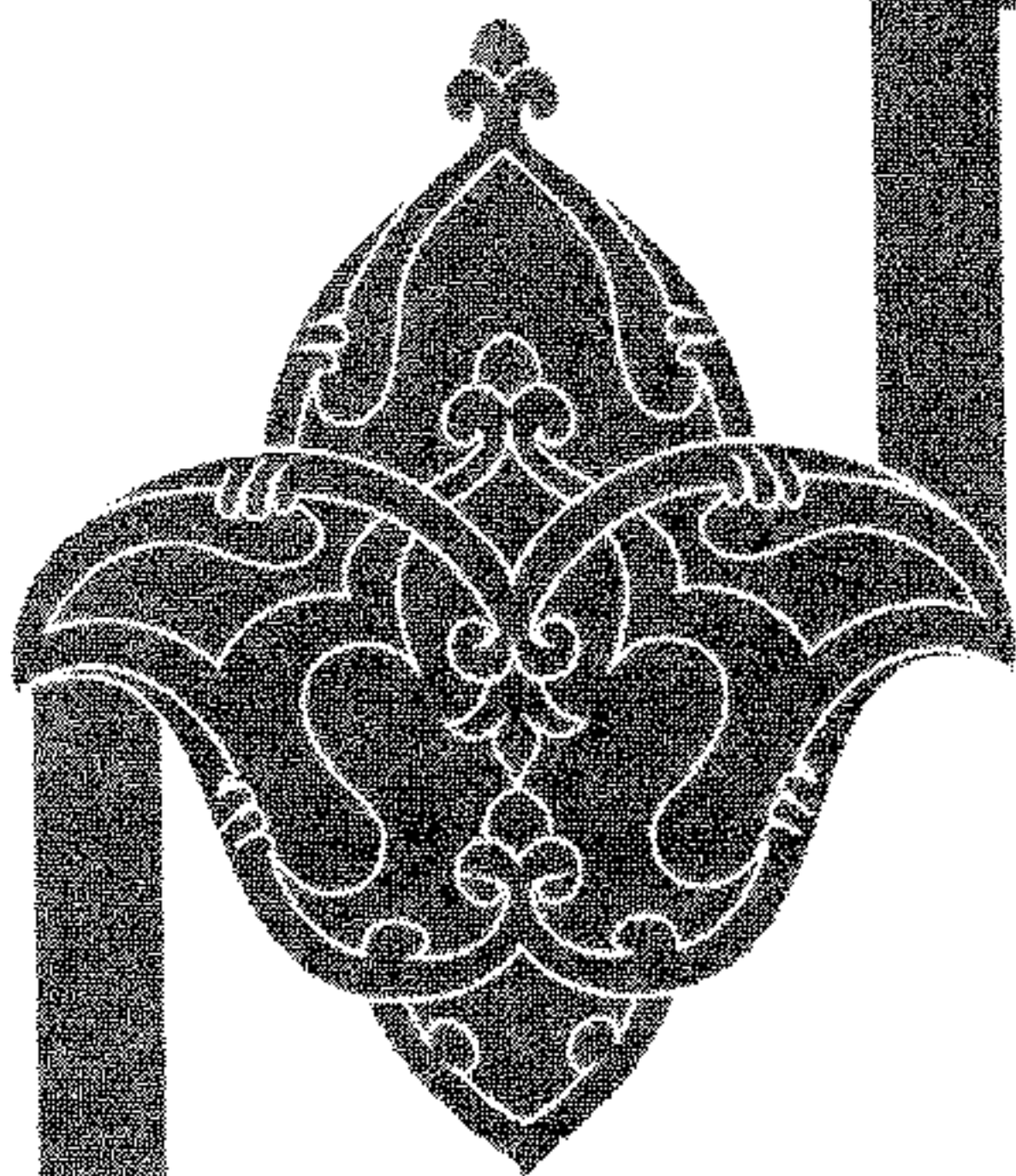
اگر در این کتاب، از حاجی کاشانی به هیچ صورت نامی برده نشده بود و آن را با لقب جناب نقطه‌ی کافی نمی‌دیدیم، ممکن بود چنین فرضی قابل تصور باشد، ولی وقتی نام و عنوان و مختصات او در متن کتاب مشهود است، دیگر چنین پنداری درخور پذیرفتن نخواهد بود. اما آن چه از بابت محمد قائنی و تلخیص او از تاریخ قدیم که نویسنده را سیاح مسیحی معرفی کرده است در نوشته‌ی خزان دیده می‌شود، تصور می‌کنم قدری در خور امعان نظر بیشتر باشد؛ چه، تاریخ قدیم را نخستین بار میرزا ابوالفضل گلپایگانی یا میرزا حسین همدانی یا تهرانی از صورت اصلی خود به صورت تاریخ جدید درآورده بودند. سپس نسخه‌ای از آن به دست ملا محمد قائنی افتاده و چون آن را وافی به غرض بهائیان نیافته، در صدد جرح و تعدیل و تصحیح برآمده و این نکته را در پایان نسخه‌ی مکتوب در ۱۳۰۰ق ذکر می‌کند و درباره‌ی نویسنده‌ی این متن تازه هیچ اشاره‌ای بنام فردی نکرده؛ بلکه صاحب اثر را از مؤلف و مصحح به صورت جمع عربی در آورده و مورد انتقاد قرار داده است؛ اما نویسنده‌ی مقدمه‌ی کتاب تاریخ جدید را که هر دو روایت مانکجی و قائنی بر یک منوال وارد است، باید از زبان میرزا ابوالفضل در رساله‌ی اسکندریه‌ی او دید که براون در صفحه‌ی «مط» و «ن» از مقدمه‌ی خود بر چاپ کتاب، آورده است:

۲. امعان نظر: دوران‌دیشی، نگاه با زیرکی و فراست و عاقبت اندیشی. (دهخدا)

«مانکجی... از میرزا حسین متمنی شد کہ وی تاریخ حالات بابیہ را تصنیف کند... میرزا حسین نزد نامہ نگار (میرزا ابوالفضل) آمد و خواہشمند معاونت شد... جواب گفتم کہ تاریخی از حاجی میرزا جانی در دست است... وی خواہش کرد کہ نامہ نگار فاتحہ (مقدمہ ی) آن را بنگارد و راہ نگارش را بر او گشادہ دارد. این عبد بہ خواہش او دو صفحہ از آغاز کتاب را نگاشت...»

آقای خزان کہ بر ترجمہ ی آزاد میرزا آقاخان کرمانی * از متن ترکی رسالہ ی جلال الدولہ و کمال الدولہ آخوندف واقف بودہ اند، می توانستہ اند دریابند کہ میرزا ابوالفضل این مقدمہ را بر منوال آخوندف از زبان سیاح دروغی نگاشته کہ برای اظہار بی طرفی نسبت بہ مسلمان و بابی، خود را مسیحی انگاشته، ولی در ضمن این کتاب ہرچہ را آخوندوف بر ضد علمای اسلام پرداختہ و میرزا آقاخان بہ تفصیل آورده، در تاریخ جدید نوساختہ است.

پس مقدمہ ی تاریخ جدید بہ قلم میرزا ابوالفضل و بہ تقلید جلال الدولہ و کمال الدولہ آخوندف نوشتہ شدہ و ملاً محمد قائی عیناً آن را رونویس کردہ و از خود تصرف نکرده است.



ادامه‌ی بحث درباره‌ی نقطة الكاف (قسمت دوم)

آسیب شناسی کتب تاریخی بهائیت و انتساب‌های نادرست

ماه‌نامه‌ی «گوهر»، سال چهارم، شماره‌ی ۷، مهرماه ۱۳۵۵، شماره‌ی
مسلسل ۴۳: ۵۶۲-۵۵۶.

این که خواسته‌اند از عدد «هفت سال هزار نفر برای او جان داده‌اند» استفاده‌ی سال تحریر تاریخ را بکنند و عدم اشاره به حادثه‌ی تیراندازی به ناصرالدین شاه و قتل چند نفر را دلیل تقدّم سال تألیف شمارند (چه آن واقعه به نظر ایشان به مراتب از سایر وقایع مهم‌تر بوده)، باید در نظر داشته باشند که این تاریخ مربوط به ظهور باب بوده نه تاریخ بابیه و حوادث مربوط به قیام باب تا قتل او در این تاریخ آغاز و انجام می‌پذیرد و بعد از آن فی الواقع کتاب خاتمه یافته و حوادث مربوط به ظهور ذبیح و ظهور سید هندی پس از مرگ باب در محیط ۱۲۶۷ق، گویی در محیط ۱۲۷۰ق بغداد ترتیب و تحریر یافته که در آن موقع ازل و بهاء صدر نشین مسند ریاست بابیه شده بودند و میدان از وجود مزاحم، عظیم ترشیزی* که خود را مطاع همگان و همه را محکوم به امر خود می‌دانست، تهی شده بود؛ چنان که هنگام ذکر نام حاجی میرزا جانی در کتاب، مانند شخص غایب محترمی که به دعوی سید بصیر هندی تسلیم شده، شبهه‌ی این که او کتاب را تدوین کرده باشد ضعیف می‌سازد.

توجه به برخی نکته‌ها که در این کتاب راجع به اصفهان یا ارض صاد به نظر می‌رسد، احساس و علاقه‌ی مؤلف را به اصفهان تقویت می‌کند. در صفحه‌ی ۱۳ از نسخه‌ی چاپی که اشاره به ملاقات خود با محمد حسین اردستانی می‌کند، از سیاق عبارت می‌توان دریافت که این اتفاق در اصفهان روی داده باشد.

(از صفحه ی ۱۱۵ تا ۱۱۹) از سرگذشت ورود و اقامت و دید و بازدید باب در اصفهان طوری سخن می گوید که سطح و حجم مطالب مربوط بدین قسمت را حتی از سرگذشت شیراز هم افزون تر عرضه می دارد.

در صفحه ی ۱۲۰ که از فوت معتمدالدوله سخن در میان می آورد، می افزاید که «آن جناب (باب) نوزده روز قبل از فوت آن مرحوم (معتمد) خبر او را برای دو نفر از اصحاب نوشتند. یکی از آن دو نفر جناب آقا سید یحیی بود و ایشان در یزد تشریف داشتند. حضرت امر فرمودند به تهران تشریف فرما بشوید و حقیر در آن سفر درک فیض ایشان را کردم و هنگامی که عالم را برف گرفته و هوا چندان سرد بود که از حد وصف بیرون، چنان سروری در آن جناب دیدم که ...» با مقایسه ی آب و هوای یزد و اصفهان و کاشان که بر سر یکی از دوراه یزد به تهران قرار داشتند، اصفهان با چنین وضع طبیعی مناسب تر از یزد و کاشان به نظر می رسد و این دیدار بایستی در اصفهان روی داده باشد. اما پیش گویی خبر مرگ معتمد که باب به دو نفر از اصحابش نوشته بود، در صورتی که یکی از ایشان سید یحیی دارابی باشد، سکوت از ذکر نام دومی، آیا ضمیر را به کسی بر نمی گرداند که در اصفهان بر چنین حادثه ای وقوف یافته و در تاریخ خود نقل کرده است؟

ارتباط قضایی از حوادث کتاب به اصفهان بنا به گفته ی آقای خزان، لازمه ی اصفهانی بودن مؤلف آن نیست؛ ولی وقتی می خوانیم و می نگریم که حاجی میرزا جانی از کاشان به تهران آمد و در [حرم] حضرت عبدالعظیم متوقف شد و بنا به نوشته ی میرزا ابوالفضل، تاریخ را در آن قریه نوشت، دیگر زمینه ای برای ربط دادن حوادث زندگانی او با اصفهان خالی نمی ماند و آن وقت که در ۱۲۶۷ق به فتنه ی بصیر دچار و در کاشان به حمایت و ترویج سید بصیر می پرداخت و مؤلف

کتاب از تأثیر فتنه در ارض صاد (اصفهان) به خصوص، سخن در میان می‌آورد و به شش ماه بقای فتنه و رفع آن بعداً اشاره می‌کند.

در آن جا که از فرار چند تن از اتباع سید یحیی از فارس سخن می‌گوید (در صفحه ی ۲۲۹ چاپی) مانند شاهد عینی محلی می‌نویسد که: «در حوالی اصفهان دستگیر شده و به شیراز بردند.» وقتی ما از تأیید نسبت این کتاب به حاجی میرزا جانی عجز آوریم و مؤلف آن را به طور مسلم شناسیم و در صدد برآیم از قرائن موجود در اثنای مطالب کتاب برای تشخیص مؤلف استفاده کنیم، مؤلف در بادی امر کسی به نظر می‌رسد که با اصفهان، ارتباط خاصی داشته و هنگام اقامت باب در آن شهر با دستگاه معتمد بی‌ارتباط نبوده و قاعدتاً بایستی او از اهل آن ولایت باشد. مؤلف در صفحه ی ۱۱۱ نسخه ی چاپی می‌نویسد:

«شخص امینی از سلسله ی تجار که معروف به حسن فطرت بود و به فطانت و هوشیاری مشهور، از اهل ولایت این حقیر بوده و حکایت کرد... بعد از آن در مدینه به خدمتش مشرف شدم و شناختم و همان شخص خواب‌ها دیده و مصدق گردید.»

در تعریف و توصیفی که این شخص از اهل ولایت خود کرده، اغراق و مبالغه‌ای وجود ندارد که بتواند او را از تطبیق با مؤلف کتاب دور کند و در این جا موردی برای ذکر آغاز پیوستگی خود بدین فرقه یافته و به اجمال بیان کرده است. در حاشیه ی نسخه ی اصلی در همین موضع از کتاب به خط دیگری، ولی در روزگار قبل از انتقال نسخه به پاریس، که بر تاریخ انتقال بایان از بغداد به ادرنه مقدم بوده، کسی این هم‌ولایتی مؤلف را معرفی کرده و نوشته است:



«آن شخص جناب حاجی محمدرضا ولد حاجی رحیم مشهور به مخملباف بوده که به تجارت مشغول بود. از زمان تصدیق الی مدت دوازده سال (۱۲۷۲) حیات داشته، خدمات بسیار برایشان رسیده؛ مکرر در حبس افتاده و خلاصی یافته تا در سنه‌ی ۱۲۷۴ هجری وفات یافته.»

این قسمت در پاورقی صفحه‌ی ۱۱۲ از نسخه‌ی چاپ براون، مندرج است. یادداشتی که در حاشیه‌ی این ورق اصل کتاب ثبت شده، به طور مسلم تاریخ تحریرش بر تاریخ نامه‌ی ازل به براون که در ۱۳۱۰ نوشته شده بیش از سی سال و بر تاریخ نامه عباس افندی به میرزا حسین طالقانی که در ۱۳۳۲ نوشته شده، شصت سال تقدم زمانی دارد و گویی این محمدرضا ولد حاجی رحیم همان محمدرضا اصفهانی باشد که دیدار بهاء با سید اسماعیل زواره‌ای در بغداد در خانه‌ی او صورت گرفت و عبدالبهاء به اعتبار ارتباط نام محمد رضا با نام سید اسماعیل زواره‌ای او را پسر حاج اسماعیل ذبیح کاشانی پنداشته و به وجود او راقی از کتاب حاجی میرزا جانی در بغداد پیش او اشاره کرده و هم چنین میرزا یحیی هم به عنوان مبهم حاج محمدرضا نامی تاجر اصفهانی اراده‌ی تحریر تاریخی را به او نسبت داده است.

بنابراین، قرائن موجود در اصل نسخه ما را به اصفهانی بودن مؤلف کتاب پیش از کاشانی بودن او دلالت می‌کند و وجود نام محمدرضا در حاشیه‌ی نسخه‌ی اصل، کفه‌ی انتساب کتاب را بدو در مقایسه با حاجی (میرزاجانی) مرفوع کاشانی یا جناب نقطه‌ی کافی سنگین تر می‌سازد و مساعی آقای خزان برای رد انتساب کتاب تاریخ قدیم به مؤلف اصفهانی بر اساسی تکیه ندارد.

اصرار خزان در رساله‌ی زیراکس شده بر این که عبدالبهاء (عباس افندی) هنگام گرد آمدن بابیان در بغداد بیش از ده سال نداشته و از حیث سال و تجربه هنوز در خور حفظ وقایع نبوده است، با آن چه در گزارش میرزا بزرگ قزوینی ژنرال کنسول ایران که صورت آن در مجله‌ی وحید انتشار یافت، درباره‌ی او نوشته شده سازش ندارد؛ چه، [رسیدن] نماینده‌ی سیاسی ایران در بغداد به حضور پسر میرزا حسین علی، همراه میرزا موسی برادر او برای مذاکره با وی درباره‌ی بابیان و اشاره به هوشیاری و زرنگی پسر، چنین می‌رساند که عباس در آن موقع قابل حفظ وقایع برای نقل در روزگار پیری بوده است. همان طور که او در نامه‌ی خود به میرزا حسن ادیب طالقانی، موضوع وجود اوراقی از حاجی میرزا جانی را در پیش محمدرضای بابی مقیم بغداد به یاد آورده و آن‌ها را مسوده یادداشت‌های تاریخ مزبور می‌پنداشته است.

بنابراین، اعتراض بر غفلت عباس افندی هم چون عمویش ازل از وجود تاریخ قدیم هنگام انتشارش در ۱۹۱۰ به جا بوده و ملاحظه‌ی آقای خزان درباره‌ی عدم کفایت عبدالبهاء برای ضبط وقایع بی‌مورد است.

آقای خزان در نسخه‌ی زیراکس شده از نقد خود می‌گوید: «در سراسر کتاب ادنی قرینه‌ای بر این که در بغداد تألیف شده باشد وجود ندارد»، در صورتی که اگر به محتویات صفحه‌ی ۲۳۸ تا ۲۴۴ مربوط به ترجمه حال ازل و صفحات ۲۵۲ تا ۲۶۱ که مشتمل بر داستان ظهور ذبیح قنّاد و قیام بصیر هندی است با دقت نظر می‌نگریستند و اوضاع و احوالی را که این حوادث در زیر تأثیر آن‌ها انشا شده از نظر تحلیل و تجزیه می‌گذرانند، قبول این که صفحات مزبور در کاشان یا اصفهان و حضرت عبدالعظیم در دوره‌ی مرجعیت تاقه و ریاست مطلقه‌ی شیخ علی عظیم، قلم بند شده باشد با محظوراتی مواجه می‌گردید که با مطاعیت

مطلق عظیم سازش پیدا نمی‌کرد. در صورتی که میرزا حسین علی بهاء و میرزا یحیی ازل از حیث موقعیت مذهبی و میزان دخالت و نفوذ در قضایای امری در مندرجات این کتاب وضعی متناسب با دوران اقامت بغداد ایشان دارند که پس از کشته شدن عظیم و از میان برداشته شدن شخصیت مرتبه‌ی اول بابیه، در موقع اجتماع بقیه‌ی بابیان در بغداد موقعیت ممتازی یافته بودند.

این حادثه که در صفحه‌ی ۲۵۷ کتاب چاپی دیدار بصیر هندی از بهاء را وصف می‌کند: «بعد از آن روانه به ارض اقدس (تهران) گردیده و جهت قرب به جوار حضرت وحید (میرزا یحیی) و درک شرفیابی فیض حضور باهر النور حضرت بهاء الامکان را کرد. من بعد از آن که وارد شدند، حضرت بهاء از جهت امتحان ایشان بنای قهر و ناز را گذارده و باب التفات ظاهری را بر روی ایشان بسته و مطلقاً راه نمی‌دادند. چون که جناب بهاء دیدند که در طریقه‌ی محبت صادق است و شیوه‌ی وفا را مرعی می‌دارند، لهذا نقاب از چهره‌ی اشفاق برداشته و طلعت مرحمت را ظاهر کرده، تجلیات ربوبیت آن بهاءالرضوان در هیکل عبودیت ایشان متجلی گردیده خلاصه آن که جناب بصیر ادعای رجعت حسینی کرده و عریضه‌ای به خدمت حضرت ازل و جناب بهاء در باب ظهورات خود عارض شده ...».

با سنجش اوضاع و احوال بابیه در ۱۲۶۷ که جناب عظیم مرکز توجه موافق و مخالف و مورد تعقیب شدید مأمورین امیرکبیر قرار گرفته و در کنار وجود او هنوز صاحب ادعا و مقامی شناخته نشده بود و میرزا حسین علی در صدد زیارت عتبات برای سنجش سید قلاوی و بعد از بصیر بود و میرزا یحیی هم در خفیه به سر می‌برد و قره‌العین به جناب عظیم چنین عریضه عرض می‌کرد (روبروی صفحه‌ی ۱۴۰ نسخه‌ی چاپی):

«أَيُّهَا الْأَحَبُّ الْأَعْظَمُ مِنَ التَّوْصِيفِ... إِنَّ إِسْمَهُ الْعَظِيمَ كَانَ
هَيْكَلًا طَلْسَمِيًّا وَقَدْ كَانَ مِنْ أَحْرَفِ وَجْهِهِ الْحَقِّ...»

و به توفیق سفارش باب در حق عظیم اشاره می‌کند که:

«وَاصْطَفَيْنَاهُ لِلْقِيَامِ مَقَامَ الْحَقِّ الْأَرْفَعِ الْأَعْلَى عَلِيًّا وَهُوَ أَعْظَمُ مَنْ
يَعْظُمُ أَهْلَ الْإِنْشَاءِ كَلِيًّا وَأَعْلَى مَنْ بَهَاءِ أَهْلِ النَّبَاءِ جَمِيعًا.»

و در آن نامه به عظیم خطاب می‌کند:

«أَنْتِ أَنْتِ أَهْلُ الْحَقِّ الْقَائِمِ بِأَمْرِ الْحَقِّ.»

چگونه در چنین محیطی چنان وضعی که بیشتر به سال ۱۲۷۰ بغداد
و دیدار سید اسماعیل زواره با بهاء در خانه محمدرضا شباهت دارد،
زمینه ظهور می‌یافت؟

انتساب تاریخ قدیم بابیه به حاجی میرزا جانی، نخستین بار به وسیله‌ی
میرزا ابوالفضل گلپایگانی صورت گرفته که آن را به میرزا حسین منشی
مانکجی بدین اسم و رسم معرفی کرد. در متن تاریخ جدید که پیش از
سال ۱۲۹۵ از روی تاریخ قدیم انسخه و اکتتاب یافته، بارها بدین اسم
تصریح شده است.

براون این نام را از روی تاریخ جدیدی که نسخه‌ی خطی آن را در سال
۱۳۰۵ در شیراز به دست آورده بود و در سال ۱۳۱۰ چاپ ترجمه‌ی انگلیسی
آن را به اتمام رسانید، برای اولین بار دید و همواره طالب مشاهده‌ی اصل
آن بود؛ تا آن که به نسخه‌ای از تاریخ بابیه که در کتابخانه‌ی ملی پاریس
وجود داشت، دست یافت و از روی شباهت حوادث و احیاناً وجود عین
عبارات یکی در دیگری، آن را همان تاریخ منظور خود شمرد و در تعلیقات
خود به مقابله‌ی آن با تاریخ جدید پرداخت.



بدیهی است این پیش درآمد، سال‌ها مقدم بر مأموریت نیکولا در تبریز و تألیف کتاب زندگانی باب از طرف او در ۱۳۲۳ قمری، یعنی پانزده سال پس از چاپ ترجمه‌ی انگلیسی تاریخ جدید و معرفی نسخه‌ی تاریخ قدیم کتاب‌خانه‌ی ملی پاریس بوده است. پس میرزا ابوالفضل پیش از براون و براون پیش از نیکولا به این کتاب نام کتاب حاجی میرزا جانی داده بودند و ملاحظه‌ی خزان در این باره هم دور از صواب است.

وقتی مقاله‌ی مجله‌ی یغما (شماره‌ی سال هفدهم) راجع به تاریخ حاجی میرزا جانی و تلخیص آن برای استحضار جناب سید محمدعلی جمال‌زاده نوشته می‌شد، هنوز به عکس اصل نسخه‌های پاریس از تاریخ قدیم و نسخه‌ی نطنز و نسخه‌ی ناقص کرمان (مجموعه‌ی روحی کرمانی) از تاریخ قدیم دست نیافته بودم و در صورت، مقدمه یا رساله‌ی نقطه‌الکاف را در پایان نسخه‌ای از بیان که به دستور گوینو در دوره‌ی دوم مسافرت او به ایران نوشته شده با تبصره‌ی حاشیه‌ی آن ندیده بودم و هم‌چنین به مطالعه‌ی تحریر نبیل قائنی از تاریخ جدید به خط دستش در ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ ق و هم‌چنین نسخه‌ی اصلی تاریخ جدید به خط میرزا حسین تهرانی برای مانکجی که در بمبئی موجود است، موفق نشده بودم و به ملاحظه‌ی عکس نسخه‌ی تاریخ جدید، اساس ترجمه‌ی براون و چند نسخه‌ای که در مجموعه‌ی شادروان علی روحی وجود داشت، نرسیده بودم. در این صورت به اتکای تلخیص کوتاه منسوب به نبیل قائنی که در دست بود و شهادت صبحی و آواره از مبلغان برگشته از بهائی‌گری درباره‌ی تاریخ نبیل زرنندی، که بعد هم نوشته‌ی صبحی در پیام پدر و آواره در کواکب‌الدریه گفته‌های آنان را تأیید نمی‌کند، استنباطی نارسا درباره‌ی تخلیص و تحریر تاریخ جدید از قدیم شد که پس از مراجعه بدین مدارک نویافته و نو دیده خط «نه» بر آن‌ها کشیده و دریافتم که:

خوی تبلیغ در کسی چو نشست

تا نمیرد نمی رود از دست

بنابراین، تجدید ذکر مقاله ی یغما که خط بطلان در مقاله ی دیگری بر آن کشیده شده بود، در مقاله ی خزان کار بیهوده ای بوده و تأثیری در کیفیت موضوع بحث ما نمی بخشد.

در پایان سخن باید نظر خزان را درباره ی سوءاستعمال کلمه ی توقیع درباره ی مکتوب ازل و عدم تجدید نظر در تاریخ قدیم هنگام اقامت بایان در ادرنه در فاصله ی ۱۲۸۰ تا ۱۲۸۵ بپذیریم. ولی این دو نکته به اساس دو موضوع که سلب نسبت تاریخ قدیم به جناب نقطه ی کافی یا حاجی میرزا جانی کاشانی باشد و هم چنین توجه دسته ای از بایان در ادرنه به جلب رضایت دربار قاجار در اختیار خط مشی سیاسی دوگانه ای برای معامله با داخلی یا خارجی به هیچ وجه آسیبی نمی رساند.

چنان که اشاره شد میرزا ابوالفضل و همکار او میرزا حسین منشی مانکجی در انتساب تاریخ قدیم بایه به حاجی میرزا جانی بر براون و قزوینی و نیکولا مقدم بوده اند.

ولی تسمیه ی کتاب مزبور و نقطة الکاف، استنباط شخص براون از قسمت مقدمه ی این کتاب، در نسخه ی موجود کتاب ملی پاریس بوده است؛ زیرا مؤلف آن مقدمه، که خود را صاحب اسم و رسمی نمی دیده برای رساله ای که در باب اصل دین از توحید و غیره و نه تاریخ پرداخته، نام نقطة الکاف را برگزیده است؛ بدین عبارت (صفحه ی ۵ نسخه ی چاپی):

«چون کہ در ابتدای این کتاب ذکر مقام نقطہ بسیار گردید و اصل نوشتن این رسالہ در باب توحید و ذکر مبدأ و معاد کہ اصل دین می باشد، نوشته می شود، نام این کتاب را نقطۃ الکاف نمودم؛ بہ دو جهت: یکی آن کہ خود را صاحب اسم و رسمی نمی دانم تا ذکر خود را بنمایم، زیرا کہ ذکر خود را در بی ذکر می شمارم؛ دوم آن کہ مسطور گردید (در صفحہ ۴) کہ نقطہ را پنج مقام می باشد و آن مقام ہا (۵) و ہا (۵) چہار مرتبہ کہ ترقی کرد کاف (ک = ۲۰) می شود و کاف چہار نقطہ است: کاف حرف اول کن می باشد و کاف دوم یکون و غیب و شہادت کاف (۲۰×۲) میم است (۴۰) کہ ذکر (میم) مشیت می شود کہ اول امکان بہ مشیت شیئیت بہ ہم رسانیدہ و لہذا اسم نقطۃ الکاف حقیقت دارد و لہذا در صدر کاف اول نقطہ گذارده ام.»

(نقطۃ الکاف) ...

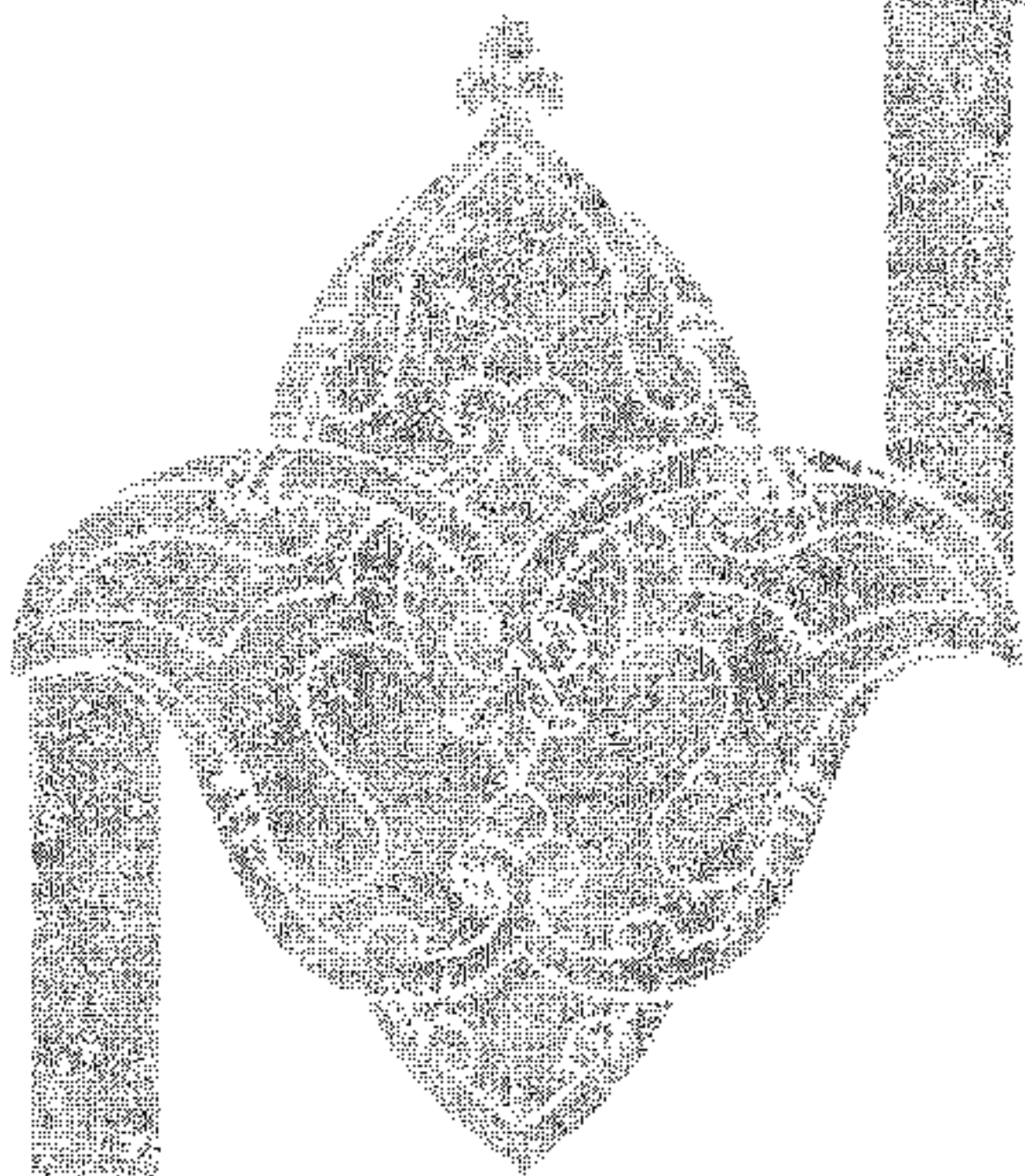
و بعد ذکر توحید و نبوت و ولایت و شیعیان در خطبہ شدہ است و انشاء اللہ تبارک و تعالی تفصیل خطبہ را ذکر خواهیم کرد؛ در یک مقدمہ و چہار باب مذکور می شود.

کہ در این قسمت موجود از رسالہ، پیش از مقدمہ و باب اول از چہار باب عنوان نشدہ و قرینہ می نماید کہ این رسالہ تألیف نقطہ ی کافی یا حاجی کاشانی اصولاً تنظیم و ترتیب نہایی نیافتہ و تکمیل نشدہ، بہ دست کسی افتادہ کہ آن را در دیباچہ ی تاریخ قدیم بایبہ ثبت و ضبط کردہ است. چہ بسا همان اوراقی کہ بہ خط حاجی میرزا جانی در پیش محمدرضا تاجر اصفہانی در بغداد وجود داشتہ و عبدالبہاء بدان در نامہ خود بہ ادیب طالقانی ایادی اشارہ کردہ است، اوراق پراکنده ی

همین رساله بوده که محمدرضا برای حفظ و ضبط، آن‌ها را در آغاز تاریخ قدیم ثبت کرده تا از پراکندگی و نابودی در امان بماند.

همان‌طور که دیگری هم صورتی از آن را در پایان نسخه‌ای از بایان برای وزیر مختار فرانسه نوشته تا بماند و همین نقل، دقت دیگری را برانگیخته تا در حاشیه‌ی نسخه‌ی مذکور اعلام کند که این رساله از متن بیان جداست. اما محمد رضا این احتیاط را نکرده و در نسخه‌ای که امروز در کتاب‌خانه‌ی ملی پاریس محفوظ مانده، مقدمه‌ی تاریخ قدیم را تشکیل می‌دهد.

پروفسور براون با وجود درک اختلاف زمان نگارش رساله‌ی ۱۲۷۰ با ۱۲۶۷ تألیف متن کتاب تاریخ، بدون توجه به سایر موارد معهود قابل ملاحظه، هر دو را یک اثر و از یک مؤلف پنداشته و در نتیجه نام «نقطه‌الکاف» رساله‌ی کلامی را به تاریخ منضم به رساله‌ی مقدمه، بخشیده و هر دو را به جای یک اثر پذیرفته و به تقلید گلپایگانی و میرزا حسین منشی مانکجی به حاج میرزا جانی کاشانی صاحب رساله‌ی مقدمه نسبت داده است. این تخیل از راه چاپ و انتشار تاریخ تعمیم مزبور بدان درجه یافته که اینک قبول چنین حقیقتی حتی برای استاد کرسی تاریخ دانشگاه هم قابل قبول نیست.



گفت وگویی تازه درباره‌ی تاریخ قدیم و جدید

کتاب‌شناسی کتب تاریخی بهائیت و کیفیت تحول متون تاریخی
آنان و پاسخ به نقدها

ماه‌نامه‌ی «گوهر»، سال چهارم، تیرماه ۱۳۵۵، شماره‌ی مسلسل
۴۰: ۲۹۱-۲۸۲.

وقتی سید علی محمد باب به سال ۱۲۶۶ در تبریز کشته شد، شیخ علی خراسانی ترشیزی از یاران سید رشتی و ملقب به «عظیم» مقام رهبری بایان را یافت. این جناب عظیم به موقع انتقال باب از اصفهان به تهران و هنگام اعزام او از تهران به چهریق، همواره از نزدیک ترین مریدان مراقب حال باب بود و هنگام ادعای قائمیت باب که پس از مرگ محمد علی بارفروشی (قدوس) صورت گرفت، از طرف باب با عنوان «خاتم باب» مأمور اعلام دعوت به مردم دور و نزدیک شده و در پیش بایان طبقه ی اول، مکانتی یافته بود.

در سال ۱۲۶۷ هجری سید کورهندی معروف به بصیر که مورد تقویت و تأیید پسران میرزا بزرگ نوری در مازندران قرار گرفته بود، مدعی مظهریت و رجعت حسینی شد و میان بایان تهران و قم و کاشان و اصفهان دو دستگی پدید آمد. سرانجام پس از چند ماه فتنه و هرج و مرج، بصیر از دایره بیرون افتاد و کار ریاست کلی بر عظیم قرار گرفت.

در سال ۱۲۶۸ق؛ عظیم پس از مشورت با میرزا حسین علی، به دستور کتبی، پیشکسوتان بایته را از اطراف ایران به تهران فراخواند و نقشه ی قتل ناصرالدین شاه را با حضور همگنان در خانه ی سلیمان خان کشید. چون تیر ضارب خطا کرد، غالب شرکت کنندگان که از شهرها به تهران آمده بودند، دستگیر و به طرزی فجیع به سیاست رسیدند.^۱ از جمله، عظیم که

۱. یعنی کشته شدند.

خود را ریس مطاع بایبان و منصوص از طرف باب معرفی می کرد، دستگیر شد و مسؤولیت اداره ی سوء قصد را بر عهده گرفت و به قتل رسید.

کشته شدن عظیم که مورد قبول و تکریم سران بایبه بود، همراه با گروهی از پیش کسوتان دیگر که به دعوت او در تهران به دام حاجب الدوله افتادند، به فرزندان موقع شناس میرزا بزرگ نوری که نخست از حادثه ی قلعه ی طبرسی و سپس از غائله ی سوء قصد به ناصرالدین شاه به در رفته و بغداد را در کنار رود دجله محل فعالیت خود قرار داده بودند، مجال آن را داد که بایبان پراکنده و وحشت زده را از اطراف در آن شهر پیرامون خود گرد آورند و دست سایر مدعیان و رقیبان را کوتاه ساخته و عرصه را از وجود افراد مزاحم، از هراهی که میسر بود «بپیرایند».

این میدان خالی از وجود مزاحم برای ریاست مشترک، بعد از پانزده سال همکاری صوری بر هم خورد و هریک از بهاء و ازل تا پایان عمر طولانی، تنها خود را حق و برادر دیگر را ناحق می شمرد. عین این قضیه بعد از مرگ بهاء برای پسرانش تجدید شد و تا مرگ عبدالبهاء (عباس افندی) و میرزا محمد علی ادامه داشت.

سرانجام بعد از وفات عباس افندی ریاست اکثریت برخلاف آن چه از طرف بهاء موعود و معهود بود، از خاندان میرزا بزرگ نوری به خانواده ای از سادات شیراز انتقال پیدا کرد که با یکی از سه زن علی محمد مختصر قرابتی داشتند و عاقبت با مرگ شوقی افندی از خانواده ی افنان که از طرف مادر، فرزندزاده ی میرزا بزرگ نوری به حساب می آمد، امر ریاست سلب و به شوقی ختم شد. قریب صد و بیست سال کشمکش بر سر ریاست بایبه میان فرزندان و فرزندزادگان میرزا بزرگ نوری که در ضمن، اشکال تازه ای هم به خود گرفت، اتباع دو برادر را طوری در مورد اظهار نظر راجع به قضایای مربوط به موقعیت خود حساس و بی قرار ساخته

بود که اگر کسی مثلاً راجع به کتاب تاریخی نظری می داد یا به نشر متنی تاریخی می پرداخت، فوراً یکی از دو طرف آن را به حساب زیان خود و سود طرف مقابل می نهاد و یک رشته مطالبی که در طی پنجاه سال برخورد متوالی پیوسته بر ضد هم گفته و نوشته بودند، تکرار می کردند و هر محقق و ناقدی را به زعم خود طرفدار و پشتیبان طرف مخالف خود می شمردند.

شصت و شش سال پیش پروفیسور براون و میرزا محمد خان قزوینی نسخه‌ی خطی تاریخ قدیم بابیه را انتشار دادند که در حقیقت سند اصلی ارئه‌ی ضعف جانب ادعای هر دو طرف محسوب می شود و در این مدت، آنی از تحمل سوء نسبت و تهمت و افترای قلم زنان یک طرف دعوی در امان نبوده‌اند.

اخیراً این جانب نظری را که درباره‌ی کیفیت تحول صورت متون تاریخی بابیه در ضمن مراجعه‌ی مکرر دریافته بودم، به قصد نظرخواهی ضمن سه مقاله در چهار شماره از ماه‌نامه‌ی تحقیقی گوهر سال دوم و سوم درج کردم. اینان به جای آن که موضوع را از لحاظ تاریخ شناسی و تاریخ سنجی مورد ملاحظه قرار دهند، نوشته‌ها را مشمول همان طرز برخورد و دریافت و قضاوت دیرین طایفگی خود قرار داده، بحث کتاب شناسی ما را به مباحثه‌ی مذهبی خود مبدل ساخته‌اند؛ موضوعی که مداخله‌ی در آن هرگز مطلوب و مرغوب این جانب نبوده است. تا کنون آقای دکتر داوودی مقاله‌ی سوم را و آقای نواب زاده‌ی اردکانی مقاله‌ی چهارم را متعهد رد و نقد شده‌اند. در شماره‌ی قبل از ماه‌نامه‌ی تحقیقی گوهر به مقاله‌ی آقای داوودی جوابی مناسب داده شد که از نظر خوانندگان ارجمند گذشته است.

چند روزی از انتشار مقاله آقای دکتر علی مراد داوودی در شماره‌ی ۱۱ از نشریه‌ی تبلیغی بهائیان نگذشته بود که تعرض مفصل آقای ص. نواب زاده‌ی اردکانی در دنباله همین موضوع، پنجاه و شش صفحه از

شماره ی ۱۲ نشریه مزبور را اشغال کرد و درباره ی تاریخ قدیم و جدید بایته به ذکر مواردی قابل اخذ و ردّ از مقاله ی اوّل و دوم این جانب که در مجله ی گوهر سال دوم نشر یافته بود بدین شرح پرداخت:

(۱) بحث درباره ی تاریخ قدیم بایته و انتساب آن به مؤلفی اصفهانی؛
 (۲) ردّ احتمال انتساب آن به محمدرضای اصفهانی کاشانی؛ (۳)
 تکرار نسبت جعل و تصرّف در متن تاریخ قدیم از طرف طرفداران
 فرزند کوچک میرزا بزرگ نوری برای تأیید ادّعای وصایت او؛ (۴)
 حمله به میرزا محمد خان قزوینی و براون از بابت چاپ متن مذکور
 و مقایسه ی مندرجات آن با متن تاریخ جدید؛ (۵) اتّخاذ سند از
 گفتار این جانب درباره ی سلب نسبت تاریخ قدیم به حاجی میرزا
 جانی کاشانی، به نفع فرقه ی خود؛ (۶) مناقشه درباره ی کسب
 تابعیت عثمانی از طرف برادران نوری و مهاجران دیگر ایرانی
 در بغداد؛ (۷) تردید با تعجب از اظهار تردید نگارنده در انتساب
 تاریخ جدید به میرزا حسین منشی مانکجی و اعلام شرکت میرزا
 ابوالفضل در توجیه و تهیّه و تدوین و تجویز آن؛ (۸) تأیید بی اطلاعی
 سران بایته در فلسطین و قبرس از محتویات تاریخ منسوب به
 حاجی میرزا جانی در موقع انتشار چاپ براون؛ (۹) تجدید ذکر از
 شخصیت مشکوک حاجی سیّد جواد کربلایی عرفی پسند که
 مسلمانش به زمزم شوید و هند و بسوزاند؛ (۱۰) اعلام کشف نسخه ی
 اصلی تاریخ حاجی میرزا جانی که از محتویات نسخه ی گوینو
 و نسخه های موجود دیگر پیراسته است؛ (۱۱) سؤال درباره ی سهم
 میرزا ابوالفضل در تلخیص تاریخ قدیم یا تدوین تاریخ جدید؛ (۱۲)
 اظهار تعجب از قید مدت صد و بیست سال برای تحول سریع
 صورت حوادث تاریخ بایته؛ (۱۳) توصیه به این جانب که بحث و
 پژوهش را درباره ی تاریخ امری و کیشی شروع کند که بدان اعتقاد

دارد. خود را به تاریخ اسلام آشنا سازد نه تاریخ باب و بهاء و ازل؛ (۱۴) تجدید نظر در چترهای حمایتی که از ۱۲۶۸ تا ۱۳۳۸ هجری بر سر بایته و بهائیه گشوده شده است؛ (۱۵) بی اطلاعی معترض از سابقه ی ارتباط سران بایبه در بغداد با میرزا ملکم خان و قرائن وجود این ارتباط در آثار موجود ایشان؛ (۱۶) افسانه ی تهیته ی وسائل سفر مجلل از بغداد به اسلامبول حقیقت داشته است؛ (۱۷) انکار بروز حوادث قتل و غرق و نابودی مخالفان در بغداد؛ (۱۸) سید اسماعیل زواره ای را غیر از اصفهانی دانسته اند؛ (۱۹) لوح سلطان را غیر از نامه ی مودت اسلوب بهاء به ناصرالدین شاه دانسته اید؛ (۲۰) تشفی خاطر آورده با نقل آن چه اسقف تیزدل و «فاندر» و «سیل» و ترسایان دیگر بر پیامبر ﷺ و دین اسلام و کتاب خدا خرده گرفته و به رخ مسلمانان کشیده اند؛ (۲۱) مؤلف تاریخ جدید نتوانسته اند از تاریخ منسوب به حاجی میرزا جانی استفاده کنند.

از مجموعه ی مواردی که در پنجاه و اندی صفحه ی مقاله ی نواب زاده مأخوذ و ملحوظ است، چنین می توان دریافت که عمل مباحثه درباره ی تحوّل تاریخ بایته را از مقوله ی بحث مذهبی پنداشته و با منطق تبلیغی خود موضوعات را سنجیده و پیش خود نیندیشیده اند که ممکن است حقیقت جویی بی طرف در تحری حقیقتی به جنبه ی عینی، موضوع کاری نداشته و موضوع محدوده ی خاصی را از دیده ی حقیقت بین گذرانده باشد.

بنابراین، به آقای نواب زاده اطمینان می دهد که پژوهنده را با اصل دعاوی فرزندان و فرزندزادگان میرزا بزرگ نوری کاری نبوده و بیانی و ازلی و بهائی و موحد غصن اکبری و مشرک (مخالف او) و ثابت و ناقض* و خیراللهی و سهرابی* و غصنی و روقه ای و ریمی* و بیت العدلی، همگان در پیش چشم او یکسان جلوه می کنند و در صحت و بطلان اقوالشان



داخل نمی شود، بلکه به تحقیق و تعلیل اختلافات موجود در متن تاریخی مربوط به اینان می پردازد و نتیجه ی بحث خود را بر کسانی عرضه می دارد که هم چون او به راست و ناراست اصول دعاوی و عقاید موافق و مخالف کاری ندارند (بلکه) به میرزا یحیی مانند برادرش میرزا حسین علی و به عباس افندی هم چون برادرش میرزا محمد علی و به شوقی افندی همانند روحی افندی و سهراب و ریمی می نگرند.

برای رعایت این اصل، از دخول در مباحث تبلیغی و رد و اثبات امور مذهبی، صرف نظر می کند و با کمال اختصار، می کوشد فقط به آن چه معترض بر مندرجات مقاله ی کتاب شناسی او خرده گرفته،؛ خارج از حوزه ی مباحثه ی عقیده ای، به ترتیب جوابی داده شود:

الف: تاریخ قدیم بابیه، در دو نسخه ای که تا کنون علاوه بر نسخه ی گوینوی کتاب خانه پاریس دیده ام رساله ی اعتقادیه نقطه الکاف را در ابتدا ندارد و در سراسر آن چیزی که بر نام مؤلف یا اسم کتاب دلالت کند، نمی توان یافت و بدین سبب آن را کتاب بی نام از مؤلف گم نام خوانده ام.

وجود رساله ی نقطه الکاف در مقدمه ی نسخه ی کامل پاریس، این نام را برای کتاب براون و نسبت تألیف آن را به حاجی میرزا جانی کاشانی، نخست به میرزا ابوالفضل و سپس به براون القا کرده است؛ در صورتی که از متن تاریخ مذکور چنین نام کتاب و مؤلفی برداشت نمی شود. تنها در مواردی که مطلبی با ارض صاد یا اصفهان ارتباط پیدا کند، در سیاق تحریر کتاب حالت و کیفیتی دیده می شود که مرا بدان راهنمایی کرد تا مؤلفش را اصفهانی پندارم و به اعتبار نامه ی ازل به براون و هم چنین نامه عباس افندی به میرزا حسین طالقانی درباره ی محمدرضا اصفهانی مقیم بغداد که همسایه ی سرای بهاء و ازل بود و داستان دیدار سید

اسماعیل ذبیح زواره‌ای با میرزا حسین علی در خانه‌ی او صورت گرفت و سرانجام کار به ذبیح زواره‌ای خاتمه یافت، چنین تشخیص بدهم.

پژوهندگان، در انتساب کتابی که مؤلف آن مسلم نیست، به کسی که قرینه‌ای بتواند بدان راهی بدهد، منعی نمی‌نگرند؛ به خصوص که عبدالبهاء از اوراق حاجی میرزا جانی در پیش همان محمدرضا یادی می‌کند و ازل هم قصد تألیف تاریخی را بدو نسبت می‌دهد.

مسلم است محمد رضایی که در بغداد موجبات دیدار سید ذبیح زواره‌ای و بهاء را در سرای خویش فراهم آورده بود، نمی‌توانسته یکی از مقتولین غائله‌ی سوء قصد به ناصرالدین شاه در تهران به سال ۱۲۶۸ باشد و به همین نظر در فهرست محبوسین محکوم به قتل، از او نامی دیده نمی‌شود.

ب) از سال ۱۹۱۰ تا کنون این زمزمه‌ی تهمت و جعل و دسیسه و توطئه به طرفداران ازل، در تهیه‌ی متن تاریخ قدیم کتاب خانه‌ی پاریس بارها تکرار شده و بهائیان هم درباره‌ی این کتاب، همواره اختلاف نظر در تشخیص و حکم خود داشته‌اند و هیچ‌یک از آن‌ها هنوز نتوانسته نظر موافقی در میان محققان شرق و غرب تحصیل کند. تجدید این گفت‌وگو به نظر صاحبان انصاف زاید می‌رسد. همین قدر به اعتبار شهادت فردی که بر وجود شش نسخه از این متن قدیمی تا کنون واقف شده و سه متن آن را با نسخه‌ی چاپ براون سنجیده است، می‌توانم بگویم که متن تاریخ قدیم بایه خواه در بغداد یا خارج از بغداد به سال ۱۲۷۰ قمری نوشته شده و مؤلف آن خواه کاشانی یا اصفهانی و یا دیگری باشد، متنی اصیل است و معتبر و قدیمی‌ترین سند قیام باب و بایه محسوب می‌شود و همه نکاتی که مبلغان گلپایگانی راجع به انتقاد محتویات آن در کشف الغطاء نوشته‌اند، خود دلیل اصالت و قدمت و اعتبار مندرجات این نسخه پیش اشخاص بی طرف محسوب می‌شود و نشان می‌دهد که این کتاب

در شرایطی نوشته شده که مرگ شیخ علی عظیم، رئیس مسلم باییه و یارانش، زمینه‌ی خالی برای نفوذ پسران میرزا بزرگ نوری فراهم آورده؛ ولی هنوز آثار و بقایای ده سال اول امر جای خود را به ساخته‌ها و پرداخته‌های ده سال بعد در شهر بغداد نداده بود.

ج) در این صورت حمله به میرزا محمد خان قزوینی و پروفیسور براون از بابت اقدام به طبع متن موجود در پاریس، کاری دور از انصاف بوده و اگر در برخی موارد، مانند نام کتاب یا قبول انتساب نگارش آن به حاجی میرزا جانی و اصرار برای جمع رساله‌ی نقطه‌الکاف با متن تاریخ و تصور نابودی همه‌ی نسخه‌های دیگر این کتاب، بتوان بر این دو دانشمند حقیقت پژوه خردهای گرفت، از بابت نشر تحقیقی متن و مقایسه‌ی آن با تاریخ جدید و ارائه‌ی موارد تغییرات لفظی و معنوی، خدمتی مهم به فن تاریخ و تاریخ‌شناسان کرده‌اند.

برکت انتشار همین نسخه، بدین جانب مجال آن را داد که در میان نسخه‌های معنون به تاریخ باییه که در طی نیم قرن دیده‌ام، دو نسخه‌ی دیگر از این کتاب را ببینم و بشناسم و بخوانم و بسنجم و در آغاز انتشار هم به دیگری یاری کرده بود تا نسخه‌ای از چاپ براون را با متن خطی دیگری تطبیق کند و این نسخه‌ی با ارزش تا سی سال پیش در صندوق آهنین کتاب‌خانه‌ی مجلس شورا محفوظ بود.

آری؛ خواندن همین نسخه‌ی چاپ براون به دکتر سعیدخان کردستانی توفیق تحصیل نسخه‌ی دیگری از این متن را داد که سی سال پیش از کتاب‌خانه‌ی او دزدیده شد و اینک شنیده‌ام به کتاب‌خانه پرینستون آمریکا در آمده است.

اقدام براون به نشر متنی که آثار اصالت آن مورد قبول کتاب‌شناسان بوده، کاری سزاوار تحسین و تقدیر است و اینک بعد از پنجاه سال تعرض بیجا

باید به قبول ارزش عمل او تسلیم شد و این نغمه‌ی مخالف را منصفانه خاموش کرد.

د) کار عناد با براون و قزوینی از بابت تحریر مقدمه‌ی تاریخ قدیم چندان پیش رفته که میرزا ابوالفضل، در فصل الخطاب، دایره‌ی تاخت و تاز را از نقطه‌الکاف تا «چهار مقاله» ی چاپ اوقاف گیب کشیده و تهدید کرده است که «اگر مرا قوای طبیعی موافق بودی و وقت مساعدت کردی، یک یک اغلاط آنان را در طبع این کتاب چهار مقاله مکشوف می‌داشتم تا ایرانیان ساده‌ی زود باور ببینند که این دوستان تازه چه کاره‌اند.»

تهدیدی که چند سال بعد شادروان بدیع‌الزمان فروزانفر را در مجله‌ی آرمان سال ۱۳۱۰ برانگیخت تا آن را عملی کند و یکایک اشتباهات علامه‌ی قزوینی را از بوته‌ی نقد بگذراند؛ ولی مرحوم اقبال آشتیانی به دفاع از حیثیت ادبی میرزا محمدخان قزوینی پرداخت و ناقد چیره‌دست را به عقب‌نشینی و سکوت ملزم ساخت.

من از قزوینی و براون دفاع نمی‌کنم؛ زیرا تغییر لحن آقای حسن بالیوزی در کتاب تازه‌اش راجع به «براون و بهائی‌گری» نسبت به اسلوب نگارش میرزا ابوالفضل و دیگران تا حد آشتی و سازش، خود گواه تحول اندیشه‌ی اینان درباره‌ی آنان است؛ بلکه می‌خواهم بگویم شایسته نیست محققان را برای عملی تحقیقی که انجام داده‌اند، گرچه موافق میل و عقیده‌ی ما هم نباشد، در معرض نکوهش قرار دهیم.

ه) اختلاف نظری که میان پیروان ازل و بهاء در مورد شخصیت چند پهلوی سید جواد کربلایی وجود دارد و اصرار هر دسته در وابستگی او به خود، و داستان رعایت احوال و روحیاتش در حیاتش، از طرف شیخیان و صوفیان در تهران و کرمان و استناد میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی به استادی و رهبری او و اصرار میرزا ابوالفضل در پیوستگی سید

جواد به هم فکران گلیپایگانی و جهل خاندان طباطبائی در کربلا و زواره در اصفهان و کرمان نسبت به سلسله نسب سید جواد و نامعرفی او در حلقه‌ی اهل تحقیق به عنوان مردی حقیقت‌شناس، به تدریج اعتبار را از روی احوال و اقوال منسوب بدو برداشته و پیش از آن که اثری به خط دست شناخته شده‌ی او در تأیید مطالب منسوب بدو پیدا شود، نمی‌توان به ادعای هیچ‌یک از دو طرف ازلی و بابی درباره‌ی او تسلیم شد و سخنان منسوب بدو را باید از مقوله‌ی سخن پرداخته، برای تأیید دلخواه یکی از دو طرف ادعا به حساب آورد.

و) اتخاذ سند از گفتار این‌جانب برای تأیید نسبت جعل و دسیسه راجع به تاریخ قدیم، به هیچ‌وجه درست نیست. تحقیق من درباره‌ی نام کتاب و اسم مؤلف تاریخ قدیم، هیچ‌گونه تأثیری در اصالت متن دیرینه‌ی موجود در کتاب‌خانه‌ی پاریس نمی‌بخشد که اساساً چاپ براون است و بحث اسم کتاب و کاتب را نباید با موضوع اصالت و قدمت کتاب مشتبه جلوه داد.

ز) تصور نمی‌کنم موضوع کسب تابعیت عثمانی برای ازل و بهاء و خانواده‌ی ایشان موضوع قابل انکاری باشد و این تبعیت اکتسابی در بغداد، بعد از غلبه‌ی انگلیس بر قبرس و فلسطین، به تابعیت جدید از دولت حامی دیگری مبدل شد.

موضوع تجدید تابعیت ایران برای برخی از افراد این خانواده مربوط به امری اقتصادی و سیاسی بود که وجود صدها میلیون اموال قابل ثبت و ضبط در سراسر ایران، باعث بر تجدید تابعیت ایرانی گردد. انتقال به این بحث برای تعریف و توصیف عمل شایست یا ناشایستی نبوده؛ بلکه می‌خواسته در تشریح و توضیح محیط بغداد به سال ۱۲۷۰ و در موقع تألیف تاریخ قدیم بایه برای برخی زیاده‌روی‌ها تعلیلی کرده

باشد؛ وگرنه ما را با اصل عمل حضرات کاری نبود و آنان در اتخاذ هر تدبیر و وسیله‌ای که برای حفاظت و حمایت جان و مال خود می‌اندیشیدند، آزاد بوده‌اند.

بدیهی است چتر حمایت دولت عثمانی در نظر هر مسلمانی به مراتب بر چتر حمایتی تزار روس که قبلاً بر سر برخی از این افراد سایه افکنده بود، ترجیح داشت و انتقال این چتر حمایت، نخست در قبرس و سپس در فلسطین به چتر حمایت انگلیس یک امر اضطراری و تبعی بوده است.

ح) میرزا ابوالفضل گلپایگانی در رساله‌ی اسکندریه خود و نبیل قائنی در خاتمه‌ی تحریر تاریخ جدید، راجع به نویسندگان یا نویسندگان تاریخ جدید اظهار تردید کرده‌اند و آن را به بیش از یک تن منسوب شمرده یا شنیده‌اند. ترتیبی که گلپایگانی درباره‌ی اقدام مانکجی و منشی او می‌دهد، می‌نماید که منشی مزبور نسبت به تاریخ امر باب جاهل و بی‌اطلاع بوده و میرزا ابوالفضل به راهنمایی او برخاسته و به درخواست وی بر کتاب مدون، مقدمه‌ای هم نوشته است.

کسی که تاریخ جدید را در نسخه‌های کامل آن خوانده باشد، به خوبی جای سرپنجه‌ی دست و پا و نوک قلم میرزا ابوالفضل گلپایگانی را در سراسر کتاب می‌نگرد.

ط) اگر سران طایفه بابیه در ماغوسه و عگاء و حیفا نسخه‌ای از تاریخ قدیم در موقع انتشار (۱۹۱۰) در دسترس داشتند و آن را با نسخه‌ی چاپ براون مقابله می‌کردند، کار تنظیم کشف الغطاء و اظهار نظر درباره‌ی آن تسهیل می‌شد و می‌توانستند در مکاتبه، از وجود آن خبر بدهند.

در این که لازم بوده آنان از قدیمی‌ترین کتاب تاریخ طایفگی خود آگاه باشند، جای چون و چرا نیست و این بی‌اطلاعی قابل اغماض نبوده که مانکجی زردشتی و براون مسیحی به جبران آن پرداخته‌اند.

ی) نمی دانم آیا نسخه‌ی تازه‌ای از تاریخ قدیم که آقایان دکتر داوودی و نواب زاده خبر کشف اخیر آن را داده‌اند به چه مبنی و منوالی است؟ در صورتی که با نسخه‌ی براون موافق نباشد، چگونه می‌توانند اصالت و برتری روایت آن را بر این یک اثبات کنند؟ با سابقه‌ی تصرفات متوالی که طی یک صد و بیست سال در صور منقول از حوادث تاریخی بابیه مشهود و معهود بوده، به چه قسم می‌توان این متن نویافته را هم مانند متن منسوب به نبیل زرنندی، یک مولود نوساخته و یا خلقت جدیدی از تاریخ قدیمی تصور نکرد؟

یا) بعد از مراجعه به تصویر نسخه‌ی مانکجی که اصل آن در بمبئی موجود است و بر آن تنها نام میرزا حسین تهرانی نوشته شده و اعتراف میرزا ابوالفضل (یعنی گلپایگانی) بدان که منشی مانکجی را به تحریر این کتاب دلالت کرده و بر حسب درخواست منشی مزبور مقدمه‌ای بر آن نوشته و نقل مطالبی که به ترجمه‌ی میرزا ابوالفضل از زبان عربی موصوف است، در متن کتاب و شباهت اسلوب کلی تحریر تاریخ جدید به نوشته‌های گلپایگانی، نمی‌توان در اهمیت نقش یا سهم میرزا ابوالفضل در تدوین تاریخ جدید تردید روا داشت.

یب) از سال ۱۲۷۰ که تاریخ قدیم تألیف شده تا انتشار ترجمه‌ی «گاد پسیزبای» شوقی به زبان فارسی قریب یک صد و بیست سال می‌گذرد. در این مدت به شهادت تاریخ جدید (در سه روایت) و مقاله‌ی سیاح و کشف الغطاء و کواکب الدرّیه و ظهور الحق و شاهراه برگزیده و مطالع الانوار و قرن بدیع، بارها صورت و محتوای روایات منقوله شکل یافته و این اختلافات گاهی تا آن جا زننده و برانگیزنده بوده که مبلغی بهائی زاده، هم چون آقای امان الله شفا را در آمریکای جنوبی به حیرت و تردید و انکار بر می‌انگیزد و در نامه‌ای از سائوپولو به بیان آن می‌پردازد.

تصور می‌کنم اگر آقای نواب زاده، به انتخاب یک حادثه از حوادث منقول در تاریخ قدیم بایته همت بگمارند و آن حادثه را با آن چه که در متون دیگر راجع به همان واقعه به توالی تغییر ماهیت و کیفیت یافته، مقایسه کنند، به حقیقت آن چه در این زمینه اتفاق افتاده آگاه خواهند شد.

بیچ) بحث درباره‌ی تاریخ اسلام و ظهور مذاهب و عقایدی که در طی هزار و سیصد و پنجاه سال به تدریج پدید آمده، خواهی نخواهی جوینده را در سده سیزدهم هجری، به سرگذشت شیعه‌ی غالی و شیخیه و بایته می‌رساند. آن گاه تتبع در تاریخ تحول عقاید و آرای ناشی [از] معتقدات شیخیه و بایته درباره‌ی قائمیت و مهدی، پژوهنده را بدان جا می‌رساند که با عقاید نواب زاده و یارانش اصطکاک و اختلافی پدید آورد.

مسلم است که مطالعه در تاریخ فرقه‌های حروفیه* و نقطویه* و بکتاشیه* تا گفته‌ها و نوشته‌های دو سید رشتی و شیرازی امتداد می‌یابد و تردیدی نیست که این جمله در چهارچوب تاریخ مذاهب اسلامی باید از نظر بحث بگذرد.

ید) نمی‌دانم ذکر چتر حمایت و تابعیت عثمانی که در بغداد بر سر بابیان مهاجر کشیده شد، چرا آقای اردکانی را آشفته خاطر ساخته؟ و بدان نیندیشیده‌اند که پیش از آن هم سفارت روسیه، بنا به شهادت مدارک متعدد امری و غیرامری، این چتر حمایت را هنگام سوء قصد به ناصرالدین شاه و تعقیب و مجازات بابیان، بر سر میرزا حسین علی گشوده؛ او را تنها از میان جمع بابیانی که در توطئه‌ی قتل ناصرالدین شاه دست داشتند، نجات داد و همراه غلام سفارت دولت بهیه تا بغداد بدرقه کرد.

آیا نامه یا لوحی که به خط و انشای بهاء در میان اسناد گوینو در شهر استراسبورگ محفوظ مانده و در مجله‌ی راهنمای کتاب تهران چند سال

پیش به چاپ رسید و در آن از گوینو درخواست حمایت شده، از همین مقوله‌ی تشبثات محسوب نمی‌شود؟! معنی دخالت دولت انگلیس در نگهبانی عبدالبهاء در اواخر سال آخر جنگ جهانی اول و نجات او از تعقیب و تنبیه جمال پاشای ترک را آیا نباید چتر حمایت دیگری شمرد؟! تعجب ما از مریدی است که مراد او جلب حمایت خارجی را روا می‌داند؛ ولی این بیچاره از بابت ذکر آن بر دیگران خشمگین می‌شود!

یه) مسلم است که آقای نواب زاده، تاریخ جدید را در هیچ‌یک از روایت‌های سه‌گانه‌ی میرزا حسین منشی مانکجی و ملا محمدنبیل قائنی و ترجمه‌ی براون به انگلیسی ندیده و نخوانده‌اند و در صورتی که خوانده بودند، صفحات متعددی از آن را شاهد صادق تأثر بایه به نوشته‌های میرزا ملکم خان و آخوندف می‌شمردند. در صورتی که اجازه بدهند چند سطر از جواب لوح عمه را که عزیه خانم دختر میرزا بزرگ نوری در باب دعاوی برادر خود بهاء به برادرزاده‌اش عباس افندی نوشته است، برای تأیید این امر نقل می‌کنم:

«گویا ورود میرزا ملکم خان را در آن ملک (بغداد) از خاطر محو کرده‌اید که پس از ملاقات و طی مقالات و اظهار بعضی شعبده و نیرنجات متحیر و مات مانده به خیالش آمد که نیرنجات این مشعبد، موید صورت گرفتن خیالات اوست. بیچاره غافل از آن که ملکم را چون خودش نیز داعیه‌ی ریاست عامه بر سر است.»

یو) در گزارش‌هایی که ژنرال کنسول ایران از بغداد به تهران فرستاده و ده سال پیش اصل دفتر کویپیه‌ی آن‌ها را پیش یکی از کتاب دوستان معاصر دیدم، تفصیلی از کار سفر حضرات به اسلامبول وارد است که برخی از آن‌ها در مجله‌ی وحید به چاپ رسید و به اندازه‌ی کافی جالب، مواد برای قبول در آن می‌توان یافت تا نیازی به افسانه پردازی دیگری احساس نشود.

یز) اگر آقای نواب زاده به رساله‌ی ردیه‌ای که خود ازل و بهاء و طرفداران نزدیک به هر دو برادر در ادرنه برد یکدیگر نوشته‌اند، دسترسی داشته باشند، در آن اسامی افرادی که در بغداد، قربانی کشمکش ازل و بهاء شدند می‌نگرند و می‌شنوند که سید اسماعیل زواره‌ای را سر بریدند و حاجی میرزا احمد کاشی را شکم دریدند و ابوالقاسم کاشی را کشتند و سید احمد را با پیشتاب از پا در آوردند و سر میرزا رضا را با سنگ کوفتند و پهلوی میرزا علی را دریدند.

در مکتوب بهاء به ناصرالدین شاه از جدیتی که شخصا برای آرام کردن مهاجران بابی در بغداد به خرج داده سخن می‌گوید و در ضمن، به وقوع حوادث نامطلوب از طرف ایشان اشاره دارد که سخن او برای نواب زاده سند است.

یح) سید اسماعیل اصفهانی مقتول، همان سید اسماعیل زواره‌ای است که ترتیب ملاقات او را با بهاء در یکی از ردیه‌های طرفداران بهاء بر ضد طرفداران ازل دیده‌ام که در وصف مجلس ملاقات آنان در سرای محمدرضای اصفهانی می‌خواهد زمینه‌ی جذبه و شوق سید را نشان بدهد. مرید متعهد مجبور است بپذیرد که سید سر خود را با خنجر به دست خود برید و آلت قتاله را در دست خود نگاه داشت؛ ولی محقق و مستنطق، موضوع را به شکل دیگری تلقی می‌کنند و درخور قبول عقل نمی‌دانند که مردی در عشق مردی دیگر سر خود را با خنجر ببرد؛ چنان که خنجر از دست او نیفتد و بر زمین بخصبند و جان بسپارد.

این سید اسماعیل زواره‌ای، برادر سید هاشم مکتب‌دار زواره بود که شصت سال پیش تفسیر سوره‌ی کوثر باب را به خط نسخ دست او دیده‌ام. ابا سابقه‌ی خبط دماغ و پریشانی حواس از او در محل معروف نبوده که چنین عمل لغوی را بتواند توجیه بکند.

یط) در زبان فارسی معمولاً لوح را به معنی پاره سنگ تراشیده به خصوص برای سنگ روی قبر می‌آورند و در اصطلاح این فرقه به جای نامه و مکتوب به کار می‌رود. باید برای نفس آزاد و غیرمتعهد مرد دانش پژوه این حق را قائل شد که اصطلاح نامه و مکتوب را در جای خود به کار برد و توقیع را هم به معنی امضای نامه بیاورد، نه نامه‌ی باب و ازل. لوح ناصرالدین شاه همان نامه‌ای است که بهاء در اواخر دوره‌ی توقف ادرنه برای ترمیم گذشته، به شاه نوشت و تصور می‌کنم نقل این عبارت عربی از آن برای معرفی طبیعت مکتوب کافی باشد:

«یخاطبني قلم الأعلى و يقول: لا تخف إن اقصص لحضرة السلطان ما ورد عليك أن قلبه بين أصبعي ربك الرحمن، لعل يستشرق من افق قلبه شمس العدل و الإحسان. قل: يا سلطان، فانظر بطرف العدل إلى الغلام ثم احكم بالحق فيما ورد عليه إن الله قد جعلك ظله بين العباد و آية قدرته في البلاد. إن الذين في حولك يحبونك لأنفسهم و الغلام يحبك لنفسك. حسب الاذن و اجازة ی سلطان زمان این عبد از مقرر سریر سلطان به عراق عرب توجه کرد...»

ترجمه‌ی فارسی عبارت، منقول از مکتوب به شاه:

«کلیک برین مرا بانک می‌زند و می‌گوید: نترس و برای حضرت پادشاهی آن چه به تو رسیده حکایت کن؛ چه، دل سلطان در میان دو انگشت پروردگار مهربان است و باشد که از کران دلش خورشید راد و دهش بتابد... بگو: شاه! به گوشه‌ی چشم داد بر این غلام بنگر و سپس درباره‌ی آن چه بدور رسیده درست حکم کن! خدا تورا سایه‌ی خودش در میان بندگان و نشانه‌ی قدرتش در کشور قرار داده است. کسانی که در پیرامون تو هستند، تورا برای خودشان دوست می‌دارند و این غلام تورا برای خاطر خودت دوست می‌دارد...»

سراپای نامه که با لحنی هم نواخت نوشته شده، شهادت می دهد، میرزا حسین علی در صدد جبران گذشته بوده و می خواسته است خود را مورد لطف و عطف نظر ناصرالدین شاه قرار دهد. اصراری که در مقصر نشان دادن بایبان دیگر در ایران و عثمانی می ورزد و به فساد و فتنه ی آن ها اعتراف می کند، دلیل است که او می خواهد در دنبال سلب تهمت شرکت با بایبان دیگر در ۱۲۶۸، عنصری جدا از بازماندگان حادثه ی تهران که به خاک عثمانی پناه برده بود، بشمارد و برای اثبات این امر به نقل نامه ای در ضمن این مکتوب پردازد که قبلاً به طرفداران خود نوشته و ایشان را به اطاعت و تسلیم و دعا و ثنا نسبت به پادشاه قاجار دعوت کرده است.

ک) نمی دانم از نقل آن چه فایده اتریشی در میزان الحق و سیل انگلیسی در مقدمه ی قرآن و تیزدل در ینابیع الاسلام و هاشم شامی در ترجمه ی مقدمه ی سیل به قصد تعریض به پیامبر ﷺ و کتاب خدا آورده اند، چه منظور دارند؟ و آیا با ذکر آن ها در کتاب های بهائی و رساله ها و مقاله ها، قصد تشفی خاطر داشته اند یا تذکر نقاط قابل اعتراضی بوده است؟ به هر صورت، ذکر این گونه مطالب به همان درجه که از یک نفر کشیش ترسای بی اعتقاد به دین اسلام و بدخواه حضرت رسول ﷺ انتظار می رود، نقل آن ها به وسیله ی نواب زاده و صاحب فراید و یاران ایشان که بر زمینه ی دین اسلام برای رضای دل خود طرحی خاص در افکنده اند، کاری کاملاً برخلاف انتظار و دور از قبول انصاف است.

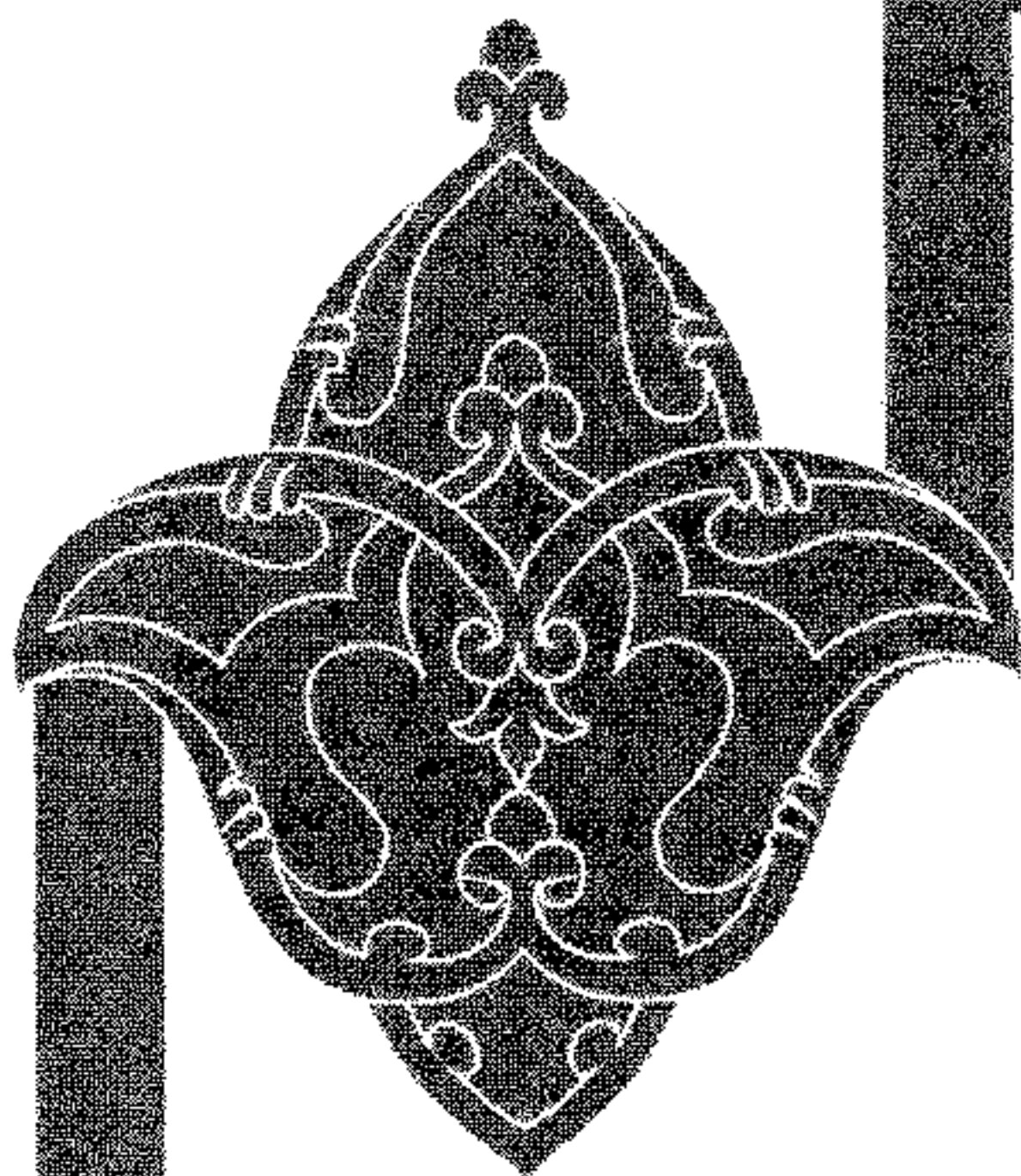
آری؛ اسلام در طول مدت هزار و سیصد و پنجاه سال همواره مورد حمله و تعرض و انتقاد و عیب جویی اسقفان و کشیشان و بداندیشان، از داخل و خارج واقع بوده؛ ولی این قضایا را به نحوی گذرانده که سر مویی به حیثیت و عظمت او آسیب وارد نیاورده است. بلکه هم اکنون با جمعیتی بیش از ششصد میلیون که از همه ی مزایا و عوامل بقا و پیشرفت و تأثیر در

ادیان دیگر برخوردارند، حمایت خود را بر ده‌ها اقلیت کوچک و متوسط متنوع می‌گسترده که در آغوش او از آزادی و اظهار عقیده برخوردارند.

کا) مطالب‌گرفتنی از مقاله‌ی مزبور بسیار است که نیاز به توضیح و تفسیر دارد، ولی تنگی عرصه‌ی ماه‌نامه‌ی تحقیقی گوهر، مقاله را می‌فشارد و به همین یک نکته آن را خاتمه می‌دهد. آقای نواب زاده اگر تاریخ جدید را در یکی از سه چهار روایت معروفش خوانده و با متن قدیمی چاپ اوقاف گیب، مانند براون مقابله کرده بودند و موارد نقل مطلب را حتی به عین الفاظ نخستین در دومی می‌دیدند، دیگر نمی‌نوشتند:

«و دیدیم که مانکجی مانع از آن شد که میرزا حسین همدانی نسخه‌ای از تاریخ حاجی میرزا جانی را به دست آورد و به شیوه‌ای که ابوالفضل او را راهنمایی کرده بودند، تاریخ خود را بنویسد و آن چه را هم نوشت املای مانکجی بود و بعد هم در آن جرح و تعدیل کرد و آن تاریخ قدیم بی‌نام و صاحب‌گم‌نام که ما آن را ندیده‌ایم و این تاریخ جدید که وصفش از میرزا ابوالفضل شنیدید و دیدید، چه ارزشی دارند که کسی درباره آن بحث کند و مقالاتی بنویسد؛ مگر آن که او را مقصدی دیگر باشد...»

این قسمت و تتمه‌ی آن که از نقلش صرف نظر شد، می‌رساند که آقای نواب زاده اردکانی، همکار آواره تفتی بودند که وقتی در کواکب‌الدریه از تطبیق میان روایات متناقض که می‌دید و می‌شنید عاجز می‌شد، در همان کتابی که سطر سطرش از نظر عبدالبهاء گذشته بود، ادعا می‌کرد که ابداً تاریخی بنام حاجی میرزا جانی در عالم وجود نداشته و پاک زیر تاریخ قدیم می‌زد؛ باشد تا مبلغ اردکانی را هم روزی، در پی محقق تفتی، سالک راه پوزش از این پژوهش ناروا بنگریم و بر عقل اقتصادی و موقع‌شناس مرد یزدی آفرین بگوییم.



مقدمه‌ای بر دو مقاله در مورد کتاب اقدس

استاد محیط طباطبائی، در این دو مقاله به بررسی اجمالی کتاب اقدس پرداخته است. اقدس مهم‌ترین کتاب بهائیان و نوشته‌ی بهاء‌الله است. این کتاب مجموعه‌ای از قواعد، آداب، رسوم، احکام و قوانین مدنی است و از حکمت الاهی و تنبئات مذهبی کمتر بهره‌ای دارد. این کتاب مجموعه‌ای از قواعد دشوار، پیچیده و گاهی عجیب است که می‌توان از آن، به عنوان یک مجموعه‌ی قوانین مذهبی طاقت فرسا نام برد. بهائیان سال‌ها از انتشار این کتاب خودداری می‌کردند و حتی هنگامی که قرار شد به مناسبت صدمین سال نگارش این کتاب، آن را پس از مدت‌ها منتشر کنند، از این تصمیم صرف نظر کردند.

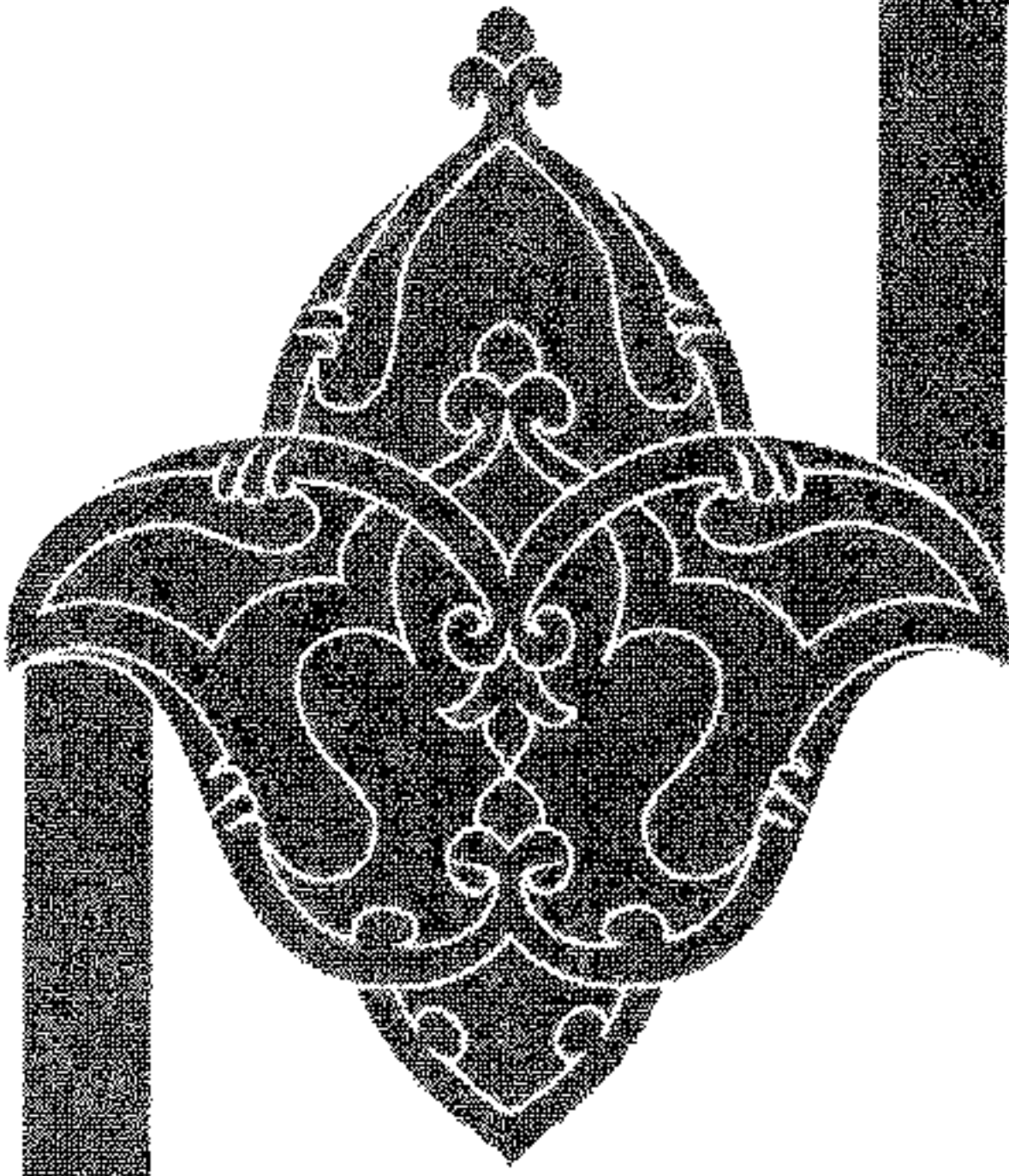
«فیچیکیا» نویسنده‌ی بهائی که از این آیین رویگردان شده است، در تبیین این مطلب، مغایرت احکام کتاب اقدس با تعالیم جامعه‌ی غرب و غیر قابل اجرا بودن برخی احکام آن در دوران امروز را، عامل اصلی این موضوع می‌داند و معتقد است که رهبران بهائی، امروز از انتشار مهم‌ترین کتابشان شرمندeh‌اند.

هرچند کتاب اقدس مهم‌ترین مجموعه‌ی دستورات بهاء‌الله است، اما بهائیان کتاب‌هایی دیگر نظیر «گلزار تعالیم بهائی» و «گنجینه‌ی حدود و احکام» را جایگزین آن کرده‌اند. این در حالی است که بسیاری از

بہائیان، امروزه به زبان عربی آشنایی ندارند و کتاب اقدس برای ایشان قابل استفاده نیست. تا سال‌های سال نیز تشکیلات بهائیت، اجازه‌ی ترجمه‌ی این کتاب به زبان‌های دیگر را نمی‌داد. امروزه و در تاریخ انتشار این کتاب، پس از گذشت بیش از ۱۴۰ سال از تألیف کتاب اقدس، هنوز ترجمه‌ای فارسی برای آن منتشر نشده و اصل عربی آن نیز بعد از سال‌ها، اخیراً به همراه رساله‌ی سؤال و جواب احکام چاپ شده است.

استاد محیط طباطبائی به هنگام نوشتن این مقاله، به نسخه‌های مختلفی از کتاب اقدس دسترسی داشته که به مقایسه‌ی بین آن‌ها پرداخته است. محیط طباطبائی در این دو مقاله، به بررسی این نسخه‌ها پرداخته و ثابت کرده است که بہائیان در طول تاریخ، بنابر برخی مصالح، تغییراتی در این کتاب ایجاد کرده‌اند. جالب این جاست که این کار پیروان، با مجوز رهبرشان، یعنی بہاء اللہ همراه بوده است.

از سوی دیگر، انتشار کتاب اقدس برای نخستین بار در زمان حیات مؤلف، صورت پذیرفته و عامل چاپ آن، فرزند کوچک‌ترش، یعنی محمد علی افندی است؛ همو که بعد از مرگ بہاء اللہ، پرچم مخالفت با اقدامات عبدالبہاء را برافراشت و از سوی عبدالبہاء مطرود شد. در واقع بہائیان انتشار مهم‌ترین کتاب خود را مدیون بزرگ‌ترین مخالف عبدالبہاء هستند.



کتاب اقدس (قسمت اول)

کتاب شناسی مهم ترین کتاب بهائیان

ماه نامه ی «گوهر» سال چهارم، شماره ی ۱۰، دی ماه ۱۳۵۵، شماره ی

مسلسل ۴۶: ۸۲۴-۸۲۰.

نخستین بحث کتاب‌شناسی که قبلاً به نظر خوانندگان ماه‌نامه‌ی تحقیقی گوهر رسید، مربوط به کتاب تاریخ قدیم و جدید بابیه بود که دنباله‌ی آن به موضوع کتاب مطالع‌الانوار، ترجمه داوون بریکرز تألیف شوقی افندی کشیده شد که پس از چاپ و انتشار به ملامحمد نبیل، شاعرزندی مداح میرزا حسین علی، نسبت داده شد. این بحث چند تن از مبلغان و پیش‌کسوتان معروف هردو دسته‌ی بابی و بهائی را برانگیخت تا بر آن خرده بگیرند و رد و انتقادی بنگارند که پاسخ آن‌ها نیز بعداً در ضمن مقالات تکمیلی به استحضار خوانندگان حقیقت جور رسید.

اینک می‌خواهیم بحث تازه کتاب‌شناسی را در مورد کتاب اقدس، تصنیف میرزا حسین علی بهاء بر پژوهندگان بی‌طرف عرضه داریم و برخی نکات و دقائق را که در طی مراجعه و مقایسه‌ی نسخه‌های متعدد خطی و چاپی این کتاب دریافته‌ایم، بر بساط پژوهش و سنجش قرار دهیم تا نظر خوانندگان را به سیر نظر درباره‌ی آن جلب کند.

پیش از آغاز بحث باید راجع به کیفیت تصنیف این کتاب، نظری افکند و دید، با وجودی که از تاریخ جدایی فرزندان میرزا بزرگ نوری در ۱۲۸۰ق و تشکیل دو فرقه‌ی بهائی و ازلی و تفرقه‌ی میان آن‌ها از سال ۱۲۸۵ق هر دو گروه در کشور عثمانی زیر اسم بابی به سر می‌بردند، و بنا به تعهداتی که هنگام توقف بغداد و قبول تابعیت سپرده بودند، درباره‌ی عقیده‌ی

مذہبی خود کہ نوعی از تصوف شمرده شده بود، حق هیچ‌گونه تبلیغ و ترویج شفاهی و کتبی نداشتند و به همین سبب در طول مدت چهل سال، قادر به جذب افرادی از عنصر عرب و ترک و ارناوط، حتی به تعداد شماره‌ی انگشتان دودست نشدند و هر کاری انجام می‌دادند، خواه در عگاء و خواه در قبرس، و از پیش در ادرنه و بغداد، در پرده‌ی استتار انجام می‌گرفت و مربوط به همان عده‌ی ایرانی بود که از کاشان و اصفهان و شیراز و تبریز و بلده‌ی نور، دنبال ایشان به کشور عثمانی رفته بودند پس از بیست و اندی سال، چند بار اظهار و انکار و تکرار ادعا و سکوت، عاقبت در سال ۱۲۹۰ ق یا ۱۲۹۲ ق، دفتری مشتمل بر شش هزار کلمه بنام «اقدس» به زبان عربی، برای تسجیل انفصال و استقلال خود از بایان در عگاء تدوین شد که صورت‌های متعددی از آن به خط چند تن خطاط که با خود از ایران برده بودند، در پرده‌ی استتار نوشته و به اتباع مطمئن سپرده شد. در ضمن تکرار استنساخ، نسخه‌ها گاهی به دست افراد عربی دانی می‌افتاد که در آن آثار ضعف انشا و نقص مادّی ادبی می‌جستند.

در سال ۱۳۰۸ ق که مدتی بود میرزا حسین علی به واسطه‌ی پیری و بیماری، کارهای دنیوی و دینی خود را میان دو پسرش، عبدالبهاء (عباس افندی) غصن اعظم و میرزا محمد علی غصن اکبر، قسمت کرده بود و هر کدام در بخشی از امور دسته‌جمعی مسؤول انجام بودند و میرزا محمد علی را که خطی زیبا داشت با میرزا آقا جان کاشی خادم که از آغاز ادعا تا این تاریخ همواره یار و خادم وفادار بهاء مانده بود، به بمبئی فرستاد تا کتاب‌ها و نوشته‌های او را به چاپ برساند. در ضمن بدیشان اجازه داد که در اصلاح عبارات کتاب‌ها تا جایی که زبان عیب‌جو بسته شود، از سعی لازم دریغ نوزند. در نتیجه، صورت چاپ شده‌ی آثار بهاء نسبت به صورت خطی قبل از انتشار آن‌ها اختلاف صورت پیدا کرد. اکنون پس از تقدیم مقدمه به اصل مطلب می‌پردازیم.

از نسخه‌های چاپی و خطی اقدس که تا بیست و پنج سال پیش گاهی دیده بودم، هرگز ذهن، متوجه به امکان وجود اختلاف صورت و کم و بیش، در مندرجات آن‌ها نشده بود، تا آن که بیست و چهار سال پیش نسخه‌ی اقدس، چاپ حروف سُربی بغداد را در آن شهر دیدم که از مطابقه‌ی چند نسخه‌ی خطی با یکدیگر به تفاوت‌های موجود در آن‌ها پی برده و در پاورقی صفحه‌ها ضبط کرده بود. صرف نظر از اختلاف کلمه و کلمات، گاهی در برخی از صفحات آن چند سطر هم کم و بیشی دیده می‌شد. تا آن که چند سال پیش به نسخه‌ی چاپ ممتاز و معتمد که در حیات مصنف و با اجازه‌ی صریح او به وسیله‌ی میرزا محمد علی غصن اکبر پسرش و میرزا آقا جان خادم کاشی در بمبئی، اندکی پیش از مرگ صاحب کتاب، به ضمیمه‌ی مقداری از نامه‌های عربی بهاء به اشخاص مختلف برخوردیم که در یک مجموعه‌ی مشتمل بر ۳۸۰ صفحه با خط نسخ خوب و خوانا به چاپ رسیده که تنها ۶۴ صفحه‌ی آن به متن اقدس اختصاص یافته و ۳۱۵ صفحه‌ی دیگرش شامل نامه‌های بی‌عنوانی می‌شود که محل فصل و وصل غالب آن‌ها، در متن مشخص و معین نشده است. متأسفانه در این موقع نسخه‌ی اقدس چاپ بغداد یا نسخه‌ی خطی مربوط به قبل از تاریخ ۱۳۰۸ق (نخستین چاپ) در دسترس نبود تا با مطالعه معلوم دارد، آیا اختلاف نسخه‌ها در نسخه‌ی چاپ استاندارد بمبئی هم وجود دارد یا نه؟

پنج سال پیش از این، شادروان حبیب‌الله عتیقه‌فروش اصفهانی چند جلد کتاب چاپی و خطی از آثار بهائیان که در بمبئی به چاپ رسیده بود با دو مجموع خطی از مکاتیب میرزا حسین علی را برای فروش و تقویم، بر این جانب عرضه داشت که از آن میانه یک مجموعه‌اش در ۱۲۹۴ق یعنی پانزده سال پیش از مرگ بهاء نوشته شده بود و توجه مرا جلب کرد. پس از تعیین بهای کتاب‌ها از او خواستم این مجموع ۹۴ را یکی دو روز

در دسترس من بگذارد و با اجازہ ی او از اول و آخر بخش اول آن مجموع، زیرا کسی برداشته شد (کلیشہ ی شمارہ ی ۱ و ۲). خط این مجموعہ بہ خط متعارف میرزا محمد علی و میرزا عباس و برخی از نویسندگان نزدیک بہ میرزا حسین علی فوق العادہ نزدیک، بلکہ بیشتر بہ خط عباس افندی، پیش از دوران پیری ولرزش دست و خط شباهت دارد.

خوش بختانہ چند نسخہ از این مجموعہ ی خطی و چاپی را یکی از کتاب دوستان معاصر خریدہ و اکنون در تصرف دارد و نمی دانم کہ او بدان چہ در این مقالہ از بابت نسخہ شناسی مجموع مکاتیب معہود گفتہ می شود آگاہی یافتہ یا نہ؟ محتویات این مجموعہ (۹۴) عبارت است از:

۱. کتاب اقدس کہ در پایانش تاریخ چهارشنبہ ۷ صفر المظفر ۱۲۹۴ دارد (کلیشہ ی ۲) در ذیل آخرین صفحہ صورت مکتوبی از بہاء بہ یکی از مریدان او نوشتہ شدہ کہ طرف مکاتبہ معلوم نیست.

۲. کلمات مکنونہ ی فارسی^۱ کہ بعداً در حاشیہ ی صفحات آن چیزہایی افزودہ شد و تاریخ آن ۱۴ صفر ۱۲۹۴ ق است.

۳. سر مکنون عربیہ کہ در همان زمان و بہ همان قلم نوشتہ شدہ؛ ولی رقم تاریخ ندارد.

۴. نوشتہ ای است مفصل در اثبات حقانیت دعوی بہاء کہ نویسنده ی آن شاید عبدالبہاء یا میرزا آقا جان باشد؛ چہ، در ضمن آن می نویسد: «این

۱. کلمات مکنونہ ی فارسی و کلمات مکنونہ عربی از آثار بہاء اللہ است. بہائیان معتقدند کلمات مکنونہ، وحی منزل بر بہاء اللہ می باشد. این کتاب، نثری مسجع و مضمونی اخلاقی دارد و بسیار مختصر است و در یک مجلد ۳۶ صفحہ ای منتشر شدہ است. بہاء اللہ در پایان این کتاب مدعی شدہ است کہ با نزول این کتاب، نعمت را بر پیروان خود و حتی اہل زمین و آسمان تمام کردہ است؛ ہر چند کہ وحدت عالم انسانی از تعالیم بہاء اللہ است، اما او در این کتاب، مخالفان خود را سگ خطاب می کند.

عریضه‌ای است از این عبد مسما به عبد حاضر لدی العرش به سوی شاربان رحیق... و به لسان پارسی عرض می‌شود...»

۵. مکتوبی است کوتاه از بهاء به آقا جمال بروجردی که پیش این فرقه‌ها، بعداً معروف به گفتار و مطرود شده بود.

۶. مکتوبی است به شیخ مرتضی انصاری - علیه الرحمة - که شاید هرگز به دست آن مرحوم نرسیده باشد.

۷ مکتوب دیگری است که مخاطب آن معلوم نیست.

۸. نوشته‌ای است مفصل بر رد ازل به طرفداری از بهاء که با خط بدی در کنار صفحه‌ی اولش این عنوان را یافته است: «کتاب حب حبیب و بطلان ازل».

۹. دعایی برای شفای بیمار، از بهاء.

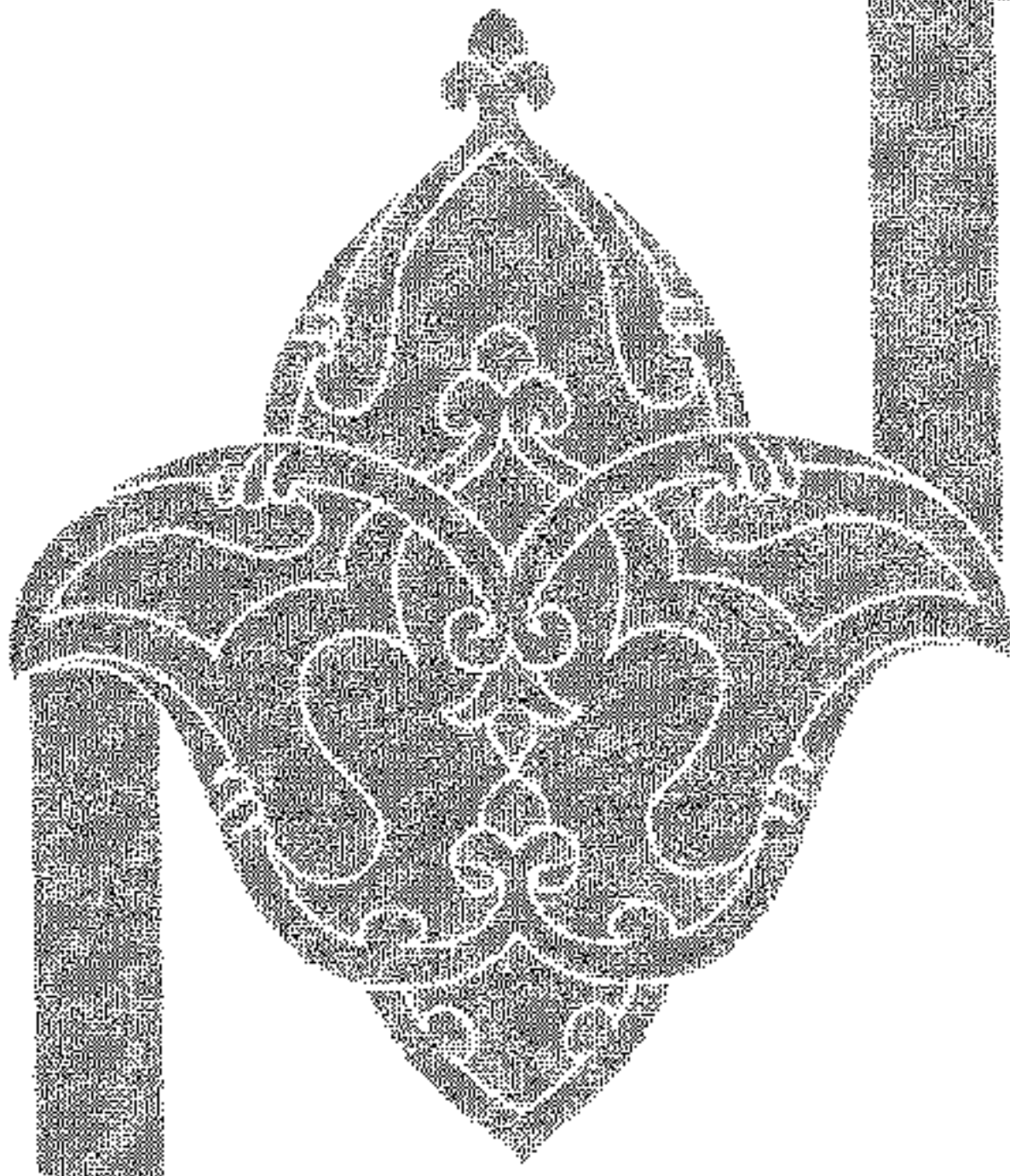
۱۰. لوح سلطان ایران با عریضه‌ی بهاء به ناصرالدین شاه در سلب تهمت شرکت بابیان در سوء قصد به شاه.

۱۱. زیارت‌نامه‌ی بدیع که باید نه مرتبه رو به مشرق بخوانند.

۱۲. مناجات‌گونه‌ای از بهاء که در حاشیه‌ی آن دعای کارگشایی او نوشته شده است.

۱۳. مکتوبی به خط متوسط که طرف خطاب بهاء در این نامه، محمد علی دهجی است که پیک نامه بر بهاء در ایران بود و در همین نامه هم مأموریت داشته که به کرمان، شهر بابک و حسن آباد و بهرام آباد برود و پیام برساند.

آن چه که از این مجموعه ی مورد نظر ما در این مقاله قرار دارد؛ همانا اقدس، یعنی بخش اول آن مجموعه است که چهارده سال پیش از چاپ استاندارد بمبئی، به خط یکی از یاران نزدیک به بهاء نوشته شده و در آخر آن این عبارت «ختمتها فی یوم چهارشنبه ۷ شهر صفر المظفر سنۃ ۱۲۹۴ ق» است. از روی جمله ی «ختمتها»، قرینه ی اصالت خاصی به دست می دهد که گمان خط مؤلف را پیش می آورد. این نسخه دویا چهار سال (نسبت به دو قول منقول) بعد از تدوین اصل کتاب قلم بند شد و نمی دانیم آیا نسخه ای بدین قدمت در اختیار حضرات بهائی در فلسطین و ایران هست یا نه؟



کتاب اقدس (قسمت دوم)

اختلافات اساسی در مهم‌ترین کتاب بهائیان و کتاب شناسی آن
ماه‌نامه‌ی «گوهر»، سال چهارم، شماره‌ی ۱۱ و ۱۲ بهمن و اسفند
۱۳۵۵، شماره‌ی مسلسل ۴۸ و ۴۷: ۹۱۰-۹۰۶.

پنج- شش سال پیش آنان^۱ می‌خواستند به مناسبت تصادف سال ۱۳۹۰ ق با صدمین سال قمری تدوین اقدس، کتاب مزبور را در صورت تازه‌ای با تشریفات جشن یاد بود مخصوصی انتشار بدهند و پس از سال‌های متمادی که دیگر به هیچ نسخه‌ی خطی و چاپی تازه‌ای از آن در اختیار مریدان قرار نگرفته بود، اقدس چاپ جدیدی در دسترس ایشان قرار دهند. نمی‌دانم چه باعث شد که بار دیگر بلاحاصل و تصمیم به سکوت و نسیان امر گرفته شد. شاید موضوع زبان کتاب باعث بر این تصمیم به فروگذاشت شده باشد؛ چه، در میان این فرقه به ندرت پیرو عرب‌زبانی پیدا می‌شود که از این متن عربی بتواند استفاده کند و آنان که زبان عربی را نیکو آموخته باشند، از درک معنی و لفظ عبارات آن لذتی را که از یک اثر ادبی و مذهبی و اخلاقی معروف عربی می‌برند، انتظار نخواهند داشت.

چنان‌که می‌دانیم نود و هفت درصد کسانی که در آسیا و آمریکا و آفریقا به این اسم و رسم شناخته شده‌اند، فارسی، زبان مادری ایشان است و به زبان اقدس که عربی خاص است، کوچک‌ترین آشنایی ندارند. در این صورت، انتشار ترجمه‌ی فارسی آن به طور مسلم، بر چاپ متن عربی خیلی ترجیح دارد.

۱. بهائیان.

عجب است در طی صد سال متوالی، ہرگز حضرات در صدد ترجمہی این کتاب مہم خود بہ زبان دیگری اعم از فارسی و انگلیسی و ترکی و غیرہ برنیامدہ اند و تا کنون اگر احياناً بہ زبان دیگری ترجمہ شدہ باشد، از طرف مسیحیان روسی و آمریکایی بودہ؛ چنان کہ تومانیسکی خاورشناس روس در ۱۸۹۹ میلادی ترجمہ ای از اقدس بہ زبان روسی کرد و در ۱۹۶۱ این دفتر، بہ وسیلہ ی الدرومیلر از داعیان پروتستانی آمریکایی کہ سال ہا در ایران زیستہ بودند، بہ زبان انگلیسی ترجمہ و چاپ و انتشار یافت؛ در صورتی کہ ہنوز یک فرد یا ہیأت بہائی در شرق و غرب، دست بہ چنین اقدامی نزدہ است. این مُسامحہ و دفع الوقت در ترجمہ و تفسیر و چاپ متن اقدس بہ تدریج تولید چنین بدگمانی کردہ کہ این فرقہ بدین کتاب اساسی خود توجّہی ندارند؛ در صورتی کہ جز آن، مبنایی برای تشخیص وظایف و تکالیف شرعی خود نمی توانند سراغ کنند.

اقدس از حیث حجم مطلب، تخمیناً بہ اندازہ ی یک نہم کتاب خداست کہ جمع کلمات قرآن کریم بنا بہ محاسبہ ای شصت و شش ہزار کلمہ می باشد و ہفت ہزار کلمہ ی عربی برای ترجمہ یا چاپ تازہ، چندان تولید زحمت و صرف وقت نمی کند. پس این بی توجّہی را باید معلول علت اساسی دیگری دانست کہ برای امثال اغیار درست آشکار نیست.

وقتی بہ این متن قدیمی اقدس دسترسی حاصل شد کہ چہار سال پس از تاریخ تدوین اصل و چہارده سال پیش از تاریخ نخستین انتشار تحریر یافتہ و ہمہ ی قرائن نسخہ شناسی، از خط و کاغذ و اسلوب تحریر، اصالت و قدمت نسخہ را تأیید می کرد، موقع را برای تطبیق آن با نسخہ ی چاپ استاندارد بمبئی غنیمت شمرده و آن ہا را با یکدیگر از آغاز تا انجام سنجیدہ، در ضمن تطبیق، بہ ندرت صفحہ ای از نسخہ ی

چاپی را با متن خطی قدیم (۹۴) مطابق یافته، بلکه موارد اختلاف در ۶۴ صفحه به بیش از دویست مورد رسید که در صفحه‌ی ۵۷ و ۶۰ حتی چند سطر متوالی از نسخه‌ی چاپی حذف شده بود (کلیشه ۳ و ۶) نسخه‌ی خطی [ی] ۱۲۹۴ چنین به پایان می‌رسد (کلیشه‌ی ۲):

«هذا سبب الإتحاد لو أنتم تعلمون والعلة الكبرى للإتفاق و التمدن لو أنتم تشعرون. إنا جعلنا الأمرين علامتين لبلوغ العالم و هو الأثر الأعظم نزلناه في ألواح أخرى. و الثاني نزل في هذا اللوح البديع. ختمتها في يوم چهارشنبه ۷ شهر صفر المظفر سنة ۱۲۹۴».

در صورتی که نسخه‌ی چاپ بمبئی بدین سان پایان می‌پذیرد:

«و الثاني نزل في هذا اللوح البديع، قد حرم عليكم شرب الأفيون إنا نهيناكم عن ذلك نهياً عظيماً في الكتاب و الذي شرب إنه ليس مني اتقوا الله يا أولى الألباب.»

بدین ترتیب معلوم می‌شود، حرمت شرب افیون یا به عبارت دیگر کشیدن تریاک بدین صراحت، سال‌ها بعد از تدوین کتاب اقدس و در حین اقدام به طبع، بر آن افزوده شده است. پس از تطبیق نسخه‌ی چاپی با نسخه‌ی خطی، موارد اختلاف را در کنار صفحه‌ها بر حاشیه‌ها یادداشت کرد و به بررسی آن‌ها پرداخت و دریافت، آن‌چه که در نسخه‌ی چاپی غالباً تغییر یافته، همانا کلماتی بوده که از نظر قواعد زبان عربی به نظر ناشران مجاز کتاب، درست نیامده و بنا به اجازه‌ای که از طرف بهاء در دست داشتند به اصلاح و تبدیل آن‌ها پرداخته‌اند.

این اصلاحات گاهی املائی بوده؛ مانند «عفی» در سطر ۷ از صفحه‌ی ۵ نسخه‌ی خطی که به «عفا»ی چاپی اصلاح شده و یا آن که از نظر نحوی تصور اشکالی می‌شده؛ مانند «إن يبلغ رشدهم» خطی که «إن

یبلغوا رشدهم» در نسخه‌ی چاپی شده است. این نوع تغییر کلمات، قسمت اعظم اختلاف را در بر می‌گیرد و کم کردن چند سطر در صفحه‌های ۵۷ و ۶۰ گویی به رعایت بلاغت لازم شده، ولی افزایش حکم تریاک در پایان نسخه‌ی چاپی، شاید بنا بر ضرورتی مربوط به موقع چاپ صورت گرفته باشد و آن موضوع، دخالت‌های فقهای شیعه در کار کشیدن تنباکو و توتون و تأثیر فوق‌العاده‌ای که فتوای حرمت دود در ایران بخشیده بود، سران این فرقه را هم به بذل همتی و ادار ساخته است.

به هر صورت چنان‌که در نسخه‌ی «هو صاحب الحب و الوفاق فی بیان...» که در ۱۳۱۵ ق هنگام بالا گرفتن اختلاف میان فرزندان میرزا حسین علی در بمبئی به چاپ رسیده، میرزا محمد علی غصن اکبر و میرزا آقا جان خادم اجازه‌ی تجدیدنظر در نوشته‌های بهاء‌الله و از جمله اقدس را داشته‌اند و بر این اساس آن چه را که در اقدس از آرایش و افزایش و کاهش لفظ و عبارت روا دیده‌اند به کار برده‌اند و در نتیجه میان اقدس خطی و چاپی، اختلاف صورت فوق‌العاده به وجود آورده‌اند.

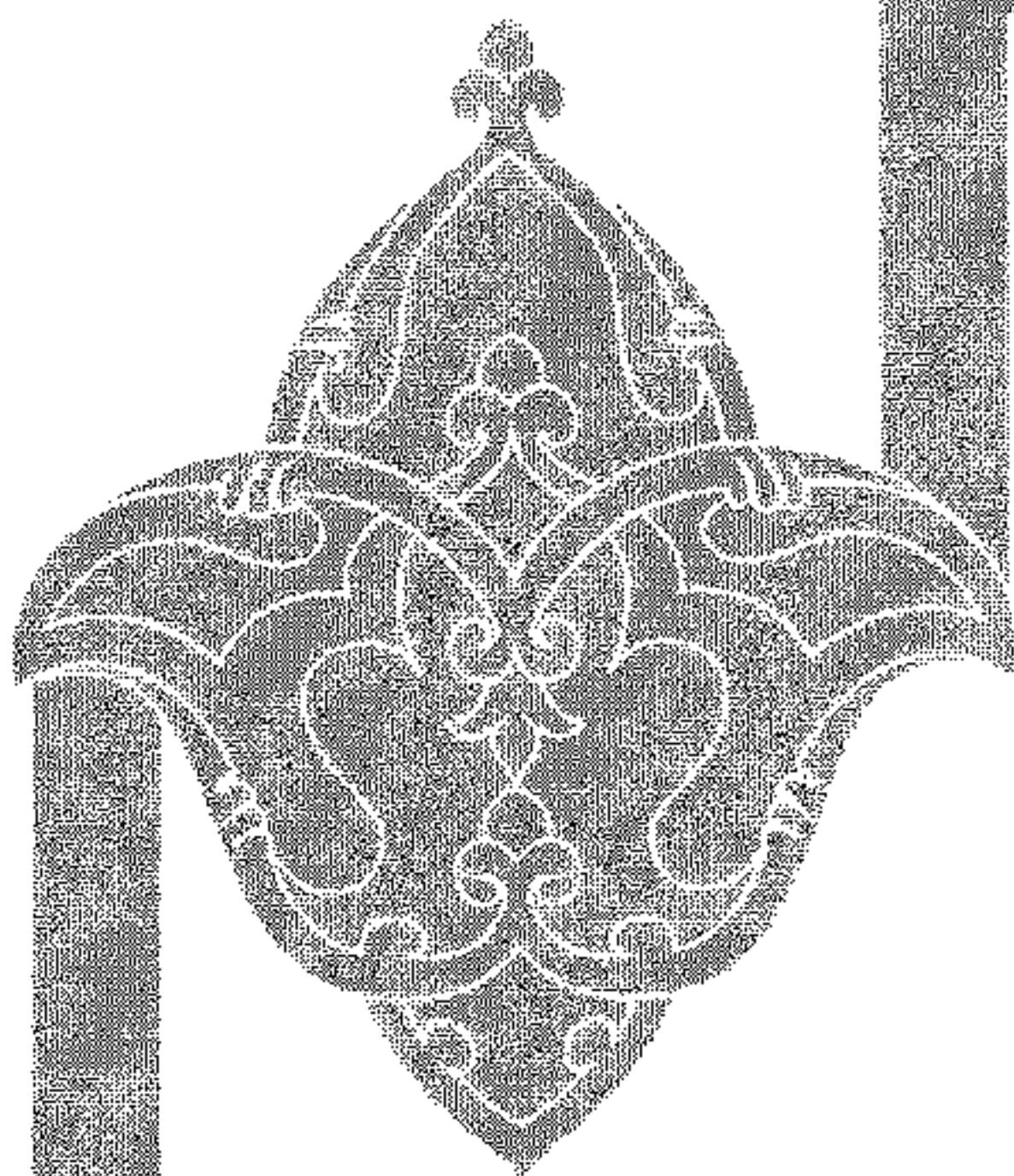
پیش از آن که نسخه‌ی اقدس چاپ بغداد انتشار یابد، مردم عرب زبان عراق، سوریه، فلسطین و مصر به ندرت از وجود چنین کتابی در دست حضرات آگاهی داشتند و دوران‌دیشی عقلای فرقه در دور نگاه داشتن کتاب اقدس از چشم قوم عرب، شاید تنها مربوط به مخالفت وجود چنین کتابی با صورت ظاهر ادعای آنان نبوده که فرقه‌ای از صوفیه شمرده می‌شدند؛ بلکه برای عدم استحضار فضلا و ادبای عرب، بر اسلوب تحریر چنین کتابی بوده که لااقل در هر صفحه‌ی آن از لحاظ عربی نویسی به طور متوسط سه-چهار مورد قابل اعتراض به نظر می‌رسد.

پیش از بروز اختلاف، میان فرزندان بهاء، چنین معمول شده بود که اقدس را با وصیت‌نامه‌ی بهاء یا کتاب عهدی و مجموعه‌ی سؤال و جوابی درباره‌ی احکام غیرمنصوص، با هم بنویسند. در یک مجموعه که نسخه‌ای از آن به خط زین‌المقربین در سال ۱۳۱۰ ق به اختیار انور ودود مهاجر بهائی زاده و برگشته از حیفا و عکاء بود، که از آن در کتاب ردیه‌ی خود، جمله‌ها و کلیشه‌های متعدد نقل کرده است و نوشته که نسخه‌ی دیگری از همین مجموعه را یکی از خویشاوندان او به موزه‌ی بریتانیا داده است.

بعدها که موضوع کتاب عهدی منتفی شد و اغصان آن شجره^۲ مورد سب و لعن بهائیان قرار گرفتند، گویی در میان آن رساله‌ی سؤال و جواب فارسی با متن عربی اقدس جنسیتی دیده نمی‌شد که هر دو را از پهلوی اقدس عربی جدا کردند. مسلم است هر بهائی و بهائی زاده‌ی طرفدار عبدالبهاء (عباس افندی) و شوقی افندی که میرزا محمدعلی غصن اکبر و میرزا آقا جان خادم را ناقض و دشمن و سزاوار سب و لعن می‌داند، حاضر نیست کتابی را که این دو تن هنگام چاپ به اصلاح آن همت گماشته‌اند و حتی الامکان از نقاط قابل اعتراض آن کاسته‌اند به چشم رضا و رغبت بنگرد و یا آن که به تجدید چاپ و انتشار آن همت گمارند؛ چه، این اقدس در حقیقت اقدس غصن اکبری است، نه غصن اعظمی. از طرف دیگر، صرف نظر کردن از اصلاحات و تغییرات مسطور و مطبوع و بازگشت به صور خطی نامطبوع، بار دیگر سراسر متن اقدس را در معرض انتقاد ناقدان خودی و بیگانه قرار می‌دهد که به اشکالات املائی، صرفی، نحوی و بیانی آن ناگزیر از اشاره خواهند بود.

۲. فرزندان محمدعلی افندی.

پس همان بهتر کہ این کتاب پرماجرا را مانند ہشتاد سال گذشتہ نادیدہ بگیرند و از آن مانند مجردات نامقید و غیرقابل مشاہدہ سخن بگویند. توضیح مقداری از مطالب مورد نظر با ملاحظہ اوراق زیراکس شدہ از نسخہ ہای خطی و چاپی در کلیشہ ہای ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ خاطر نشان خوانندگان می گردد و نیازی بہ تفصیل ندارد.



مقدمه‌ای بر مقاله‌ی برهان قاطع

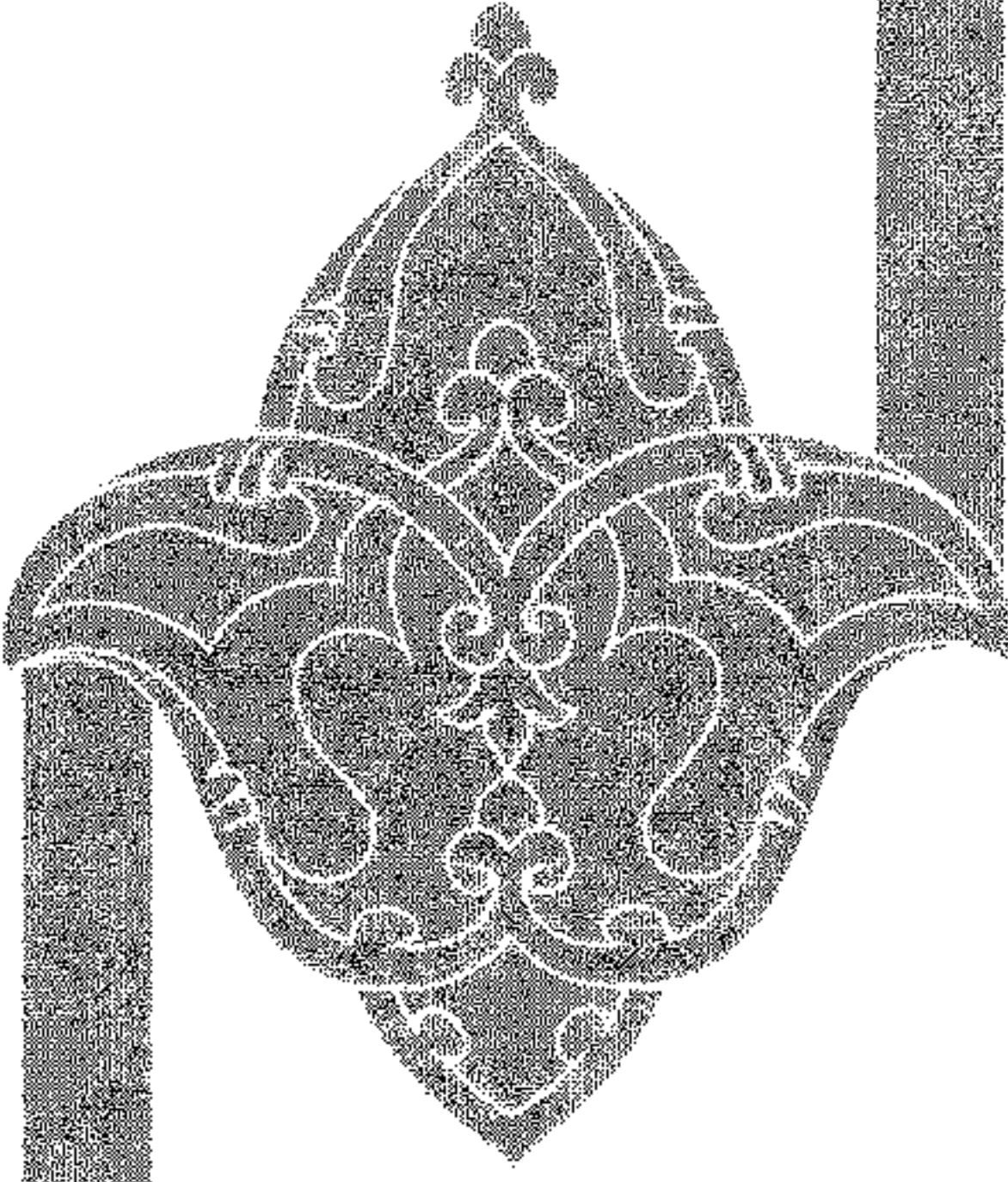
یکی از نکات تاریخی قابل بررسی در تاریخ بابیان و بهائیان، خشونت زایدالوصف اینان در پیشبرد مقاصد خویش است؛ آن چنان که ازلی‌ها و بهائی‌ها، مرتباً یکدیگر را به کشتن افراد رقیب متهم می‌کنند. نمونه‌هایی از این دست، فراوان است که این مقدمه‌ی کوتاه، مجال بیان حتی فهرستی از تمام آن نمونه‌ها نیست.

ترور مرحوم شهید ملا محمد تقی قزوینی که بعدها به «شهید ثالث» شهرت یافت، به دست بابیان انجام شد و با قتل آن مرحوم، نخستین بار در ماجرای بابیه، خون بر زمین ریخته شد. بعد از شهادت آن بزرگوار، بابیان سه جنگ خونین در ایران به راه انداختند و تعداد زیادی از مسلمانان را به بهانه‌ی زمینه‌سازی برای ظهور حضرت حجت عجل الله فرجه به کام مرگ فرستادند. بعد از اعدام باب، ترور نافرجام ناصرالدین شاه را رقم زدند و او به تلافی این اقدام، تعدادی از آنان را اعدام کرد؛ اما موفق به اعدام بهاءالله نشد، چرا که او به سفارت روسیه در تهران پناهنده شده بود....

این روش نادرست پس از تبعید بابیان به بغداد نیز ادامه داشت و به گفته‌ی خواهر بهاءالله، وی و اطرافیانش عده‌ی زیادی از بابیه را به دلیل آن که با اینان، هم‌نوا و هم‌فکر نبودند، به قتل رساندند و به اصطلاح، به تصفیه‌ی سازمانی دست یازیدند. عزیه خانم، خواهر بهاءالله، سیاهه‌ای در کتاب تنبیه‌النائمین، از نام این افراد تدارک دیده است. جالب

این جاست کہ بہائیان در توجیہ مرگ برخی از اینان می گویند کہ این افراد، از شدت محبت و عشق بہ بہاء اللہ، خودکشی کردہ اند!

استاد محیط طباطبائی در این مقالہ، بہ بیان داستانی از خشونت بابیان در مواجهہ با مرحوم استاد ابوالحسن جلوہ می پردازد. نام بردہ در برخی محافل خصوصی، بہ بیان خاطرہای از مناظرہی اہل علم در اصفہان با میرزا علی محمد شیرازی (سید باب) مبادرت ورزیدہ بود. خواندن این خاطرہ، از روش بابیان در پیشبرد اہداف خود پردہ بر می دارد. روشی کہ مبنایی چون برہان و استدلال ندارد و بر خشونت و تعصب استوار است.



برهان قاطع

بیان خاطره‌ای از دیدار مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه با میرزا
علی محمد باب و برهان قاطع باب و بهاء که شمشیر و ارباب بودا
ماه‌نامه‌ی «گوهر»، سال پنجم، شماره‌ی ۷، مهرماه ۱۳۵۶، شماره‌ی
مسلسل ۵۵: ۵۰۷-۵۰۱.

برهان قاطع، حجت و دلیل روشن و استواری است که برای اثبات امری اقامه می‌شود؛ مورد استعمال آن در علم منطق و موضوعات عقلی است. گاهی این دو کلمه در غیر مورد اصلی خود به کار می‌رود. مثلاً لغت‌نامه‌ای ساده و سطحی و بدون ذکر شاهد شعری و مثال، مانند فرهنگ فارسی محمد حسین برهان هندی تبریزی به اعتبار تخلص مؤلفش که برهان بوده با افزودن صفت قاطع بی‌مورد بر برهان، «برهان قاطع» نامیده می‌شود؛ اما برهان قاطع در این مقاله، مورد استعمال تازه‌ای دارد که دو نمونه از آن را سراغ کردیم؛ یک مورد آن شاید قبلاً به استحضار برخی از خوانندگان ارجمند رسیده باشد. اینک ما و شما و داستان مورد دوم برهان قاطع:

پنجاه سال پیش در کوچه‌ی ناموس از خیابان فرمانفرمای قدیم یا شاهپور جدید، سیدی سالخورده و معمم از طبیبان قدیمی شهر، هر روز صبح در مطب خانه خود از مراجعه‌کنندگان و بیمارانی که به او اعتماد و اعتقاد داشتند پذیرایی می‌کرد.

نام او سید محمدعلی فتوحی ملقب به ضیاءالحکما بود که تا حدود سال ۱۳۱۰ [ش] هنوز در قید حیات بود. غالب روزها بعد از فراغت از

(۱) خیابان وحدت اسلامی کنونی.

پذیرایی مریضان، قدم زنان به خیابان شاهپور می آمد و در حجره‌ی کسب یکی از هم‌شهریان خود می نشست. گاهی با مرحوم حاجی میرزا عبدالله سبوحی، واعظ معروف و مرحوم دبیر لشکر، از مستوفیان قدیم متقاعد یا بازنشسته‌ی قشون، با هم می نشستند و با ذکر خاطرات دوران گذشته، وقت را می گذراندند.

در سال ۱۳۰۹ این ضعیف هم بر آن جمع افزوده شد و در آن حوزه، بیشتر جنبه‌ی مستمع آزاد داشتم. روزی یکی از حضار مجمع از مرحوم ضیاءالحکما پرسید: «کسی از قول شما نقل می کرد که از مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه، حکیم معروف و بنی عم خود، داستانی راجع به «برهان قاطع» شنیده و حکایت کرده‌اید. خوب است ما را هم از شنیدن آن مستفیض کنید.»

مرحوم فتوحی از ورود در موضوع و دادن جواب خودداری کرد. سکوت و دفع الوقت ضیاءالحکما مرا برانگیخت تا روزی دیگر او را در همان محل اجتماع معهود و بی حضور یاران دیگر، مورد سؤال قرار دهم و به سخن درآورم و از او چنین شنیدم:

در عنفوان جوانی هنگامی که در زادگاهم زواره، با پدر و برادران خود به سر می بردم و در کارهای کشاورزی دستیار خانواده بودم، اتفاقی برآیم روی داد که از خانه و خانواده و زاد و بوم، قطع علاقه کردم و به تهران آمدم، و در این جا مدتی را گم نام و بی نشان به سر می بردم تا این که روزی به خدمت بنی عم معظم خود، مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه در مدرسه دارالشفای رسیدم و از ایشان یاری طلبیدم. در نتیجه‌ی ابراز محبت و بزرگواری، طوق ارادت و خدمت ایشان را به گردن گرفتم.

در طی چند سال، پیوسته مراقب حال و وضع مرحوم جلوه در داخل و خارج مدرسه بودم. وقتی آن مرحوم از افاده و افاضه‌ی طالبان علم و

حکمت فراغتی می‌یافت و مجالی به دست می‌آمد، مطالبی در حدود درک و فهم من می‌گفت و بدین ترتیب، همواره دریچه‌ای از کسب معرفت به روی من گشوده می‌شد.

از قبل شنیده بودم که آن مرحوم با نقل برخی مطالب شیرین و قضایای ادبی و ذوقی، گاهی پا را از حدود مسائل جدی فلسفی و کلامی فراتر نهاده و با هم‌نشین خویش از این حیث، مواسات^۲ و همدلی می‌کرد؛ اما در دوران تقرب من بدان بساط معرفت، او را همواره اوقات فراغت از کار درس و بحث، به تفکر در مسائل مربوط به زندگانی و درس و بحث مشغول می‌دیدم. از کسی غیبت نمی‌کرد و به تحسین یا تقبیح اعمال و اقوال دیگران نمی‌پرداخت. از جمله، راجع به فرقه‌های مذهبی قدیم و جدید که در میان مردم به تبلیغ و ترویج عقاید خود مشغول بودند، چیزی به زبان نمی‌آورد.

طول مدت سکوت او از این بابت، حتی در مواردی که اشاره‌ای از جلوه را ضروری می‌دیدم، در دل من عقده‌ای شده بود. روزی مجال مناسب یافتم و از جلوه پرسیدم: شما درباره‌ی حضرات جدید هیچ حرف نمی‌زنید؛ در صورتی که هنگام اقامت در اصفهان برای تحصیل، با آغاز این امر معاصر و شاهد و ناظر بوده‌اید. مرحوم جلوه‌گویی در دل خود احساس سنگینی از این بار سکوت ممتد می‌کرد و همین که پرسش از این طرف آغاز شد، پاسخ را در ضمن نقل حکایتی افاده کرد و چنین فرمود:

«وقتی علی محمد باب در اثر بروز وبای شدید شیراز، مجال خروج از شهر را پیدا کرد و به اصفهان آمد و در عمارت منوچهر خان گرجی معتمدالدوله* دور از انظار اقامت گزید، معتمدالدوله حمایت خود را از باب دریغ نمی‌کرد و به نگهداری جانب او می‌پرداخت.

۲. یاری دادن، به هم کمک کردن با دادن مال (فرهنگ عمید).

روزی که استاد من (جلوه)، مرحوم میرزا حسن نوری، بنا به اشاره یا درخواست و یا دعوت معتمدالدوله با سید باب قرار ملاقات داشت، من هم یکی از چند تن شاگردی بودم که از استاد خواستیم اجازه بدهد در خدمت او باشیم و به همراه او رفتیم و باب را در آن جا دیدیم و شاهد مذاکراتی بودیم که میان استاد ما با علی محمد صورت می گرفت.

استاد از غوامض مسائل حکمت الاهی و فلسفه‌ی اعلی سخن می گفت و باب بنا به شیوه‌ی شیخیه* سخنانی مناسب با میزان اطلاع و دریافت خود جواب می داد. حکیم نوری بدون آن که جنبه‌ی مکابره و مناقشه به مناظره یا گفت و گو بدهد، بعد از موضوعی به موضوعی دیگر می رفت؛ ولی باب در جواب، مکث و سکوت خود را آن قدر امتداد می داد که استاد از تعقیب مطلب خود صرف نظر کند و به موضوع دیگری بپردازد.

از صورت کلی گفت و گوها چنین مفهوم ما شاگردان حکیم نوری شد که باب با مطالب و مسائل فلسفی معلوم و معروف حکمای اسلام، انس خاطری ندارد، و استاد ما هم نمی خواست با ذکر چنین نتیجه گیری، او را آزرده خاطر سازد و مجلس را خاتمه داده، بیرون آمد. شاگردان در راه مراجعت از استاد خود پرسیدند: او را چگونه دیدید؟ استاد به اندیشه فرو رفت و سرانگشت سبابه‌ی خود را روی کاسه‌ی سر نهاد و گفت: چه کار به او دارید؟ و دیگر چیزی بر آن نیفزود. شاگردان به اعتبار وضعی که استادشان در این پاسخ کوتاه به خود گرفت، چنین دریافتند که میرزا حسن در او خستگی اعصاب شدید و تشویش حواس یافته است؛ اما من که جلوه بودم بعد از این مجلس دیدار، در نظر مریدان دل باخته‌ی باب در اصفهان حرمتی کسب کردم. زیرا شکل ریش و سر و صورت باب به قیافه‌ی من شباهت داشت و بدین نظر آنان که برای ایشان امکان ملاقات باب در سرای معتمد میسر

نمی شد یا در نتیجه‌ی تغییر وضع سید، پس از مرگ معتمد، راه وصول به مطلوب به روی ایشان بسته شده بود، از مشاهده‌ی سر و صورت من، در راه عبور و مرور یا حیاط مدرسه‌ی کاسه‌گران (بی آن که خود بدانم) لذت می بردند.

این موضوع را بعد از مدتی که گذشت، در اصفهان شنیدم. سال ها بعد، وقتی از اصفهان به تهران منتقل شدم، برخی از رجال آن عصر که بر این دیدار میرزا حسن نوری، استاد من با باب در عمارت سرپوشیده‌ی سرای معتمدالدوله آگاهی داشتند، روزی در مجلسی که چند تن از شاه‌زادگان دانش دوست قاجاریه حاضر بودند، علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه کیفیت ملاقات مرحوم میرزا حسن را با باب از من پرسید من هم بدون کم و زیاد قضیه را نقل کردم.

این سخن از آن مجلس به خارج راه یافت و روزی دیگری از رجال نام دار عصر، از من قضیه را پرسید و بر همان زمینه جواب شنیدم. مدتی از این اتفاق گذشت. روزی در ایوان حجره‌ی خود درون مدرسه‌ی دارالشفاء نشسته بودم. شیخی که هنگام تحصیل در اصفهان یکی از طلاب علوم دینی بود و مدتی می گذشت که از حال او خبری نداشتم، از راه رسید و سلام کرد. احساس کردم او گویی تقاضایی دارد؛ او را به درون حجره بردم. وقتی داخل حجره آمد، گفت: مطلبی که باید به عرض شما برسانم مفصل است و من اکنون در وضعی هستم که باید دور از انظار سخن خود را بگویم. پیش خود پنداشتم ممکن است گرفتاری خاصی داشته باشد. از مدرسه به اتفاق شیخ گلپایگانی داخل مسجد شاه شدم. او به سوی رواق شبستان روبرو رفت. من هم بی دغدغه و هراسی به دنبال او رفتم. شیخ پای یکی از ستون‌های میان رواق نشست. از این اصراری که درباره‌ی تغییر محل کرده بود عذر خواست. (مرحوم ضیاءالحکما نام این



شیخ را که اصلاً گلپایگانی بود، بر زبان آورد که غیر از میرزا ابوالفضل بود. من آن را درست به یاد نمی‌آوردم. گویا محمد علی بود.)

شیخ گفت: «از آن زمان که شما را در اصفهان دیدم و بعد غایب شدم، به فرقه‌ی بابی پیوسته و با آن‌ها همواره همکاری داشته‌ام و هم‌اینک با دسته‌ی طرفداری‌ها از بابیان هم‌کارم. چند شب پیش در محفل ما سخن از شما و اظهارات شما در مجلس شاه‌زادگان، راجع به ملاقات استاد شما با نقطه‌ی اولی (باب) در پیشامد. عقیده‌ی غالب حاضران محفل بر این بود که انتشار چنین مطلبی از ناحیه‌ی شما و بنام شما در پیش مردم عادی موجب ضرر برای پیشرفت این امر خواهد بود. قرار بر این شد که شما را قهراً ساکت کنند. کسی از میان جمع، داوطلب اجرای این امر شد. من به حکم سابقه شناسایی و محبتی که از دوران طلبگی از شما دیده بودم، به رفقای خود گفتم به من مجال بدهید تا با آقای جلوه ملاقاتی بکنم و موضوع را به استحضار او برسانم تا از یک طرف حق دوستی را به جا آورده باشم و از طرف دیگر بسا که با سکوت بی سرو صدای او کلید این قفل به دست افتد. حال میل جناب عالی به سکوت ابدی و مرگ و یا قفل خاموشی بر زبان نهادن است؟ خود دانید.»

شیخ، وضع سلوک و لحن گفتار خود را ناگهان در پای ستون مسجد عوض کرد و با تحکم گفت: خواهش دارم تا وقتی من از شبستان و حیاط مسجد به خارج نروم، خود از این محلی که نشسته‌اید بر نخیزید. او رفت و من هم بعد از او بیرون آمدم. از حسن اتفاق دیگر کسی تا کنون از من سؤالی نکرده تا خود را به محک امتحان بزنم.» مرحوم جلوه بعد از نقل این سرگذشت برای میرزا محمد علی، پسر حاجی میرزا رفیعا عم زاده‌اش، گفته بود: در ضمن، درس عبرتی از سرگذشت فخر رازی* در این زمینه آموختم. ضیاء الحکما که بر آن سرگذشت آگاهی نداشت کیفیت را از جلوه می‌پرسد و او چنان که معلوم اهل اطلاع است، بدومی گوید:

«امام فخر رازی مردی حکیم و متکلم و خطیب و مناظر نیرومندی بود. به روزگار جوانی، همواره در مجلس وعظ و خطابه‌ی خود از اسماعیلیه* بد می‌گفت و آن چه را پیش از او غزالی و دیگران در این باره رشته و بافته بودند، می‌برید و می‌دوخت. حسن تأثیر مجلس وعظ او برخی از متعصبان فرقه‌ی فاطمی* را برضد او برانگیخت. روزی که در مسجد، نماز فرادی (تنها) می‌گزارد، یکی از فداییان اسماعیلی، همین که امام به سجده رفت، پیشامد و بر پشت کمرش نشست و دم حربه تیزی را که در آستین داشت برگردن امام فخر آشنا کرد و گفت: «اگر بعد از این، یک بار دیگر این حرف‌ها را تکرار کنی، با همین حربه کار تو را می‌سازم و تمام می‌کنم و اگر سکوت اختیار کنی، بسا که هدایا و صلوات گران بهایی از موارد مختلف سالیانه به تو برسد.»

امام فخر بعد از آن خاموش شد و هر وقت مریدی از او باعث بر این که درباره‌ی اسماعیلیه خاموش است، می‌پرسید، جواب می‌گفت: «اینان برهان قاطع دارند و منظورشان از برهان قاطع حربه‌ی برنده بود و می‌افزود که «من همواره احساس قاطعیت برهان ایشان را می‌کنم (که آن تیزی دم حربه باشد).»

مرحوم جلوه گفته بود این فرقه هم با چنین تمهید مقدمه‌ای، داستان برهان قاطع اسماعیلیه را خواستند به روی من بکشند. ولی من هرگز این عمل ماجراجویی را برهان قاطع به حساب، بلکه بر زبان هم نیاورده‌ام. میرزا تقی خان سپهر در جلد دوم از تاریخ قاجاریه صفحه‌ی ۴۳۱، این ملاقات را به تفصیل نقل کرده و نوشته است که در این جلسه میر سید محمد، امام جمعه‌ی اصفهان و محمد مهدی کلباسی فقیه و میرزا حسن نوری حکیم با عده‌ای از علما به ناهار دعوت شده بودند.

کلباسی درباره‌ی نحوه‌ی استنباط احکام شرعی از او سؤال کرد. باب پاسخ می‌دهد: تو در مرتبه‌ی شاگردی و دانشجویی هستی و من در مقام ذکر فؤاد و حق نداری از من چنین سؤال بکنی. آن‌گاه میرزا حسن نوری گفته بود: اگر شما به مقام ذکر و فؤاد رسیده‌اید، به اعتقاد حکما باید هیچ چیز بر شما پنهان نباشد. باب گفت: چنین است و هر چه می‌خواهی بپرس! میرزا حسن درباره‌ی موضوع طی الارض که به چشم برهم زدنی صاحب کرامت می‌تواند از نقطه‌ای در شرق یا غرب جهان خود را به نقطه‌ی دور دیگر برساند، و اشکالی که از نظر طبیعی در کار زمین و سکنه‌ی روی زمین ممکن است پیش آید، سؤال کرد. سید به میرزا گفت: جواب را بگویم یا بنویسم؟ میرزا حسن گفت: به هر نحوی که دل خواه شما باشد.

او قلم بر گرفت، خطبه‌ای مشتمل بر حمد و نعت خدا و پیغمبر و مناجات نوشت که ربطی به موضوع سؤال نوری نداشت. میرزا حسن با تذکر این معنی، لب از گفتار بر بست و حضار مجلس پس از صرف ناهار متفرق شدند. صورت منقول از این گفت‌وگو که در ناسخ محفوظ است، مانند صورت «مذاکره‌ی علمای تبریز، دو سال بعد، در مجلس ولی عهد با سید» که در همین کتاب ضبط شده است،^۳ گویا مبتنی بر گزارش رسمی بوده که مانند نامه‌ی ولیعهد منضم به توبنامه‌ی باب، نسخه‌ی آن در دفترخانه‌ی دولتی وجود داشته و مورد استفاده‌ی سپهر تاریخ نویس قرار گرفته است.

انتقال این دو سند موجود از دربار به کتابخانه‌ی مجلس و کوشش در نگه‌داری آن‌ها، دور از چشم و دست تجاوز کار و بداندیش، نامه و توبنامه را حفظ کرده؛ ولی گزارش مربوط به دیدار و گفت‌وگوی اصفهان شاید

۳. بهائیان اصرار دارند که ماجرای مباحثه و محاکمه‌ی باب در مجلس ولی عهد در تبریز را انکار کنند؛ اما از آن جا که متن این مناظره و صورت توبنامه‌ی باب، به طور مفصل در کتاب کشف الغطاء بیان شده است، راه هرگونه انکار بر این داستان، بسته است.

روزی در ضمن رسیدگی کامل به اسناد دولتی محفوظ در مخزن اسناد قصر گلستان به دست آید.

به هر صورت، از مقایسه‌ی این دو مجلس در ناسخ، می‌توان به کشف گزارش مجلس سؤال و جواب اصفهان، مانند سؤال و جواب تبریز، در آینده امیدوار بود.

ضمیمه: مرحوم ضیاءالحکما داستان دیگری درباره‌ی ملاقات مرحوم جلوه با سید جمال الدین اسدآبادی، معروف به افغان* داشت که یادآوری آن خالی از فایده نیست. او چنین گفت که وقتی سید جمال الدین در سفر اول خود، سال ۱۳۰۳ هجری به تهران آمد و در خانه‌ی حاج محمدحسن تاجر اصفهانی توقف کرد، همه‌ی رجال و اعیان دولت و علما از او دیدن می‌کردند. جلوه هم بی‌میل نبود سید را ببیند. یکی از رجال تهران وسیله‌ی این ملاقات را در خانه‌ی خود فراهم آورد و سید را با جلوه دعوت کرد و هر دو را به سرای خویش برد. من (فتوحی) آن روز را در خدمت جلوه حاضر نبودم. از جلوه بعد از آن که باز آمد، پرسیدم: «سید جمال الدین را چگونه یافتید؟» گفتند: «آدمی اهل اصطلاح و کتاب خوانده است؛ ولی همه چیز در نظر او مانند وسیله‌ای برای اجرای مقاصد سیاسی است؛ حتی درس و بحث و کتاب و از تعلیم و تحریر و تدریس غرض دیگری ندارد.»

چند سال بعد از فوت ضیاءالحکما، روزی در محضر مرحوم سید کاظم عصار، استاد فلسفه، سخن از سید جمال الدین می‌رفت. استاد، داستان ملاقات و مذاکره‌ی مرحوم جلوه را با سید جمال در خانه‌ی حاج محمد کاظم ملک‌التجار که با دعوت او از هر دو، عده‌ای از اهل علم وسیله‌ی معارفه فراهم کرده بودند و مرحوم میرزا محمود قمی، استاد

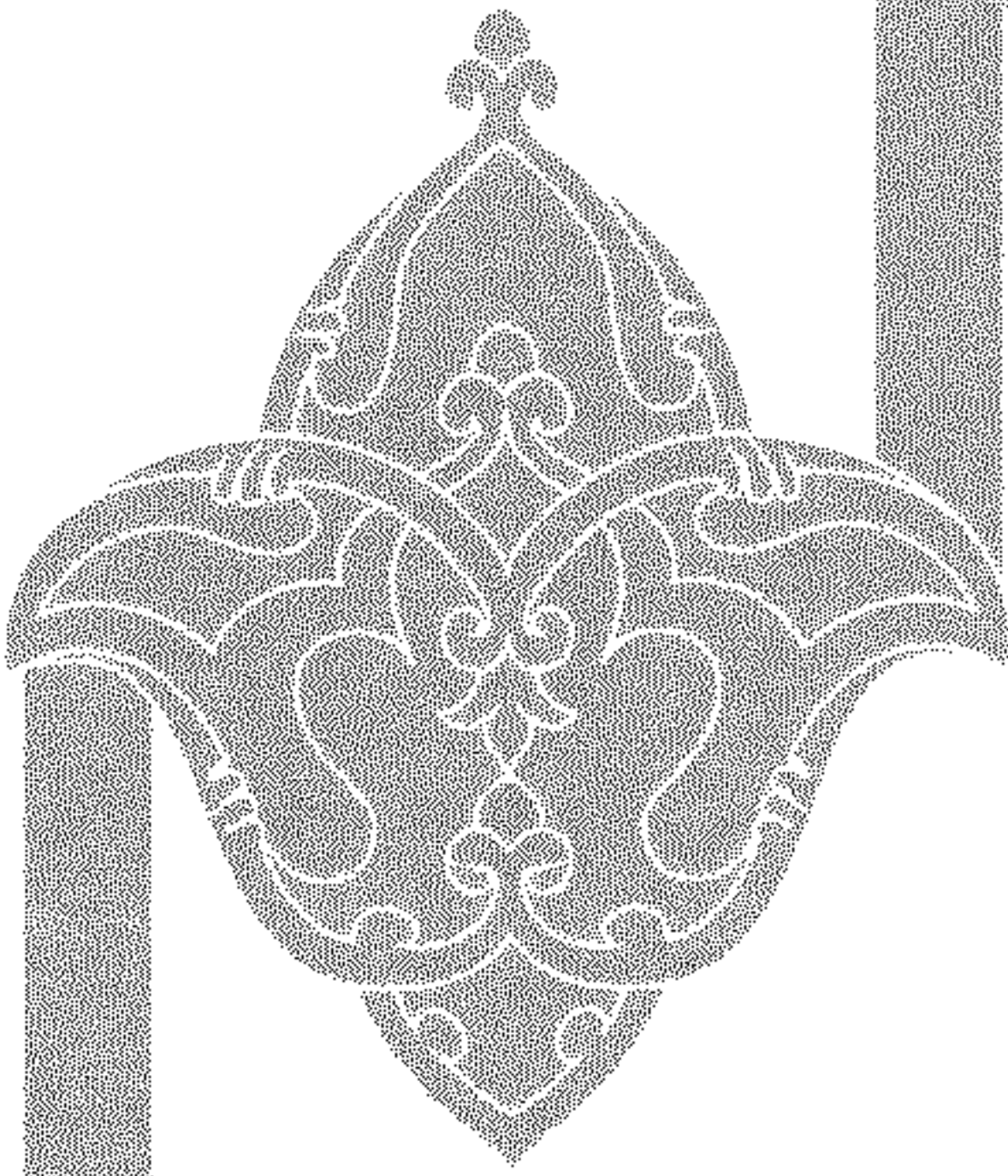
مرحوم عصار هم در آن مجلس حضور داشت و چگونگی روز ملاقات را بعداً برای عصار نقل کرده بود.

برای حضار چنین حکایت کردند: مرحوم جلوه از سید جمال پرسیده بود: از قراری که شنیده‌ایم، شما در مصر، تدریس آثار شیخ الرییس* را آغاز کردید خوب است درباره‌ی چگونگی این اقدام توضیحی بفرمایید.^۴

سید جمال در جواب جلوه، با کمال تواضع و ادب گفته بود: «وقتی به قاهره‌ی مصر رفتم، سال‌ها بود که طلاب معقول آن‌جا از آثار حکمای سلف بیگانه شده و به درس و بحث برخی از آثار متأخر، در منطق و کلام اکتفا کرده بودند؛ آن‌هم از روی متونی که معلّم، عبارات را به طور سطحی می‌خواند و توضیح کافی نمی‌داد. برای این که ذوق درس، بحث و تحقیق معقولات را در طلاب مصر برانگیزم، کتاب اشارات* شیخ را برای درس برگزیدم و بدون مراجعه به شرح و تفصیل فوق‌العاده، شاگردان مستعد آن‌جا را با کلمات قدما و حکما آشنا می‌کردم. مسلم است تدریس متون و شروح مفصل آثار شیخ در آن‌جا هنوز زمینه‌ی مساعدی نداشت.»

جواب ساده و روشن سید جمال حضار را قانع کرد و دیگر راجع به کار درس و بحث گفت‌وگویی نکردند. دریغ آمدم که خوانندگان مقاله از وقوف بر این داستان منقول از ضیاءالحکما در باب ملاقات جلوه با سید جمال بی‌نصیب بمانند. داستانی که مورد تأیید مرد موثقی، هم‌چون مرحوم سید محمد کاظم عصار -رحمة الله- قرار گرفته است.

۴. فلسفه در میان اهل سنت و علمای مصر، مطرود است. غزالی در رد اعتقادات ابن سینا، کتابی با نام «تهافت الفلاسفه» تدوین کرد و در آن کتاب، با دلایل متعدد، به تکفیر بوعلی پرداخت. از آن به بعد در تاریخ علمی اهل سنت، هرگز فلسفه مجالی برای رشد و نمو نیافت. تدریس کتاب بوعلی در چنین فضایی در کشور مصر، برای سؤال‌کننده عجیب بوده و لذا از سید جمال الدین چنین سؤالی کرده است.



طاهرا یا طاهره

پژوهشی در قطعه‌ی شعری منسوب به طاهره‌ی قزّة‌العین* در کتب
بهائیان (سرقت ادبی)

ماه‌نامه‌ی «گوهر»، سال پنجم، شماره‌ی ۸، آبان ماه ۱۳۵۶، شماره‌ی
مسلسل ۵۶: ۵۸۸-۵۸۱.

نزدیک به چهل سال پیش، در کتاب‌خانه‌ی مجلس شورا، به مجموعه‌ای یا جنگی خطی دست یافتم که مشتمل بر هفتصد و اندی صفحه‌ی بزرگ بود و به شماره‌ی ۱۴۰۹۱ در دفتر کتاب‌خانه مزبور ثبت شده بود. قسمت اعظم مجموعه‌ی مزبور به خط جمال الدین محمد حسنی یا حسینی از احفاد (لابد دختری) شیخ احمد ژنده پیل جام است که خود را قادری و زنده فیلی و جامی معرفی می‌کند.

این مجموعه‌ی کلان مشتمل بر اقتباساتی از چند کتاب و رساله‌ی فارسی و عربی و منتخباتی از اشعار برخی شعراست که اهم محتویاتش عبارت است از:

۱. تاریخ گزیده‌ی حمدالله مستوفی، مقدمه‌ی الصلوة ابواللیث سمرقندی، نام حق بوعلی فلندریاتی پتی، فصوص الحکم ابن عربی، گلشن راز شیخ محمود شبستری، شرحی بر گلشن راز - تحفه اکبری لغت عربی به فارسی - لطایف اللغات عبدالطیف عباسی، تیسیر الاحکام فقه، بحر المناقب درویش برهان، فواید از عالم آرای عباسی، فواید از روضة الشهداء، بابی از گلستان، چند شجره نامه از برخی سلسله‌های صوفیه - فواید از لوائح القمر و تحفه المُنجمین، لغت فارسی، اقتباساتی از مثنوی،

جوشن کبیر، مدخل نجوم خواجہ نصیر، ترجیعات، مضحکات
از کلیات شیخ، الفاظ ملاد و پیازہ.

۲. نمونہ ہائی از اشعار شعریابی ہم چون سعدی، شیدا، شاپور،
فیضی، عشرتی، صائب، عرفی، جامی، برہمن، صفی قلی
بیک میلی، نوراللہ، طغرا، فرصت، آصفی، شاہ سلیمان، قاسم
انوار، نظامی، ابوسعید، میرحسینی، امیر خسرو، کاتبی، سنائی،
ظہیر، عصا، نظامی، ابوالفرج ہاشمی کرمانی، سعیدای ہندی،
سنجر، زکی، قدسی، نسیمی، فردوسی، سلیم، آتش، رازی،
محمد اسماعیل، خیالی، امام فخر، ابراہیم میرزا، سلمان، شیخ
شہاب سہروردی، سید محمد جامہ باف، میر عبدالباقی،
امیر نصیبی، فغانی، محوی، دارا شکوہ، نوری، سائلی، مغربی،
عراقی، محمدتقی دہداری، بوالوفاء خوارزمی، روزبہان بقلی،
شیخ ابوالفضل، بستی، مجدالدین، سعدالدین حموی، سیف
باخزری، رضی الدین علی لالا، بیدلی، فیاضی، آذری، احمد
جام، کمالی، سلیمان شکوہ پسر دارا شکوہ، ثنائی، نصرتی،
شفائی، ملائی، محمد طاہر وحید، حسینی، نواب والاجاہ
وحید، شاہ شرف شیرازی، یارعلی قزوینی، اہلی، مہری، پناہی،
اوحدی، محیی جمال الدین محمد، نویسندہ و جامع جنگ
مطالب مختلف، این مجموعہ را از سال ۱۱۰۶ تا ۱۱۱۹ق بہ تفاریق
ایام، در اصفہان فراہ و قندہار و مشہد نوشتہ و در پایان غالب
اجزاء آن، نام محلّ و تاریخ تحریر را قید کردہ است. از این قرار:
۵ شوال ۱۱۰۶ق در اصفہان، ۱۶ رمضان ۱۱۰۷ق در چہار دیواری
قندہار، ۲۱ جمادی الاولیٰ ۱۱۰۸ق در قندہار، ۲۰ ذی قعدہ ۱۱۰۸ق
در قندہار، ۱۶ رمضان ۱۱۰۹ق در فراہ، رمضان و شوال ۱۱۱۰ق در
فراہ، ۲۶ ذیقعدہ ۱۱۱۲ق در مشہد، ۷ شوال ۱۱۱۵ق در فراہ، ۲۷

ربیع ۱۱۱۸ ق در مشهد، ۱۶ جمادی الاولی ۱۱۱۸ ق در مشهد، ۲۴
جمادی الثانیه ۱۱۱۹ ق در مشهد.

از مراجعه و مقایسه‌ی تواریخ و اشارات دیگر می‌توان دریافت که جمال‌الدین محمد قادری صاحب و جامع مجموعه، یکی از همراهان اکبر پسر اورنگ زیب شاه‌زاده هندی* بود که وقتی از پدر خود روگردان و گریزان و به دربار شاه سلیمان صفوی پناهنده شد، همه جا با او در سفر و حضر همراه بود.

جامع مجموعه در سال ۱۱۰۵ به عهد سلطنت شاه سلطان حسین* که شاه‌زاده اکبر در اصفهان حضور داشت، کار جمع‌آوری و تحریر مطالب این جنگ را آغاز می‌کند و در باره‌ی زمان ماقبل از این تاریخ توضیحی نمی‌دهد که خود و مخدومش در چه وضع و حالی [و] در کجا به سر می‌برده‌اند.

شاه‌زاده اکبر مخدوم صاحب مجموعه، باعث بر حضور جمال‌الدین محمد و مخدوم او اکبر، در اصفهان به سال ۱۱۰۶ شاید موضوع وفات شاه سلیمان و جلوس شاه سلطان حسین و به جای پدر در سال ۱۱۰۵ باشد که سوداهای خفته را در دل اکبر ناگهان بیدار ساخت و به اصفهان آمد تا رضایت و مساعدت شاه را برای شروع جنگ در مرزهای ایران و هند به دست آورد. توضیح این که وقتی اکبر در ۱۰۹۲ هجری به ایران رسید و مورد پذیرایی ملوکانه در اصفهان قرار گرفت و از شاه ایران خواست که او را در نبرد پدرش یاری کند. شاه سلیمان حاضر به، بر هم زدن صلحی نشد که میان پدرش با پدر اورنگ زیب بعد از فتح قندهار منعقد شد و شاه جهان این شهر را به ایران باز پس داد و حدود میان دو کشور در فاصله‌ی شهرهای قندهار و غزنین بار دیگر شناخته و معین شد.

شاه سلیمان به اکبر وعده داد که پس از مرگ اورنگ زیب و ایجاد کشمکش میان برادرانش بر سر جانشینی، مجالی برای اقدام او فراهم خواهد آورد. شاهزاده اکبر بعد از مرگ شاه سلیمان برای آزمایش بخت خود از مشهد که در آن جا رحل اقامت افکنده بود، در سال ۱۱۰۶ به اصفهان آمد و در این سفر است که جمال الدین محمد، ملازم او، این دفتر کلان را برای تحریر آثار نظم و نثر مورد نظر خود برگزید و در آن به کتابت مطالب ادبی و مذهبی و منتخب اشعار پرداخت.

قرینه‌ای یاسند معتبری در دست نداریم که معلوم سازد شاه سلطان حسین در برابر تقاضای کمک او تا چه درجه تسلیم شد. زیرا در ۱۶ رمضان ۱۱۰۷ شاهزاده اکبر را با جلال الدین محمد، نویسنده‌ی مجموعه، در چهار دیواری قندهار می‌نگریم که برای تهیه‌ی مقدمات کار تجهیز و تحریک طرفدارانش، نزدیک به مرز هند، موضع اختیار می‌کند و تا ۲۰ ذی قعدة ۱۱۰۸ در آن جا می‌ماند. در سال ۱۱۰۹ همواره او را در فراه* میان مشهد و قندهار می‌نگریم که از تشریف فرمایی شاهزاده اکبر هم یاد می‌کند.

از قرار معلوم کوشش اکبر برای رخنه جویی به قلمرو کابل و سند به نتیجه‌ی مطلوب نمی‌رسد و از عهده‌ی تحریک سران قبایل مرز نشین بر ضد پدر خود بر نمی‌آید. سرانجام از فراه که بر سر راه ارتباط قندهار و هند بود به مشهد بر می‌گردد و از آن جا باز به تحریک می‌پردازد و به وسیله‌ی همین جمال الدین، خلعت و هدایا برای سران ایلات مرزی قندهار می‌فرستد.

از ۱۱۱۵ به بعد، این نحوه فعالیت‌های او برای دست یافتن به تاج و تخت هند متوقف می‌ماند تا سال ۱۱۱۹ که مرگ اورنگ زیب می‌توانست چنین امیدی را زنده سازد، ولی دیگر موقع متناسبی به دست نیامد؛ چه، بروز مقدمات، برهم

خوردن اوضاع مرزی در هرات و قندهار و توابع و تمرد افغانهای ابدالی، اکبر را در مشهد از هرگونه اقدامی مایوس کرد و طولی نکشید که در آن شهر به حال نومیدی مرد و به خاک سپرده شد.

شاید سرنوشت جامع مجموعه هم از سرنوشت شاهزاده‌ی مخدومش بهتر نبوده است؛ چه، دیگر در این مجموعه از ۱۱۱۹ به بعد اثر تاریخی از او دیده نمی‌شود؛ بلکه در سال ۱۱۲۵ وجیه‌الله نامی در شهر بغداد به خط دیگری به تحریر قطعه‌ی شعری در صفحه ۵۷۵ مجموعه می‌پردازد که در آن اشاره‌ای به مالک و صاحب اصلی مجموعه ندارد و چنین می‌نماید که مجموعه به دست دیگری افتاده است.

میرزا طاهر وحید *

این مجموعه که اکنون به شماره‌ی ۸۸۴۰ فهرست خطی کتابخانه‌ی مجلس شناخته می‌شود و برای آن فهرست تفصیلی جامعی فراهم آورده‌اند، در میان اشعار منتخب و منقول از شعرا، ترکیب بندی یا مخمسی بنام محمد طاهر وحید دارد که بنا بر قرائن و شواهد صفحات پیش و پس، باید در فاصله‌ی سال‌های ۱۱۱۲ تا ۱۱۱۸ در این دفتر نوشته شده باشد.

میرزا محمد طاهر وحید قزوینی، پس از دوران سلطنت شاه عباس دوم تا پادشاهی شاه سلطان حسین، سمت‌های وقایع‌نگار و منشی الممالک و وزیر و اعتماد الدوله را متوالیا پیدا کرد. آثار متعدد نظم و نثر از او به یادگار مانده که اهم آن‌ها مجموعه‌ی منشآت و تاریخ عباس‌نامه‌ی او تا کنون به چاپ رسیده، ولی دیوان مفصل اشعارش به صورت مخطوط در کتابخانه‌های ایران و خارج محفوظ است. در آن زمان که شاهزاده اکبر از هند به ایران پناه برد و وحید در مقام وزارت شاه سلیمان قرار داشت و نامه‌های میرزا طاهر را به اکبر و امام مسقط که در ضمن مسافرت راه را بر

شاهزاده‌ی فراری به امید استفاده‌ی مادی از پدرش اورنگ‌زیب فروبسته و در مسقط مانع حرکت او به طرف ایران شده بود، در مجموعه‌ی چاپی و خطی منشآت او می‌توان یافت.

بنابراین، شخصیت میرزا طاهر وحید بعد از شاه‌سلیمان و قبل از شاه‌سلطان حسین برای شاهزاده اکبر و همراهانش خوب شناخته بود؛ چه، بسا که جمال‌الدین محمد، جامع جنگ، درک فیض حضور و صحبت او را کرده باشد. بنابراین، درج این ترکیب‌بند یا مخمس در مجموعه‌ی او از مدارک اساسی روایت معاصران شاعر از شعر محسوب می‌شود و در صحت انتساب آن به او جای تردیدی باقی نیست. مطالب و موضوعات مندرج در مجموعه، همه قابل ملاحظه و تعریف است؛ ولی کوتاهی فرصت ما را در حوزه‌ی مطالعه‌ی همین یک قطعه شعر که یکی از معاصران وحید از او روایت کرده است، محدود می‌سازد.

برای این که خوانندگان از این قطعه شعر بهتر آگاه باشند، به نقل صورت خطی و عکسی آن از روی صفحه‌ی ۵۷۶ مجموعه‌ی نمره‌ی ۸۸۴۱ خطی کتاب خانه مبادرت می‌ورزد.

مخمس میرزا طاهر وحید

ساقی عشقت ای صنم! زهرستم سبوسبو ریخت به ساگردلم بامی غم کدو کدو
چند دَوم من از غمت گوشه به گوشه سوبه سو گربه تو افتدم نظر چشم به چشم و روبه رو

شرح کنم غم تو را نکته به نکته موبه مو



تا به ره محبتت پای طلب نهاده ام برخ دل درالم از سمت گشاده ام
 تا قدمم به سر نهی خاک نشین چون جاده ام از پی دیدن رخت همچو صبا فتاده ام
 خانه به خانه در به در، کوچه به کوچه کوبه کو

در عقب تو جان من هست چو سایه ات روان بسته به زلف و گیسوت رشته ی جان عاشقان
 از چو توئی گسستن مهر وفا نمی توان مهر تو را دل حزین بافته بر قماش جان
 رشته به رشته نخ به نخ، تار به تار پوبه پو

بار جدایی تو را بس که به جان کشیده ام هم چو کمان حلقه از بارستم خمیده ام
 بس که چو طفل لاله من خون جگر مکیده ام می رود از فراق تو خون دل از دو دیده ام
 دجله به دجله یم به یم، چشمه به چشمه جوبه جو

ریخت مگر بنفشه بر صفحه ی یاسمین، خطت یا که فکنده سایه بر زهره ی مه جبین، خطت
 خون شده نافه را جگر تا شده چین به چین، خطت داده دهان و عارض و چهره و عنبرین خطت
 غنچه به غنچه، گل به گل، لاله به لاله، بوبه بو

در غمت از جگر فغان، آه زدل بر آیدم گیسوی حلقه حلقه ات دام بلا نمایدم

لحظه به لحظه دم به دم، خون زدودیده زایدم از رخ و چشم و زلف و قد، ای مه من، فزایدم

مهر به مهر و دل به دل، طبع به طبع و خوبه خو

تا شده استخوان من با سگ کویت آشنا محض وفا تویی مرا، غیر تو نیست مدعا

مانده به زیر بال غم، گردن مطلب هما درد دل خویش طاهرا گشت و ندید جز وفا

صفحه به صفحه، سر به سر، پرده به پرده توبه تو

سخن شناس موشکاف از سنجش ابیات هر بندی از بندهای هفت گانه‌ی این شعر، می‌تواند به تفاوت جنس و أسلوب سخن در میان سه مصراع اول هر بند با دو مصراع آخر آن پی ببرد. این اختلاف شکل و معنی در آخرین بیت که تخلص شاعر را در مصراع چهارم به همراه دارد، بیش از شش بند پیش از آن کردار است.

بنابراین چنین استنباط می‌شود که، این مخمسی که به اعتبار ارقام تاریخ صفحات پیش و پس از آن، در فاصله‌ی ۱۱۱۲ و ۱۱۱۹ هجری یعنی چند سال بعد از وفات میرزا محمد طاهر نوشته شده، مخمسی بوده که وحید بر پایه‌ی غزل شاعر دیگری، طاهرا یا طاهر تخلص سروده و راوی معاصرش آن را با نام او در مجموعه‌ی مورد بحث ضبط کرده است.

طاهرا کیست؟

حال بینیم طاهریا طاهرا، شاعر اصل غزل، که بوده و در چه زمان می زیسته است؟ طاهرا نجدنی یا شاه طاهر داعی از سخنوران و نویسندگان زبردست سده ی دهم هجری بود که مدتی در رودبار قزوین و سپس در کاشان رحل اقامت افکند و به طاهر کاشی معروف شد. پس از مهاجرت اجباری به حیدرآباد دکن، به شاه طاهر دکنی شناخته می شد.

اشعار و منشآت قابل ملاحظه ای از او در جنگ های سده ی یازدهم به بعد دیده ام که قدرت او را در نظم و نثر فارسی نشان می دهد. شاه طاهر، مورد احترام شیعه ی اسماعیلیه ی ایران بود و علاوه بر مرتبه ی دعوت، گویی در مظنه ی وصول به مقام امامت هم قرار داشت. از این رو مورد تعقیب دولت قزلباش صفوی قرار گرفت و ناگزیر از جلای وطن و اقامت در دکن شد.

عجبا که از برکت همین هجرت جبری و غربت گزینی، مذهب شیعه ی امامیه به سعی شاه طاهر مورد قبول و ترویج سلاطین گولکنده ی دکن قرار گرفت. چهل و اندی سال پیش در جنگ نظم و نثری از دوره ی صفویه، این غزل را با نام طاهرای کاشی دیدم و به همین نظر وقتی در سی و اندی سال پیش در جنگ ۱۴۰۹۱ کتاب خانه ی مجلس رسیدم، دریافتم که این مخمس را طاهر وحید بدون قید تخلص خود وحید، در پی سه مصراع از بند هفتم، بنام طاهرای شاعر اصل غزل تمام کرده است تا از شبهه ی ارتباط با اسماعیلیان در امان بماند و یا آن که از جمع کلمه ی طاهر، میان اسم خود و تخلص شاعر شعر استفاده کرده باشد. به هر صورت، اصل این غزل از شاه طاهرای انجدانی کاشی دکنی است که در اواسط سده ی دهم هجری می زیسته و میرزا طاهر وحید، در اواخر سده ی یازدهم هجری مخمسی بر آن ساخته و در دهه ی دوم از سده ی دوازدهم جمال الدین محمد جامی، از ندمای اکبر شاه زاده هندی متوفی در مشهد، این

مخمس را در مجموعه‌ی نظم و نثر خود بنام میرزا محمد طاهر وحید ضبط کرده است.

حزین

در این صورت، نسبت آن به شیخ محمد علی حزین لاهیجی*، متوفی در بنارس هند*، که در نیمه‌ی دوم از سده‌ی دوازدهم مرده به اعتبار بیت (مهر تو را دل حزین یافته بر قماش جان رشته به رشته نخ به نخ، تار به تار پو به پو) نمی‌تواند تحقق پیدا کند؛ زیرا شیخ حزین در تاریخ ثبت این مخمس کودکی خردسال بوده است و به طور اولی انتساب آن به زرین تاج قزوینی، ملقب به قرۃ العین که یک صد و ده سال بعد از تاریخ تحریر این غزل در مجموعه‌ی کتاب‌خانه مجلس به دنیا آمده و تقریباً یک صد و چهل و اندی سال بعد از آن، در واقعه‌ی بدشت هزار جریب مازندران با ملا محمد علی قدوس بارفروشی و میرزا حسین علی نوری شرکت جست و سزاوار لقب طاهره شد، با قبول عقل سازگار نمی‌آید.

طاهره

باید دانست بایبان که در اواخر سده‌ی سیزدهم هجری در صد جمع‌آوری دیوان شعری برای قرۃ العین بودند، از برخی اشعار جالب و جاذب که نام شاعر آن‌ها درست شناخته نباشد، چند غزل برگزیدند. از آن جمله این غزل را با نام او ثبت کردند، و آن را با مقداری شعر همانندش بنام اشعار طاهره در دسترس فارسی‌زبانان هندوستان نهادند. گیرندگی صورت لفظی غزل که از کیفیت صوتی مهیج خاصی برخوردار است، این غزل را از راه تبلیغ و ترویج دنباله دار، در ایران و هند بنام قرۃ العین چندان بستگی داد که دکتر شیخ محمد اقبال*، شاعر بزرگ فارسی‌زبان عالم اسلام، در مثنوی جاویدنامه‌ی خود به سال ۱۳۱۰ عین غزل را بنام طاهره، در متن کتاب «سیر بهشت و دوزخ» خود نقل کرده است.

در نامه‌ای که به سال ۱۳۱۷ از تهران برای مرحوم اقبال نوشته شد، این اشتباه در انتساب غزل به طاهره را متذکر شدم؛ ولی نامه به واسطه‌ی پیشامد وفات ناگهانی او، به لاهور فرستاده نشد و اخیراً صورت آن برای یکی از مجلات فرستاده شد که عن قریب انتشار خواهد یافت.

سلب نسبت در ۱۳۲۱

مقاله‌ای در پژوهش و تحقیق نام گوینده‌ی این غزل در شماره‌ی اول، از مجله‌ی محیط انتشار یافت که مورد توجه صاحبان فضل و کمال قرار گرفت. تأثیر این مقاله به درجه‌ای است که وقتی دسته‌ی ازلی از بایبان خواست دفتری به یادبود سال ۱۲۶۸ هجری که سال مرگ قره‌العین بود انتشار بدهند، این غزل را از مجموعه‌ی اشعار منتسب به او حذف کردند؛ ولی دسته‌ی دیگر از بایبان (بهائی) آن را هنوز بنام قره‌العین در هند و ایران تبلیغ می‌کنند.

لقائی مبلغ کاشانی که طبع شعری داشت، تقریباً شصت سال پیش از این، مخمسی بر بنیاد همین غزل طاهرا (به خیال آن که از قره‌العین است) سرود و مطلع آن را گویی از مخمس میرزا طاهر اقتباس کرده و گفته است: ساقی باقی از وفا، باده بده سبوسبوالخ.

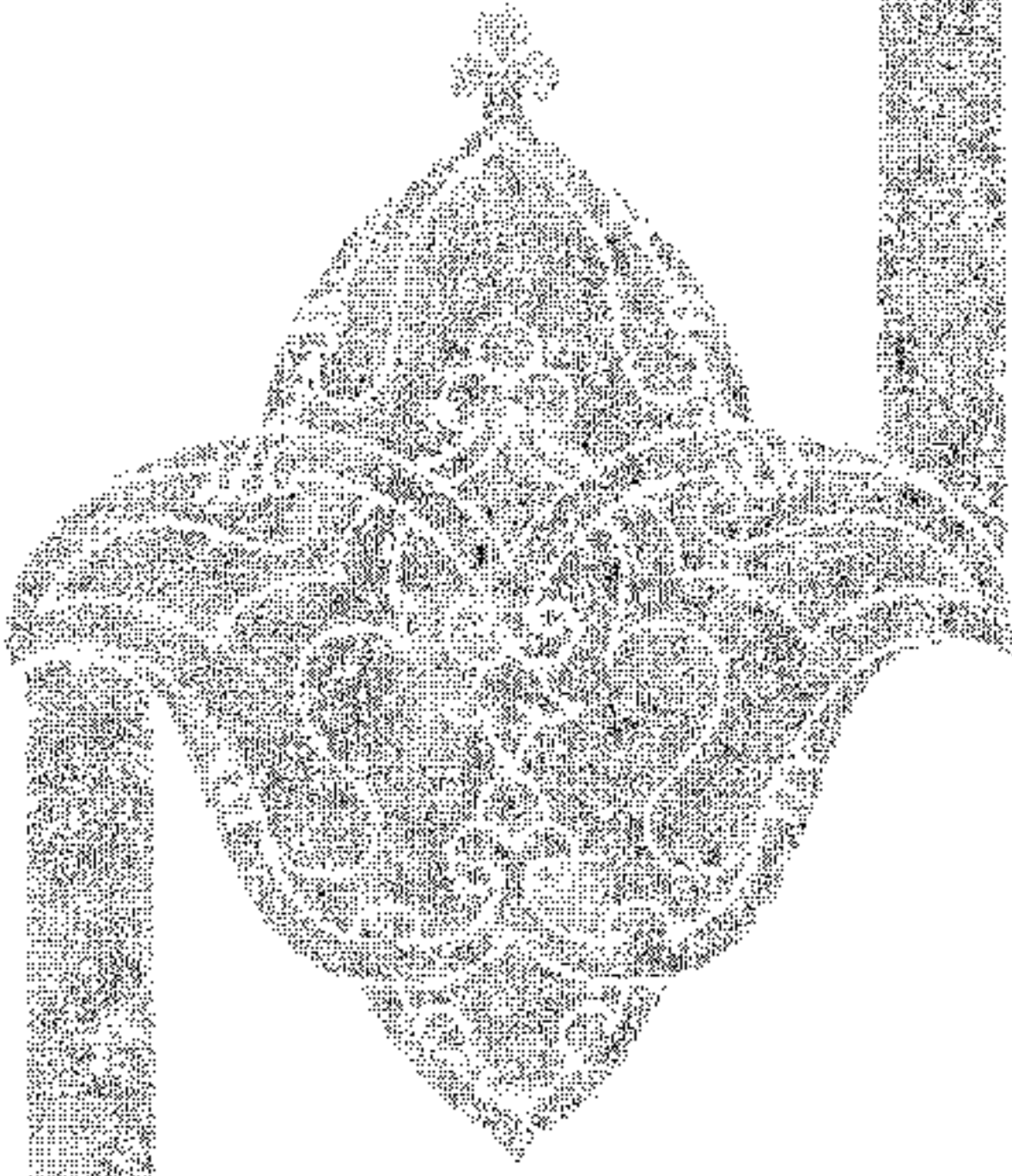
تکرار اشتباه معاصران

عجب است از فاضل کتاب دیده و کتاب‌شناسی مانند شادروان مجتبی مینوی* که در رساله‌ی اقبال‌نامه‌ای که در مجله‌ی یغما آن رابه سال ۱۳۲۷ چاپ و منتشر ساخت، ضمن بحث از کتاب جاویدنامه‌ی اقبال، این غزل رابه پیروی از آن شاعر و بدون تحقیق در صحت و سقم انتساب، از قره‌العین شمرده است؛ در صورتی که شش سال پیش از آن مجله‌ی محیط، انتساب آن رابه قره‌العین با استناد به همین مجموعه‌ی ۸۸۴۱ کتاب‌خانه‌ی مجلس رد کرده بود.

با وجودی که سی و پنج سال پیش از روی دلیل و شاهد در اثری معروف نشان داده شد که غزل (گر به تو افتدم نظر...) مربوط به طاهرای کاشی است، نه حزین لاهیجی و نه طاهره اصفهانی و طاهره قزوینی، باز می‌نگریم برخی از نویسندگان مقالات و گویندگان رادیو در انتساب شعر به قرة العین، خطای دکتر محمد اقبال و مینوی را تکرار می‌کنند و به نتیجه‌ی تحقیق و استدلال و تذکر مکرر پژوهندگان صاحب نظر بذل توجهی ندارند.

خوانندگان ارجمند باید صرف نظر از این مورد خاص، این نکته را مد نظر داشته باشند که شعر شاعر سخنور و سخندان با شعر آن که گاهی به تفنن سخنی می‌سراید، تفاوت اساسی دارد و غالباً خود آثار منقول و منظور، بر هویت و ماهیت فنی شعر و شاعر، قرینه و شاهد شناخته می‌شود.

از آن جا که به نظر می‌رسد چهار مقاله‌ای که در انتها قرار می‌گیرند، به هم پیوسته می‌باشند، در ذیل، چکیده‌ای از هر چهار مقاله ارائه می‌شود.



چكیده‌ی مقاله‌ی اوّل و دوم ایقان

ایقان، یکی از مهم‌ترین کتاب‌های استدلالی بهاء‌الله در اثبات مدّعی قائمیت باب است. بهاء‌الله این کتاب را در زمانی به رشته‌ی تحریر در آورده که عموم بابیان، تحت لوای میرزا یحیی صبح ازل، برادر کوچک‌تر او جمع شده بودند و او را به عنوان سرپرست بابی‌ها پذیرفته بودند. حتی بهاء‌الله که در ابتدای امر، زمام امور بابیان را در دست داشت و بعدها به دلیل هشدارهای سران بایته، نسبت به رفتارهای او به صبح ازل، مورد غضب صبح ازل قرار گرفته بود و به کوه‌های سلیمانیه‌ی عراق گریخته بود، با اشاره‌ی صبح ازل به میان بابیان بازگشته بود. اما این کتاب تا سال ۱۳۰۹ق یعنی حدود سی سال بعد از نگارش آن، چاپ نشد.

محیط طباطبائی، ضمن بررسی نُسخ موجود از این کتاب در کتاب‌خانه‌ها و آن‌چه که خود ملاحظه کرده و آن‌چه که فاضل مازندرانی از ایقان در اسرارالآثار نقل می‌کند، به این نتیجه می‌رسد که بین نسخه‌ی اولیه‌ی این کتاب با آن‌چه که بعدها به دستور بهاء‌الله در زمان حیات وی چاپ شد و آن‌چه که بعدها به دستور رهبران بعدی بهائی منتشر شد، اختلافات متعددی وجود دارد.

برخی از این اختلافات مربوط به اشکالات ادبی و محتوایی است که پس از انتشار چاپ اول کتاب، توسط فضلا و محققان بر این کتاب وارد شده



است و سردمداران بهائیت، برای رها شدن از این اشکالات وارد، دست به کار شده و متن کتاب مقدس را تغییر داده‌اند!

اما عمده‌ی این اختلافات و علت اصلی ایجاد تغییرات بین نسخ اولیه و نسخ بعدی ایقان را باید در اعترافات صریح بهاءالله در ایقان نسبت به ریاست برادر کوچک‌تر خود میرزا یحیی صبح ازل، بر بابیان جست‌وجو کرد. عبارات موجود در ایقان منتشر شده در زمان حیات بهاءالله و آن چه که فاضل مازندرانی از ایقان نقل می‌کند، همگی حاکی از سرسپردگی و قبول ریاست برادر کوچک‌تر توسط بهاءالله است که در سال‌های بعد، به تفرقه تبدیل شده بود. لذا بهاءالله بارها ایقان را پیش از چاپ تصحیح کرد تا آن تأییدها از آن حذف گردد. به هر حال، برخی نسخه‌های رونویسی شده از ایقان‌های نخستین، هم‌چنان در دسترس است که نشان‌دهنده‌ی تأییدات بهاءالله نسبت به صبح ازل می‌باشد؛ تأییداتی که به هیچ وجه با دشمنی‌های بعدی سازش ندارند.

پس از انتشار این مقاله در مجله‌ی گوهر، یکی از ارباب اطلاع بنام آقای علی حامدی در ملاحظاتی که بر مقاله‌ی مربوط به رساله‌ی ایقان نوشته و برای ماه‌نامه‌ی تحقیقی گوهر فرستاده، متذکر چهار نکته شده بود:

یکی آن که عظیم جانشین باب نبوده. این سمت به میرزا یحیی ازل برادر کوچک میرزا حسین علی، بنا به دستور باب، اختصاص داشته است.

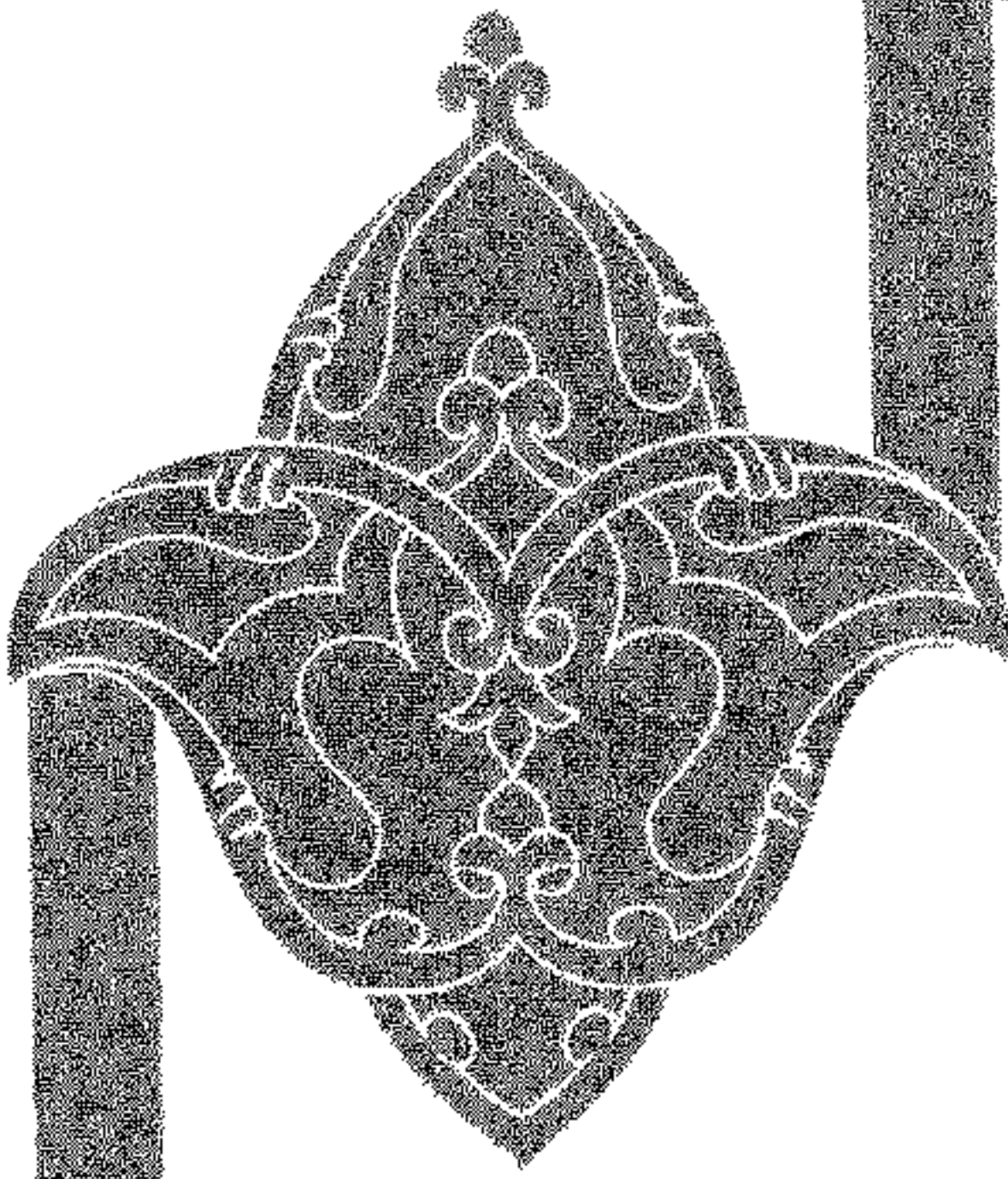
نکته‌ی دیگر این که جناب بهاء و جناب ازل از القابی بوده که پس از کشته شدن باب در مورد این دو برادر در تاریخ قدیم بابیه (مشهور به نقطه‌الکاف) ثبت شده و ربطی به سال‌های بعد که این دو برادر در بغداد می‌زیسته‌اند، نداشته است.

نکته ی سوم، محمدرضا مخملباف اصفهانی (که به احتمال قوی مؤلف کتاب تاریخ قدیم پنداشته می شود) در سال ۱۲۷۰ ق یا اندکی پیش و پس از آن در زندان در گذشته است.

نکته ی چهارم، مدارک جانشینی میرزا یحیی پس از کشته شدن باب را از براون و جاهای دیگر نقل کرده اند.

هر چند که این چهار نکته در واقع به اصل استدلال استاد محیط طباطبائی به تغییرات عمده در کتاب ایقان آسیبی نمی زد، اما ایشان در مقام پاسخ گویی به این چهار پرسش، در دو مقاله ی بعدی برآمدند و نشان دادند که تنها سند موجود بر وصایت میرزا یحیی صبح ازل، به هیچ وجه با دست خط باب در متن توبنامه که مورد قبول گلپایگانی نیز قرار گرفته است، تطابق ندارد و به احتمال بسیار زیاد، این سند ساختگی است. هم چنین در میان اسنادی که در کتب بایته و بهائیان و هم چنین تاریخ های مستقل آن روز ایران مشهود است، نه تنها صحبتی از میرزا یحیی صبح ازل و برادر بزرگ ترش یعنی بهاء الله به عنوان رهبران بابی نیست، بلکه این مقام به عظیم، یکی از همراهان باب در طول سفر وی از اصفهان تا ماکو و یکی از مهم ترین رابطان باب با بایبان و عامل طراحی ترور ناصرالدین شاه در سال ۱۲۶۸ ق تعلق دارد.

هر چند محیط طباطبائی، در پاسخ به سؤال اول و چهارم آقای حامدی بسیار مفصل قلم فرسوده است، اما در پاسخ به سؤالات دوم و سوم، وجه اختصار را برگزیده و به اشارتی پاسخ داده است. اینک توجه شما را به مطالعه ی این چهار مقاله دعوت می کنیم.



رساله‌ی خالویه یا ایقان^۱ (قسمت اول)

کتاب‌شناسی بزرگ‌ترین کتاب بهائیان و اختلافات نسخه‌های آن و ...

ماه‌نامه‌ی «گوهر»، سال ۵، شماره‌ی ۱۱ و ۱۲ بهمن و اسفند ۱۳۵۶، شماره‌ی مسلسل ۵۹ و ۶۰: ۸۳۱-۸۲۲.

۱. بهاء‌الله مدعی است که این کتاب را برای دایی باب و در اثبات حقیقت خواهرزاده‌ی ایشان، به رشته‌ی تحریر در آورده است. از این روست که این کتاب به رساله‌ی خالویه (یعنی رساله‌ی دایی جان) معروف است.

در کتابخانه‌ی مجلس شورا، نسخه‌ی کوچک زیبایی از کتاب ایقان اثر میرزا حسین علی بهاء نوری وجود دارد که در سال ۱۲۹۴ هجری قمری به خط نسخ زین العابدین نجف آبادی، مشهور به زین المقرّبین، کاتب خاص بهاء، در شهر موصل نوشته شده و جلد ظریف اسلامبولی و غلافی از همان نوع برای آن ساخته و پرداخته‌اند.

در حاشیه‌ی چهار صفحه از این نسخه، کسی با امضای A = ع مطلبی از شیخ بهائی* به نقل از فتوحات مکیه* در سال ۱۳۰۷ ق نوشته است که شاید یکی از صاحبان، نسخه‌ی حاشیه را بر آن افزوده باشد. مرحوم محسن خان امینی در حیات خود، این نسخه را به کتابخانه‌ی مجلس تقدیم کرده که بنا به احتمال قوی از کتابخانه‌ی پدر به او میراث رسیده بود.

صحافی بسیار ممتاز اسلامبولی از جلد و غلاف نسخه، این حدس را پیش می‌آورد که محسن خان معین الملک، سفیر کبیر ایران در اسلامبول، نسخه را در کشور عثمانی به دست آورده و برای دوست یگانه‌اش میرزا علی خان امین الدوله به تهران فرستاده باشد. مؤلف ایقان در کتاب الشیخ^۲ خود، معین الملک سفیر کبیر ایران را از جرگه‌ی افرادی که در سفارت اسلامبول نسبت به یاران وی سخت‌گیری می‌کرده‌اند، استثنا کرده و بدو حسن ظنی

۲. منظور، کتاب «لوح بهاء الله خطاب به شیخ محمدتقی اصفهانی معروف به نجفی» از مکتوبات بهاء الله است. در این کتاب بهاء الله شیخ محمدتقی اصفهانی را به توبه و استغفار از معاصی و سیئات خویش دعوت و بعضی از مهم‌ترین اصول و تعالیم آیین بهائی را نقل و دلایل حقانیت امر خود را تشریح و تبیین می‌نماید.

ابراز می‌کند^۳ و بعید نیست این نسخه را هم که به خط کاتب مخصوص بهاء بوده، خود برای معین الملک تهیه کرده و فرستاده باشد.

نسخه‌های دیگری از ایقان که پیش از این تاریخ (کلیشه‌ی ۱ و ۲) و بعد از آن نوشته شده‌اند، در کتاب‌خانه‌های داخل و خارج ایران سراغ داریم؛ اما اهمّیت و اعتبار نسخه‌ی کتاب‌خانه‌ی مجلس شورای ملی در این است که کاتب مخصوص آثار بهاء در پایانش تصریح می‌کند که، این سی و پنجمین نسخه‌ای می‌باشد که از این کتاب نوشته است.

علاوه بر این، فاضل مازندرانی در صفحه‌ی ۲۷۸ از جلد اول اسرار الآثار* خود، به نقل از نوشته‌های میرزا آقا جان خادم، در پاسخ کسی که از بهاء راجع به دادن نسخه‌ای از ایقان به یک نفر اروپایی کسب اجازه کرده چنین می‌نویسد:

«این که درباره‌ی شخص اجنبی از اهل اروپا نوشته بودند، عرض شد، فرمودند: امثال آن نفوس اگر اخذ نمایند و به ولایت خود ارسال دارند، بآسی (باکی) نیست و لکن اگر در آن ارض (؟) اظهار کنند، سبب فساد (؟) خواهد شد و باید آن چه داده می‌شود، صحیح باشد. بعضی از نسخ ایقان که در این ارض (عکاء) موجود است، تماماً به طراز صحیح فائز نشد و اگر کتابی که در این اواخر، غصن اکبر نزد زین‌المقربین فرستادند و الواح ملوک در او مسطور، داده شود احسن است؛ لکن بعد از اطمینان.»^۴

موضوعی که مورد استناد فاضل از نوشته‌ی خادم قرار گرفته، همانا اظهار اعتماد صاحب کار به نسخه‌ای بوده است که میرزا محمد علی غصن اکبر، پس از فوز به طراز تصحیح و خواندن بر پدر، نزد زین‌المقربین، کاتب وحی او فرستاده بود. لاجرم این تنها نسخه‌ی قابل اعتمادی بوده که

۳. لوح شیخ: ۹۱: «ولکن در ظهور این فخره از قرار مذکور جناب سفیر کبیر معین الملک میرزا محسن خان آئده الله در آستانه تشریف نداشته‌اند».

۴. اسرار الآثار ۱: ۲۷۸، حال سؤال این جاست که اگر اظهار امر مبارك در جایی از عالم، مثلاً در ایران امروز، سبب فساد شود، تکلیف چیست؟

کاتب مذکور از روی آن نسخه‌های متعددی برمی‌داشت و تسلیم می‌کرد و نسخه‌ی کتاب‌خانه‌ی مجلس شورایسی و پنجمین آن‌ها می‌باشد.

وجود کاتب نسخه را در شهر موصل به تاریخ تحریر این رساله، شرحی تأیید می‌کند که همو در خاتمه‌ی نسخه‌ای از نوشته‌های بهاء در همین شهر و به همین تاریخ نگاشته و این نسخه فعلاً در اختیار آقای مصطفوی از فضیله‌ی معاصر است و دلالت می‌کند بر این که زین‌المقربین، دو ماه پیش از نگارش نسخه‌ی ایقان کتاب‌خانه‌ی مجلس، در شهر موصل حدباء اقامت داشته و مجموعه‌ی مبین از مکتوبات بهاء را می‌نوشته است.

میرزا حسین علی در سال ۱۳۰۸ ق، یعنی یک سال پیش از فوت خود، میرزا محمد علی غصن اکبر پسرش و میرزا آقا جان خادم منشی حضور خود را از عکاء به بمبئی فرستاد تا آثار قلمی او را که در عثمانی ممکن نبود به چاپ برسد، به طبع برسانند. این دو تن اقدس و ایقان چاپ اول را پیش از مرگ بهاء و بازگشت خود به عکاء انتشار دادند.

در پایان چاپ اول از نسخه‌ی ایقان، تاریخ کتابت و نام چاپ‌خانه و کاتب ثبت نشده؛ ولی هر دو چاپ از این دو کتاب همواره در پیش کتاب‌شناسان به چاپ اول معروف بوده است. مقایسه‌ی متن چاپ اول ایقانی که کلیشه‌ی صفحه‌های اول و آخر آن را در این جا (۳ و ۴) به نظر می‌رساند، با ایقان خط زین‌المقربین که کلیشه‌ی دو صفحه از آن هم منضم است (کلیشه‌ی ۵ و ۶) و مطابقت کامل آن‌ها با یکدیگر، نشان می‌دهد که هر دو از روی نسخه‌ی استاندارد یا بنیادی برداشته شده‌اند که اجازه‌ی نشر آن به امضای صاحب کار رسیده بود.

میرزا حسین علی در نامه‌ای به آقا جمال بروجردی (که بعدها از طرف غصن اعظم به گفتار ملقب و معروف شد)*، چنین توصیه می‌کند و این نوشته‌ی او مورد استناد فاضل مازندرانی در اسرار الآثارش قرار گرفته است:

«در حفظ کتاب الاهی سعی بلیغ مبذول دارند؛ چه که مجدد امام وجه (پیش رو) قرائت شده، آن چه در دست عباد است باید به آن مطابق و موافق شود و کتاب ایقان هم صحیح آن به جناب علی قبل اکبر (علیه بهائی) عنایت شد. نسخ موجوده باید به آن مطابق شود یا از روی آن مجدد بنویسند این اولی و انسب است.»^۵

بنابراین، نسخه‌های ایقانی که از ۱۲۸۰ ق به بعد نوشته شده بود، همه احتیاج به تصحیح و تطبیق با ایقان ملاءعلی اکبر و یا تجدید کتابت پیدا کردند. حال باید دید باعث بر این دغدغه‌ی خاطر در تصحیح و نسخه برداری چه بوده که میرزا آقا جان خادم یا منشی حضور را واداشته‌اند، در نادرستی ایقان‌های موجود و لزوم تطبیق آن‌ها با نسخه‌ای که غصن اکبر به زین‌المقربین داده بود، چنان پیام تردیدانگیز را بفرستد و به آقا جمال بروجردی در ایران توصیه شود که همه نسخه‌های مکتوب و موجود را بر نسخه‌ی ایقان ملاءعلی اکبر شهمیرزادی تصحیح و یا تجدید کتابت کنند. میرزا حسین علی در نامه‌ی معروف به لوح شیخ که در ۱۳۲۲ ق به اسم کتاب الشیخ در قاهره‌ی مصر به چاپ رسیده، درباره‌ی ایقان سخنی دارد از این قرار:

«چندی قبل مذکور شد، کتاب ایقان و بعضی از الواح را نسبت به غیر داده‌اند. غیر، از ادراک آن عاجز است؛ تا چه رسد به تنزیل آن.»^۶ باز در همین اثر بدون مناسبت، میرزا حیدرعلی مبلغ اصفهانی (صاحب دلایل العرفان) را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید:

«از ارض ص (اصفهان) نوشته که متوهمین (بایان) این ارض، ناس را به کتاب ایقان به مطلع اوهام (ازل) دعوت می‌نمایند. این است شأن عباد!»^۷

۵. اسرار الآثار ۱: ۲۷۸.

۶. لوح شیخ: ۱۲۵؛ اسرار الآثار ۱: ۲۷۶-۲۷۷.

۷. اسرار الآثار ۱: ۲۷۷.

از این عبارت، می‌توان استنباط کرد که دو عبارت «مصدر امر» و «کلمه‌ی مستور» از ایقان در اصفهان وسیله‌ی تبلیغ به دست ازلی‌ها داده بود تا از آن به نفع میرزا یحیی، برادر کوچک بهاء که بازگشت آن عبارت‌ها در روز خود به سوی او بوده است، استفاده کنند و این امر باعث خرسندی و اعتراض برادر بزرگ را در خطاب به میرزا حیدرعلی فراهم آورده بود.

با مراجعه‌ی سریع به آن چه از زیر نظر مطالعه گذشت، فهمیده می‌شود که متن موجود ایقان از موقع تدوین کتاب اقدس به بعد، همواره موجب نگرانی و عدم رضایت نویسنده‌ی کتاب را فراهم می‌آورده و این حالت تردید بر نزدیکان و خواص یاران او هم اثر گذارده بود. شاید برخی تصور کنند، وجود پاره‌ای اغلاط املائی و انشایی و مسامحه‌هایی که در ضبط آیات قرآن کریم و اخبار منقول در ایقان به چشم می‌خورد، باعث اصلی بر چنین نگرانی یا دور اندیشی‌ها در نسخه برداری از آن شده بود؛ اما آن احساس ناراحتی، ممکن است فی الواقع به این نکته سنجی‌ها مربوط نبوده، بلکه از بابت وجود برخی عبارت‌ها و کلماتی باشد که به یکی دو تا از آن اشاره‌ای رفت و تبدیل آن‌ها می‌توانست بر حوادث گذشته‌ی بغداد، تهران و مازندران، پرده فروافکند.

برای توضیح بیشتر این معنی و تکمیل فایده‌ی خوانندگان این مقاله، ناگزیر از تمهید مقدمه‌ای درباره‌ی کیفیت تدوین ایقان به سعی و اهتمام میرزا حسین علی بهاء می‌باشد.

پس از آن که توطئه‌ی سوء قصد به جان ناصرالدین شاه از طرف بابیانی که در تهران گردآمده بودند، شکست خورد و شیخ علی عظیم خراسانی رییس بابیه و مسؤول این توطئه با عده‌ای از هم‌فکران و هم‌دستان خود کشته شدند، میرزا حسین علی بهاء به یاری صدر اعظم نوری و منشی سفارت روس که شوهر خواهرش بود، توانست خود را از شرکت در این کار تبرئه کند و به عتبات برود و در بغداد رحل اقامت بیفکند:

«مجالس تحقیق هم عدم تقصیر ثابت، مع ذلک ما را اخذ کردند و از نیاوران سر برهنه و پای پیاده به سجن تهران بردند. در ایام و لیالی در سجن مذکور در اعمال و افعال و حرکات حزب بابی تفکر می‌کردم که... آیا چه شده که از ایشان چنین عملی ظاهر؟ یعنی جسارت و حرکت آن حزب نسبت به ذات شاهانه؛ و بعد این مظلوم اراده کرد که بعد از خروج از سجن به تمام همت در تهذیب آن نفوس قیام نماید... چون مظلوم از سجن خارج، حسب الامر حضرت پادشاه - حرسه الله تعالی - مع غلام دولت علیّه‌ی ایران و دولت بهیّی روس به عراق توجه کردیم و بعد ورود... این حزب را به مواعظ حکیمانه و نصایح مشفقانه نصیحت کردیم و از فساد و نزاع و جدال و محاربه منع کردیم.»^۸

پس از رسیدن به آن شهر، میرزا یحیی برادرش که از طرف بابیان، بعد از کشته شدن عظیم^۹ جانشین باب شناخته شده بود، با عده‌ی دیگری از بابیان به بغداد آمدند و بیاسودند.

اختلافاتی که در تهران پس از غلبه‌ی عظیم بر مدعیان از میان رفته بود، در بغداد تجدید شد و هر یک از این آوارگان، سودایی در سر می‌پروردند و ادعای ظهور جدیدی در فرصت مقتضی می‌کردند. بهاء با وجود آن که نتوانست آن چه را که در زندان تهران برای ارشاد و تهذیب این حزب از مفاصد اخلاقی نیت کرده بود به موقع عمل درآورد، مورد بدگمانی و بی‌اعتمادی بابیان هم سفر قرار گرفت. آن گاه برای رهایی از این ورطه، راه کردستان را در پیش گرفت و زیر نام درویش محمد به درویشان نقشبندی سلیمانیه پیوست که از عرفای اهل سنت در غرب ایران بودند.

پس از دو سال که از او خبری نبود، ناگهان، زنان و فرزندان و برادران و کسان او که در میان مهاجران بابی بغداد بزرگ‌ترین تعداد را داشتند، از

۸. لوح شیخ: ۱۵ - ۱۷.

۹. رک: مقالات «عظیم پس از باب و پیش از ازل» در همین مجموعه.

وجود او در حدود کردستان آگاه شدند و کسی به دنبال او فرستادند. میرزا یحیی هم که در این موقع کار وصایت و ریاستش سر و سامان یافته بود، بدو نامه یا توقیعی نوشت و برادر را به بغداد فراخواند.

وقتی میرزا به بغداد آمد، اداره‌ی امور مهاجران بابی را بر عهده گرفت و میرزا یحیی را برای پرهیز از خطرهای محتمل، بنام حضرت ازل و شخصیت مستور، به تقلید از ائمه‌ی اسماعیلیه‌ی سده‌ی دوم و سوم هجری، از انظار پوشیده داشت و خود، زیر عنوان جناب بهاء بر زبان‌ها مذکور و مشهور، به رتق و فتق امور یاران و هم سفران می پرداخت.

با وجود این ترتیب، باز حوادث ناگواری از کشتن و به رودخانه افکندن و سربریدن در میان بود. بگذارید داستان سفر به بغداد را از زبان خود بهاء بشنویم؛ به شرحی که در کتاب الشیخ نوشته است:

«در ایّامی که حضرت سلطان - ایّده الله ربّه الرحمن - عزم توجه به اصفهان کرده، اذن حاصل کرده، قصد زیارت بقاع مقدّسه‌ی منوره‌ی ائمه - صلوات الله علیهم - کرده و بعد از رجوع، نظر به گرمی هوای دارالخلافه و شدّت آن به لواسان رفتم. بعد از توجه، حکایت (سوء قصد) حضرت سلطان - ایّده الله تبارک و تعالی - واقع و در آن ایّام امور منقلب و نار غضب مشتعل، جمعی را اخذ کردند. از جمله این مظلوم را که لعمر الله ابداً داخل در آن منکر نبودم و در این آوارگان و پناهندگان ایرانی گاه به گاه رومی داد و به طرّقی بر آن‌ها سرپوش نهاده می شد.»^{۱۰}

ضمناً برای این که از مقرّرات کاپیتولاسیون و حکومت مستقیم کنسولگری ایران در بغداد مصون باشند، همگی تابعیت دولت ایران را ترک کردند و تبعه‌ی دولت عثمانی شدند.

۱۰. لوح شیخ: ۱۵.

بدیهی است این تغییر وضع سیاسی، بدیشان آزادی گفتار و رفتار بیشتری داد و در سیاق تعبیر و نگارش آنان درباره‌ی بزرگان شیعه و عمال دولت ایران، به شهادت تاریخ قدیم بابیه (که به تاریخ حاجی میرزا جانی معروف شده) و ایقان که زمان تألیف هر دو کتاب مقارن است، مظهر این جسارت بیانی در سیاق عبارت‌های این دو کتاب کاملاً مشهود است؛ چنان‌که از روایات منقول و تفسیر و تبیین کتاب ایقان خاطر نشان می‌گردد، سید محمد تاجر شیرازی، دایی بزرگ علی محمد باب که مانند قاطبه‌ی اقارب پدری سید و خواهر او که مادر باب باشد، بر عقیده‌ی مذهبی پدران خویش استوار بودند و نسبت به دعاوی علی محمد، خواهرزاده‌اش، اعتقادی نداشت، در آن اثناء برای زیارت عتبات عالیات و ملاقات خواهرش که در آن اماکن متبرک مجاورت اختیار کرده بود، به عراق آمد و از قرار منقول در بغداد وسیله‌ی ملاقاتش با مهاجرین، به خصوص «جناب ایشان» که زمام امور ظاهری را در دست داشت، فراهم آمد.

نتیجه‌ی این ملاقات خالو با «بهاء» برای تدوین رساله‌ای در اثبات حقانیت باب، زمینه‌ی مناسبی شد که بنام «رساله‌ی خالویه» موسوم گشت؛ مشتمل بر دو باب که جوانب مختلف ادعای باب را کاملاً در بر می‌گرفت. معلوم نیست نسخه‌ای از این رساله‌ی خالویه در روز خود به محمد شیرازی داده یا بعد از تحریر برای او فرستاده باشند. بر همین اساس معلوم نیست که مطالب این رساله در تغییر عقیده و ایمان سید محمد خال اکبر باب، نسبت به دعاوی خواهرزاده‌اش توانسته باشد اثری ببخشد؛ چه، میرزا حسن فسائی در فارسنامه‌ی ناصری*، بیست سال بعد از این ملاقات، سید محمد مزبور و دو پسرش را از بازرگانان متدین و نیک نام محله‌ی ایشان، در شیراز معرفی می‌کند و سال‌ها بعد از تدوین ایقان، سید محمد را پس از مردنش در حرم شاهچراغ شیراز بنا به وصیت او دفن کردند تا اثبات مسلمانی او را بکنند.

مطالب رساله‌ی خالویه که حقانیت ادعاهای باب را اثبات می‌کرد، بعد از سال ۱۲۸۰ ق و آشکار شدن اختلاف میان فرزندان بزرگ و کوچک میرزا بزرگ نوری بر سر ریاست حزب بابی، بعید نیست که از مراحل تحوّل و تکامل در ادرنه گذشته و با تکمیل و تبدیل اسم «رساله‌ی خالویه بنام تازه‌ی ایقان» از اهمیت بیشتری برخوردار شده باشد.

وضع نگارش این کتاب که به دو باب تقسیم می‌شود و هر بابی به عباراتی عربی و مصدر به جمله‌ی «الباب المذكور فی بیان آن...» است و در پی آن سخن را با جمله‌های «جوهر این باب آن که...» یا «لطائف و جواهر این باب آن که...» آغاز می‌کند، بی‌شبهت به اسلوب افتتاح باب‌های بیان فارسی نیست و چنین به خاطر می‌رساند که این رساله، فی الواقع تقلیدی از اسلوب انشای فارسی منسوب به باب بوده که نویسندگانش می‌خواستند حقانیت امر باب را در کلیه دعاوی منسوب بدو اثبات کنند. در ضمن، مشق و تمرینی هم از کار تکمیل بیان فارسی کرده باشد. پیش از آن که این نکته از خاطر نویسندگانش سطور بگذرد، شوقی افندی در کتاب تاریخ بایته‌ی انگلیسی خود به اسم «گاد پاسیز بای»^{۱۱} در این باره شرحی می‌نویسد که مفاد آن از این قرار است:

«در میان آثاری که بهاء‌الله نوشته، بزرگ‌ترین و قدیمی‌ترین آن‌ها ایقان است که در سال‌های واپسین اقامت بغداد در مدت دو شبانه‌روز به رشته تحریر درآورد و با نگارش آن خواست وعده‌ی باب را درباره‌ی این که موعود، بیان ناتمام او را تکمیل خواهد کرد، تحقق بخشد.»^{۱۲}

۱۱. منظور کتاب «قرن بدیع» است.

۱۲. قرن بدیع: ۲۸۵ (چاپ سال ۱۴۹۹ بدیع مطابق با ۱۹۹۲ میلادی):

«در بین جواهر اسرار مخزونه و لالی ثمینیه مکنونه که از بحر زخار علم و حکمت حضرت بهاء‌الله ظاهر گردیده، اعظم و اقدم آن کتاب مستطاب ایقان است که در سنین اخیریه دوره‌ی اقامت بغداد (۱۲۷۸ هجری مطابق با ۱۸۶۲ میلادی) طی دو شبانه‌روز از قلم مبارک نازل گردیده و با نزول آن بشارت حضرت باب تحقق پذیرفت و وعده‌ی الهی که حضرت موعود بیان فارسی را که ناتمام مانده تکمیل خواهد فرمود، به انجام پیوست.»

چنان که مطلعان می دانند، باب، بیانی را که بدو نسبت می دهند و چنان که معهود بود، بایستی مشتمل بر نوزده واحد و سیصد و شصت و یک باب باشد، نتوانست تمام کند و نسخه های عربی و فارسی آن هر دو ناقص مانده اند. تعجب در این است که نه ازل و نه بهاء هیچ کدام از عهده ی تکمیل متن عربی و فارسی بیان بر نیامدند؛ بلکه از ازل چند واحد محدود از تتمه ی بیان عربی و از بهاء هم دو باب ایقان فارسی در این زمینه باقی مانده است.

تألیف رساله ی خالویه، دو سال پیش از ترک بغداد از طرف بهاء، برای بستن دهان بدگویان و مخالفان که میرزا حسین علی را در همکاری با برادر کوچک و یارانش، مخلص و صمیمی نمی دانستند، سندگویی بود؛ چه، در سراسر این کتاب، جز اظهار حسن اعتقاد و خلوص در ایمان به سید باب، چیز دیگری دیده نمی شود.

تصور می رود نگارش چنین اثری آن هم دو سال بعد از اظهارات بهاء در سال ۱۲۷۵ ق و پرده پوشی فوری بر ظهور خود، در آن مکان و در میان مخالفان و افراد منظور، خالی از تأثیر موافق نبوده است. باید به یاد آورد که سال ۱۲۷۸ ق مصادف زمانی بوده که میرزا حسین علی بهاء بر اظهار امر خود در سال ۱۲۷۵ ق پس از تنبّه بایبان، پرده فروگذارد و چنان که محمدرضای اصفهانی مخملباف مقیم بغداد در اواخر کتاب تاریخ قدیم بابیه سال ۱۲۷۷ ق وضع حضرات را در آن موقع تصویر کرده است، بایبان در پیرامون «جناب بهاء» و «حضرت ازل» گرد آمده بودند.

بنابراین، تألیف «رساله ی خالویه» به هر سببی که پیوسته باشد، در بهبود وضع ناپایدار مؤلف آن و جلب اطمینان و حمایت بایبان بدگمان و ظنین، اثر خوبی همراه می آورده است. در کتاب های تاریخ امری به اظهار امر بهاء در سال های ۱۲۶۹ و ۱۲۸۰ ق مطالبی نوشته شده؛ ولی به اظهار امر او در سال ۱۲۷۵ ق کمتر اشاره ای رفته است، چنان که محمدعلی فیضی

این قضیه را در کارنامه‌ی نو پرداخته از زندگی بهاء نادیده گرفته و بدان اشاره‌ای نکرده است. اما میرزا آقا جان خادم در مکتوب مفصلی که شاید در اواخر دوران توقف مشترک بهاء و ازل در ادرنه و یا اوایل مهاجرت به عکاء بر ضد ازل نوشته باشد، چنین می‌گوید:

«جمال مبارک در سنه‌ی نهم ظهور، اظهار امر فرمودند. چون ضوضای^{۱۳} سرو صدای معاندین بلند شدن گرفت، پوشاندند. بعد در سنه‌ی پانزدهم اظهار فرمودند. باز پوشیدند. بعد از سنه‌ی بیستم فرمودند که سنه‌ی ثمانین باشد و نپوشاندند و روز به روز پرده از روی مطلب برداشتند.»

این اظهار امر به سال پانزدهم بیانی از طرف میرزا، در آثار بهائی و بابی مورد ذکر خاص نیافته و تنها کتاب ایقان است که سه سال بعد از آن امر، موضوع مذاکره با سید محمد شیرازی را برای اثبات حقانیت باب، زمینه‌ی مناسبی قرار داده و در آخر باب اول به طور مختصر و در اواخر باب دوم ایقان به طور مشروح و مفصل، از آن چنین سخن در میان می‌آورد:

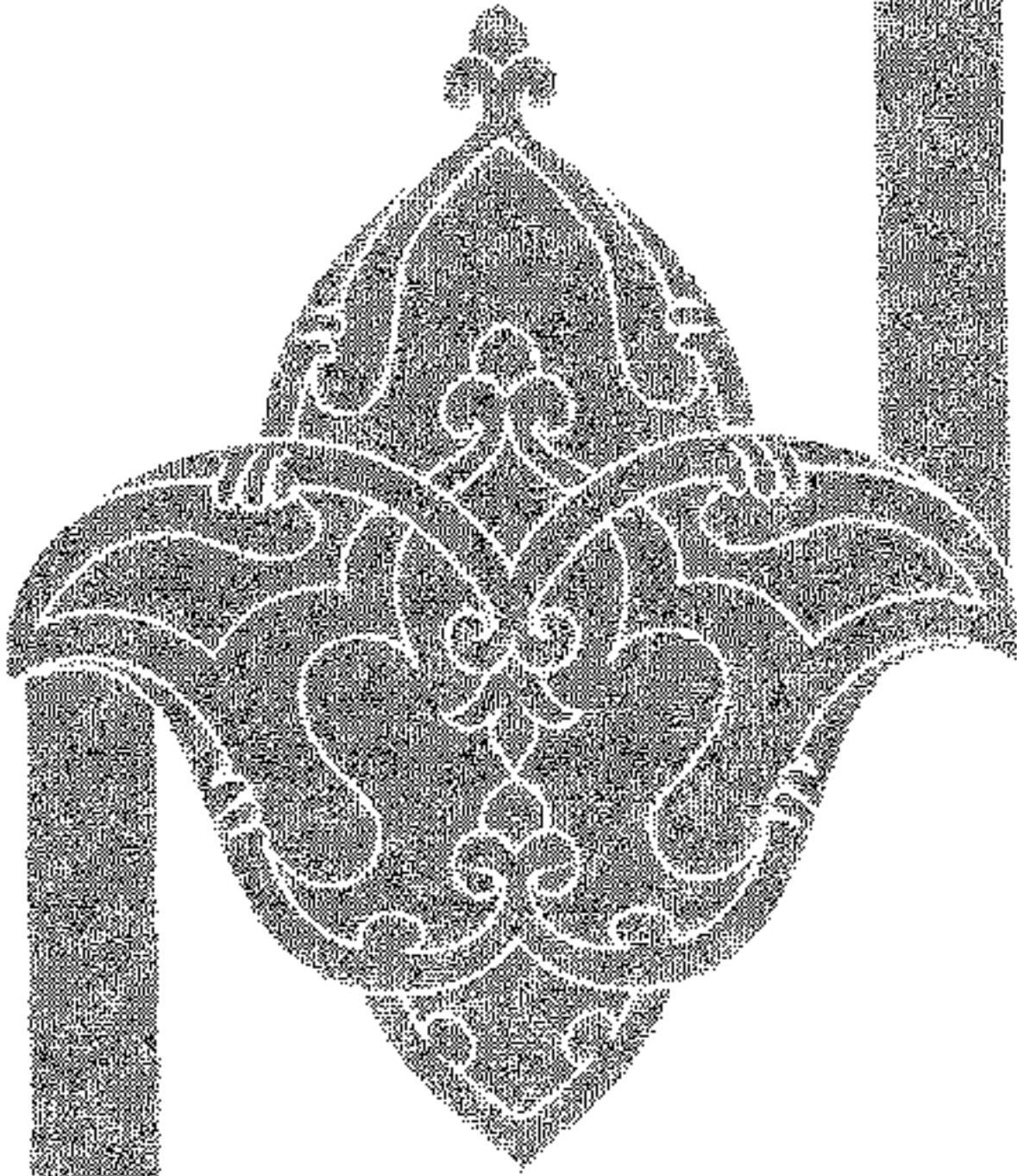
«از فقها و علمای بیان استدعای می‌نمایم که چنین مشی ننمایند و بر جوهر الاهی و نور ربانی و صرف (حرف) ازلی و مبدأ و منتهای مظاهر غیبی در زمن مستغاث (۲۰۰۱) وارد نیاورند آن چه در این کور وارد شد... اگرچه با جمیع این وصایا دیده می‌شود که شخصی اعور (یک چشم) که از رؤسای قوم است در نهایت معارضه برخیزد... باری؛ امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند... حق را از غیر، تمیز دهند و تلبیس باطل را به دیده‌ی بصیرت بشناسند. اگرچه در این ایام، رایحه‌ی حسدی وزیده... چنان چه جمعی که رایحه‌ی انصاف را نشنیده‌اند، رایات نفاق برافراخته‌اند و بر مخالفت این

۱۳. شور و غوغا، بانگ (دهخدا).

عبد اتفاق کرده‌اند... با این که با احدی در امری افتخار نکردم و به نفسی برتری نجستم... با فقراء مثل فقراء بودم و با علماء و عظماء در کمال تسلیم و رضا مع ذلک... چه اظهار نمایم؟... این عبد در اول ورود این ارض (بغداد) چون فی الجمله بر امورات محدثه‌ی بعد اطلاع یافتم، از قبل مهاجرت اختیار کردم و سر در بیابان‌های فراق نهادم... به خود مشغول بودم و از ماسوا غافل... قسم به خدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود... و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم... غیر از آن چه ذکر شد خیالی نبود و امری منظور نه. اگرچه هر نفسی محملی بست و به هوای خود خیالی کرد. باری، تا آن که از «مصدر امر» حکم رجوع صادر شد و لابداً تسلیم کردم و راجع شدم. دیگر قلم عاجز است از ذکر آن چه بعد از رجوع ملاحظه شد. حال دو سنه (سال) می‌گذرد که اعداء در اهلاک این عبد فانی به نهایت سعی و اهتمام دارند؛ چنان چه جمیع مطلع شده‌اند. مع ذلک نفسی از احباب نصرت نکرده... و این عبد در کمال رضا، جان بر کف، حاضریم که شاید از عنایت الاهی و فضل سبحانی، این حرف مذکور مشهور در سبیل نقطه و کلمه‌ی علیا فدا شود و جان در بازد و اگر این خیال نبود... آئی در این بلد توقف نکردم.»^{۱۴}

میرزا حسین علی در رساله‌ی خالویه از اظهار امری که باعث بر این ستیزه‌جویی مخالفان شده بود، ذکری در میان نمی‌آورد؛ ولی میرزا آقا جان خادم چندی بعد، به اظهار امر او در سال ۱۲۷۵ اشاره می‌کند و می‌گوید آن را دوباره پوشانید. همان طور که در سال ۱۲۶۹ که به بغداد رسیدند عمل کرد و بدین اظهار امر و پوشاندن آن در اثر ضوضای معاندین تصریح می‌کند. پس این وضع نامناسبی که بهاء الله در این دو صفحه از ایقان آن را شرح می‌دهد، ناگزیر نتایج نامطلوبی بوده که بر اظهار امر دوم از طرف او در سال ۱۲۷۵ مترتب شده بود.

۱۴. ایقان، میرزا حسین علی نوری: ۱۹۲-۱۹۵. (۲۹۸)



رساله خالویه یا ایقان (قسمت دوم)

کتاب شناسی بزرگ‌ترین کتاب بهائیان و اختلاف نسخه‌های آن و...

ماه‌نامه‌ی «گوهر»، سال ششم، فروردین ۱۳۵۷، شماره‌ی مسلسل

۶۱: ۲۳-۱۵.

کسی که ایقان را از اوّل تا آخر مطالعه کند، جز صفحه‌ی ۵۸ از اواخر باب اوّل از چاپ اوّل و از صفحه‌ی ۱۵۱ تا ۱۵۴ باب دوم همان چاپ که مطالب آن‌ها با سایر مندرجات کتاب کمتر سازش دارد، کلیه‌ی مطالب دیگر ایقان را در اثبات دعاوی سید علی محمد باب و حسن اعتقاد و ایمان نویسنده‌ی کتاب نسبت به اظهارات سید باب می‌نگرد.

در چند موضع که نویسنده خواسته به وجود خود اشاره‌ای کند، به ذکر «خادم فانی» و «عبدفانی» قناعت ورزیده که در آن شبهه‌ی هیچ‌گونه ادّعا و اظهار امری نرود. بنابراین، تألیف این رساله در حقیقت بیان اعتقاد راسخ نویسنده‌اش به کلیه‌ی دعاوی باب بوده؛ بی آن که برای خود کوچک‌ترین حقّی و مقامی قائل باشد و چنان که گفته شد، گویا نتیجه‌ای که از این اقدام منظور داشته، همانا از الاهی شکّ و شبهه از بایبان مهاجر و مسافر بغداد درباره‌ی شخصیت دینی مؤلف بوده است که در فشار مخالفان و معاندان سرسخت قرار گرفته بود.

از آن چه از اواخر باب دوم نقل کردیم، دو نکته به نظر می‌رسد که به کیفیت اعتقادات مؤلف شکل خاصی می‌دهد؛ یکی قید «مصدر امر»ی که به امر او تسلیم شود و بازگشت و دیگری آن که جان بر کف حاضر بوده تا در راه نقطه و کلمه‌ی مستور فدا کند.

برای کسی که به اصطلاحات بیانی آشنا باشد، مقصود از «حرف مذکور مشهود» نویسنده‌ی کتاب است که پیوسته در بغداد با مردم در تماس و مذاکره بوده و کلمه‌ی «مستور»، همان شخصی است که بنا به قول عبدالبهاء در تاریخ سیاح، او را برای مصلحت امری از انظار دور نگاه داشته بودند و به جای معرفی به اسم، او را «مقام مستور» می‌گفتند.^۱

وجود لفظ نقطه پیش از کلمه‌ی مستور، چنین افاده می‌کند که نویسنده‌ی کتاب می‌خواهد نسبت به باب و وصیّ مستور او که «مصدر امر» معرفی شده، عرض فداکاری کند. وجود این موارد در کتاب مزبور، پیش از اعلام جدایی دو برادر نوری و اظهار دعوت تازه و جداگانه در ادرنه به سال ۱۲۸۰ ق، هیچ اشکالی به وجود نمی‌آورد و جریان امر از روی گزارش‌های جنرال کنسول ایران در بغداد به وزارت خارجه، تا هنگام انتقال حضرات از بغداد به سوی اسلامبول، بر همان منوال باقی بود که میرزا یحیی ازل حتی به هنگام خروج از بغداد هم در پس پرده‌ی مستور و جناب «ایشان» در هر موردی مذکور و مشهود باشد.

اما بعد از اعلام دعوت در ادرنه، قضیه دیگرگون شد و ضرورت پیدا کرد که ایقان به طوری عرضه شود که این الفاظ و عبارات کتاب، دیگر به کیفیت ادعای جدید در اذهان بایبان زیانی نرساند.

محتمل است این کتاب پیش از آن که وضع قابل قبول و تکثیر را به خط دست زین‌المقربین پیدا کند، به مراحل متعدد تصحیح و اصلاح لازم

۱. یازده سال و چیزی بهاء‌الله در عراق عرب اقامت کرد. روش و سلوک این طایفه به قسمی واقع شد که شهرت و صیت تزاید کرد، چه که در میان ناس ظاهر و مشهود و با جمیع طوایف معاشر و مألوف و با علماء و فضلاء در حل مسائل مشکله‌ی الاهیه و تحقیق حقائق مطالب معضله‌ی ربانیّه مانوس بود. از قرار روایت از عموم طوایف به حسن معاشرت و آداب محاوره جمیع حاضرین و واردین راخشنود می‌کرد. این نوع حالات و حرکات او سبب شد که گمان سحر کردند و از خواص علوم غریبه شمردند. و در این مدت میرزا یحیی مستور و پنهان و بر روش و سلوک سابق باقی و برقرار بود. (مقاله شخصی سیاح: ۹۷ - ۹۸).

فائز شده باشد که فقدان نسخه‌های مورخ به دوران اقامت بغداد و ادرنه، ما را از کیفیت امر بی‌خبر می‌دارد؛ چنان‌که گفته شد امروز دو نسخه‌ی استاندارد از این کتاب موجود است:

یکی مخطوط به خط زین‌المقربین و دیگری چاپی به خط نستعلیق کاتب نامعلوم که شاید از آن غصن اکبر یا خادم باشد؛ چه، این دو تن از طرف «ایشان» با اختیارات تام برای نشر آثار او به بمبئی در ۱۳۰۸ ق اعزام شدند و در نتیجه‌ی این مسافرت بود که اقدس چاپ اول و ایقان چاپ اول انتشار یافت.

با وجود این، کلمات «خادم فانی» و «عبدفانی» و «مصدر امر» و «کلمه‌ی مستور» در هر دو نسخه‌ی موصوف، بر جای ماند و مانند استخوانی درون زخم کهنه‌ی مذهبی بایه باقی ماند.

اما چاپ دیگری از این کتاب که به خط نستعلیق و با اسم عددی کاتب که ۲۵۱، مقلوب اعداد حروف بهاء (۱۵۲) در امضای اوست، در سال ۱۳۱۰ ق انتشار یافته و خط آن با خط نستعلیق میرزا جبار مشکین قلم زنجانی، میرزا آقا جان کاشی و میرزا محمد علی غصن اکبر، تفاوت شکلی دارد.

پس، آن چه که فاضل مازندرانی، زیر کلمه‌ی ایقان از جلد اول اسرار الآثار آورده «اولین طبع به خط مشکین قلم در بمبئی به سال ۱۳۱۰ ق صورت گرفت» نمی‌تواند بر این طبع منطبق گردد.

چه؛ اولاً جمع حروف اسم «مشکین قلم» و «جبار» و «میرزا جبار» و «جبار زنجانی» هیچ‌کدام با ۲۵۱ عدد اسم کاتب این چاپ مساوی نیست.

ثانیاً اصلاحاتی که از چاپ ۱۳۱۸ ق به بعد در چاپ‌های قاهره و تهران و دهلی منظور آمده، در این چاپ وارد شده است؛ در صورتی که نسخه‌ی

چاپ میرزا آقا جان و میرزا محمد علی که به سال ۱۳۰۸ ق و در حیات بهاء در بمبئی انتشار یافت، با سی و پنجمین نسخه‌ی خط استاندارد زین المقرّبین، کاتب وحی که در ۱۲۹۴ ق قلم بند شده، از هر حیث تطبیق می‌کند و نسخه‌ی زین متنی است که صحت آن را از طرف مؤلف تصدیق کرده‌اند.

ثالثاً وضع عکاء در سال ۱۳۱۰ ق که بیش از یک سال بر مرگ پیشوای بهائیان نمی‌گذشت، از هیچ لحاظی با اصلاح و تجدید نظریک طرفه و چاپ سریع کتاب به صورت تازه هنوز مناسب نبود.

رابعاً خط این چاپ با خط مجموعه‌ی نامه‌های معروف به «اقتدارات» که همین سال در بمبئی به تاریخ معین و خط و امضای مشکین قلم انتشار یافته، یکسان نیست و تصور می‌رود فاضل غفران مآب^۲ در حافظه‌ی خود، چاپ اول ایقان را که نویسنده‌اش معین نشده با چاپ اول مجموعه‌ی اقتدارات که در سال ۱۳۱۰ ق به قلم مشکین قلم انتشار یافته بود، در هم آمیخته و از آن ایقانی به وجود آورده که در سال ۱۳۱۰ ق برای نخستین بار انتشار یافته باشد و بدین نیندیشیده که متن چاپ ۱۳۱۰ ق با متون اصلاح شده‌ی چاپ ۱۳۱۸ ق به بعد، از حیث تغییر شکل الفاظ و عبارات بر یک منوال است و مثلاً «خادم فانی» در این چاپ «مظلوم» و کلمه‌ی «مستور» هم به «کلمه‌ی علیا» تبدیل شده است.

بنابراین، متن چاپ اول ۱۳۰۸ ق که از حیث املاء و انشاء با روایت معتبر و مجاز نسخه‌های خط زین المقرّبین کاملاً مطابقت دارد، نسخه‌ای معتبر و با نسخه‌ای که یک سال بعد، بدون وجود متنی قابل استناد، صدها تغییر در الفاظ و عبارت آن راه یافته، قابل مقایسه نیست.

۲. فاضل مازندرانی.

از ۱۲۷۸ [ق] تا ۱۳۱۸ هجری شمسی که مطابق ۱۳۵۸ هجری قمری بوده، یعنی در طول مدت هشتاد سال، هرگز در جایی دیده و شنیده نشد که نسخه‌ی اصل ایقان به خط مؤلف، در فلسطین و یا محل دیگری وجود دارد؛ تا آن که پس از هشتاد سال، فاضل مازندرانی ناگهان در خانه‌ی فاطمه خانم، دختر حاجی میرزا علی تریاکی خراسانی و همسر حاجی میرزا حسین علی یزدی معروف به «سمی مقصود» یا «هم نام بهاء» که از کارگزاران بنام بهائی در یزد و شیراز بود و با افنان شیرازی رابطه‌ی نسبی نداشت، نسخه‌ای از ایقان بدون تاریخ تحریر یافت که خط آن به خط عبدالبهاء در آغاز جوانی و هیجده سالگی او شباهت داشت و در حاشیه‌ی برخی از صفحه‌هایش مطالبی نوشته شده بود که به خط بهاء شبیه بود.

زن صاحب‌خانه و مالک نسخه، عقیده داشت، این همان نسخه‌ای است که هشتاد سال پیش در بغداد به سید محمد خال اکبر تسلیم شد و پس از فوت او سه پسر و چند دختر دیگرش از وراثت این میراث خانوادگی محروم ماندند و تنها به خدیجه سلطان دختر سید محمد که مادر میرزا علی، پدر فاطمه بوده، رسید و خدیجه سلطان هم به دختر داماد خود که از زن دیگری جز دختر خدیجه داشته، بخشید. عجب است از این دختر و شوهرش که سال‌ها بود در این طریقه‌ی مذهبی و مالک این نسخه بودند، به وجود چنین اثر بی‌مانندی در صندوق خانه‌ی خود تا این تاریخ پی نبرده و به معرفی آن پرداخته بودند.

پیش از آن که این نسخه به دستور شوقی افندی از ایران به فلسطین اشغالی برود و در آثار بهائی حيفا در کنار تل اییب^۳ ضبط شود، فاضل آن را دیده و در اسرار الآثار خود چنین وصفش می‌کند:

۳. تلاویو: شهری در کشور فلسطین اشغالی در ساحل بحر الروم (مدیترانه). (فرهنگ معین ۵)

«در محلی از هاشم به طریق تزیید و الحاق به خط دستی بہاء اللہ شمّہ ای داشت... و صورت عبارت چنین است: «و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضر م که شاید از عنایت الہی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشہور در سبیل نقطہ و مکمن مستور فدا شود و جان در بازد. اگر این خیال نبود فهو الذی نطق الروح بامرہ، آنی در این بلد توقف نمی کردم و کفی باللہ شہید.» و خط شکستہ ی نستعلیق و جمل عربیہ ی خط نسخ زیباست ولی مانند «شہید» مذکور در آخر، بی الف علامت نصب و فعل های جموع در آیات قرآنیہ... بی الف زائده بعد واو جمع و نظائر کلمات «رؤساها» و «ملائکہا» یعنی آوردن جموع عربیہ را بہ جمع فارسی بہ علامت «ها» و نیز نظائر افعال فَلَتنَقَطِعَنَّ یعنی آوردن امر مخاطب معلوم را با لام امر و نظائر فعل تَصَلِّقُ یعنی آوردن فعل مضارع غیر طلبی با نون تأکید و امثال ذلک، بسیار دارد.»^۴

در صورتی کہ ہمین عبارت منقول فاضل را در نسخہ ی خطی و چاپی استاندارد کہ اصلش از تصویب مؤلف گذشتہ «شہیداً» با الف و بہ جای «مکمن» یا کمین گاہ بی مورد و زاید در جلوی مستور مرادف مکمون، «کلمہ» با صفت «مستور» ہمراہ است.

فاضل مازندرانی، بر عکس میرزا ابوالفضل و داعیان دیگر بہائی، منکر وجود نقاط متعدّد ضعف املائی و انشایی در نسخہ ای کہ بہ عقیدہ ی فاضل، جامع فضیلت خط و انشا بوده، نشدہ است و سپس در ہمین اثر، خود خواستہ بہ تفسیر و تعلیل و تجویز استعمال غلط ها پردازد کہ از حدود بحث فعلی ما خارج است و کسانی کہ مایل بہ تحصیل اطلاعات بیشتری در این زمینہ باشند، باید بہ کتاب های خطی آقایان محمدرضا

۴. اسرار الآثار ۱: ۲۶۷ - ۲۶۸.

افضل و ابوتراب هدایی از فضلا و اثر تحقیقی خطیب شهیر، آقای حلبی درباره‌ی ایقان مراجعه کنند تا به کیفیت این بحث مهم آگاه شوند.

مطلبی که در این مورد باید به خاطر داشت این است که صرف شباهت خط نسخه‌ای به دست خط پسر و پدر یعنی عبدالبهاء و بهاء را نمی‌توان دلیل اصالت نسخه شمرد؛ زیرا چنان که می‌دانیم در پیرامون این پدر و پسر، مردان و زنانی از خویش آشنا بودند؛ هم چون میرزا محمدعلی و میرزا آقاجان و مادر شوقی افندی و میرزا حبیب وزین و صبحی که از عهده‌ی شبیه‌نویسی خط آنان به خوبی بر می‌آمدند.

از خوانندگان ارجمند این مقاله اجازه می‌خواهم بار دیگر موضوع نگرانی سران بهائی را از بابت انتشار ایقان در میان آورم و خاطر نشان سازم، رقابت و کشمکشی که از سال ۱۲۸۰ ق تا حین مرگ برادران نوری، دامان هر دو تن را گرفته بود، که روزگاری در کنار هم از مواهب حزب برخوردار می‌شدند، به این گونه امور مایه می‌بخشید و وجود دو عبارت «مصدر امر» و «کلمه‌ی مستور» در برابر «حرف مذکور و مشهور» و «خادم فانی» و نظائر آن که شأن برادر بزرگ را دون مرتبه‌ی برادر کوچک می‌برد، در آغاز امر پرده بر صدها مورد قابل انتقاد از لحاظ املا، انشا، کیفیت روایت و نقل فرو می‌افکند.

با وجود این، در حیات مؤلف امکان تغییر کامل این عبارت‌ها میسر نشد؛ ولی پیوسته جانب احتیاط را در نشر این اثر به خارج از حوزه‌ی معتقدان بر می‌انگیخت تا آن که شیخ عبدالسلام آخوندزاده‌ی قفقازی^۵ رساله‌ی اول و دوم خود را در انتقاد جنبه‌ی فکری و استدلالی ایقان تدوین کرد و عبدالبهاء و میرزا ابوالفضل را در پی هم برانگیخت تا به پاسخ‌گویی پردازند، دریافتند که زمینه برای طرح موارد قابل انتقاد لفظی کتاب آماده است.

۵. ایشان همان کسی است که بعدها میرزا ابوالفضل، کتاب فرائد را در پاسخ به انتقادات او در مورد ایقان نوشت.

بدین نظر در فاصله‌ی انتشار رساله‌ی دوم شیخ الاسلام (۱۳۱۴ق) و انتشار فرائد گلپایگانی در سال ۱۳۱۷ق، یا یک سال بعد آن، فرصتی به دست آنان افتاد تا کتاب را با اصلاح موارد قابل نقد و اخذ زیر نظر میرزا ابوالفضل در قاهره با حروف سُربی به سال ۱۳۱۸ق به صورت جدیدی در آورند و بر مردم عرضه کنند و به تدریج نسخه‌های چاپ اول آن از دسترس نسل جدید خارج گردد.

چاپ‌های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۸ق و چاپ عکسی کوچک و چاپ سنگی دهلی که متوالیاً انتشار یافت، همه مبتنی بر نسخه‌ی تصحیح شده‌ی چاپ ۱۳۱۸ق بود که بدان اشاره رفت. در این میان تکالیف نسخه‌ی چاپ مورخ به ۱۳۱۰ق درست مشخص نیست که از حیث زمان انتشار، یک سال بعد از چاپ و از حیث تصحیح الفاظ و کلمات، در ردیف نسخه‌های بعد از ۱۳۱۸ق قرار دارد.

خدایا، زین معما پرده بردار! آری؛ وجود کلمه‌ی «مستور» و «مصدر امر» چنان که رفت، فوق‌العاده موجب دغدغه‌ی خاطر حضرات بهاء و عبدالبهاء و شوقی افندی بود. اما تبدیل کلمه‌ی مستور «به کلمه‌ی علیا» در چاپ‌های ۱۳۱۸ق به بعد توانست به نسیان لقب «مستور» برای ازل در دوران اقامت بغداد کمک کند و اگر برخی از مبلغان ضمن نکوهش میرزا یحیی از استعمال لقب «مستور» در حق او استفاده نمی‌کردند، شاید امروز در میان بهائیان و بابیان نسل حاضر، کسی باقی نبود که به وجود آن بتواند پی ببرد.

عبارت «مصدر امر» که چندان به بهاء و عبدالبهاء گران سنگ نمی‌آمد، بر شوقی افندی تحمل ناپذیر افتاد و برای محو اثر آن در میان بهائیان فارسی نخوان و انگلیسی دان آینده، با وجود این که علی‌قلی کلانتر کاشی مقیم آمریکا، به دستور عبدالبهاء، ایقان را یک بار به انگلیسی ترجمه کرده و

نشر داده بود و هنوز اقدس که قانون اساسی حزب است به زبان انگلیسی ترجمه نشده بود، شوقی افندی خود ترجمه‌ی تازه‌ای از ایقان به انگلیسی تهیه کرد تا در ضمن، عبارت «مصدر امر» را در صفحه ۲۵۱ ترجمه‌ی خود به عبارت انگلیسی «میسٹیک سورس» یا «اصل عرفانی» مبدل سازد و سایه‌ی سنگین سابقه‌ی وجود ازل را از سر عبارت «مصدر امر» کوتاه کند.

اما این نکته را در ترجمه‌ای که به دستور شوقی از ایقان به زبان عربی شده و در بیروت به چاپ رسیده منظور نیاورده و «مصدر امر» را به جا گذارده‌اند. فاضل مازندرانی در کتاب اسرار الآثار خودش، این مطلب را از قول بهاء نقل کرده است:

«کتاب ایقان مخصوص جناب خال - علیه بهاء الله ابھی - در حضور نازل و کیفیت حبس و سفر این مظلوم در آن مذکور، آن را به غیر نسبت داده‌اند. بگوای غافل، از افنان سؤال نما تا بر تو واضح و معلوم گردد.»^۶

این موضوع در لوح یا کتاب مضاف به اسم شیخ تکرار شده و معلوم نیست که؟ و کی؟ و در کجا؟ ایقان را به مؤلف دیگری نسبت داده بود؟

ذکر افنان در این مورد قرینه است که این اثر قلمی مربوط به سال‌های آخر عمر بهاء و بعد از تاریخ نگارش مکتوب یا کتاب شیخ بوده است؛ زیرا تا حدود سال ۱۳۰۰ ق هنوز ذکری از افنان در پیش نیامده بود و سید محمد خال و فرزندانش در شیراز کتاده‌ی مسلمانی می‌کشیدند و بعید نیست تاریخ اثر به زمانی دیرتر از این موقع هم بپیوندد.

فاضل مازندرانی ضمن توجیهاتی که از برخی اغلاط لفظی و معنوی ایقان می‌کند و در مورد ذکر انبیاء داود و عیسی و نوح و هود علیهم السلام که عبارات

۶. اسرار الآثار ۱: ۲۷۷.

ایقان با مبانی مقرر و اخبار موثق تطبیق نمی‌کند، بیانی جذاب دارد که از خودش بشنوید:

«سخن درباره‌ی انبیاء مذکور حکمة طبق سطوح معتقدات ظاهر به عوام و حسب عقیده‌ی مخاطب، یعنی حاج سید محمد خال آورده‌اند تا استیحاش و تعجب نکند؛ چنان‌که بسیاری از مواضع و بیانات مذکوره در این کتاب چنین است.»

و بدین ترتیب، کار دنیا و دین را بر یک مبنی قیاس کرده و درهم آمیخته است. تاریخ تألیف ایقان، چنان‌که از عبارت «اکنون دو سنه است» برمی‌آید، دو سال بعد از اظهار امر به سال ۱۲۷۵ ق یعنی در ۱۲۷۷ ق بوده است و در جای دیگر رساله با قید عبارت «اکنون هجده سنه می‌گذرد» تاریخ تألیف را به سال ۱۲۷۸ ق می‌رساند که مورد قبول بهائیان است؛ اما در آن جا که ذکر «سنه‌ی ۱۲۸۰ می‌گذرد» اشکالی به وجود می‌آورد که اگر از بعثت به حساب آید، به سال ۱۲۷۰ ق، یعنی دوران قبل از مهاجرت بهاء به کردستان برمی‌گردد و اگر از مبدأ هجرت برخلاف ظاهر عبارت گرفته شود، به دو سال بعد از ۱۲۷۸ ق، هنگام ورود بایبان به اسلامبول یا ادرنه می‌رسد.

به هر صورت، تاریخ تدوین ایقان هم خالی از ابهام و اشکال نیست و با وجودی که آقای ابوتراب هدایی در نسخه‌ای از ایقان خطی که با چاپ اول مقابله می‌کرده عبارت «هزار و دویست و هفتاد و هشت» را به جای «هزار و دویست و هشتاد» دیده است، مطابقت کلیه‌ی نسخه‌ها با روایت هشتاد، بدین صورت منفرد، ارزشی جز احتمال تصرف قلم اصلاح کاتب نسخه نمی‌دهد.

راجع به این کتاب می‌توان سخن بسیار گفت و مانند خطیب دانشمند حلبی، چند صد صفحه‌ی بزرگ درباره‌ی آن چیز نوشت؛ ولی چنین کاری از فراخور بحث کتاب‌شناسی و حضور ذهن ما بیرون است.

اینک در خاتمه، نظر خوانندگان را درباره‌ی اغلاط و اختلافات لفظی و معنوی نسخه‌های چاپی و خطی ایقان به این چند نکته جلب می‌کند:

شیخ عبدالسلام آخوندزاده در رساله‌ی «مدافعه و مطالعه»ی خود، بر مبنایی اساسی، استدلال ایشان را هدف انتقاد منطقی و کلامی قرار داده؛ ولی به نقاط ایراد لفظی و معنوی، از عبارات ایقان نظری نیفکنده است و به میرزا ابوالفضل و خطیب حلبی مجال آن را داده است که یکی از تغافل شیخ بر خود بیالد و دیگری با نقل صد و پنجاه و اندی غلط ادبی گوش مدعی را بمالد.

آقای محمدرضا افضل، که ایقان چاپ اصلاح شده‌ی ۱۳۱۸ق قاهره را مورد مطالعه قرار داده، هشتاد و چهار خطای آن را در کتاب مطبوع «فلتات و خطئات» بر شمرده است.

آقای ابوتراب هدایی در چاپ سوم از کتاب «این دین نیست»، چهارصد و پنجاه مورد تفاوت یا تصحیح میان یک نسخه‌ی خطی از کتاب ایقان که در دست داشته با نسخه‌ی چاپ اول سُربی قاهره یافته و در برابر هم در جدولی نهاده است. علاوه بر آن در ضمن نقل ده آیه از قرآن کریم تصرّفاتی یافته و نوشته است.

عده‌ای از جوانان فاضل پژوهشگر در تهران، از مقابله‌ی دقیق چاپ اول ایقان با پنج چاپ دیگر، جدولی فراهم آورده‌اند که ۴۸۴ مورد اختلاف را در آن جدول قید کرده‌اند.

خطیب فاضل آقای حاجی شیخ محمود حلبی، علاوه بر نقل جدول اختلافات مزبور، صد و پنجاه و چهار غلط ادبی از متن ایقان بیرون آورده و در کتاب «پژوهش جامع درباره‌ی ایقان» تألیف خود، به تفصیل یاد کرده است.

شاید دیگری در ضمن مراجعه‌ی تازه‌ای، به موارد دیگری هم برخورد؛ چنان که یکی از دوستان فاضل نویسنده در ضمن مراجعه به آخرین صفحه از چاپ اول، وقتی نظری بر عبارت عربی «المنزول من الباء و الهاء» افتاد که در همه‌ی نسخ خطی و چاپی به همین صورت وارد است، بر ذکر کلمه «منزول» به جای «نازل» اعتراضی داشت که در جدول اغلاط ادبی خطیب حلبی هم ذکر شده بود. ولی حذف حرف «الف» از آخر عبارت «الباء و الهاء» را قابل توجیه و تعلیل نمی‌دانست و می‌گفت در پایان غالب نسخه‌های خطی و چاپی ایقان و در کنار آن، از دو حرف «ب» و «ه» صورت رقمی امضای میرزا حسین علی با اعداد ۱۵۲ به چشم می‌رسد و وجود عدد «۱» در آخر امضا به یادآورنده‌ی حذف بی‌جهت «الف» دنباله «ب» و «ه» متن کتاب است.

اینک دست به دعا برداشته و از خداوند تبارک و تعالی می‌طلبیم: رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ.
۲۵ محرم سنه‌ی ۱۳۹۸ هجری قمری.

تکمله

آقای منصور پهلوان* که بر اخبار و آثار فرقه‌ی بابی و بهائی وقوف دارد، ضمن یادداشتی که از نوشته‌ی سلیمانی اردکانی، در ترجمه‌ی احوال میرزا ابوالفضل گلپایگانی استخراج کرده و فرستاده است، خاطر نشان می‌سازد که میرزای گلپایگانی در سال ۱۳۰۵ ق که به تبریز سفر کرده بود، در آن جا نوزده جلد از کتاب ایقان چاپی را که در همان سال به خط میرزا محمدعلی غصن اکبر به چاپ رسیده بود، برای احباب همدان به ارمغان فرستاد. در این صورت به فرض صدق خبر معروف سرشناسان طایفه، تاریخ نشر ایقان سه سال پیش از ۱۳۰۸ ق و مسافرت میرزا محمدعلی و میرزا آقاخان به بمبئی در ۱۳۰۵ ق بوده و حدس ما را

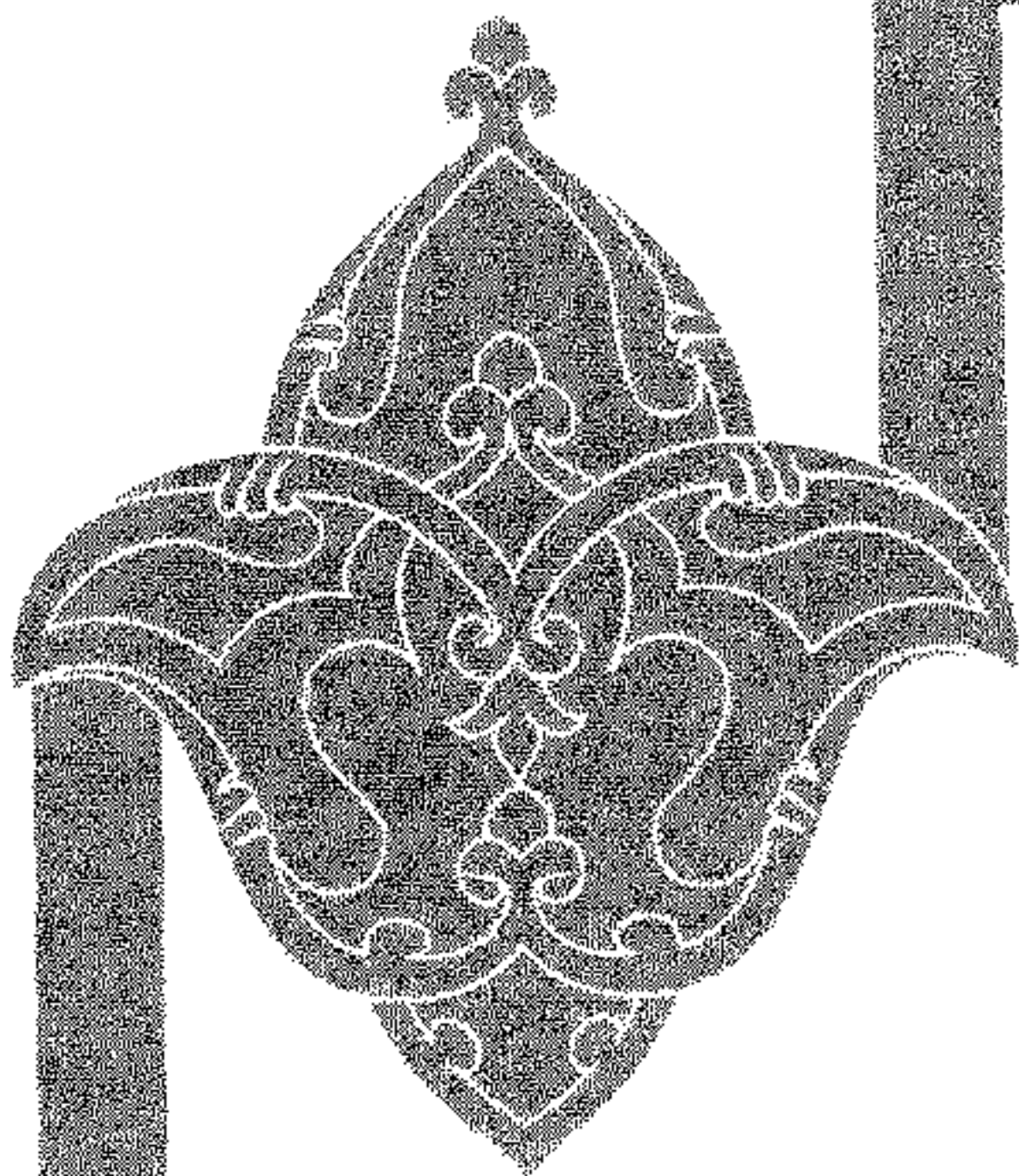
در این که چاپ اول کتاب به خط غصن اکبر بوده، تأیید می‌کند. با وجود این، تردید درباره‌ی انتساب نسخه‌ی چاپ ۱۳۱۰ ق را به خط مشکین قلم، چنان که مبلغ مازندرانی پنداشته، از میان نمی‌برد؛ ولی روایت او را در این که چاپ ۱۳۱۰ ق نخستین چاپ ایقان است، ردّ می‌کند.

از آن چه در این مقاله راجع به ایقان و از مقاله‌ی قبلی درباره‌ی اقدس استنباط گردید، میرزا محمدعلی غصن اکبر در اصلاح و تصحیح و انتشار این دو کتاب سهم دوم را پس از پدرش داشته و بهائیان فعلاً از پرتو همت غصن اکبر به صورت‌های چاپی از این دو اثر دسترس پیدا کرده‌اند. با وجود این، لعن و سب و نفرین دسته‌ی پیرو شوقی افندی بر او در زیر عنوان (ناقض اکبر) بهترین پاداشی بوده که از طرف پیروان پدرش در ترویج و تصحیح این آثار بدو عاید شده است. نفرت بهائیان از این خوش‌نویس منصوص کتاب عهدی و مصحح ایقان و اقدس، تا آن جا می‌رسد که مهرابی در دفتر سرگذشت گلپایگانی، حادثه‌ی ارسال ایقان‌ها را از تبریز به همدان، از روی نوشته‌ی سلیمانی نقل کرده؛ ولی خود را راضی نکرده که اسمی از میرزا محمدعلی ببرد؛ زیرا او را مستحقّ عذاب و لعنت می‌دانسته است.

امضای معمولی میرزا حسین علی در پایان نوشته‌هایش شماره‌های حروف بهاء یا ۲ و ۵ و ۱ در آخر نسخه‌های خطی ایقان هم نقل شده که حاصل جمع این سه عدد هشت می‌شود، نه عدد نه (۹) که رقم عددی حرف ط می‌باشد. رقم نه (۹) و حرف ط را که مخفف (طل) باشد، نسخه‌برداران و محاسبان در موقع نسخه‌برداری کتاب برای ارائه‌ی زوائد مکتوب در نسخه یا جرح و تعدیل فرد، و رقم‌های محاسبات سیاقی به کار می‌بردند و وجود آن در کنار یا روی چیزی اشاره بر عدم صحت آن می‌کرده و تعبیر «رقم نه روی فلان چیز کشیده شد» در زبان فارسی ماخوذ از همین اصطلاح

دیوانی و سیاقی بوده است. تصور این که وجود حرف همزه یا «ء» در کلمه‌ی بهاء عربی بتواند برای آن ارزش ۱ را نظیر الف تأمین کند و ۸ جمع را به ۹ برساند، خالی از اشکال علمی نیست؛ زیرا وضع تصویر حرف همزه به اعتبار حرکت آن تغییر می‌کند و پایه‌ی متناسب با حرکت را اختیار می‌کند و ارزش عددی همزه به حرف پایه‌ی آن بستگی دارد؛ مثلاً در کلمه‌ی سؤال عدد ۶ و در سائل عدد ۱۰ و در مسألت عدد ۱ می‌باشد و آن‌گاه در نظائر کلمه سوء، ابتداء، سناء و بهاء، چون همزه در خط پایه‌ای ندارد و برای همزه ضمن حروف ابجد، ارزش عددی ثابتی معهود نیست، به همین نظر خود میرزا حسین علی در تصویر اعداد حروف بهاء به همان سه عدد (۲ و ۵ و ۱) اکتفا کرده و از همزه‌ی بهاء حسابی برنگرفته است و جمع آن‌ها حقیقاً همان عدد (۸) می‌شود؛ تعیین عدد ۹ (صحیح نیست؛ بلکه رمز همان (ط) مخفف (طل) و باطل فنّ سیاق است).

در قسمت اول این مقاله که در شماره‌ی بهمن و اسفند سال پیش انتشار یافت، در صفحه‌ی ششم مقاله و ۸۲۷ مجله، دست بی‌پروای صفحه‌بند شیرین کار خطایی صورت داده و شش سطر اول صفحه را برداشته و به آخر همان صفحه برده و آن‌گاه صفحه را با سطر هفتم آغاز کرده است؛ در نتیجه، ارتباط حادثه که خواننده باید از روی روایت مکتوب بهاء بنگرد و بشنود، برهم خورده است. خوانندگان مجله باید متوجه این خطاکاری و اصلاح آن قبل از مطالعه باشند.



عظیم پس از باب و پیش از ازل (قسمت اول)

ناگفته‌هایی از شرکت بابیان در قتل شاه و نقش ترشیزی (عظیم)
به عنوان جانشین باب در این موضوع

ماه‌نامه‌ی «گوهر»، سال ششم، شماره‌ی ۳، خرداد ۱۳۵۷، شماره‌ی
مسلسل ۶۳: ۱۸۳-۱۷۸.

یکی از ارباب اطلاع بنام آقای علی حامدی در ملاحظاتی که بر مقاله‌ی مربوط به رساله‌ی ایقان نوشته‌اند و برای ماه‌نامه‌ی تحقیقی گوهر فرستاده‌اند، متذکر چهار نکته شده‌اند:

یکی آن که عظیم جانشین باب نبوده؛ این سمت به میرزا یحیی ازل برادر کوچک میرزا حسین علی، بنا به دستور باب اختصاص داشته است.

نکته‌ی دیگر این که جناب بهاء و جناب ازل از القابی بوده که پس از کشته شدن باب در مورد این دو برادر در تاریخ قدیم بابیه (مشهور به نقطه‌الکاف) ثبت شده و ربطی به سال‌های بعد که این دو برادر در بغداد می‌زیسته‌اند، نداشته است.

نکته‌ی سوم: محمدرضا مخملباف اصفهانی (که به احتمال قوی مؤلف کتاب تاریخ قدیم پنداشته می‌شود) در سال ۱۲۷۰ ق یا اندکی پیش و پس از آن در زندان درگذشته است.

نکته‌ی چهارم: مدارک جانشینی میرزا یحیی پس از کشته شدن باب را از براون و جاهای دیگر نقل کرده‌اند.

با وجودی که هیچ‌یک از این چهار نکته به طور مستقیم با سرگذشت کتاب ایقان ارتباطی ندارد تا از ایراد آن‌ها بر صحت مطالب مقاله‌ی مزبور ضعفی و وهنی وارد آید، ولی به مناسبت آن که از این چند موضوع در آن

مقاله ذکری در میان آمده و آقای حامدی را برانگیخته است تا درباره‌ی آن‌ها نظر خویش را اظهار دارند، این جانب را نیز به بیان توضیحی در هر چهار مورد تشویق می‌کند.

نخست درباره‌ی عظیم سخن را بدین نحو آغاز می‌کنیم که در میان مسلمانان ایران و بایبان و ازلیان و بهائیان و پژوهندگان بی‌طرفی که موضوع را از بوته‌ی پژوهش و سنجش می‌گذرانند، جز در برخی کلیات مربوط به وقایع و اماکن و اسامی اشخاص دخیل در حوادث تاریخ قدیم بایته، کمتر نقطه‌ی مورد اتفاق نظری می‌توان یافت و عرضه داشت و هر دسته‌ای مطالب را از زاویه‌ی دید خاصی می‌نگرند و مورد بحث قرار می‌دهند.

پس از تدوین تاریخ قدیم بایته که بنا به تصریح مؤلف گم‌نام، در بخش تاریخ از مجموعه‌ی معروف به نقطه‌الکاف، نگارش آن در سال هزار و دویست و هفتاد هجری قمری صورت گرفته است، هیچ‌گونه اثر دیگری سراغ نداریم که به وسیله‌ی مؤلفی بایبی درباره‌ی حوادث مربوط به سال‌های ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۸ ق نوشته شده باشد و به شرحی که ضمن مقالات مربوط به تاریخ قدیم و جدید و تاریخ نبیل زرنندی که در این مجله از بوته‌ی تحقیق گذشت دریافته‌ایم، فکر تاریخ‌نگاری پس از استقرار مهاجران و تبعیدشدگان در بغداد، به خاطر برخی از افراد بایبی گذشت و با استفاده از نوشته‌های مورخان مسلمان که آثار ایشان در این موقع احیاناً به چاپ هم رسیده بود و استمداد از حافظه‌ی افراد حاضر که در حوادث مزبور شرکت جسته بودند و قضایا را از دریچه‌ی چشم همراهی و طرفداری می‌نگریستند، کتاب تاریخ قدیم را با ذکر اسم مؤلف و محل تألیف و عنوان خاصی، در بغداد نوشتند؛ کتابی که بعداً در اثر غفلت یا اغفال میرزا ابوالفضل گلپایگانی و امضای شتابان مستر براون، صاحب اسم خاص و مؤلف مشخصی هم گردید.

عجیب است که مؤلف بابی در تدوین این کتاب به مجموعه‌ی آثار باب که احیاناً در آن‌ها اشاراتی به برخی از حوادث مختلف دوران زندگانی او دیده می‌شود، مراجعه‌ی مستقیم نکرده و در تعیین اوقات و اوضاع و احوال مربوط به حوادث، از نوشته‌های خود صاحب ادعا استفاده‌ای نبرده و بیشتر به زمینه‌ی طرح واقعه‌نگاری نویسندگان مسلمان، امثال سپهر خورموجی و هدایت با تغییر چهره‌ی عبارات به صورت موافق، قناعت ورزیده است.

با وجود این، متنی که در ۱۲۷۰ ق به این کیفیت تهیه و تحریر شد، بر کلیه‌ی متونی که پس از آن نویسندگان بابی یا بهائی به زبان‌های فارسی، عربی، انگلیسی و فرانسه راجع به حوادث تاریخ بیست و پنج سال عهد اول نوشته‌اند، از هر حیث ترجیح دارد و به هر نسبت که از ۱۲۷۰ ق بدین طرف نزدیک‌تر شده‌ایم، نقل متصرفانه‌ی حوادث و وقایع، نوشته‌های جدید را از قبول نظر حقیقت‌جو دورتر کرده است.

پس آن چه بنا به منطق تاریخی، برای پژوهندگان در درجه‌ی اول از اهمیت است، استخراج نکات تاریخی موجود در آثار منسوب به باب و یاران اولیّه‌ی اوست که در سیر وقایع و ایجاد حوادث تأثیر مستقیم داشته‌اند؛ موضوعی که تا کنون به ندرت مورد توجه پژوهندگان قرار گرفته و هر چه که از آغاز بروز این امر، دورتر شده‌ایم، همانا دست تصرف در صورت آثار باز مانده، بنا به سوابق و قرائن، بی‌پروا تر شده است.

گذشته از این قسمت مسکوٹ عنه، باید به اسناد رسمی دولت ایران و نوشته‌های مسلمانان معاصر نگریست که پیش از ۱۲۷۰ ق به ثبت آن‌ها پرداخته‌اند و احیاناً در همان اوان به چاپ هم رسیده است. شاید تنها نمونه‌ای که از خط دست‌باب برای مقابله با خطوط منسوب بدو بتوان سراغ کرد، همان متن تو بنامه‌ی باب باشد که در زمان ولایت عهدی ناصرالدین شاه با گزارش مجلس مباحثه‌ی باب و علماء در سال ۱۲۶۵ ق

از تبریز به تهران فرستاده‌اند و این مدرک در ضمن مجموعه‌ی اسناد دولتی تا صدر مشروطه محفوظ بود و پس از استقرار مشروطه از دربار به کتاب‌خانه‌ی مجلس شورای ملی انتقال یافت و تاسی و اندی سال قبل توپنامه را در تالار مطالعه‌ی کتاب‌خانه‌ی سابق مجلس بر دیواری آویخته می‌دیدیم و هم‌اکنون عین ورقه، درون صندوق امانات مجلس شورا در بانک ملی نگه‌داری می‌شود.

مدلول این نامه بر پژوهنده روشن می‌کند که چرا علمای تبریز در همان زمان حکم به ارتداد باب ندادند و او را مدتی دیگر در بازداشتگاه نگاه داشتند تا آن که در ۱۲۶۶ ق به روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه حکم قتل او صادر و اجرا شد. این نامه‌ی چند سطر که مورد قبول عبدالبهاء و میرزا ابوالفضل در کشف الغطاء و مستر براون در مواد تحقیقی برای بابی‌گری هم قرار گرفته، بیش از آن همه‌ی هیاکل و توقیعات و مناجات‌ها و ادعیه‌ای که به خط باب منسوب شده (چون از ۱۲۶۹ ق تا امروز در محل معینی، پیوسته نگاه‌داری می‌شده است) از نظر خط‌شناسی بیشتر قابل اعتماد محسوب می‌شود. اگر از کتاب «مستیعظ» تألیف میرزا یحیی که در بغداد بر ضد میرزا اسدالله دیان خویی مدعی جانشینی باب، نوشته است صرف نظر کنیم، در میان نوشته‌های دیگر فرقه‌ی بابی و بهائی مدرک کهنه‌ای که بر شخصیت شیخ علی عظیم ترشیزی پرتوی بیفکند، سراغ نداریم؛ در صورتی که روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه* و رساله‌ی متنبتین اعتضاد السلطنه، قدیم‌ترین اطلاعات را درباره‌ی زندگی و مرگ او زیر نظر محقق می‌گذارد.

در اسناد رسمی و تواریخ چاپی و خطی قدیم که در آن از حوادث مربوط به تاریخ قدیم بابیه سخن رفته است، هنوز از میرزا یحیی نوری، نامی ندیده‌ایم و از برادر بزرگ ترش حسین علی هم مانند یک فرد بابی عادی یاد کرده‌اند که در جریان هیچ‌یک از حوادث مهم مربوط به دوران حیات و بعد از ممات باب، این دو برادر، متعهد عمل مهمی نبوده و مسئولیتی بر عهده نداشته‌اند.

شادروان علی روحی کرمانی سه سال پیش، مکتوبی به زبان عربی به من نشان داد که علی نامی در روزگار قدیم از تهران به بایبان کاشان نامه نوشته و آنان را برای شرکت در عملی غیر معلوم به تهران دعوت کرده بود. روحی تصور می کرد نویسنده‌ی آن نامه میرزا حسین علی بهاء باشد. بیش از یک نظر دقیق، مجال ملاحظه نیافتم و در همین مشاهده و مطالعه‌ی سریع دریافتم و صاحب کاغذ را قانع ساختم که نوشته‌ی مزبور از علی عظیم ترشیزی است، نه میرزا حسین علی نوری.

امیدوارم این نوشته‌ی مستند در جزو سایر اسنادی که گاه به گاه پیش شادروان روحی دیده می شد، محفوظ باشد و روزی قدیم ترین مدرک توطئه‌ی دسته جمعی برای کشتن ناصرالدین شاه و ایجاد وحشت در مملکت به امید غلبه بر اوضاع، در اختیار پژوهندگان قرار گیرد؛ توطئه‌ای که رشته‌های پیچیده‌ی دیگری از آن را می توان در سرگذشت عباس میرزا و مسافرت اولیه‌ی میرزا حسین علی به عتبات در ۱۲۶۷ ق روابط بعدی مهاجران بابی در شهر بغداد با شاهزادگان قاجار مقیم بغداد، در مدارک مختلف به دست آورد.

گزارش رسمی که در شماره‌ی هشتاد و دوم از روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه، روز دهم ذی القعدة‌ی ۱۲۶۸ ق، اندکی بعد از اجرای حکم اعدام درباره‌ی شیخ علی عظیم و یارانش و سیزده روز پس از حادثه‌ی حمله به شاه در نیاوران به چاپ رسیده است، شیخ علی عظیم را باعث و بانی و آمر و مسؤول این حادثه معرفی می کند و این امر که در تاریخ قاجار سپهر و حقایق الاخبار خورموجی* و ضمیمه‌ی روضة الصفا‌ی هدایت*، به همین کیفیت نقل و ثبت شده، در رساله‌ی متنبتین اعتضاد السلطنه با جزئیات بیشتر و مقدمات دیگری می توان دید و از مجموع آثار و احوال، بدین نکته پی برد که بعد از هلاکت بصیر یا سید کور هندی به دست شاهزاده ایلدرم، میرزای قاجار حاکم بروجرد که با برخی از بایبان سرو سرتی داشت،

۱. فرزند محمدشاه قاجار و برادر ناصرالدین شاه که با برخی از بایبان، رابطه‌ی نزدیکی داشت.



ریاست بابیه بی منازع بر عظیم قرار گرفت و دیگر دستورات او برای همگنان در حکم وظایف مذهبی بود.

نمی دانم منظور بابیان از مُصطلحات وصایت و نیابت و خلافت باب در شأن میرزا یحیی چه بوده؛ در صورتی که بزرگ ترین تصمیمی که بعد از مرگ باب، در سال ۱۲۶۷ ق گرفته شد، همانا به وسیله ی شیخ علی عظیم بود، نه میرزا یحیی و برادرش که در آن موقع اعتضاد السلطنه را برای نقطه ی اتکای عمل خود برگزیده بود، ولی فطانت، ذکاوت و قدرت اراده ی میرزا تقی خان اتابک، همان مرکز توجه را در جهت مخالف و مقابل عمل حضرات و برهم زن توطئه ی عظیم قرار داد که در سال ۱۲۶۸ ق پس از فراخواندن عده ای از بابیان قم، کاشان، اردستان و اصفهان به تهران، نقشه ی توطئه را به مرحله ی اجرا گذارد؛ ولی ناقص ماند و قضیه به دستگیری عده ای از بابیان دخیل در توطئه و کشته شدن فجیع آن ها در ملاً عام خاتمه پذیرفت. میرزا حسین علی و چند نفر نوری دیگر که عدم شرکت ایشان در توطئه ثابت شد، از مرگ نجات یافتند و به زندان محدود دچار شدند. بدیهی است صرف عدم شرکت در توطئه ی قتل و بلوا برای نجات بابی مُرتد از هلاکت کافی نبود و بایستی عملی نظیر عمل سید حسین یزدی کاتب در تبریز یا رفتار خود باب در شیراز به سال ۱۲۶۲ ق و در تبریز به سال ۱۲۶۵ ق، قاعدتاً از طرف میرزا حسین علی نوری و چهار همشهری محبوس او صورت گرفته باشد تا ایشان را از سرنوشت قتل مُرتدان دیگر نجات ببخشد؛ موضوعی که سابقه ی عدم شرکت عملی فرزندان میرزا بزرگ نوری در حوادث قلعه ی طبرسی، زنجان و تبریز، واقعیت آن را تأیید می کرد.

عجب است با وجودی که میرزا حسین علی به صورت فردی که بابی بودنش در تحقیق ثابت نشده، و چهار تن دیگر از هم شهریان نوری اش به زندان در افتاده بود تا آب از آسیاب ها بیفتد و از تهران بیرون بروند، در

روزنامه‌ی دولتی وقایع اتفاقیه و تاریخ سپهر و هدایت، از او نام برده‌اند؛ ولی از میرزا یحیی برادرش مطلقاً اسمی در میان نیامده است تا مثلاً به بهانه‌ی صغر سن یا فرار و اختفا از تعقیب و مجازات نجات یافته باشد؛ مگر این که سخن میرزا حسین علی را در ردّیه‌ی بدیعی بر ضدّ ازل به دیده‌ی اعتبار بنگریم که می‌گوید: میرزا یحیی در شمیران و تهران با سلیمان خان افشار که شخصیت دوم توطئه شناخته شد، در آن ایام همراه بوده است. برای این که موضوع بیشتر خاطر نشان گردد، به این عبارت‌ها نظری بیفکنید که به ترتیب از روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه (نمره‌ی ۸۲) و روضه‌الصفای ناصری با تلخیص استخراج شده است:

«جمعی بی مغز و فرومایه که رییس و قطب آن‌ها ملا علی نام ترشیزی بود و نیابت باب سابق را ادعا می‌کرد و خود را به حضرت عظیم ملقب داشته، از اصحاب اتباع باب تنی چند به دور خود گرد آورده....»

«از آن جمله یکی میرزا حسین علی نوری درزرگنده (که جناب وزیر مختار دولت بهیته‌ی روس بودند) فرار کرده بود جناب معزی الیه به محض این که دانستند از این قوم است...»

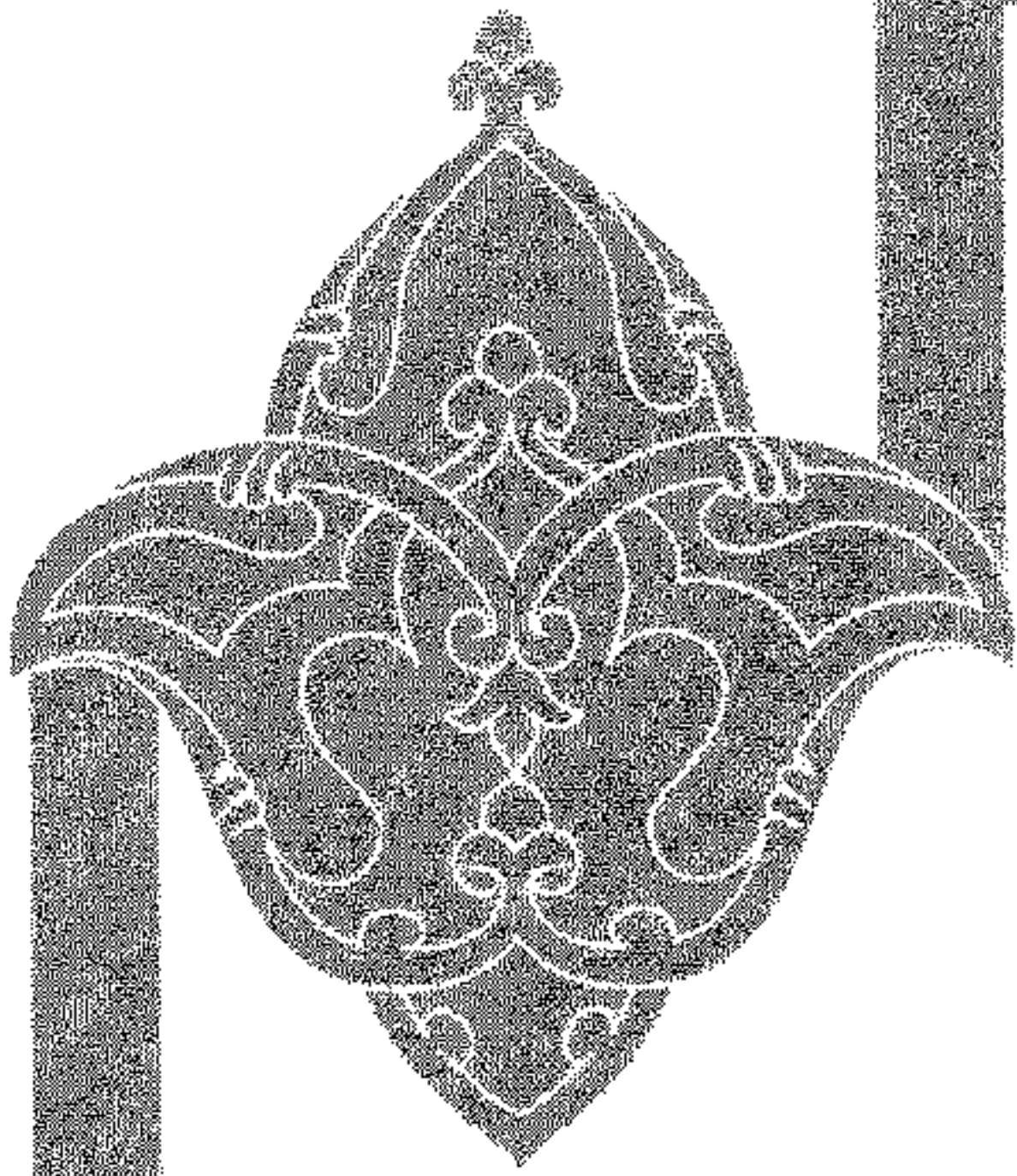
«شش نفر از آن‌ها که این اشخاص بودند: میرزا حسین قمی که بی تقصیر نبود به دلیل بعضی سؤال و جواب (محملاً درباره‌ی عباس میرزا برادر شاه که متهم به هم‌دستی با بابیه بود) او را نگاه داشتند و میرزا حسین علی نوری و میرزا سلیمان قلی (نوری) و میرزا محمود، همشیره‌زاده‌ی او و آقای عبدالله پسر آقا جعفر و میرزا جواد خراسانی. چون به تحقیق رسید که با آن‌ها در این مفاسد و شورا شرکت داشته باشند، لهذا اعلی حضرت حکم به حبس آن‌ها فرمودند و بقیه را به سزای خودشان رسانیدند.»

«... ملا شیخ علی را که رأس و رییس این فرقه بود و خود را نایب خاص باب می‌دانست و خود را به لقب حضرت عظیم ملقب ساخته و منشأ و مصدر و بانی و باعث این فتنه بود...»

«... علی الجملة آن کافر فاجر گمراه، شیخ علی نام که شیخ و مرشد آن گروه بود، به قانونی که تبدیل اسامی در آن مذهب معمول است، خود را حضرت عظیم ملقب کرده، به معتقدین خویش وعده‌ی حکومت بلاد ایران داده و مروج آن طغیان و مہیج آن عصیان بود...»

«مقرّب الخاقان حاجب الدوله (حاجی علی خان)، ملا شیخ علی ترشیزی که خود را حضرت عظیم لقب کرده و رییس و پیشوای این قوم بود به دست...»
اعتضاد السلطنه در متنبتین فصل خاصی را به شیخ علی ترشیزی اختصاص داده که از صفحہ‌ی ۴۰-۵۱ رسالہ‌ی فتنہ‌ی باب چاپ دکتر نوایی را دربرمی‌گیرد و دربارہ‌ی موقعیت بعد از قتل باب چنین یاد می‌کند: «بالجملة کافر فاجر که خود را خلیفہ و نایب خدامی دانست...»

در ترجمہ‌ی فارسی فصل یازدهم از کتاب تاریخ باب تألیف نیکلا کنسول قدیم فرانسه در تبریز که متن فرانسه‌ی آن هفتاد و سه سال پیش در پاریس و ترجمہ‌ی شادروان مترجم همایون فره‌وشی از آن زبان به فارسی، سی و پنج سال پیش در تهران به چاپ رسیدہ از گزارش رسمی سفارت فرانسه در عثمانی که یک صد و بیست و شش سال پیش بر اساس مندرجات روزنامہ‌ی رسمی تهران، از اسلامبول به پاریس فرستادہ شدہ بود، دربارہ‌ی شیخ عظیم می‌توان این نکته‌ها را دید: «پس از قتل او (باب) پیروانش در تحت او امر رییس دیگری واقع شدند کہ موسوم است به شیخ علی ترشیزی... حضرت اشرف میرزا آقاخان صدر اعظم مایل شد کہ خود به شخصہ از رییس این فرقہ‌ی منفور استنطاق کند. پس او را با شاگردانش به حضور آوردند و به استنطاق پرداخت. ملا شیخ علی برای دفاع از خود کوشش نکرد بلکه اعتراف کرد کہ بعد از مرگ باب سمت ریاست مذهب دارد و نیز اقرار کرد کہ او به رفقای فداکارش امر کردہ شاه را بکشند...»



عظیم پس از باب و پیش از ازل (قسمت دوم)

دسیسه چینی در تغییر جانشینی باب از ترشیزی «عظیم» به ازل
و بهاء

ماه نامه‌ی «گوهر»، سال ششم، شماره‌ی ۴، تیر ماه ۱۳۵۷، شماره‌ی
مسلسل ۶۴: ۲۷۷-۲۷۱.

چنان که ملاحظه فرمودید، در مدارک اصلی مربوط به حدوث واقعه که نزدیک به زمان بروز حادثه تنظیم شده، عموماً ملاً شیخ علی ترشیزی را نایب خاص و رییس فرقه‌ی بابیه می‌شناخته‌اند و در آن جا که از افراد نوری، متهم به بابی‌گری سخن در میان آمده، ابداً ذکری از میرزا یحیی زیر هیچ عنوانی نکرده‌اند و اگر اشاره‌ای بنام برادر بزرگ او، میرزا حسین علی شده است، نوشته‌اند که بر بهاء و چهار نفر دیگر از هم‌شهریان او اثبات تقصیری نشد که به مناسبت ارتداد از مذهب و شرکت در توطئه، سزاوار مجازات هلاکت باشند و حسب الامر شاه زندانی شدند.

قضا را این مطلب، شرحی را که خود میرزا حسین علی در کتاب الشیخ نوشته است، تأیید می‌کند؛ چه، او در کتاب الشیخ می‌نویسد:

«در ایامی که حضرت سلطان - ایدة الله ربّه الرحمن - عزم توجه اصفهان کردند، (من) اذن حاصل کرده، قصد زیارت بقاع مقدّسه‌ی منوره‌ی ائمه - صلوات الله علیهم - کرده و بعد از رجوع، نظر به گرمی هوای دارالخلافة، به لواسان رفتیم. بعد از توجه، حکایت (تیر زدن) حضرت سلطان - ایدة الله تبارک و تعالی - واقع در آن ایام امور منقلب، نار غضب مشتعل شد؛ جمعی را اخذ نمودند؛ از جمله این مظلوم را. لعمر الله (به خدا

سوگند) ابدأً داخل آن امر منکر نبودیم. در مجالس تحقیق هم عدم تقصیر ثابت. مع ذلک ما را اخذ کردند... و در ایام ولیالی در سجن مذکور در اعمال و احوال و حرکات حزب بابی تفکر می‌کردیم که... آیا چه شده که از ایشان چنین ظاهر، یعنی جسارت و حرکت آن حزب نسبت به ذات شاهانه؛ و بعد این مظلوم اراده کرد که بعد از خروج از سجن، به تمام همت در تهذیب آن نفوس قیام نماید.»

میرزا حسین علی در این حدیث نفس، به صراحت نشان می‌دهد که بابیان، در این اقدام مرتکب خطایی شده بودند که او و بستگانش در آن دستی نداشتند و در مجالس تحقیق، بی‌گناهی او ثابت شد؛ ولی به سبب نامعلوم، او در زندان به انتظار روزی ماند که بعد از ترک زندان برای عهده‌ی که بسته بود به اصلاح و تهذیب بابیان و جلوگیری از فساد و نزاع ایشان همت بگمارد.

این نکته می‌نماید که میرزا از کوتاه بودن مدت حبس خود از پیش آگاه بود؛ چه، در وجود او آن سری که بابیان دیگر را به تیغ هلاکت سپرد، نبود. به عبارت دیگر، میرزا شریک گناه سی و اند نفری که به گناه بابی‌گری و شرکت در توطئه محکوم و معدوم گشتند، شناخته نشد؛ بلکه او را از جرگه‌ی حزب بابی خارج دانستند.

مسلم است اقدام مستقیم عظیم به چنین امر خطیری دلیل آن شمرده می‌شد که بر حزب بابی (به اصطلاح میرزا حسین علی) سمت ریاست و ارشاد داشت و خود را نایب باب می‌شناخت.

عظیم چنان که اشاره شد، دستور احضار مریدان را از کاشان و نواحی مجاور آن به تهران، جهت شرکت در اقدام مهمی صادر کرد. در این امر بدون آن که

در ضمن مکتوب به وجود مرکز امر دیگری اشاره کرده باشد، دستور عزیمت صادر می‌کند و نظر کونت گوینیورا در کتاب مذاهب و فلسفه آسیای مرکزی تأیید می‌نماید که بعد از مرگ باب تا مدتی تکلیف جانشین او معلوم نبود و بعد از یک دوره‌ی مجدد بی‌تکلیفی، کار بر میرزا یحیی قرار گرفت.

توجه بدین نکته که گوینو مدتی بعد از وقوع حادثه‌ی نیاوران و قتل توطئه‌گران بابی به تهران رسیده بود و تا سال ۱۲۷۵ [ق] که در تهران می‌زیست، مهاجران بابی مقیم بغداد در پیرامون میرزا یحیی گرد آمده بودند. این امر که مدتی بعد از مرگ شیخ علی عظیم (که در اسناد مربوط رأس ورییس و مرشد و نایب خاص سید باب خوانده شده) صورت وقوع یافت، خلأ مقام بابیت و قائمیت را که مورد هجوم مدعیان متعدد در این فاصله واقع شده بود، از مقوله‌ی بی‌تکلیفی در تعیین یا انتخاب جانشین به حساب آورده است.

در تاریخ قدیم بابیه که به سال ۱۲۷۰ هجری تألیف شده و قدیم‌ترین سندی محسوب می‌گردد که نویسنده‌ای بابی درباره‌ی اوضاع و احوال و اشخاص هفت سال آغاز این امر نوشته است، با وجودی که هنگام تحریر کتاب، سه سال از مرگ عظیم و مدتی کوتاه از قرار گرفتن میرزا یحیی در مقام متصدی ریاست مستور حزب می‌گذشت، نویسنده‌ی کتاب در معرفی مقام عظیم بعد از مرگ باب در ریغ نورزیده و او را چنین معرفی کرده است:

«... یکی از اصحاب کبار که جناب شیخ علی نام خراسانی مشهور است، از اجله‌ی اصحاب مرحوم سید (کاظم) هم بودند و حضرت ایشان را عظیم خواندند و باب خاتم نامیدند و رساله‌ای در این باب به قاعده‌ی حروف نوشته‌اند که سبب چیست که علی، عظیم می‌شود و حسین، علی...»

در مورد دیگر از همین کتاب از عظیم چنین یاد کرده است:

«اما کیفیت ظهور قائمیت سید علی محمد آن بود که توقیعی به جناب عظیم مرحمت کردند و فرمودند: آن یا علی، انا قد اصطفیناک بامرنا و جعلناک مُلکاً تُنادی بَینَ یدی القائمِ بآئهِ قد ظَهَرَ یا ذنِ اللّٰهِ ذلک مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ عَلَیکَ وَ عَلَی النَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ.»

و فرمودند به جمیع بلاد اسلام برسان. پس نوشته جات را به اطراف عالم نوشتند و رسانیدند؛ من جمله در تهران هفده یا هجده نسخه نوشته، به نحو حکمت به امام جمعه و آقا محمود و سایر علما و بزرگان اهل، در خانه رسانیدند. غالباً ابا کردند و بعضی اظهار کردند و مراد آن حضرت آن بود که خبر قائمیت ایشان به مردم برسد.

این مطلب که از متن قدیمی بابی نقل شده، نشان می‌دهد که علی محمد باب بعد از کشته شدن محمد علی قدوس که در پی ایمان به بابت علی محمد باب نخستین کسی بود که در این موقع ادعای مقام قائمیت کرده بود^۲، ناگهان از مرتبه بابت خود به مقام قائم موعود برآمد و شیخ علی عظیم که غالب اوقات را میان ماکو و چهریق و تبریز و تهران در سیر و حرکت بود و در سفر باب از اصفهان به سوی تهران و تبریز نیز با او همراه بود، با لقب عظیم و مرتبه‌ی باب خاتم که بعد از مرگ باب الباب خالی مانده بود، مأمور تبلیغ این دعوت شدند.

۲. بنا بر نقل کتب تاریخی بابی و بهائی، قدوس پس از ورود به قلعه‌ی شیخ طبرسی در مازندران و در آغاز درگیری خونین پابیها با نیروهای مردمی و دولتی، پشت به مقبره‌ی شیخ طبرسی کرد و آیه‌ی «بَقِیَّةُ اللّٰهِ خَیْرٌ لِّکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ» را تلاوت کرد. در اخبار و روایات شیعی، این کار مخصوص به قائم علیه السلام است که به هنگام ظهور، پشت به بیت الله الحرام می‌فرماید و این آیه را قرائت می‌کند. در واقع این عمل قدوس، به تلویح ادعای قائمیت است. هر چند برخلاف نظر استاد محیط طباطبائی، مطابق با نقل بهائیان، ادعای قائمیت باب به چند ماه قبل از این واقعه و در مجلس ناصرالدین شاه در تبریز باز می‌گردد، اما از آن جا که چنین ادعایی تنها توسط شوقی افندی در صفحه‌ی ۹۷ کتاب قرن بدیع مطرح شده است، کنکاش در آن، موضوعی قابل تحقیق به نظر می‌رسد.

عظیم به اتکای این مأموریت در تهران به فعالیت پرداخت. اعتضاد السلطنه در کتاب متنبنین به این گوشه از شخصیت عظیم اشاره می‌کند و می‌گوید که در حلقه‌ی اصحاب مجلس خاص شاه‌زاده میرزا عبدالرحیم هروی* که با عظیم رابطه داشت، به تبلیغ او می‌پرداخت و اهمیت این امر در نظر میرزا تقی خان اتابک^۲ به درجه‌ای رسیده بود که شاه‌زاده را احضار می‌کند و گزارشی را که از خفیه‌نویس شهری به او رسیده بود، به اعتضاد السلطنه می‌دهد تا بخواند.

در آن گزارش یا رقعہ چنین نوشته شده بود:

«روز جمعه‌ی آینده بابی‌ها خیال دارند به هیأت اجتماع با شمشیر کشیده به مسجد شاه بروند و میرزا ابوالقاسم امام جمعه را به قتل آورده و پس از آن یا «صاحب الزمان» گویان به ارگ بریزند و فساد برپا نموده، به شاهنشاه و اتابک اعظم سوءادبی کنند و از جمله رؤسای این طایفه ملا شیخ علی است و خود را حضرت عظیم لقب داده و فی الحقیقه رئیس بابیه در دارالخلافة اوست و در هر چند روز به لباسی درآمد که مردم او را نشناسند و دو هفته پیش در هر خانه توقف نمی‌کند و ام الفساد این طایفه است و یکی دیگر میرزا احمد حکیم باشی کاشانی و دیگری میرزا عبدالرحیم برادر ملا تقی هروی که هر دو از رؤسای بابیه‌اند و آنان در حمایت علی قلی میرزا هستند، اگر آن‌ها گرفته شوند، فتنه برپا نخواهد شد.»

میرزا تقی خان (امیر کبیر)، شاه‌زاده را مجبور می‌کند که در صد دستگیری عظیم برآید. او پس از کوشش فراوان موفق می‌شود محمد حسین ترک از خلفای عظیم و شخصی مراغه‌ای را که از زنجان برای عظیم کاغذی آورده و دستگیر شده بود، به او تسلیم نماید و در ضمن شفاعت کند تا هروی را از قتل به حبس ابد محکوم کنند. اما شیخ علی عظیم از دست مأمورین

شاهزادہ جان بہ درمی برد و ہفت تن از بابیان کہ در اثر مساعی امیرکبیر دستگیر شدہ بودند، در ۱۲۶۶ق بہ قتل رسیدند کہ آخرین واقعہ از کتاب تاریخ قدیم بدان ہا خاتمہ می پذیرد.

شیخ عظیم بعد از کشتہ شدن باب مجال دیگری بہ دست آورد تا زمینہی حادثہی شوال ۱۲۶۸ق را فراہم آورد و با وجود کمال احتیاط کہ بہ کار می برد، سرانجام در اوین بہ دست حاجی علی خان مقدم گرفتار و با کلیہی اتباع خود کشتہ شد.

میان صفحہ ہای ۱۴۰ و ۱۴۱ چاپ براون از تاریخ قدیم بابیہ، نامہ ای از قرۃ العین خطاب بہ عظیم کلیشہ شدہ کہ بہ مقام برجستہ و برگزیدہی او پیش نویسندہ در این نامہ تصریح شدہ و از او تمجید کردہ است.

مؤلف کتاب تاریخ قدیم در فتنہی بصیر بر ضدّ عظیم کہ اتفاقاً از طرف پسران میرزا بزرگ نوری (ازل و بہاء) تشویق و تأیید ضمنی می شد، راجع بہ نقش حاجی میرزا جانی کاشی کہ در ۱۲۶۷ق از بصیر تبعیت کردہ بودند و تأثیر آن در اختلاف بصیر و عظیم، چنین نوشتہ است:

«... جناب نقطہی کافی (حاجی میرزا جانی) بعون اللہ استقامت در محبت ایشان (بصیر) کردہ و چشم از شماتت محتجبین پوشیدہ؛ خاصہ در فتنہی صدور اختلاف فیما بین جناب عظیم و جناب بصیر کہ قلوب اصحاب شق گردیدہ و راہ ذکر اختلاف بہ سبب آن بود کہ جناب عظیم می فرمودند کہ «من باب حضرتین و حبیب ثمرۃ الازلیۃ» می باشم و سلطان منصور می باشم و بہ نصوص عدیدہ و لہذا مطاع بر شما و جمیع اصحاب می باشم و بر کلّ فی الکل فرض می باشد کہ در نزد طلعت عزّ من خاضع بودہ باشند.»

معلوم است اگر در سال ۱۲۶۷ مقامی و شخصی برتر از عظیم وجود داشت کہ مورد قبول بابیان باشد، عظیم نمی توانست خود را سلطان

منصور و مطاع جمیع معرفی کند و در ازای چنین روش استواری از حبیب ثمره الازلیة جز اعتماد به وضع ممتاز خویش استنباط دیگری نمی توان کرد. در دنباله ی بروز همین اختلاف بین بصیر و عظیم، مؤلف تاریخ قدیم به اختلافی که در نتیجه ی این گفت و گو در اصفهان میان بابیان روی داد و تا شش ماه امتداد یافت اشاره می کند و می نویسد:

«سوی این دو ظهور (ذبیح نوری و بصیر هندی)، جناب ذکر علیه السلام (باب) به جناب عظیم خبر داده بود که بعد از من دو ظهور می شود، یکی ظهور حسینی (عظیم) و یکی ظهور یحیی و هریک زیاده از شش ماه در شکم نخواهند ماند، ظهورات دیگر هم شده است؛ یکی در ارض تاء (تبریز)، یکی در ارض فاء (فارس)، یکی در بغداد که سید علوم می گویند و یکی هم آقا محمد کراوی و امثال ایشان که هریک صاحب آیات و خدمات بوده اند.»

بدیهی است بعد از انتقال بابیان به بغداد و تجدید فعالیت علنی ایشان در عراق عرب، چند تن دیگر با نظیر همین دعوی ها برخاستند که برخی از آنان به دست خود بابیان کشته شدند و گاهی وحشت از ترور، چنان بر برخی از این افراد مستولی می شد که از تعقیب ادعای خود صرف نظر می کردند؛ مانند درویش محمد ساوهای معروف به نبیل زرنندی که پس از ترک ادعای «من یظهری» بعداً شاعر مداح میرزا حسین علی شد، تا از «من یظهر» گزند بابیان کینه جو در امان بماند.

این شاعر همان کسی است که بعد از مرگ بهاء در خلیج عگاء غرق شد تا نغمه ی تازه ای ساز نکند!

سال ها بعد از مرگ او کتاب تاریخی به زبان انگلیسی به عنوان ترجمه ی مجهول او به وسیله شوقی افندی تألیف و چاپ شد.

بنا بدان چه گفته شد، تصور نمی کنم بتوان برای عظیم، در خلال سال های ۱۲۶۷ و ۱۲۶۸ ق، موقعیتی نازل تر از ریاست حزب بابی قائل

شد. ورود نام میرزا یحیی در این قلمروی ادعا، شاید از سال ۱۲۶۹ق و انتقال میرزا حسین علی و میرزا یحیی از تهران و مازندران به بغداد زمینه‌ی مساعدی یافته باشد و به تدریج بر سوابق مربوط به عظیم و دعاوی مشابه شش - هفت نفر دیگر پرده‌ی نسیان فرو افکنده و مقام برتر عظیم را از یاد برده باشند.

اما درباره‌ی محمدرضا مخملباف اصفهانی که از روی قرائن، مؤلف کتاب تاریخ قدیم بایته حدس زده شد، در صورتی که آقای حامدی به پاورقی صفحه‌ی ۱۱۲ تاریخ چاپ براون مراجعه کرده باشند، دیده‌اند که «کاتب نسخه» یا شخص دیگری در حاشیه‌ی صفحه پس از اشاره به حبس مکرر او نوشته که در سنه‌ی ۱۲۷۴ هجری وفات یافته است. بنابراین تا چهار سال بعد از ۱۲۷۰ مشارالیه را باید در قید حیات دانست.

میرزا حسین علی در کتاب بدیع از دیدار خود با سیداسماعیل مقتول ملقب به ذبیح، در سرای محمدرضای اصفهانی که در جوار خانه‌ی او بوده شرحی می‌نویسد و نشان می‌دهد که مدتی را در بغداد به سر می‌برد و با یکدیگر رابطه‌ی نزدیک داشته‌اند.

بنابراین، تأثیر قلم نگارش او در تحریر مطالب کتاب تاریخ قدیم به مصطلحات و اوضاع و احوال زمان تألیف کتاب در بغداد، امری غیر قابل اجتناب و انکار شمرده می‌شود؛ چنان‌که به زعم حقیقت‌جویان، برخی مطالب مربوط به شرح حال ازل را به طور مسلم، او از زبان میرزا حسین علی و برادر او میرزا یحیی در بغداد شنیده، در کتاب خود آورده است.

بحث درباره‌ی وصایت میرزا یحیی و نتیجه‌ای که آقای حامدی از آن برگرفته‌اند، ممکن است مثلاً برای یک بابی ازلی قابل قبول باشد، ولی برخورد محقق بی‌طرف با چنین موضوعی به طور مسلم با برداشت بابی و بهائی و حتی شیخی و بالاسری هم تفاوت دارد.

صورتی که از دست خطّ باب در این زمینه به وسیله‌ی براون و بعد از او بارها در آثار دیگران تکرار شده، در حقیقت اثر و خبر واحدی تلقی می‌شود که از مقابله و مقایسه‌ی صورت آن با صورت خطّ مسلم باب در تو بنامه که وجود آن به طور مستمر از ۱۲۶۵ تا کنون در بین اسناد رسمی دربار و مجلس شورا مسلم بوده است، شبهه‌ی عدم اصالت و شبیه نویسی را در اذهان بر می‌انگیزد.

سایر مواردی که در کتاب مستی‌قظ و آثار دیگر بایه از این بابت وارد است، همه از راه خطّ صبح ازل تکثیر شده و مدرک اصیل مستقلی در پشت سر ندارد. بنابراین، بهتر است در کنار نظریات مبتنی بر جانب‌داری‌های مذهبی، برای اهل تحقیق هم حوزه‌ی مطالعه‌ی آزادی در عالم تحقیق شناخته شود که در آن الزام و تعصب را امکان تصرف نباشد.

اصولاً پس از تشخیص موقعیت مذهبی علی محمد باب و تطبیق نتیجه‌ی بحث با انتظارات شیعه‌ی اثناعشری از موعود غایب خود، شناختن مقام باییت و قائمیت و ذکریت، جایی برای طرح موضوع وصایت و خلافت و نیابت کسی باقی نمی‌گذارد؛ تا چه رسد به اظهار نبوت و الوهیت و مشیت و ربوبیت و دعاوی نظیر آن‌ها.

چهارچوبه‌ی اعتقادی که درون آن میرزا یحیی در کتاب مستی‌قظ، میرزا اسدالله دیان خوئی و دستیارش میرزا ابراهیم تبریزی وارد می‌کند، همان قالب قائمیت و باییت است که توغّل در مواضع مختلف آن از قدوس تا باب و دیان، ما را در عالم نامحدودی از مسائل کلام مذهبی وارد می‌کند که با خواسته‌ها یا دانسته‌های امروز بابی یا ازلی و بهائی مناسبتی نخواهد داشت.

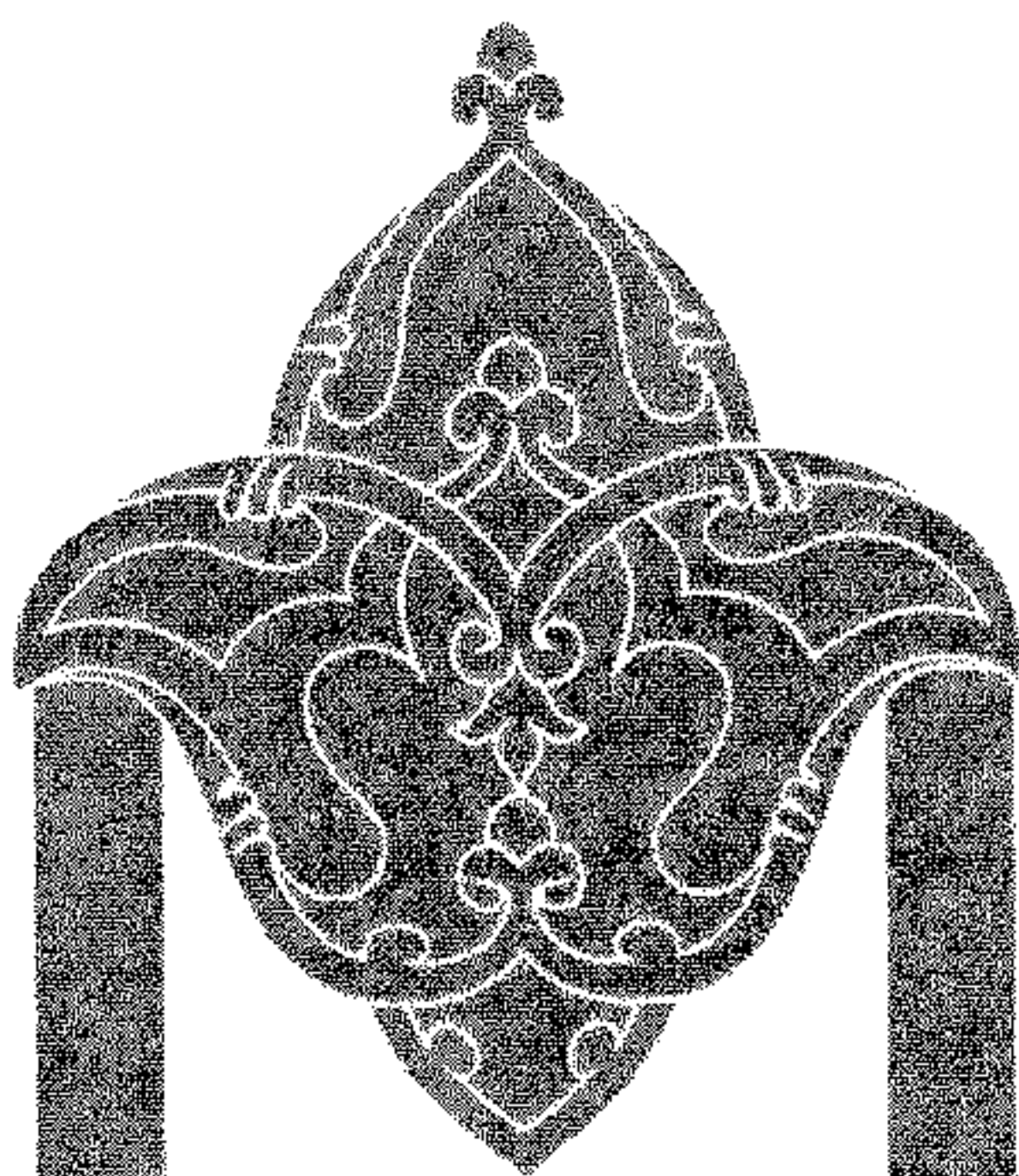
بنابراین، همان بهتر که در ملاحظات راجع به مقالات تاریخی و کتاب‌شناسی، از قالب محدود آن‌ها تجاوز نشود و قفل سکوت را از درهای بسته‌ای نگشاید که در گشودن آن‌ها احتمال وصول سازش دلخواهی نمی‌رود. نقل یک مطلب از قسمت دوم کتاب الشیخ بهاء که در آن هادی نامی طرف

خطاب نویسندۀ قرار گرفته، شاید بتواند ذهن دورانیش آقای حامدی را به تدبیری که از طرف میرزا در حیات باب برای جلب نظرها در آینده به سوی برادر کوچکش به کار رفته بود، روشن سازد:

«از همه گذشته اقسامک بالله (تو را به خدای یکتای توانا سوگند می‌دهم) که در نوشتجاتی که به اسم او (ازل) نزد نقطه‌ی اولی (باب) رفته ملاحظه نما تا آثار حق (میرزا) را به مثابه‌ی آفتاب ممتاز مشاهده نمایی.»

به هر صورت، صرف ارائه‌ی توقیعی از علی محمد باب، آن هم به خط صبح ازل در ضمن آثار چاپی براون و دیگران برای قبول چنین وضعی کافی نیست و ظهور ده تن بابی از حرف حیّ (عظیم) گرفته تا درویش دوره‌گرد مدّاح (نبیل ساوه‌ای) در طی سه - چهار سال که همه مدّعی برترین مقام روحانی مورد قبول فرقه یا حزب بابی (به تعبیر بهاء) بودند و گرایش جمعی از بابیان به این چند تن مدّعی و بروز اختلاف و کشمکش‌ها که غالباً به قتل مدّعی منجر می‌شد، خود نشان می‌داد که از موقع انتقال باب از اصفهان به آذربایجان به بعد، جهت اظهار نظر و عقیده‌ی طرفداران باب درباره‌ی او و یارانش یکسان نبوده و در آن میان گاهی (شیخ محمد علی) قدّوس را در مقام قائم موعود، صاحب آیات بیّنات و علی محمد را در مرتبه‌ی باب، مژده‌رسان می‌شناخته‌اند؛ قدّوسی که در ابتدای امر میرزا یحیی، خود را از مریدان ثابت قدم او در دوره‌ی حیات او و رجعت وی بعد از مردن می‌پنداشت.

با کمال تأسف موضوع تشخیص و تفکیک دعاوی اشخاص دخیل در امر و تعیین حدود صلاحیت آن‌ها در مرحله‌های مختلف هنوز بر بساط پژوهش و سنجش قرار نگرفته است و امیدوارم نفوسی هم چون آقای حامدی که با موضوع انس خاطری دارند، بدین امر اقدام کنند.



پی نوشت



فهرست اعلام

ابن هشام: ابومحمد عبدالملک بن هشام بن ایوب حمیری (م ۲۱۳ یا ۲۱۸ ق/ ۸۲۸ یا ۸۳۳ م)، محدث، مؤرخ، ادیب، نسب‌شناس و تدوین‌کننده‌ی مشهورترین کتاب درباره‌ی سیره‌ی پیامبر ﷺ است.

ابوالفضل گلپایگانی: وی از افراد ممتاز بهائی است؛ به طوری که او را نویسنده‌ی مفضل‌ترین و برترین کتاب استدلالی و نظری بهائیه می‌دانند. وی در سال ۱۲۶۰ ق در گلپایگان متولد شد و در سال ۱۲۹۳ ق بر اثر ملاقات با فاضل قائینی (نبیل اکبر آقا محمد، پسر ملا احمد، وفات یافته‌ی سال ۱۳۰۹ ق در بخارا) و دیگران، در سن ۳۳ سالگی بهائی شده است و به تبلیغ این مرام پرداخته است. او نخست از طرف حسین علی بهاء و سپس از طرف عباس افندی، مأمور نوشتن کتاب‌های استدلالی گشت و چندین کتاب به حمایت از مرام بهائی نوشت که از جمله‌ی آن‌ها کشف‌الغطاء، دُرر بهیه، حُجج بهیه، برهان لامع، رساله‌ی ایوبیه و رساله‌ی اسکندریه است.

عباس افندی ملقب به عبدالبهاء، توجه خاصی به گلپایگانی داشت و او را لایق کارهای مهم می‌دانست؛ چنان‌که در کتاب اسرار الآثار (حرف الف، صفحه‌ی ۴۰) این‌گونه مرقوم است که عبدالبهاء در تلگرافی به آقا محمد تقی اصفهانی چنین نگاشته‌اند: «اسباب راحت ابوالفضل را مهتیا نمایند او عبارت از نفس من است.»

گلپایگانی سرانجام در سال ۱۳۳۲ ق در سن ۷۲ سالگی در مصر درگذشت.

ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا: مشهور به ابوعلی سینا و ابن سینا و پورسینا (۴۱۶-۳۵۹ خورشیدی ۳۷۰-۴۲۸ ق، ۹۸۰-۱۰۳۷ م، زاده‌ی روستایی در نزدیکی بخارا، (تولد ۱ شهریور، درگذشت در همدان) پزشک ایرانی، از مشهورترین و تأثیرگذارترین فیلسوفان و دانشمندان ایرانی اسلامی بود. وی ۴۵۰ کتاب در زمینه‌های گوناگون نوشته‌است که شمار زیادی از آن‌ها در مورد پزشکی و فلسفه است. جرج سارتن او را مشهورترین دانشمند سرزمین‌های اسلامی می‌داند که یکی از معروف‌ترین‌ها در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها و نژادهاست. یکی از کتاب‌های معروف او «قانون» است. او از نظر فلسفی، پیرو ارسطو و از بزرگان فلسفه‌ی مشاء محسوب می‌شود. بوعلی معتقد به معاد روحانی است و روح را روحانیه‌الحدوث و روحانیه‌البقاء می‌داند.



ادرنه: ولایتی از ولایات عثمانیه (ترکیه‌ی جدید) در روم ایلی از بخش ترکیه‌ی اروپا. در شمال آن امینه طاغ و خواجه بلقان و در مشرق آن دریای سیاه و در جنوب ولایت آستانه و بحر مرمر یا داردانل و ارخبیل [آرشی پل = گنگبارا] و در مغرب دسپتوداغ واقع است. مساحت آن ۶۲۷۸۸ هزارگز و مرکز آن شهر ادرنه است که ولایت بنام آن نامیده شده و آن از مهم‌ترین ولایات عثمانیه است.

ادیب طالقانی: وی از مؤلفین جلد اول «نامه‌ی دانشوران» بود و یکی از چهار نفر فضیلائی درجه اول که اعتضاد السلطنه، وزیر علوم وقت، آن‌ها را مأمور نگارش «نامه‌ی دانشوران» کرده بود. هنگامی که به فرقه‌ی بابیه گروید، به این جهت او را از دارالتألیف به کلی اخراج کرد. تألیف دیگرش «لسان العجم» در صرف و نحوی باشد. مدفن او در غرب تهران است.

اسرارالآثار: کتاب «اسرارالآثار خصوصی» به صورت خلاصه‌ی «اسرارالآثار» گفته می‌شود. وجه تسمیه‌ی اسرارالآثار خصوصی آن است که: فاضل مازندرانی کتابی بنام اسرارالآثار عمومی در شرح اصطلاحات دینی، فلسفی، عرفانی و هم چنین توضیح و بیان اعلام مندرج در کتب مقدّس و تاریخ نگاشته که تکثیر نگردیده است. کتاب دیگری با همین اسلوب در توضیح و تبیین آثار و الواح بابی و بهائی به نگارش در آورده که جهت تمایز آن دو، کتاب اخیر را «اسرارالآثار خصوصی» نام نهاده است. اسرارالآثار خصوصی شامل شرح و توضیح اصطلاحات و اعلام مندرج در آثار و الواح بهائی است که در آن علاوه بر بیان معانی لغوی و اصطلاحی بسیاری از کلمات مستعمل در نوشته‌های بهائی، بسیاری از الواح رهبران بهائی معرفی شده، محل ارسال و مخاطب هر یک از آن‌ها مشخص گردیده است و نیز موارد متعددی از توجیهاات و اصلاح‌کاری‌ها و کوشش برای برطرف کردن تناقضات آثار بهائی در آن مشاهده می‌شود. اسرارالآثار به گونه‌ی قاموس (کتاب لغت) و در پنج جلد تنظیم گردیده و در ذیل هر کلمه شرح و توضیحی آورده است.

اسماعیلیه یا باطنیه: فرقه‌ای از شیعه‌ی امامیه است که معتقدان آن، محمّد بن اسماعیل، برادرزاده امام موسی کاظم علیه السلام را آخرین امام می‌دانستند. ظهور این فرقه در اصل، نتیجه‌ی اختلاف در امامت اسماعیل بن جعفر با برادرش موسی بن جعفر علیه السلام بوده است. اسماعیلیان معتقدند که پس از شهادت امام جعفر صادق علیه السلام (در سال ۱۴۸ هجری قمری) امامت به پسر بزرگ تروی می‌رسید؛ اما چون پسرش اسماعیل پیش از پدر درگذشته بود، امامت به محمّد بن اسماعیل منتقل شد و پس از او امامت در خاندان وی باقی ماند. آن‌ها در میان اهل سنت به «باطنیان» مشهورند و شیعه‌ی هفت امامی نیز نامیده می‌شوند.

امان‌الله شفا: یکی از مبلغین و مبرزین بهائی می‌باشد که پس از تبزّی از این فرقه، کتابی را تحت عنوان «نامه‌ای از سن پالو» به قلم نگارش درآورد. در ابتدای آن فصلی را به عنوان «تاریخ باب» که بسیار مستند می‌باشد و تمامی نکات مهم و کلیدی آن را از کتب مراجع بهائی اقتباس کرده، آورده است. نامه‌ای از سن پالو، کتابی است حاوی نامه‌ی امان‌الله شفا که توسط مرتضی آخوندی و محمّدباقر بهبودی دو تن از خیره‌ترین بهائی‌شناسان، تصحیح

و تدوین شده است. نامه‌ای از سن پالو نوشته‌ی شخصی است که خود روزگاری شمع محفل بهائیان بوده، اما به مرور زمان عدم صداقتشان را دریافته و سعی دارد با نامه‌نگاری، دوستانش را که هنوز به بهائیت معتقدند از گمراهی برهاند. از این رو، با استناد به اسناد و کتب مورد قبول بایان و بهائیان به ردّ افکار و عقاید آن‌ها می‌پردازد. فهرست عناوین این کتاب عبارت‌اند: عصری که مدّعیان پیغمبری چون علف می‌رویند، مقدّسین آخرالزمان، هم مسیحایی ظهوریون، روحانیون، موعود جهانی، خدایان ایرانی، علم است یا شعر و قافیه، چسب احادیث با سریش، گرمی بر اثربیک مویز، قصّه‌ی مجعول بعثت، نقشه‌ی سرّی بودن انقلاب، لیست سفید و سیاه، حدیث مگه و کوفه، و....

انور ودود: مهاجر بهائی زاده و برگشته از حیفا و عکاء است که از آیین بهائی اعراض کرد و بر آن ردّیه نوشت. کتاب ردّیه‌ی او بنام «ساخته‌های بهائیت در صحنه‌ی دین و سیاست» (۱۳۲۶ش) تألیف شد. این کتاب که با مقدمه‌ای از آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی به چاپ رسیده است، مبارزه با بهائیت را به عمده‌ترین هدف جامعه‌ی روحانیت شیعه تبدیل کرد. با واقعی پنداشتن «یادداشت‌های کینیاز دالگورکی»، انور ودود نتیجه گرفت که میرزا علی محمد باب زائیده‌ی سیاست روس‌ها بود.

اورنگ‌زیب عالمگیر: (زاده‌ی ۳ نوامبر ۱۶۱۸، درگذشته‌ی ۳ مارس ۱۷۰۷م)، عنوان و لقب شاه‌زاده محیی‌الدین محمد، ششمین امپراتور گورکانی هند بین سال‌های ۱۶۵۸ (میلادی) تا ۱۷۰۷ (میلادی) و سومین پسر شاه‌جهان امپراتور دهلی بود. مادر ایرانی‌اش، ارجمندبانو نام داشت که ملقب به ممتاز محل بود. «اورنگ» واژه‌ای فارسی است و به معنی سریر یا تخت پادشاهی است. اورنگ‌زیب در اوایل عمر سیرت اهل زهد می‌ورزید؛ اما در رمضان ۱۰۶۸ هنگامی که پدرش بیمار بود به کمک برادر خویش مرادبخش شهرآگره را گرفته، پدر را به زندان افکند. پس از آن مرادبخش را فروگرفت و خود به دهلی رانده، به سلطنت نشست. چندی پس از تخت‌نشینی، مرادبخش و برادر دیگرش را کشت. اورنگ‌زیب در توسعه‌ی قلمرو خویش اهتمام کرد. در مذهب سنت تعصب تمام داشت. از هندوان جزیه می‌گرفت. درباری باشکوه ترتیب داد و بعد از قریب ۵۰ سال سلطنت، عاقبت در شهر احمدنگر از توابع دکن درگذشت. بعد از او دومین پسرش، محمد معظم با لقب شاه عالم بهادرشاه به سلطنت نشست. از او به عنوان آخرین پادشاه بزرگ سلسله‌ی گورکانیان هند یا امپراتوری مغول کبیر هند یاد می‌شود.

بدشت: واقعه‌ی بدشت نخستین و مهم‌ترین گردهمایی سران بابی در ۱۲۶۴ق بود. پس از دستگیری و تبعید علی محمد باب به ماکو، ملاحسین بشرویه‌ای ملقب به باب‌الباب، اولین پیرو باب، به ملاقاتش رفت و از جانب او مأموریت یافت که از راه مازندران به خراسان بازگردد و به تبلیغ آیین باب بپردازد. بشرویه‌ای در نامه‌ای به حاجی محمدعلی بارفروشی، یکی از نخستین پیروان باب، او را به مشهد دعوت کرد تا به کمک وی آیین باب را رواج دهند. تبلیغ آن دو در مشهد، هم‌زمان با فتنه‌ی محمد حسن خان سالار در خراسان بود. شاه‌زاده حمزه میرزا (پسر عباس میرزا و برادر محمدشاه) که به قصد سرکوبی سالار در چمن



رادکان (النگ رادکان) به سر می برد، چون از فعالیت بشرویه ای آگاه شد، دستور دستگیری و فرستادنش را به اردوی دولتی داد. پس از بازداشت بشرویه ای، محمدعلی بارفروشی نیز مشهد را به همراه همراهانش ترک کرد. از سوی دیگر، قرّة العین، دختر حاج ملا صالح برغانی، که سال ها پیش به شیخیه گرویده و سپس بابی شده بود، پس از مکاتبه با علی محمد باب از او دستور گرفت که برای رهایی اش از زندان تبلیغ کند؛ اما با کشته شدن عمو و پدر همسرش، ملا محمد تقی برغانی، به دست چند تن از طرفداران باب، دستگیر و زندانی شد. در این میان قرّة العین با اقدامات میرزا حسین علی نوری از زندان گریخت و همراه جمعی از بابی ها و نوری راهی خراسان شد. بدشت نقطه ی تلاقی این گروه و محمدعلی بارفروشی و یارانش بود که از خراسان باز می گشتند. این دو گروه به هم پیوستند و ظاهراً اشتراک اهداف و در رأس آن ها تلاش برای آزادی باب از زندان، عامل اساسی اجتماع هواداران باب بود.

این اجتماع با شرکت ۸۱ نفر که عموماً بابی های خراسان و مازندران و قزوین بودند، به مدت سه هفته ادامه داشت. در این گردهمایی، سران بابی، القاب جدیدی یافتند؛ میرزا حسین علی نوری به «بهاء الله»، قرّة العین به «طاهره» و محمدعلی بارفروشی به «قدّوس» ملقب شدند. هدف عمده و آشکار این اجتماع، رهایی باب بود. در گفت و گوهای خصوصی بدشت، سخن از نسخ شریعت اسلام می رفت؛ اما میان سران بابی در این باره اختلاف نظر وجود داشت. قرّة العین که قبلاً نیز در مباحثات بابی ها در عتبات فعال بود، گرایش نسخ اسلام را رهبری می کرد. او در حین سخنرانی حجاب از سر برداشت و رسماً ظهور شریعت جدید را اعلام کرد. وی به بایبان دستور داد تا برای همیشه، جا نمازها را برچینند و آداب و احکام شریعت اسلام را فراموش کنند.

از این رو، عده ای از بایبان - که به امید زمینه سازی برای ظهور حضرت حجت عجل الله فرجه به دور باب جمع شده بودند - رنجیدند و بدشت را ترک کردند. سرخوردگی برخی از اجتماع کنندگان، به واکنش های منفی انجامید؛ برای مثال عبدالخالق اصفهانی، از هواداران باب، در اعتراض گلوی خود را برید. محمدعلی بارفروشی نیز در ظاهر به شدت از این کار برآشفته؛ هر چند که با میانجی گری نوری دست از اعتراض برداشت و رأی قرّة العین را پذیرفت. از همه مهم تر واکنش شدید بشرویه ای بود؛ او که خود پیش گام تلاش برای آزادی باب از زندان بود و از اردوی دولتی به قصد پیوستن به جمع بابی ها گریخته بود، پس از شنیدن خبر اجتماع بدشت و اقدامات و اظهارات سران این اجتماع، آشکارا اعلام کرد که اگر آن جا بود، بدشتی ها را حد می زد. اهالی آبادی بدشت نیز پس از اطلاع از نتیجه ی اجتماع بایبان، شبانه به ایشان حمله کردند و آنان را متفرق ساختند. از سوی دیگر، به گفته ی حاج میرزا جانی کاشانی، اخبار بدشت بخشی درست و بخشی نادرست، در مازندران و اطراف پخش شده بود. این سابقه موجب شد که در پانزدهم شعبان ۱۲۶۴، وقتی بدشتیان به نزدیکی قریه ی نیالا رسیدند، مردم با دیدن منظره ی غیر مترقبه ی هم نشینی طاهره و قدّوس در یک کجاوه که با صدای بلند اشعاری می خواندند، برآشوبند و به آنان حمله کنند.

به این ترتیب، بدشتیان پراکنده شدند و سران بابی گریختند. قدوس به قلعه‌ی طبرسی گریخت و قزّة‌العین و میرزا حسین علی نوری به نور رفتند. ماجرای بدشت که تا اندازه‌ای مُعَرّف دیدگاه‌ها و اهداف سران بابی بود، در روی‌گردانی علاقه‌مندان و چه بسا گروندگان به باب از این جریان، و نیز در اقدامات حکومت نسبت به بایبان تأثیر قطعی داشت.

بکتاشیه: پایه‌گذار این فرقه سید محمود رضوی معروف به حاجی بکتاش ولی (م ۶۶۹) است که زندگی وی در منابع مختلف با افسانه‌ها و حکایت‌های اغراق‌آمیز آمیخته است. اجمالاً می‌توان گفت که وی از صوفیان ترکمن خراسانی، معروف به بابا، بود که از پیروان احمد یسوی (م ۵۶۲ ق) بودند. احتمالاً وی در سده‌ی ۶ ق همراه با موج مهاجران ترکمن از شرق به آسیای صغیر آمده باشد. منابعی نیز در وجود تاریخی حاج بکتاش تردید کرده‌اند و پایه‌گذار واقعی طریقه‌ی بکتاشیه را بالیم سلطان یا بالیم بابا معروف به پیر دوم (م ۹۲۲) دانسته‌اند. برخی نیز می‌زنند که وی خاستگاهی مسیحی داشته است. البته نظر غالب آن است که حاجی بکتاش پایه‌گذار بوده ولی بالیم سلطان این شکل خاص را به فرقه بخشیده و به اصول آن صورت ثابت و مشخص داده و آیین‌های جدید و سلسله‌مراتبی در طریقه‌ی بکتاشیه بنیان نهاده است. در باب عقاید حاجی بکتاش ولی گفته‌اند که: مشرب توحید و تجرید بر وی غالب بوده و اغلب اوقات مغلوب حال می‌شده و چون به هوش می‌آمده، به لعن و طعن مخالفان می‌پرداخته و با وجود کثرت و ازدحام، مطلقاً عقیده خودش را استتار نمی‌کرده است. اخلاق از نظر بکتاشیه در این جمله خلاصه می‌شود: دستت را بی‌آزار، زبانت را رازدار و کمرت را استوار نگه دار.

بنارس یا بنارس: شهری بر کرانه‌ی چپ رود گنگ، در جنوب شرقی ایالت اوتار پرادش هند است. این شهر از مراکز دینی عمده‌ی هندوان است و در نزد بوداییان و پیروان آیین جین نیز مقدس است. بنارس از شهرهای مهم تاریخی، فرهنگی و تجاری هند، و از مراکز قدیمی و مهم شیعیان شبه قاره‌ی هند به‌شمار می‌رود.

بهاء‌الدین محمد بن حسین عاملی: معروف به شیخ بهائی (۸ اسفند ۹۲۵ خورشیدی، بعلبک - ۸ شهریور ۱۰۰۰ خورشیدی، اصفهان) دانشمند نام‌دار قرن دهم هجری است که در دانش‌های فلسفه، منطق، هیأت و ریاضیات تبخّر داشت. در حدود ۹۵ کتاب و رساله از او در سیاست، حدیث، ریاضی، اخلاق، نجوم، عرفان، فقه، مهندسی، هنر و فیزیک بر جای مانده است. شخصیت علمی و ادبی، اخلاق و پارسایی او باعث شد تا از ۴۳ سالگی شیخ‌الاسلام اصفهان شود. در پی انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان (در ۱۰۰۶ قمری)، از ۵۳ سالگی تا آخر عمر (۷۵ سالگی) منصب شیخ‌الاسلامی پایتخت صفوی را در دربار مقتدرترین شاه صفوی، عباس اول برعهده داشته باشد. وی در سال ۱۰۰۰ خورشیدی در اصفهان درگذشت و بنا بر وصیت خودش جنازه‌ی او را به مشهد بردند و در جوار مقبره‌ی علی ابن موسی الرضا علیه السلام جنب موزه‌ی آستان قدس دفن کردند. هم‌اکنون قبر وی بین مسجد گوهرشاد و صحن آزادی و رواق امام خمینی رضی الله عنه در یکی از رواق‌ها که بنام خودش معروف می‌باشد، قرار دارد.

پروفسور ادوارد براون: خاورشناس، ایران شناس و از مردم نیوکاسل انگلستان و پسر بنیامین براون، صاحب کارخانه کشتی سازی بود. وی در فوریه ی سال ۱۸۶۲ م برابر بهمن سال ۱۲۴۰ ش در انگلستان متولد شد. تحصیلات عالی خود را در دانشگاه کمبریج به پایان رسانید و در دو رشته، یکی علم طب و دیگری زبان های شرقی، مهارت و تسلط بسیار حاصل کرد؛ ولی هیچ وقت به عمل طبابت نپرداخت. وی در سال ۱۸۸۸ م برابر سال ۱۲۶۷ ش سفری به ایران کرد و پس از بازگشت، به سمت دانشیاری در رشته ی زبان فارسی، به معلمی دانشگاه کمبریج منصوب شد و در ۱۹۰۲ م مطابق ۱۲۸۱ ش به سمت استادی زبان عرب برگزیده شد. در پنجم ژانویه ی ۱۹۲۶ م برابر ۱۵ دی ماه ۱۳۰۴ ش، دوره ی حیات وی به سرآمد. تألیفات او درباره ی ایران و ادبیات این سرزمین کهن، قابل توجه و درخور اهمیت است.

تاریخ روضة الصفاى ناصری: تألیف رضاقلی خان هدایت، معروف به لاله باشی است. توضیح آن که محمد بن خاندشاه بلخی معروف به میرخواند، مؤلف تاریخ روضة الصفا، کتاب خود را در شش جلد تألیف و به تاریخ انقراض شاه زادگان تیموری در حدود سال هشتصد و هفتاد و اند رسانده بود. رضاقلی خان به آن شش جلد، یک جلد هم از قسمت آخر تاریخ حبیب التیسیر تألیف محمد غیاث الدین خواندمیر، نوه ی دختری میرخواند - که در شرح تاریخ سلطان حسین بایقرا و ملوک قره قویونلو و آق قویونلو (سال ۹۱۲ ق به بعد) است - ضمیمه ساخت و جلد هفتم نام نهاد. پس از آن، سه جلد دیگر را خود نوشت که جلد هشتم را به تاریخ صفویه تا انقراض دودمان نادرشاه و جلد نهم و دهم را به تاریخ قاجاریه اختصاص داد و وقایع سلطنت این سلسله را تا اوایل عهد ناصری (سال ۱۲۷۴ ق) به رشته ی تحریر کشید و مجموع کتاب را روضة الصفاى ناصری نامید. این کتاب از مهم ترین منابع در شناخت وقایع دوران قاجاریه و به ویژه سال های نخستین سلطنت ناصرالدین شاه است.

ترورهای گروهی از بابیان: ماجرای سید اسماعیل ذبیح اصفهانی، در ذیل عنوان، به قلم شوقی ربانی، از دید خوانندگان محترم گذشت. جالب این جا است که عژیته خانم، خواهر بهاء و ازل، قتل او را به برادر بزرگ تر خود، یعنی بهاء نسبت می دهد و می نویسد: اصحاب طبقه ی اول که اسامی شان مذکور شد، از خوف آن جلادان خون خوار به عزم زیارت اعتبار شریفه به جانب کربلا و نجف، برخی به اطراف دیگر عزیمت کردند. سید اسماعیل اصفهانی را سر بریدند و حاجی میرزا احمد کاشی را شکم دریدند. آقا ابوالقاسم کاشی را کشته، در دجله انداختند. سید احمد را به پیشدو کارش را ساختند. میرزا رضا (خالوی سید محمد) را مغز سرش به سنگ پراکندند. میرزا علی را پهلویش دریده به شاهراه عدمش راندند و غیر از این اشخاص، جمعی دیگر را در شب تار کشته، اجساد آن ها را به دجله انداختند، بعضی را در روز روشن، در میان بازار حراج، با خنجر و قمه پاره پاره کردند؛ چنان که بعضی از مؤمنین و معتقدین را این حرکات، فاسخ اعتقاد و ناسخ اعتماد گردید. بواسطه ی این اعمال زشت و خلاف کاری ها از دین بیان عدول کرده و این بیت را انشاد کرده، در محافل می خواندند و می خندیدند:

اگر حسین علی، مظهر حسین علی است

هزار رحمت حق بر روان پاک یزید!

ومی گفتند: «ما هر چه شنیده بودیم، حسین مظلوم بوده است، نه ظالم!» (رساله‌ی تنبیه النائمین: ۱۲)

ثابتین و ناقضین: میرزا حسین علی نوری (بهاء الله) سفارش کرد که بعد از او دو فرزندش به ترتیب عباس افندی به لقب غصن اعظم و سپس محمد علی به لقب غصن اکبر جانشین او باشند؛ ولی پس از مرگ وی، عباس افندی به مخالفت با برادر برخاست و شوقی افندی را که نوه‌ی دختری خودش بود برخلاف وصیت پدرش به جانشینی خویش برگزید. پیروان عباس افندی بنام ثابتین و پیروان محمد علی بنام ناقضین معروف شدند.

جمال بروجردی: در زمان بهاء به آیین گروید و چنان - باخته شد که از همه چیز دست کشید و پایداری کرد تا آن جا که فرزندش حاجی آقا منیر که در اصفهان می زیست و از پیشوایان دین مسلمانی بود، چون دریافت که پدرش بهائی شده، او را بی دین خواند و فرمان رهایی مادر خود را از پدر داد و به دست شوهر دیگر سپرد. آقا جمال در راه بهاء جان فشانی‌ها کرد تا آن جا که لقب اسم الله الجمال گرفت. پس از بهاء که میان فرزندانش به ویژه غصن اعظم (عبدالبهاء) و غصن اکبر تیرگی پدیدار شد، برآشفت و گفت: «شگفتا ما مردم جهان را به دوستی و یگانگی می خوانیم، چرا باید این دو نفر که یکی پس از دیگری جانشین بهاء هستند با یکدیگر این گونه باشند و دوگانگی کنند؟» برای این امید، روانه‌ی عکاشد تا دل دو برادر را از تیرگی به پاکی رساند. چون به آن جا رسید، این درو آن در زد تا سرانجام پیرو غصن اکبر شد و گفت: او درست می گوید. دسته‌ی برادر با او بد شدند و عبدالبهاء به او لقب پیر گفتار داد.

جنگ‌های بایبان: در اواخر سلطنت محمد شاه و پس از مرگ او (۱۲۶۴) از سوی مریدان میرزا علی محمد، آشوب‌هایی در کشور پدید آمد که از جمله، رویداد قلعه‌ی شیخ طبرسی در مازندران بود. در این آشوب، جمعی از بایبان به رهبری ملاحسین بشرویه‌ای و ملا محمد علی بارفروشی، قلعه‌ی طبرسی را پایگاه خود قرار دادند و اطراف آن خندق کردند و خود را برای جنگ، با قوای دولتی آماده ساختند. از سوی دیگر، بر مردم ساده دل که در پیرامون قلعه زندگی می کردند، به جرم «ارتداد» هجوم آورده و به قتل و غارت ایشان می پرداختند، به گونه‌ای که یکی از بایبان می نویسد: «... جمعی رفتند و در شب، یورش برده، ده را گرفتند و یک صد و سی نفر را به قتل رسانیدند. تتمه فرار کرده، ده را با حضرات اصحاب حق، خراب کردند و آذوقه‌ی ایشان را جمعاً به قلعه بردند.» (نقطه الکاف: ۱۶۲) و چنین می پنداشتند که یاران مهدی موعودند و به زودی جهان را در تسخیر خود خواهند گرفت و بر شرق و غرب فرمان روایی می کنند؛ چنان که بابی مذکور می نویسد: «حضرت قدوس (محمد علی بارفروشی) می فرمودند که: ما هستیم سلطان به حق و عالم در زیر نگین ما می باشد و کل سلاطین مشرق و مغرب به دلیل ما خاضع خواهند گردید.» پس میان ایشان و نیروی دولتی جنگ در گرفت و فتنه‌ی آنان با پیروزی قوای دولت و کشته شدن ملاحسین بشرویه‌ای و ملا محمد علی بارفروشی در جمادی الثانی ۱۲۶۵ پایان گرفت. نبرد دوم میان بایبان و نیروهای

دولتی در نیریز فارس در گرفت. رهبری بابیان در این جنگ بر عهده‌ی سید یحیی دارابی بود. این جنگ نیز در شعبان ۱۲۶۶ ق و با قتل دارابی و شکست کامل بابیان به انجام رسید.

در زنجان نیز شورشی به سرکردگی ملا محمد علی زنجان‌ی به سال ۱۲۶۷ ق، پدید آمد که باز هم با شکست بابیان به پایان رسید. شوقی افندی معتقد است که این جنگ «از دو واقعه‌ی مذکوره شدیدتر و لهیبش (شعله‌های آتش) سوزاننده‌تر بود» (قرن بدیع ۱: ۱۱۶ (۲۱۷) در این جنگ نیز بابیان در قلعه‌ای پناهنده شدند و تحت محاصره‌ی نیروهای دولتی قرار گرفتند. شوقی کل تعداد بابیان در این درگیری را این‌گونه نقل می‌کند: «بیش از سه هزار تن از بابیان از رجال و صبیان (پسران) و نسوان (زنان) در آن مجتمع گشتند.» (قرن بدیع ۱: ۱۱۷ (۲۱۹)) سرانجام، این جنگ نیز با اسارت رهبر بابیان و سپس اعدام او به پایان رسید و طی آن، تنها از میان بابیان ۱۸۰۰ نفر کشته شدند. در هر سه جنگ، کشته‌شدگان مسلمان بیش از بابی بود. امیرکبیر معتقد بود که این سه جنگ معادل ۵ کروور تومان به خزانه‌ی کشور آسیب وارد کرد که معادل نیمی از غرامت پرداخت شده به دولت روسیه، بابت دو معاهده‌ی گلستان و ترکمان‌چای بود.

چارلز میسون ریمی: یک بهنائی آمریکایی بود که برخی، او را جانشین شوقی افندی و پنجمین پیشوای بهائیت می‌دانند. گروهی از بهائیان که به مخالفت با رهبری روحیه ماکسول پرداخته و بیت‌العدل را ساختگی و فاقد اعتبار اعلام کردند، معتقد به جانشینی و رهبری میسون ریمی هستند.

حاج میرزا جعفر خورموجی: مؤرخ و محقق معروف قرن سیزدهم، یعنی عصر ناصری است که در خورموج استان بوشهر متولد شده و پس از کسب کمالات و تحصیلات دانش در جوانی به ضابطی خورموج که از پدر به او ارث رسیده بود، نایل گشت و تا ۱۲۸۵ ق بدین شغل منصوب بود؛ اما در این سال بر اثر اختلافاتی که بین او و حاجی خان حکمران کل دشتی و پدر محمدخان دشتی در گرفت، از این شغل معزول شد و به شیراز رفت و به امارت دیوان خانگی عدلیه‌ی شیراز منصوب شد. در ۱۲۷۶ ق کتاب آثار جعفری در تاریخ و جغرافیای مملکت فارس را نوشت. سپس به تهران رفت و به حضور ناصرالدین شاه رسید. شاه او را مامور تهیه‌ی کتاب حقایق تاریخ ایام خود کرد. سپس خورموجی با کمال صداقت به جمع‌آوری اخبار و درج آن اقدام کرد و کتاب حقایق الاخبار ناصری را نوشت و به لقب حقایق‌نگار ملقب گردید. به قول مرحوم عباس اقبال آشتیانی در یادداشتی که بر مقدمه‌ی کتاب به تصحیح شادروان حسین خدیو جم نوشته است، این کتاب که تاریخ مختصر قاجار و تاریخ تقریباً مفصل سلطنت ناصرالدین شاه تا سال ۱۲۸۴ است، ظاهراً مقبول نظر شاه نيفتاد و حاجی محمد جعفر مغضوب شد و به عراق مهاجرت کرد و در آن جا مقیم شد تا آن که به سال ۱۳۰۱ در همان دیار وفات یافت. زندگی علمی محمد جعفر خان از زمان هجرت آغاز گردید. ایشان صاحب تألیفات ارزشمندی می‌باشد که همگی از بهترین کتاب‌های عصر قاجاریه هستند. مشهورترین و زبده‌ترین اثر این دانشمند مؤرخ، حقایق الاخبار است. او در این کتاب برای

اولین بار قتل امیرکبیر را افشا می‌کند او در باب قتل امیر کبیر که همه‌ی موزخان معاصر او درگذشت امیر کبیر را بر اثر ناخوشی و تورم دست و پا و آماس بدن دانسته‌اند، این واقعه را به صراحت، قتل نوشته‌است. او به همین سبب موجب غضب دربار قرار گرفته و به عراق مهاجرت می‌کند.

حاجی میرزا جانی کاشانی: [مشهور است که] او مؤلف کتاب معروف «نقطه‌الکاف» در شرح احوال علی محمد باب و اصحاب و اتباع او و حوادث آن دوره‌ی پراشوب در تاریخ فرقه‌ی بابیه می‌باشد. [در مقالات حاضر نشان داده می‌شود که کتاب نقطه‌الکاف نوشته‌ی این شخص نیست.] وی از تجار کاشان و از قدما‌ی گروندگان غیابی باب بود و وقتی که به حکم حاجی میرزا آقاسی، باب را تحت الحفظ از اصفهان که در آن جا قریب یک سال تحت حمایت منوچهرخان معتمدالدوله‌ی گرجی، حاکم اصفهان گذرانده بود به قلعه‌ی چهریق آذربایجان می‌بردند، چون به حوالی کاشان رسیدند، حاجی میرزاجانی مزبور به رییس نگهبانان باب هزار تومان زر نقد داد و از او خواهش کرد که باب را یک شب در کاشان در منزل او نگاه دارند و او قبول کرده، باب را به خانه‌ی وی آورد و حاجی میرزاجانی مانند کمترین خدام، تمام شب را دست بسته مشغول خدمت‌گزاری بود. دو سال بعد از قتل باب در تبریز، جمعی از اتباع او در تهران به قصد انتقام خون او توطئه چیده، چند نفر را به نیاوران شمیران در سر راه ناصرالدین شاه به قصد کشتن او نشانده، در وقت عبور شاه یکی دو تن از ایشان چند تیر طپانچه به سمت او خالی کردند و شانه‌ی شاه اندکی مجروح شد و در نتیجه‌ی این حرکت، حکومت تهران بنای تعقیب بایان و توقیف توطئه‌کنندگان را گذارد و بیست و هشت نفر از معاریف آنان را در سلخ ذی القعدة‌ی سنه‌ی ۱۲۶۸ق، کشتند و از جمله‌ی آن بیست و هشت نفر، یکی همین میرزا جانی بود.

حروفیه: نهضت حروفیه با تکیه بر ارزش عددی حروف الفبا، برای شکستن الفاظ جامد و بی‌روح، سعی بر این داشت تا مخاطبان خویش را به تأمل و تفکر وادارد. نهضت حروفیه در ستیز با سلطه سیاسی-اقتصادی تیموریان، بر عنصر آگاهی توده‌ها تکیه کرد تا با ظلم پیکار نماید. این جنبش از زبان شعر (فارسی، ترکی و دیگر گویش‌ها) برای انگیزش پیروان خود استفاده می‌کرد. شعارهای محوری نهضت حروفیه عبارت بودند از: آگاهی انسان و برابری و عدالت اجتماعی. عقاید نهضت حروفیه در نوشتارهایی به دو زبان ترکی و فارسی نگاشته شده است. این نهضت، سبب قیام‌هایی علیه حکام تیموری در ولایات و شهرهای بزرگ شد. از میان این قیام‌ها می‌توان قیام مردم اصفهان علیه خراج‌گزاران تیمور و قتل عام مردم آن سامان نام برد. پیروان حروفیه، طبیعت را از معنویت و انسانیت را از مادیت جدا نمی‌پنداشتند. میراث محتوای فکری- فلسفی این نهضت آبشخور فکری نهضت‌های دیگری در ایران تا اواخر دوره قاجاریه بود که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به نقطویه اشاره کرد. مایه‌های عرفانی و انسانی این نهضت در تعالیم حلاج ریشه داشت که با زبانی قابل فهم برای عامه‌ی مردم و در ابعاد انسانی-اقتصادی و اجتماعی مطرح می‌گشت.

این فرقه که خود را اهل حق یا (اهل الحقیقه) می‌دانستند، پیرو فضل الله نعیمی تبریزی استرآبادی بودند که در زمان امیرتیمور این بدعت را گذاشت. استرآبادی عقیده داشت که همه‌ی حروف، مقدس‌اند و در هر حرفی رمزی نهفته است و حروف الفبا منسوجات انسانی می‌باشند؛ یعنی مظهر حروف، جمال انسانی است. او معتقد بود که آدمی در اثر ریاضت و کمال، می‌تواند به مقام الوهیت برسد. حروفیه، حروف را در صورت‌های زیبای اشخاص متجلی دانسته، زیبارویان را مقدس می‌پنداشتند. فضل‌الله استرآبادی متولد ۷۴۰ ق، مردی صوفی مسلک و پرهیزکار بود؛ کما این که او را «حلال‌خور» لقب می‌دادند. او خود را از سادات علوی دانسته و در چهل سالگی به قول خود به مبانی غیبی کتب آسمانی و تفاسیر آن‌ها ملهم شده و به مرتبه‌ی نبوت و امامت رسیده است. وی کتاب اساسی یا آسمانی خود را که «جاویدان نامه کبیر» باشد، در سال ۷۹۶ هجری در زندان سراوان تألیف کرد. حروفیه معتقدند که پس از امام حسن عسگری علیه السلام، استرآبادی خاتم اولیا و مظهر اولوهیت می‌باشد. آنان برخلاف سایر دراویش اوراد و ذکری ندارند و هر بامداد در خانه‌ی رییس روحانی خود (بابا) جمع گشته و از وی يك پیمانه شراب، لقمه‌ای نان و يك تکه پنیر می‌گیرند، به صورت و چشم می‌مالند، آن را می‌نوشند و می‌خورند. آثار بکتاشیه نیز متأثر از تعلیمات حروفیه است.

حسن موقر بالیوزی بوشهری: از اعضای خاندان افنان (خویشان علی محمد باب) است که به عنوان یکی از سران بهائی و از کارگزاران مؤثر انگلیس در ایران بود. حسن بالیوزی در سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۶۰ میلادی ریاست محفل ملی روحانی بهائیان بریتانیا را به دست گرفت. در سال ۱۹۵۷ شوقی افندی (رهبر بهائیان) بالیوزی را به عنوان یکی از ایادی امرالله منصوب کرد. او سازمان دهنده‌ی کنفرانس معروف بهائیان است که در سال ۱۳۴۲ش در لندن برگزار شد.

حسین علی نوری: میرزا حسین علی نوری (زاده‌ی: ۱۸۱۷، درگذشته‌ی: ۱۸۹۲م) که او را بهاء‌الله می‌خوانند، پایه‌گذار دین بهائی است. پدرش میرزا عباس نوری از منشیان زمان محمدشاه قاجار بود. میرزا عباس در تعلیم و تربیت فرزندان بسیار می‌کوشید و برای این منظور از میان دوستانش، برای آنان آموزگاران سرخانه می‌آورد. بهائیان معتقدند که بهاء‌الله، بنیان‌گذار آیین بهائی، جدیدترین فرستاده‌ی الهی در سلسله‌ی پیامبران پیشین چون ابراهیم علیه السلام، موسی علیه السلام و بودا و زردشت و مسیح علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله است و رسالتش برای ایجاد تمدنی جدید و جهانی است که بشر در این زمان بدان نیازمند است. بهائیان پیامبران را تجلی روح اعظم الهی بر روی زمین می‌دانند. پیروان او بهائی خوانده می‌شوند. بعد از درگذشت باب، امیرکبیر که به فتنه‌ی بابیت و نقش میرزا حسین علی نوری در قضایای باب پی برده بود، اعلان داشت که میرزا حسین علی مبلغ ۵ کروور تومان (یعنی ۲۵ میلیون ریال و معادل نیم برابر غرامت جنگ های ایران و روس) به خزانه‌ی کشور خسارت وارد کرده است. به همین علت او را به عراق -که مستعمره‌ی دولت عثمانی بود- تبعید کرد. پس از برکناری امیرکبیر از صدارت، میرزا حسین علی به ایران بازگشت و بلافاصله طرح ترور ناصرالدین شاه به دست بایان ریخته شد که به فرجام نرسید و به همین خاطر، دست‌اندرکاران این ترور، از جمله میرزا حسین علی نوری دستگیر شدند. عاملین ترور همگی اعدام شدند. بهاء‌الله به سفارت روس پناهنده شد و در

پی دستور شاه برای دستگیری بهاء‌الله، سفیر روسیه او را «امانت دولت روس» می‌نامد و به صدراعظم پیغام می‌فرستد که هیچ بلایی نباید بر سر بهاء‌الله بیاید و حتی او را تهدید می‌کند که اگر حادثه‌ای رخ دهد، شخص صدراعظم مسؤول خواهد بود! بر اثر همین حمایت‌ها، دولت ایران به ناچار به تبعید بهاء‌الله رضایت می‌دهد. به هر حال، در همان گیرودار ماجرای ترور نافرجام شاه، میرزا یحیی هم با لباس مبدل به عراق رفت و به این ترتیب پیروان باب در عراق گرد آمدند. بر اثر بی‌تجربگی میرزا یحیی، ریاست بایان عملاً با میرزا حسین‌علی بود. دیگر سران بایته که از این امر ناخرسند بودند، میرزا یحیی را هشیار کردند و میانه‌ی دو برادر به هم خورد و میرزا حسین‌علی به مدت دو سال با لباس مبدل و با نام مستعار «درویش محمد» به کوه‌های سلیمانیه و به نزد دراویش نقشبندیه رفت و آن‌جا به آموختن عرفان و کیمیاگری پرداخت. پس از آن با التماس و تقاضا از برادر خود به مقام پیشین بازگشت رفتار زشت و آشوب‌گرانه‌ی بایان سبب شد تا حکومت عثمانی ایشان را از عراق به اسلامبول تبعید نماید و این واقعه در سال ۱۲۸۰ ق اتفاق افتاد. به گفته‌ی بهائیان، در آغاز این سفر بود که میرزا حسین‌علی نوری داعیه‌ی خویش را ابراز کرد و مدعی مقام «مَنْ يُظهِرُ اللَّهَ» شد. جریان از این قرار بود که باب در نوشته‌های خود به ظهور موعودی موسوم به «مَنْ يُظهِرُ اللَّهَ» بشارت داده بود که به گفته‌ی خودش در حدود ۱۵۱۱ سال یا ۲۰۰۱ سال بعد ظاهر می‌شود.

رساله‌ی اسکندریه: شرح تألیف تاریخ جدید و باعث اقدام بدین عمل را میرزا ابوالفضل گلپایگانی در رساله‌ی موسوم به رساله‌ی اسکندریه مفصلاً بیان کرده است، و علت تسمیه‌ی این رساله به اسکندریه آن است که میرزا ابوالفضل در ایام اقامت خود در سمرقند آن را بنام مسیو الکساندر تومانسکی، یکی از صاحب‌منصبان توپ‌خانه‌ی روس در عشق‌آباد تألیف کرده است. مسیو الکساندر تومانسکی چند فقره از این رساله را در جلد هشتم از زپیسکی (مجله‌ای است روسی) سال ۱۸۹۳-۱۸۹۴ م (صفحات ۳۱-۴۱) طبع کرده است. میرزا ابوالفضل در ابتدای رساله گوید: «این نسخه‌ی تاریخ، سبب ظاهری تألیفش این بود که چون در سنه‌ی ۱۳۰۵ هجریه که فدوی در همدان بود، بر حسب خواهش بعضی از مشایخ بنی اسرائیل، رساله‌ای تألیف کرده بود که موسوم است به رساله‌ی ایوبیه (و معروف است به رساله‌ی استدلالیه) و نسخ آن هر جا منتشر شده است. در چندی قبل که جناب آقا عزیزالله (یکی از یهودی‌زادگان بهائی مشهد و از دوستان میرزا ابوالفضل گلپایگانی) در بمبئی تشریف داشته‌اند، نسخه‌ای از این رساله به دست جناب براون افتاده است و ایشان به جناب آقا عزیزالله نوشته بوده‌اند که: چون شما با میرزا ابوالفضل مراسلات دارید، سه مطلب از ایشان استفسار نمایید. خلاصه ناچار در جواب او این رساله تألیف یافت و اگرچه عنوان رساله خطاب به جناب آقا عزیزالله است و بر حسب پرسش جناب براون، لکن در حقیقت اولیه، بر حسب وعده‌ای که به جناب تومانسکی در ایام حضور داده بودم، این رساله تألیف یافت. لهذا به اسم ایشان نامیده شد.»

زرین تاج قزوینی: مشهور به طاهره‌ی قرة‌العین یا طاهره‌ی برغانی (زاده‌ی ۱۲۲۸ قمری برابر با ۱۸۲۳ میلادی در قزوین - درگذشته‌ی ۱۲۶۸ قمری برابر با ۱۸۵۰ میلادی) شاعره بانفوذ کیش بابی در ایران بود. طاهره دختر «آمنه خانم قزوینی»، و «ملا صالح برغانی» و عروس «شیخ محمدتقی»

معروف به «شہید ثالث» بود. بہائیان مدعی اند کہ «سید کاظم رشتی» پیشوای شیخیتہ بہ وی لقب «قرۃ العین» داد و بہاء اللہ او را «طاہرہ» نامید. طاہرہ قرۃ العین جزء ۱۸ نفر مؤمن اولیہ بہ علی محمد باب بود. در بین این ۱۸ نفر کہ بہ حروف حی معروف اند، او تنہا زن بود. او کسی بود کہ در بدشت (اطراف شاهرود) و در جمع بایان، ادعا کرد کہ با ظہور باب، اسلام منسوخ شدہ است و بہ ہمین دلیل، حجاب از سر برداشت و بہ بایان دستور داد تا جانمازہا را جمع کنند و تعالیم اسلام را کنار بگذارند. طاہرہ متہم بہ شرکت در ترور شہید ثالث است.

ژوزف آرتور کنت دوگوبینو: فیلسوف، نویسنده و دیپلمات فرانسوی بہ سال ۱۸۱۶م در ویل دآوری متولد و بہ سال ۱۸۸۲م در تورن درگذشت. وی از آغاز جوانی وارد سیاست شد. در سال ۱۸۵۱م بہ سمت دبیری ہیأت اعزامی فرانسه در برن و سپس در ہانور برگزیدہ شد. فرضیہ ہا، کتب و داستان ہای متعدد از خود برجای گذارد. از سال ۱۸۵۴ تا ۱۸۵۸م دبیر سفارت و از سال ۱۸۶۲ تا ۱۸۶۴م وزیر مختار فرانسه در ایران شد و در این جا این فرصت را بہ دست آوردہ بود کہ بہ پژوهش ہای خود در زمینہ ی نقش نژاد در پیشرفت ہای فرهنگی پردازد. این اندیشمند کہ خود را از نژاد آریں ہای شمال اروپا (وایکینگ ہا) معرفی کردہ، فرضیہ ی نقش نژاد در ساخت فرهنگ و پیشرفت جوامع را در رسالہ ی «نژاد فرهنگ می سازد» منعکس کردہ است کہ ہنوز پس از گذشت نزدیک بہ ۱۵۰ سال، مہم ترین تئوری نژادی بہ شمار می آید. زندانی خوش اقبال، مادموازل ایرنوا، صومعہ ی تیفن، لہ پلیاد، مقامہ دربارہ ی عدم تساوی نژادہای انسان، سہ سال در آسیا از ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸، ادیان و فلسفہ ہای آسیای مرکزی، آمادیس، مکاتبات، سہ سال در ایران، افسانہ ہای آسیایی، جنگ ترکمن ہا، تاریخ ایرانیان، داستان ہای آسیایی و رنسانس، از جملہ آثار او بہ حساب می آیند.

سید اسماعیل ذبیح اصفہانی: شوقی افندی در صفحہ ی ۲۸۱ و ۲۸۲ کتاب قرن بدیع چاپ دوم ۱۹۹۲ میلادی (کانادا) دربارہ ی او چنین می گوید:

«بسا از مخلصین و محبتین کہ بہ قدرت مکنونہ اش راہ یافتند و چہ بسا از معاندین کہ در مقابل قوت بیان و سطوت تبیان و حرارت عشق و ایمانش سر تسلیم فرود می آوردند و چہ مقدار از بزرگان و رؤسا و علما کہ بعضی برای تحزی حقیقت و برخی من باب بحث و مکابرت بہ منظر اکبر می شتافتند و کل خاضعاً خاشعاً از ساحت اقدس خارج و بر ضعف علم و قلت دانش خویش در مقابل آن بحر زخار الہی مقر و معترف می گشتند و چہ بسیار از ہمین واردین کہ در صف مؤمنین بہ امرش داخل و در زمرہ ی سوداییان و شیداییان جمال منیر ابہایش محشور می شدند. از گنجینہ ی این خاطرات گران بہا یک مورد ذکر می شود تا مراتب عشق و محبت منجذبان جمال و عاکفان کوی وصالش مکشوف و معلوم گردد.

یکی از عاشقان و مفتونان طلعت ابہی شخصی بود از اہل زوارہ بنام سید اسماعیل ملقب بہ ذبیح کہ از قبل در زئی اہل علم و روحانیت می زیست. پس از وفود بہ آستان مبارک، صمت و سکوت را شعار خویش ساخت و با حال توجہ و اشتعال و تضرع و ابتہال از جمیع شئون عالم ناسوت فارغ گردید و از ما فی الابداع درگذشت و بہ جاروب کشی آستان مبارک قائم

مفتخر گشت. این خادم جان فشان هر روز قبل از طلوع فجر بر می‌خاست و عمامه‌ی سبز را که علامت سیادت بود از سر بر می‌داشت و به کمال تذلل و فناء، اطراف بیت اطهر را می‌روفت و خاکروبه‌ی بیت را که مؤطی اقدام مبارک بود، بر می‌داشت و در دامن خویش می‌ریخت و به نهایت مراقبت که در زیر پای احدی نیفتد به جانب شط می‌برد و در آب می‌افکند؛ تا آن‌که دریای عشقش به جوش آمد و نهنگ محویتش در خروش، چهل روز از خواب و خوراک امساک کرد و روز آخر پس از انجام خدمتی که مدار مفخرت و منقبت خویش می‌شمرد از مدینه خارج و در کنار شط به جانب کاظمین روانه شد و در نقطه‌ای وضو گرفت و بر پشت خوابید و با تیغ، حنجر خویش را قطع کرد و در حالی که تیغ را بر سینه‌ی خود قرار داده بود، مقبلاً الی البیت جان در ره محبوب ابهی ایثار و به رفیق اعلی شتافت (۱۲۷۵ هجری). «البته معلوم نیست چرا جناب شوقی علاقه‌مندند که قتل به این فجیعی را یک خودکشی عاشقانه جلوه دهند و معلوم نیست که گناه این مرید بی‌وفا چه بوده است که علی‌رغم سکوت دائمی و حتی رضایت دادن به انجام پست‌ترین اعمال در درگاه بهاء‌الله، نتوانسته جان سالم به در ببرد و قربانی یک تسویه حساب درون گروهی شده است!

سید جمال‌الدین اسدآبادی: (۱۲۱۷ خورشیدی اسدآباد ۱۲۷۵ خورشیدی استانبول) که از او با نام‌های جمال‌الدین الافغانی و سید محمد بن صفدرالحسین نیز نام برده می‌شود. اندیشمند سیاسی و مبلغ اندیشه‌ی اتحاد اسلام بود. وی هم‌چنین از اولین نظریه‌پردازان بنیادگرایی اسلامی محسوب می‌شود. از او با عنوان آغازگر نهضت بیداری اسلامی در سده‌های اخیر نام می‌برند. اطلاعات اندکی درباره‌ی محل تولد و خانواده‌ی وی در دست است و محل تولد او همیشه محل اختلاف بوده است. با وجود لقب «افغانی» که او خود را با آن معرفی می‌کرد و با آن شناخته شده بود، وی ایرانی و شیعه و از مردم اسدآباد همدان بود؛ هرچند گروهی معتقدند که وی حنفی مذهب و از مردم اسعدآباد مرکز ولایت کنر افغانستان است. گمان می‌رود که سید جمال‌الدین صلاح نمی‌دانسته کسی به هویت وی پی‌ببرد؛ به طوری که گاهی به جای اسدآبادی، اسعدآبادی امضا می‌کرد. محمد عبده شاگرد سید جمال‌الدین و مترجم کتاب «نیجریه» وی به زبان عربی، در مقدمه‌ی ترجمه‌ی کتاب می‌نویسد: سید جمال‌الدین ایرانی بود؛ ولی به دو علت خود را افغانی معرفی می‌کرد: اول این که بتواند در کشورهای عربی خود را سنی معرفی کند و به هدف‌هایش برسد؛ دوم این که خود را از دست مقررات سختی که دولت ایران برای اتباعش در خارج قرار داده بود، برهاند.

سید کاظم رشتی: ابن قاسم حسینی گیلانی رشتی حائری از علمای اواسط قرن سیزدهم هجرت و از اکابر تلامذه‌ی شیخ احمد احسائی و بعد از وفات استاد مذکور، خود نایب‌مناب او و در تمامی امور دینی و مرجع و پیشوای سلسله‌ی شیخیه بوده و تألیفات بسیار دارد: (۱) اثبات وجود الجن؛ (۲) اسرار الحج؛ (۳) اسرار الشهادة؛ (۴) اسرار العبادة؛ (۵) الاسم الاعظم و تحقیق مایعلق به؛ (۶) اصول الدین؛ (۷) البههانیة؛ (۸) تهذیب النفس و اخلاص العمل؛ (۹) ترجمه‌ی کتاب حیات النفس استاد مذکور خود؛ (۱۰) جوابات الاسئلة التوحیدیه؛ (۱۱) جوابات الاسئلة الدهلویة؛ (۱۲) جوابات الاسئلة الشفیعیة؛ (۱۳) الحجة البالغة فی رد اليهود و النصارى

و سائر الملل الباطلة؛ ۱۴) دلیل المتحیرین و ارشاد المسترشدین؛ ۱۵) شرح خطبہ ی طنجیہ یا طنجیہ و این خطبہ در نہج البلاغہ نیست؛ ۱۶) شرح دعاء السمات؛ ۱۷) شرح قصیدہ ی لامیہ عبدالباقی عمری در مدح حضرت موسی بن جعفر علیہ السلام؛ ۱۸) علم الاخلاق و السلوک؛ ۱۹) اللوامع الحسینیہ؛ ۲۰) المحجۃ الدامغة؛ ۲۱) مقامات العارفين و غیر این‌ها کہ در حدود صد و پنجاه کتاب و رسائل متفرقہ بدو منسوب می‌باشد و اغلب آن‌ها چاپ شدہ است. در احسن الودیعہ گوید کہ: سید رشتی دارای مؤلفات بسیاری است کہ احدی چیزی از آن‌ها نفہمیدہ است؛ گویا کہ با زبان ہندی حرف می‌زند. خصوصاً شرح خطبہ و شرح قصیدہ ی او کہ مملو از لغز و معما بودہ و خالی از عبارات فصیحہ می‌باشد. باری؛ سید رشتی در سال ۱۲۵۹ ق وفات یافتہ و جملہ ی «غاب نور» مادہ تاریخ اوست و علی محمد باب مقتول و حاج کریم خان کرمانی متوفی در ۱۲۸۸ ق نیز از تلامذہ ی وی بودہ‌اند و یا آن کہ حاج کریم خان بہ اظہار بعضی از اہل عصر از تلامذہ ی خود شیخ احمد احسائی بودہ و نزد سید رشتی تلمذ نکرده است.

شاه سلطان حسین: آخرین پادشاہ از خاندان صفوی بود کہ در ۱۴ ذی حجہ ی سال ۱۱۰۵ ق (۶ آگوست ۱۶۹۴) تاج گذاری کرد. او ہیچ گونه سواد و آمادگی برای ادارہ کشور نداشت. وی در عین حال دارای شخصیتی آرام بود و دین داری و پرهیزگاری وی مخصوصاً، خودداری اش در نوشیدن بادہ، وی را شہرہ ی خاص و عام کردہ بود، طوری کہ قبل از پادشاہی بہ وی «ملاحسین» می‌گفتند. شاہ سلطان حسین تا سال ۱۷۲۶ زندانی افغان‌ها بود و عاقبت بہ دستور اشرف افغان گردن او در زندان زدہ شد.

شوقی افندی: پسر میرزا ہادی افغان و نوحی دختری عباس افندی است (۱۳۷۷-۱۳۱۴ ق). عباس افندی برخلاف سفارش پدرش، نوحی دختری خود بنام شوقی افندی را بہ جانشینی خود معرفی کرد. از جملہ آثار شوقی کتاب قرن بدیع در چہار جلد است.

شیخ علی عظیم ترشیزی: بعد از اعدام باب، فرقہ ی او دچار پریشانی شد. بابیان سرگردان و رو بہ نابودی نہادہ بودند. شیخ علی ترشیزی شاخص ترین چہرہ ی بابی در این دوران بود و بابیان او را بہ عنوان رہبر و سرپرست خویش می‌شناختند. دیری نپایید کہ گروہی از بابیان بہ رہبری میرزا حسین علی نوری بہ انتقام اعدام باب، در صدد ترور ناصرالدین شاہ برآمدند. پس از ترور کہ البتہ نافرجام ماند، موجی از بازداشت‌ها و اعدام‌ها در کشور از سوی حکومت صورت گرفت کہ در خلال آن شیخ علی ترشیزی اعدام شد و میرزا حسین علی نوری بہ سفارت روسیہ پناہندہ شد و سفیر روس حمایتی ہمہ جانبہ را در دفاع از او، از خود نشان داد.

شیخیتہ: پیروان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی. اینان دارای معتقدات اسلامی هستند و رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را آخرین پیامبر الاهی می‌دانند. منتظر ظهور حضرت حجت بن الحسن العسکری علیہ السلام می‌باشند و بہ قرآن مجید و روایات رسیدہ از اہل بیت علیہم السلام اعتقاد دارند. آنان در ہر زمان وجود فردی را بہ عنوان واسطہ میان امام و مردم ضروری می‌دانند تا مردم با

معرفت یافتن به او، از آموزه‌های دینی مطلع شوند. شناخت چنین فردی را ضروری و واجب و یکی از ارکان دین (رکن رابع ایمان) می‌دانند و عدم معرفت به او را سبب گم‌راهی در دین می‌شناسند. سید باب - که دوره‌ای شاگردی سید کاظم رشتی در کربلا را در کارنامه خود داشت - در ابتدای امر، تنها ادعا کرد که جانشینی سید کاظم رشتی و همان رکن رابع ایمان و واسطه‌ی فیض میان امام زمان علیه السلام و مردم است. عموم کسانی که در ادامه اطراف باب را گرفتند و به اصطلاح به او ایمان آوردند، شیخی و از شاگردان سید کاظم رشتی بودند.

صائین قلعه یا شاهین دژ: دهی جزء دهستان ابهررود، بخش ابهر شهرستان زنجان.

صبح ازل: نام او میرزا یحیی، فرزند میرزا عباس نوری و برادر میرزا حسین علی نوری (بهاء الله)، از مردم نور مازندران و مؤسس فرقه‌ی ازلیان است. ازلیان و بهائیان دو فرقه‌اند که پیشوای هر یک از این دو دسته خود را جانشین علی محمد باب شیرازی می‌دانند. علی محمد در ۱۲۶۰ ق دعوی بابت و سپس دعوی مهدویت کرد و سرانجام به سال ۱۲۶۶ ق در تبریز به دار آویخته شد. پس از باب، پیروان او بر میرزا یحیی صبح ازل گرد آمدند و بهاء الله، برادر او نیز متابعت وی را پذیرفت؛ لیکن سرانجام میان دو برادر جدایی افتاد و کار به قدح و لعن و افتراء کشید.

براون در مقدمه بر نقطه‌الکاف درباره‌ی ازل می‌نویسد: مابین اتباع باب دو نابرداری (یعنی دو برادر از طرف پدر فقط) بودند از اهل نور مازندران؛ بزرگ‌تر موسوم به میرزا حسین علی و ملقب به بهاء الله و کوچک‌تر موسوم به میرزا یحیی و ملقب به صبح ازل. بعدها رقابتی که مابین این دو برادر پدید آمد، بایته را به دو فرقه منشعب کرد. ازلیان که از حیث عدد کمترند و بهائیان که قسمت عمده‌ی بایته‌اند. بین سال‌های ۱۲۶۶ و ۱۲۶۸ ق یعنی تا دو سال بعد از قتل باب موافقت کامل و مرافقت تام بین دو برادر موجود بوده است.

طاهر قزوینی: میرزا طاهر وحید قزوینی، با نام کامل عمادالدین میرزا طاهر بن میرزا حسین خان قزوینی، متخلص به وحید و برادر محمدیوسف، مؤلف تاریخ «خلدبرین» است. وحید قزوینی در تاریخ ۱۱۲۰ هجری قمری درگذشت. در تذکره‌ی حزین از او بنام وحیدالزمان یاد شده و می‌گوید از تعریف بی‌نیاز است. میرزا محمد وحید، ابتدا منشی میرزا تقی، وزیر شاه صفی و شاه عباس دوم بود. او در زمان سلطنت شاه سلیمان (۱۰۷۸ - ۱۱۰۵ هجری قمری) با لقب عمادالدوله وزیر اعظم شد.

طبری: ابوجعفر محمد بن جریر بن کثیر بن غالب طبری آملی (۳۱۰-۲۲۴ ق)، تاریخ‌نگار، حدیث‌شناس، فقیه و تفسیرکننده‌ی قرآن، در آمل از شهرهای طبرستان (مازندران) به دنیا آمد. کتاب تاریخ طبری، شرح زندگی بشر از خلقت آدم تا زمان نگارنده‌ی آن است. او نخستین کسی است در جهان اسلام که تاریخ را از سیره‌نویسی به تاریخ عمومی کشانید.

عبدالحسین بافقی یزدی: معروف به آیتی و متخلص به «ضیایی»، «آواره» و «آیتی»، از شعرا، محققان، نویسندگان و قرآن‌پژوهان معاصر که پس از ورود و درنگ ۱۸-۲۰ ساله‌ی خود در سلک بهائی و طی مدارج تبلیغ در آن مسلک و دریافت لقب رییس المبلغین و القاب دیگر



و الواح تشویقی از عباس افندی و شوقی افندی و به سر بردن چند سالی با آن‌ها، با دیدن کژی‌ها و ناراستی‌ها، دوباره به اسلام و تشیع بازگشت و شرح حال این دوران سرگشتگی فکری و به تعبیر خود فریب خوردگی را در کتاب کشف الحیل (رک: پاورقی ۱۶) نوشته و این زندگی پرتلاطم از او شخصیت پرآوازه و حقیقت جو ساخته است. او فرزند حاج ملا محمد بن محمد بن حاج بزرگ، در خانواده‌ی علم و عرفان به دنیا آمد. پدرش حاج (ملاً) آخوند تفتی از ائمه‌ی جماعت و خطبای فرهیخته‌ی یزد و در زادگاه خویش نیز امام جماعت و مرجع حل و فصل امور شرعی مردم بود. زادگاه ایشان تفت، یکی از شهرهای یزد می‌باشد.

عبدالحمید اشراق خاوری: یکی از مبلغان و نویسندگان بزرگ بهائی است. او در مشهد متولد شد و علوم پایه را آموخت. وی را در مدرسه به عنوان پیش‌نماز انتخاب کرده بودند. سپس دروس حوزوی را خواند و یک روحانی شد. طبق گفته‌ی ادیب مسعودی - یکی از مبلغان بهائی که بعداً مسلمان شد - او نیز هم چون بسیاری دیگر از افراد به دلایل مادی و فقر و حمایت‌های مالی بهائیان به آن آیین گروید؛ اگرچه بهائیان به گونه‌ی دیگری ایمان آوردن او را بیان می‌کنند. او کتاب‌های بسیار زیادی را در راستای آیین بهائی نوشته است؛ از آن جمله می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد: قاموس ایقان، ایام تسعه، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، رحیق مختوم، قاموس توقیع منیع مبارک، گنجینه حدود و احکام و مائده‌ی آسمانی.

عزیه: عزیه خانم، خواهر بهاء‌الله است. شهرت او نزد بهائیان به خاطر نامه‌ی مفصلی است که عبدالبهاء به او به عنوان «عمه» نوشته است که در میان آن‌ها به «لوح عمه» مشهور است. این لوح در کتاب مکاتیب، جلد دوم، صفحات ۱۸۶-۱۷۰ در مجموعه‌ی نامه‌های عبدالبهاء آورده شده است. نامه‌های دیگری نیز به او نوشته شده است که در مکاتیب موجود است. عبدالبهاء در آن نامه‌ها عمه‌ی خود را بسیار تجلیل کرده و با اوصافی چون «حنون»، «مهربان»، «مکرمه» و «عزیزه» و «فطنه» (به معنی زیرک و باهوش) او را مورد خطاب قرار داده است. برای نمونه یکی از این عبارات مدح را ذکر می‌کنیم تا جایگاه علمی، عقل، درایت، ادراک و هوش او در نگاه عبدالبهاء مشخص گردد: «ای عمه‌ی فطنه، قسم به مطاف ملاً اعلی که در فطانت و ادراک و عقل و هوش، تو بر دیگران - که مدعی قطبیت جهان رحمن هستند - امتیاز و رجحان داری...». عبدالبهاء در این لوح او را به پذیرش مظهریت بهاء‌الهدی دعوت می‌نماید (زیرا او بابی خالص بوده که مثل سایر بایبان به نص صریح باب، از برادر دیگرش میرزا یحیی صبح ازل تبعیت می‌کرده است). عزیه خانم رساله‌ی مفصلی در جواب برادرزاده می‌نویسد و نامش را «تنبیه التائمین» می‌گذارد تا به اصطلاح، خوابیدگان (یعنی متمردین از ازل) را با این مطالب، بیدار و هشیار نماید. متن عالمانه و ادبیات قوی رساله نشان از آن دارد که تعریف عبدالبهاء از عمه‌اش بیجا نبوده و حقیقتاً او فطن و باهوش و عالمه بوده است و انشای خوب او میراث پدری است که منشی دربار بوده و این میراث را به همه‌ی فرزندان داد و در آموزش ادبیت مطابق رسومات چیزی را از فرزندان دریغ نکرده و در این راه جدیت فراوان کرده است.

علی مراد داوودی: در سال ۱۳۰۰ش در خلخال آذربایجان متولد شد. وی پس از احراز درجه‌ی لیسانس در رشته‌ی فلسفه به کار دبیری در دبیرستان‌ها پرداخت. بعداً دکترای خود را در همین رشته از دانشگاه تهران دریافت کرد. رساله‌ی دکترای او ترجمه‌ای بوده است همراه با مقدمه و تعلیقات از کتاب «نفس» ارسطو. این کتاب در دانشگاه تهران به طبع رسیده است. دیگر آثار او عبارت‌اند از: الوهیت و مظهریت، مقالات و رسائل در مباحث متنوعه، انسان در آیین بهائی.

فارس نامه‌ی ناصری: کتابی در حوزه‌ی تاریخ و جغرافیای فارس از حاجی میرزا حسن شیرازی معروف به فسائی است. این اثر در دو گفتار تنظیم شده است؛ گفتار اول در مورد تاریخ فارس (احوال پادشاهان و ثروتمندان و بزرگان فارس) از صدر اسلام تا سال ۱۳۱۱ و گفتار دوم نیز درباره‌ی وضعیت جغرافیایی و باغ‌ها و آبادی‌ها و مسجدها و چشمه‌ها و رودهای فارس است و از منابع معتبر در این باره به شمار می‌رود.

فاطمیه: مؤسس فرقه‌ی فاطمیه، فردی است بنام عبیدالله المهدی (متوفای ۳۲۲ق) که حکومت فاطمیان را برپا کرد. دلیل این نام‌گذاری آن است که آنان منسوب به حضرت فاطمه علیها السلام هستند. در این باره دیدگاه‌های مختلفی ابراز شده است: برخی با قاطعیت نسبت آنان را به حضرت فاطمه علیها السلام انکار کرده‌اند. از آن جمله دخویه است. وی در کتاب خود بنام «یادی از قرامطه‌ی بحرین و فاطمیان» دلایل بسیاری بر این نظریه آورده است. یکی از آن دلایل این است که خلفای عباسی بغداد و اموی قرطبه در دو نوبت، یک بار در سال ۴۰۲ و بار دیگر در سال ۴۴۴، نسب این سلسله را به فاطمیان انکار کردند و از طرف دیگر در کتاب‌های مقدس صریحاً آمده که عبدالله بن میمون جد خلفای فاطمی بوده است. برخی دیگر انتساب آنان را به حضرت فاطمه علیها السلام درست دانسته‌اند؛ چنان که جرجی زیدان گفته است: «فرمانروایان فاطمی ابتدا در افریقایته حکومت داشتند و مرکز حکومت آنان مهدیه بود. این فرمان‌روایان شیعی خود را از فرزندان حسین علیه السلام، فرزند فاطمه علیها السلام می‌دانستند؛ اما تاریخ‌نویسان که طرفدار بنی‌عباس بودند، صحت نسب آنان را تکذیب می‌کردند؛ ولی ما احتمال قوی می‌دهیم که نسب آنان صحیح باشد و تردید و تکذیب عده‌ای از تاریخ‌نویسان، در نتیجه‌ی هواخواهی عباسیان بوده است.»

فتوحات مکیه: از منابع اصلی و مرجع عرفان اسلامی است. هشتصد سال پیش در جهان اسلام آن روزگار، مردی که خواهرزاده‌ی یکی از بزرگان عرفان، بنام ابومسلم خولانی بود و دایی دیگرش یحیی، از اکابر زاهدان تلمسان در مراکش، ابن عربی حاتمی طایی پس از ۲۱ سال گذران عمر که بیش‌تر وقت خود را به سرودن شعر، تماشای دل و عیش و عشرت می‌گذرانیده، راه و روش عرفان را در پیش گرفت و در مدتی کوتاه، به قدری در این راه پیش رفت که سرآمد عارفان زمان خود و پس از خود شد؛ تا آن‌جا که هم لقب محیی‌الدین گرفت و به کنیه‌ی «شیخ اکبر، پیر بزرگ» مفتخر گردید، و هم دو عنوان از پانصد و چند عنوان آثار او، ماندگارترین کتاب‌هایی شدند که تمامی عرفا، دست‌کم یک بار خواندن آن‌ها را در طول عمر بر خود واجب و فرض دانستند. فصوص‌الحکم، یکی از آثار اوست. اثر دیگر او، فتوحات مکیه است.



فراموش خانه: اصطلاحی است که در برابر واژه‌ی «فراماسونری» یا «فری میسنزهاال» در ایران به کار رفته است. اجازه‌ی تأسیس فراموش خانه را میرزا ملکم خان در سال ۱۲۷۵ یا ۱۲۷۶ قمری، مستقیماً از شخص ناصرالدین شاه دریافت کرد؛ اما به نظر می‌رسد که شاه تا مدتی از چند و چون و ماهیت واقعی آن بی‌اطلاع بوده است. دوگوبینو، کاردار وقت سفارت فرانسه، معتقد بود که ملکم طرح فراموش خانه را وسیله‌ای برای تحکیم حکومت به ناصرالدین شاه معرفی کرده بود؛ به این ترتیب که با جذب منتقدین، پشتیبانی و وفاداری آنان را نسبت به سلطنت پادشاه مسلم گرداند.

ما شکی نیست که فراموش خانه مقاصدی بیش از این را دنبال می‌کرد. فراموش خانه در حقیقت نهادی تقلیدشده از مجامع سزی فراماسونی اروپا بود. با بهره‌گیری از شیوه‌های مشابه برای جذب اعضا، مکان پنهان تشکیل انجمن، ترتیب مقامات و درجه‌های مختلف اعضا، حفظ اسرار انجمن و علائم خاص شناسایی اعضا.

مرام فراموش خانه نیز ترکیبی بود از اندیشه‌های اروپایی شامل اصالت عقل، مشرب انسانیت، پوزیتویسم علمی آگوست کنت و اصول اعلامیه‌ی حقوق بشر که به تدریج و طی مدارج پایگان بندی شده به اعضا آموخته می‌شد. در نخستین مقام، سه اصل بنیادین به عضو می‌آموختند. نخست «جماعت»؛ زیرا «انسان لابد از جمعیت و جماعت است و هرچه جمعیت بیشتر باشد بهتر است. پس باید رابطه‌ی به خصوص در میان جماعت باشد.» دوم «مساوات»؛ زیرا با وجود آن «احتیاج به کلی از میان جوامع مرتفع و برداشته خواهد شد» و سوم «اختیار»؛ «انسان باید مختار خود باشد.» در مقام دوم عناصر دیگری بر سه آموزه‌ی نخستین انجمن افزوده می‌شد. امنیت جانی (اطمینان فی النفس)، امنیت مالی (اطمینان فی المال)، برابری حقوق، آزادی عقیده و اندیشه، آزادی شخصی (الاختیار فی الشخص)، آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی انتخاب شغل، آزادی اجتماعی (الاختیار فی الاجتماع و هواس الاساس)، امتیاز و برتری بر معیار فضیلت و شایستگی اخلاقی. مقامات مختلف فراموش خانه، به جز محملی برای آموزش تدریجی اعضا، امکانی برای تشخیص مراتب استعداد و قابلیت اعضا نیز به حساب می‌آمد؛ چنان که ملکم خود تأکید داشت که «به واسطه این ترتیب حیرت‌انگیز، اصحاب معرفت و ارباب کمال منتخب می‌شوند و به تدریج به مقامات عالی می‌رسند.» این نکته در کنار آموزه‌های فرهنگی و مدنی فراموش خانه هدف بنیادین آن انجمن را آشکار می‌کند: ایجاد نهادی برای آموزش طیف‌های مختلف اجتماع، شناسایی فرهیختگان و تثبیت وفاق میان آن‌ها برای پیشبرد اصلاحات سیاسی و اجتماعی در جامعه‌ی ایران؛ نهادی که «به واسطه‌ی اتحاد بزرگان و عقلای قوم، اسباب نجات دین و دولت را فراهم کند. این سان فراموش خانه ابزاری بود در خدمت تعمیق «اصلاحات».

فراموش خانه به سرعت مورد استقبال طیف‌های مختلف جامعه قرار گرفت. افرادی از میان شاه‌زادگان قاجار، (شاه‌زاده جلال الدوله آخرین پسر فتح‌علی شاه و سلطان حسین میرزا فرزند ظل السلطان)، دیوانیان (میرزا محمدخان مجدالملک وزیر وظایف و محمدتقی سپهرالملک)، علما (سید صادق مجتهد سنگلجی و سید اسماعیل مجتهد بهبهانی)،

حکما (میرزا جعفر حکیم الاهی)، معلمان و شاگردان دارالفنون، افرادی چون حاجی سیاح، امیرنظام گروسی و آقا شیخ هادی نجم آبادی و سرانجام افرادی از اقشار کاسب و عامی جذب فراموش خانه شدند و اعتباری چند وجهی در ساحت های مختلف عرفی، مذهبی و صنفی به آن بخشیدند. با این حال، از شمار واقعی اعضای فراموش خانه اطلاع موثقی در دست نیست. منابع مختلف گاه از چند هزار نفر و زمانی از هشتاد نفر سخن گفته اند. خود ملکم از دو هزار نفر یاد کرده است. اما به اعتقاد آدمیت شمار اعضای فراموش خانه نمی توانسته بیش از ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر بوده باشد. به موازات افزایش تعداد اعضای فراموش خانه، به دلیل ماهیت اسرارآمیز آن، فراموش خانه سوژه ی حرف ها، حدیث ها و شایعات گوناگون عامه شد.

شایع بود که فراموش خانه مکانی است برای شنیع ترین فسق و فجورها، مکانی است برای آموزش سحر و جادوگری و سرانجام مکانی است برای فراموشی یا ربودن دین مسلمانان. هم زمان با زمزمه های تعالیم اجتماعی فراموش خانه، مفاهیمی چون اختیار، مساوات، جماعت و لزوم اتفاق برای تغییر وضع موجود، آرام آرام به بیرون درز کرد و انتقاداتی در حوزه های مختلف اجتماع برانگیخت. شماری از این انتقادات که در دو ساحت سیاسی و مذهبی طرح شده بودند در جزوه ی «رپورت فراموش خانه» دیده می شوند. ایراد نخست، شبهه ی بدعت بودن فراموش خانه بود. «در حالی که صاحب شریعت چیزی از امور زندگی فرو گذاشت نکرده، چرا وضع فراموش خانه را از خاطر محو فرمود؟» ایراد دوم به مفهوم «اختیار و آزادی» باز می گشت: «آزادی چیزی است محال و منافی اسباب خداوندی؛ چه، اگر هر فردی از افراد را خداوند سلطنت بدهد و مختار نماید امور دنیا مختل و معطل خواهد ماند.» سومین ایراد، متوجه مفهوم «مساوات» بود. «اگر از اول خلقت امتیازات برداشته و مرتفع می شد و همه مساوی بودند هیچ کاری در دنیا پیشرفت نمی کرد.» ایراد چهارم مفهوم «جماعت» بود. «مقصود آن ها از جماعت و جمعیت همراهی نکردن در معاصی است»، چه اگر جماعت حقیقی را طلب می کردند «در تعالیم اسلامی امر به نماز جماعت فرموده اند.» پنجمین ایراد که عمده ترین آن ها نیز هست، خاستگاه غربی و غیراسلامی را مطرح می ساخت: «پیروی به عقاید و قواعد الاهی نکردن و به عقاید دیگران تاسی نکردن، کفر محض است.»

ملکم بعدها در رساله ای با نام «اسرار فراموش خانه» به انتقادات مخالفانش پاسخ داد و از بنیاد فراموش خانه دفاع کرد. ملکم ایراد بدعت بودن فراموش خانه را با ذکر این نکته رد کرد که سکوت اولیا و انبیا پیرامون یک مفهوم یا یک علم، هرگز دلیل بطلان آن نیست. اولیا و انبیا به رغم وقوف بر تمامی علوم و معارف «به اقتضای حکمت بالغه نخواسته اند جمیع معارف مخفیته را در عهد خود بروز دهند؛ چنان که نه از تلغراف، نه از تصویر عکس، نه از مغناطیسی حیوان، نه از ینگیه ی دنیا و نه از هزار حقیقت دیگر خبر نداده اند.» در پاسخ به ایراد غیرشرعی و عرفی بودن «مساوات»، ملکم پیکان حمله را به سمت طبقه ی حاکمه ی جامعه گرداند: «این حضرات صاحب شأن، در معنی چه امتیازی بر نوکرهای خود دارند؟ آسمانی کی شرط کرده است که اسب عربی و لباس ترمه در هر مقام اسباب تفوق باشد.» سپس تأکید کرد که «فخر دستگاه ما در حسن این نکته است که عقل و جوهر انسانی را هر

لباس که مخفی باشد به منصفی ظهور می‌رساند.» ملکم در پاسخ به ایرادی که مخالفان نسبت به مفهوم «جماعت» بیان کرده بودند نوشت که اتفاق جماعتی از عقلا، ارباب کمال، علمای دین و امرای دولت و معارف هر صنف در هر مکانی «ممکن نیست که به جز خیر و مصلحت عامه جمیل بروز نکند؛» چه، «ظهور کل انبیا و وضع جمیع اولیا به دلیل تمهید مواسات و الفت عباد بوده است.» پاسخ ملکم به آنانی که فراموش‌خانه را مکانی برای ربایش دین مسلمانان می‌دانستند نیز صریح بود: «آن اشخاص که به قدرت به دلیل دین خود ترسیدند و نزدیک فراموش‌خانه نرفتند، کار بسیار به جایی کردند؛ زیرا دینی که بتوان در نیم ساعت ضایع کرد، دین نیست.» سرانجام ملکم عمده‌ترین ایراد مخالفان را مبنی بر منشأ فساد بودن فراموش‌خانه به دلیل خاستگاه غربی‌اش اندیشه‌ای سخیف دانست؛ چه، «عینک را حکیم فرنگی اختراع کرده و امروزه به چشم مقدسین اسلام اسباب قرائت قرآن شده است.» غربی بودن تعالیم فراموش‌خانه نیز امری است نادرست؛ زیرا «آفتاب معرفت اقلیم مخصوص ندارد... و اگر فی الجمله بصیرتی داشته باشیم، خواهیم دید که حقیقت این اسرار نه مال فرنگ است نه مال هندی، نه زمان معین داشته و نه مکان مخصوص.» ملکم در پایان رساله‌اش سوگند خورد که هدف فراموش‌خانه و بانیانش «به قدر ذره‌ای منافات با شریعت اسلام ندارد؛ بلکه... کلاً به دلیل مزید رونق اسلام بوده است.» و تأکید کرد که در فراموش‌خانه‌اش «به جز معقولیت، به جز دین‌داری و به جز دست‌خواهی و به جز صلاح مسلمانان، هیچ خیالی نبوده و نخواهد بود.»

با این همه آشکار بود که تعالیم اجتماعی فراموش‌خانه و به تعبیر آدمیت «پیام فراموش‌خانه»، تهدیدی مستقیم برای نظام اجتماعی و سیاسی کهن به شمار می‌رفت. چندان نگذشت که شایعات پیرامون فراموش‌خانه از سطح زمزمه‌های عوام فراتر رفت و به هراس بنیادین طبقه‌ی حاکمه تبدیل شد. شایع بود که مراد از طرح اندیشه‌های اختیار، جماعت و مساوات، در حقیقت تغییر نظام سیاسی است. روایت مورخ رسمی حکومت نیز آن بود که در فراموش‌خانه گفته می‌شود: «آیین سلطنت... که از دیرگاه رسم معهود عادت و مألوف ایران بوده... از سنن عادلانه خارج است.» بنابراین، به سبک ممالک اروپا «آیین جمهوریت بایست نهاد» و مردم را بر «حقوق مملکت و حدود سلطنت مشارکت داد.» طرح تعالیم فراموش‌خانه چونان مقدمه‌ی تغییر سلطنت تصور شد. به تدریج زمزمه‌هایی مبنی بر خطری که فراموش‌خانه برای سلطنت در پی داشت، به گوش ناصرالدین شاه رسید و او را نسبت به انجمنی که خود اجازه تأسیس‌اش را داده بود و گمان می‌کرد: «آن چه به مردم می‌آموزند همانا همین تردستی و حقه‌بازی است» بدگمان کرد. راپورت فراموش‌خانه نیز بدگمانی‌های شاه را تقویت می‌کرد. راپورت، گزارش محرمانه‌ی فردی بود که دو درجه از مقامات فراموش‌خانه را طی کرده بود و از چند و چون ماهیت و تعالیم فراموش‌خانه اطلاع داشت. جزوه‌ی راپورت، دو چهره‌ی متفاوت ظاهری و باطنی برای فراموش‌خانه ترسیم می‌کرد. در چهره‌ی ظاهری، فراموش‌خانه همان مکان آموزش مفاهیم اختیار، مساوات و جماعت بود، اما در چهره‌ی باطنی‌اش فراموش‌خانه «به جز فتنه و فساد داخلی مملکت هیچ مقصود و منظوری» و هیچ غایتی نداشت. به گمان نویسنده‌ی جزوه‌ی راپورت، فراموش‌خانه هم «منافی شرع» و هم «منافی عرف» بود، از این رو

بر سلطان عصر ضروری است که «این بدعت را مرتفع نماید.» فراموش خانه دو اتهام عمده داشت: جمهوری طلبی و باییت. اولی عنوان مترادف با هرج و مرج طلبی بود و دومی دشمنی با مذهب رسمی کشور به حساب می آمد.

با این حال، مباحث پیرامون فراموش خانه را باید در زمینه ی رویدادهای سال ۱۲۷۷ق، در هنگامه ی قحطی عمومی و شورش های مردمی پس از آن تحلیل کرد. از اواخر سال ۱۲۷۷ق تا زمان اعلام انحلال فراموش خانه در فاصله ی شش ماه، هنگامه ها و بلواهای پی در پی در پایتخت شکل گرفت. خشک سالی، قحطی و کمبود نان، سبب ساز شورش های عمومی خشونت باری شدند که تا آن زمان نظیر نداشت. در این حال همزمانی شورش های اجتماعی با اوج گیری شایعات مختلف پیرامون فراموش خانه از منظر حکومت نکته ای سرشت نما بود. گرچه از مواضع احتمالی فراموش خانه در هنگامه ی این شورش ها اطلاعی در دست نیست، چنین می نماید که آشوب ها سبب شدند حکومت به گونه ای مشکوک به فراموش خانه و تعالیمش به آموزه هایی چون جماعت، مساوات، اختیار و لزوم تغییر وضع موجود بنگرد. آیا این تعالیم فراموش خانه نبود که مردمان را چنین گستاخ ساخته بود؟ آیا این آشوب ها در باطن خویش مقدمه ی تغییر نظام سلطنتی و در راستای خواسته ی فراموش خانه ای ها نبود؟ فرمان شاه در دوازدهم ربیع الثانی ۱۲۷۸ق، پاسخی صریح به این پرسش ها بود: «در این روزها به عرض رسید که بعض اجامر و اوباش شهر گفت وگو و صحبت از وضع و تربیت فراموش خانه ی یوروپ (اروپا) می کنند و به ترتیب آن اظهار میل می نمایند. لهذا صریح حکم همایون شد که اگر بعد از این عبارت و لفظ فراموش خانه از دهن کسی بیرون بیاید تا چه رسد به ترتیب آن، مورد کمال سیاست و غضب دولت خواهد شد.» فراموش خانه به سرعت منحل شد، ملکم و پدرش که بانیان اصلی آن بودند بی تاامل از ایران اخراج شدند و شماری از اعضای فراموش خانه هم چون شاهزاده جلال الدوله در خانه محبوس و تحت مراقبت شدید قرار گرفتند.

فراه: مرکز ولایت (استان) فراه کشور افغانستان است. شهر فراه از دو محله ی اصلی بنام یزدی و پشتو تشکیل شده است. گویا در حدود زمان صفوی شخصی از یزد ایران و شخصی پشتوتبار هر یک قلعه ای در محل کنونی فراه بنیاد کردند که هنوز محلات مربوطه به تخلص ایشان نامیده می شوند. ابونصر فراهی از مردم این شهر بود. در لغت نامه ی دهخدا آمده: فراه شهری است نزدیک به سبزوار هرات و از آن جاست ابونصر فراهی. طایفه ای از ملوک در آن جا حکمرانی کرده اند که با پادشاهان سیستان قرابت داشته اند.

فضل الله مهتدی: معروف به صبحی، در سال ۱۳۰۵ پس از اقامت دوازده ساله نزد عبدالبهاء و خدمت صادقانه در تحریر و انشای مکاتبات وی، به ایران اعزام گردید. در این مرحله با توجه به فساد اخلاقی شوقی افندی که صبحی خود شاهد عینی آن بود، تغییراتی در فکر و عقاید و باورهای وی پدید آمد. بیان این تغییرات روحی آن هم توسط یکی از مبلغان زبردست بهائی، سبب آن شد که وی از طرف بهائیان تکفیر و تفسیق شود؛ چنان که خود نگاشته پس از این رویه ای خصومت آمیز با وی در پیش گرفتند؛ تصمیمات بسیاری در مورد وی اتخاذ گردید

و حتی دایره‌ی فشار را بر خانواده وی هم گسترانند و از سوی پدر - که بهائی بود - هم طرد گردید. صبحی علی رغم آن که بسیار به سختی افتاده بود، چندی سکوت اختیار کرد تا بلکه موجب فراموشی موضوع گردد و زندگی گوشه‌گیرانه‌ای در پیش گیرد؛ ولی بهائیان دست از وی برنداشته در اذیت و آزارش کوشیدند تا این که وی برای دفاع از خود و بیان حقایق و علل برگشت خود از بهائی‌گری، مجبور شد شرح دگرگونی و خاطرات دوران بهائی‌گری و فعالیت‌هایش را بنگارد و ناگفته‌های درون این فرقه را فاش نماید.

کاپیتولاسیون: در زبان پارسی به آن قضاوت کنسولی می‌گویند، که در تاریخ قوانین بین الملل به معنای هرگونه موافقت‌نامه‌ای است که در آن یک کشور به کشور دیگر پروانه می‌دهد که از قوانین قضایی خود برای اتباع خود که در داخل مرزهای آن کشور زندگی می‌کنند، استفاده کند. قضاوت کنسولی در آغاز، بین حکمرانان اروپایی و سلطان‌های عثمانی بسته شد. سلطان‌های عثمانی بدین سبب این موافقت‌نامه را با اروپا امضا کردند که نمی‌خواستند دخالتی در قضاوت بر بازرگانان و زیارت‌کنندگان مسیحی داشته باشند. نخستین پیمان در دنیا درباره‌ی موقعیت و وضعیت اتباع خارجی، در ۲۰ مارس ۱۶۰۴ بین پادشاه فرانسه هنری چهارم و احمد اول، سلطان عثمانی بسته شد.

کتاب اشارات: اشارات نام آخرین کتاب ابن سینا در فلسفه است. ابن سینا در این کتاب، آخرین نظرات خود در باب فلسفه‌ی مشاء را ارائه کرده و از این حیث، این کتاب دارای اهمیت است. ابن سینا در سه فصل پایانی این کتاب، گرایش اندکی به حکمت نو افلاطونی نشان داده و اندکی به حکمت اشراقی پرداخته است. با این حال، مسلماً بوعلی را باید از مهم‌ترین حکمای مشائی قلمداد کرد.

کتاب اشراقات: یکی دیگر از آثار بهاء‌الله است. اسم کامل این کتاب «الواح مبارکه‌ی حضرت بهاء‌الله جل ذکره‌ی الاعلی شامل: اشراقات و چند لوح دیگر» است. مجموعه‌ی چند لوح بهاء‌الله کتاب فوق را به وجود آورده است. نام یکی از این الواح، اشراقات می‌باشد که همان عنوان کلی کتاب نیز قرار گرفته است. این الواح به هر دو زبان عربی و فارسی نوشته شده و از معروف‌ترین کتاب‌های بهاء‌الله است.

کتاب اقدس: کتاب احکام و قوانین دینی بهائیان است. بهائیان معتقدند که کتاب اقدس وحی منزل بر بهاء‌الله بوده است. کتاب‌های طرازات، تجلیات، بشارات، اشراقات، کلمات مبارکه‌ی مکنونه و کلمات فردوسیه نیز از متعلقات کتاب اقدس محسوب می‌شوند.

کتاب ایقان: از آثار بهاء‌الله، شارع آیین بهائی است. این کتاب در اواخر دوره‌ی اقامت در بغداد نگاشته شده است (۱۲۷۸ ق مطابق با ۱۸۶۲ م). به اعتقاد بهائیان این کتاب نیز مانند دیگر آثار بهاء‌الله، وحی منزل از خداوند بر او بوده است. این کتاب در جواب سؤالات حاجی میرزا سید محمد خال، دایی علی محمد باب، نگاشته شده است. کتاب ایقان در مورد بیان اسرار کتب آسمانی ادیان قبل و توضیح معانی بشارت‌های آن‌ها در مورد علامت‌های ظهور منجی، از قبیل

معنای قیامت، تاریک شدن خورشید، سقوط ستارگان و... می باشد و همه ی این ها را برای اثبات قائمیت باب آورده است. این کتاب به زبان فارسی و با سبک ادبیات عرفانی نوشته شده است.

کتاب بیان: یکی از آثار علی محمد باب است که أم الکتاب در دیانت وی به حساب می آید. آیات کتاب بیان مشتمل بر تعالیم فلسفی، اخلاقی و اجتماعی آیین بیان است. کتاب بیان فارسی مخزن عمده ی عقاید دینی و احکام بابی است و کتاب بیان عربی محتویاتش با بیان فارسی مطابق، ولی مختصرتر است. کتاب بیان فارسی توضیح مفصل تری است بر بیان عربی. علی محمد باب کتاب بیان را به ۳۶۱ باب (۱۹ واحد و هر واحد ۱۹ باب) یا به اصطلاح «عدد کل شیء» بخش کرده است. بر همین منوال در مقدمه ی کتاب گفته است: «و به عین یقین نظر کن که ابواب دین بیان مترتب گشته به عدد کل شیء». اما باب نتوانست این تقسیم بندی را به انجام برساند و پیش از تألیف کامل این دو کتاب، اعدام شد. کتاب بیان فارسی تا آخر باب دهم از واحد نهم و کتاب بیان عربی تا باب نوزدهم از واحد یازدهم است. کتاب بیان فارسی بزرگ ترین اثر تشریحی باب است. لکن پیش از آن که مجموعه ای از قواعد و اصول حقوقی و جزایی دیانت بیان محسوب گردد، کتاب «مدح من یتظهره الله» است. من یتظهره الله لقب موعود آیین باب است. عنوان من یتظهره الله و عناوین مشابه آن بیش از دو بیست و هشتاد بار در متن بیان فارسی آمده است. در کتاب بیان فارسی از عظمت و جلال حضرت الوهیت و امتناع عرفان ذات ربوبیت، مقام ولایت مشیت اولیه در هر ظهور، استمرار ابدی نزول وحی الاهی در ادوار مختلف، قائمیت و مظهریت و مبشریت باب، معنای مصطلحاتی چون قیامت، نار، جنت، معاد، رجعت، صراط، میزان، ساعت، یوم، دینونت، موت و حیات در یوم آخرت بنا بر قرائت های خاص باب سخن به میان آمده است؛ قرائت هایی که معمولاً در تضادی آشکار با سایر ادیان ابراهیمی است. بیان برخی اصول اخلاقی از دیدگاه باب از دیگر محتویات این کتاب است. کتاب بیان عربی در ماکو توسط باب نوشته شده است. تنها عباراتی از باب اول از واحد اول به فارسی است. بیان عربی گاه در آثار باب «کتاب الجزاء» نیز نامیده شده است.

کتاب فرائد: نوشته ی میرزا ابوالفضل گلپایگانی در ۷۳۱ صفحه و هر صفحه در ۱۹ سطر است؛ به اضافه ی ۲۵ صفحه که محتوی فهرست و جدول صواب و خطا می باشد. این کتاب مفصل ترین و برترین کتاب استدلالی و نظری بهائیه است که روایات وارده ی اسلامیّه را تحریف و تأویل نموده و با هزاران دستاویز به مسلک «بهاء» منطبق می کند.

کشف الغطاء عن الحیل الاعداء: کتابی از ابوالفضل گلپایگانی و مهدی گلپایگانی. این کتاب در پاسخ به ایرادات و شبهات موجود در کتاب نقطه الکاف نوشته شد. ابوالفضل گلپایگانی (که عبدالبهاء او را ابوالفضایل خوانده است) نتوانست نوشتن این کتاب را به پایان برساند. پس از مرگ وی، مهدی گلپایگانی با کمک برخی افراد دیگر این کتاب را با استفاده از دست نوشته های او در ۴۵۰ صفحه منتشر کرد. متنی با عنوان توبه نامه ی باب نیز در صفحات ۲۰۴ و ۲۰۵ این کتاب آمده است.

کواکب الدرّیه: توسط عبدالحسین بافقی یزدی، معروف به آیتی نگاشته و توسط بهائیان منتشر شده است. پس از مرگ عباس افندی و روی کار آمدن شوقی افندی، میرزا عبدالحسین آواره، با تجارب و آگاهی‌هایی که در زمینه‌ی بهائیت به دست آورده بود، بهائیت را ترک کرد، و به دین آباء و اجدادی خود (شیعه اثنی عشری) بازگشت. پس از بازگشت آیتی از بهائیت، با نام میرزا عبدالحسین آیتی، کتابی تحت عنوان «کشف الحیل» به نگارش در آورد. در آن کتاب حيله های بهائیت را مکشوف ساخت و از این رو کتاب «کواکب الدرّیه‌ی» او که یکی از مهم‌ترین مراجع تاریخ وقایع باب و بهاء به شمار می‌رفت، از طرف شوقی و محافل ملی و محلی بهائیان ایران، برخلاف تمام تصریحات و تأییدات عباس افندی در صحت کتاب مذکور، جمع‌آوری و رسماً از آن سلب اعتبار کردند. آیتی را به دلیل وجود تزییقات و مشکلات فراوانی که پس از مسلمان شدن از سوی بهائیان برای وی ایجاد شد، بنام آواره نیز می‌شناسند.

مجتبی مینوی: در سال ۱۲۸۲ ش در شهر سامرا به دنیا آمد. پدر وی، شیخ عیسی شریعتمداری طلبه‌ی فاضلی بود که در این شهر در نزد آیت‌الله ملا محمدتقی شیرازی تحصیل می‌کرد و مجتبی نیز تحصیلات مقدماتی خود را در این شهر انجام داد. وی در نه‌سالگی به همراه خانواده‌اش به ایران بازگشت و در مدارس دینی اسلام، امانت و افتخاریه به تحصیل پرداخت. مینوی سپس در دارالفنون تحصیل کرد. مجتبی مدتی از عمر خود را در دماوند و لاهیجان گذراند و دوران اقامتش در لاهیجان مصادف بود با واقعه‌ی جنگل و میرزا کوچک‌خان جنگلی. وی در سال ۱۲۹۹ ش به تحصیل در دارالمعلمین پرداخت و پس از فراغت از این مرکز، وارد خدمت وزارت معارف وقت گردید و عهده‌دار ریاست کتاب‌خانه‌ی معارف شد که بعدها به کتاب‌خانه‌ی ملی ایران تغییر نام یافت. مینوی سپس با جمعی از محصلین ایرانی به پاریس رفت و پس از چندی عازم انگلستان شد. وی در طی مدت اقامت خود در انگلستان، زبان انگلیسی را به خوبی فراگرفت و پس از یک سال به ایران بازگشت و مجدداً در وزارت معارف استخدام شد. استاد مجتبی مینوی از این زمان شروع به تألیف مقالات ادبی و داستان کرد و نامه‌ی تنسر، نوروزنامه و اطلال شهر پارسه را چاپ کرد. در همین سال‌ها «ویس و رامین» و جلد اول شاهنامه را به همراه خلاصه‌ای از کل شاهنامه به چاپ رساند و در سال ۱۳۱۹ مجدداً عازم لندن شد. وی در این شهر ده سال اقامت گزید و علاوه بر یادگیری زبان پهلوی، تدریس در دانشگاه آکسفورد را آغاز کرد و به تصحیح متون قدیمی و جمع‌آوری نسخ و متون قدیمی ایران پرداخت. مینوی در سال ۱۳۲۹ مدت کوتاهی در استانبول ماند و سپس به ایران آمد و تدریس ادبیات فارسی در دانشگاه تهران را آغاز کرد. در سال ۱۳۳۰، مینوی که علاقه‌ی فراوانی به جمع‌آوری انبوه نسخ خطی ایرانی در کتاب‌خانه‌های ترکیه داشت، به سمت رایزن فرهنگی ایران در ترکیه منصوب شد و طی این مدت موفق به بررسی دوازده‌هزار جلد از کتب خطی موجود در کتاب‌خانه‌های این کشور شد و از بسیاری از این نسخه‌های خطی عکس‌برداری کرد و به تهران فرستاد. مجتبی مینوی چند سال نیز رایزن فرهنگی ایران در پاریس و لندن بود و گذشته از استادی ممتاز دانشگاه تهران به مدت چند سال در دانشگاه‌های معتبر جهان نظیر آکسفورد، لندن، پرینستون، یوتا و پرتلند تدریس کرد. وی در طول مدت زندگانی خود در ده‌ها کنگره و انجمن علمی و ادبی جهان شرکت کرد و مقالات ارزنده‌ای ارائه داد. در مجموع، عمر

این استاد گرانمایه‌ی تاریخ و ادب فارسی، چه در ایران و چه در اروپا در کتاب‌خانه‌ها و به بررسی و نسخه برداری و تصحیح متون کهن ادبی گذشت. استاد مینوی با بهره‌گیری از تسلط خود به زبان‌های انگلیسی، فرانسه، عربی و آلمانی، موفق به تهیه‌ی یک هزار میکروفیلم از اسناد و مدارک خطی فارسی موجود در کتاب‌خانه‌های موزه‌ی بریتانیا، هند، کمبریج، آکسفورد، ادینبورگ و منچستر گردید. این دانشمند بزرگ در سال ۱۳۵۵ درگذشت. از مرحوم مجتبی مینوی کتاب‌خانه‌ی نفیسی با بیش از ۲۵ هزار جلد کتب باقی مانده است.

محمد اقبال لاهوری: سر محمد اقبال لاهوری یا علامه اقبال (۳ ذی قعدة ی ۱۲۹۴/۹ نوامبر ۱۸۷۷ - ۲۱ آوریل ۱۹۳۸) شاعر، فیلسوف، سیاست‌مدار و متفکر مسلمان هندی بود که اشعار زیادی نیز به زبان فارسی و اردو سروده است. اقبال نخستین کسی بود که ایده‌ی یک کشور مستقل را برای مسلمانان هند مطرح کرد که در نهایت منجر به ایجاد کشور پاکستان شد. اقبال در این کشور به طور رسمی «شاعر ملی» خوانده می‌شود. اقبال در سیالکوت که امروزه در ایالت پنجاب پاکستان واقع شده است، به دنیا آمد. نیاکان او از قبیله‌ی سپروی برهمنان کشمیر بودند و در سده‌ی هفدهم میلادی، حدود دویست سال پیش از تولد او، اسلام آورده بودند. پدر او مسلمانی دیندار بود. اقبال قرآن را در یکی از مساجد سیالکوت آموخت و دوران راهنمایی و دبیرستان خود را در اسکاچ مشن کالج گذراند. تحصیلات او در رشته‌ی فلسفه در دانشگاه لاهور آغاز شد و مدرک کارشناسی ارشد فلسفه را در سال ۱۸۹۹م با رتبه‌ی اول از دانشگاه پنجاب دریافت کرد. وی پس از آن از دانشگاه کمبریج و دانشگاه مونیک مدرک دکترای خود را در رشته‌ی فلسفه گرفت. اقبال در دوره‌ی کارشناسی ارشد با توماس آرنولد ارتباط نزدیکی پیدا کرد و در اروپا نیز با اداوارد براون و نیکلسون مراودات علمی داشت. اقبال در دوران جنگ جهانی اول در جنبش خلیفه که جنبشی اسلامی بر ضد استعمار بریتانیا بود، عضویت داشت. وی با مولانا محمدعلی و محمدعلی جناح همکاری نزدیک داشت. وی در سال ۱۹۲۰ در مجلس ملی هندوستان حضور داشت؛ اما از آن جا که گمان می‌کرد در این مجلس اکثریت با هندوهاست، پس از انتخابات ۱۹۲۶ وارد شورای قانون‌گذاری پنجاب شد که شورایی اسلامی بود و در لاهور قرار داشت. در این شورا وی از پیش‌نویس قانون اساسی که محمدعلی جناح برای احقاق حقوق مسلمانان نوشته بود، حمایت کرد. اقبال در ۱۹۳۰ به عنوان رییس اتحادیه‌ی مسلمانان در الله‌آباد و سپس در ۱۹۳۲ در لاهور انتخاب شد.

محمد بن عمر بن حسین بن علی طبرستانی: محل تولد وی در ری بود و در هرات مدفون گردید. لقبش فخرالدین و منسوب به خاندان قریش است. کنیه‌ی او ابو عبدالله و مشهور به امام رازی و امام فخرالدین و فخررازی است. وی از مشهورترین حکما و علمای شافعی است و جامع علوم عقلی و نقلی بوده و در تاریخ و کلام و فقه و اصول و تفسیر و حکمت و علوم ادبیه و فنون ریاضیه، یگانه‌ی عصر خود بود. تاریخ تولد او به سال ۵۴۴ ق است و در سال ۶۰۶ درگذشته است.



محمد زرنندی: مشہور بہ نبیل زرنندی یا نبیل اعظم، گفته شده کہ مورخ بہائی در دوران بہاء اللہ است. وی یکی از ۱۹ حواری اولیہ بہاء اللہ بہ حساب می آید. نبیل بہ معنای «شریف و نجیب و بافضل و کمال» است و بہ حساب ابجد برابر ۹۲ و محمد نام وی است. او در جوانی، چوپان بود. در زمان اظہار امر علی محمد باب در مقام پیامبری، بہ او ایمان آورد و مؤمن شد و در طول دوران بہاء اللہ از پیروان او شد. گفته شده است کہ کتاب تاریخ نبیل زرنندی را او بہ زبان فارسی بہ رشتہ تحریر در آورده است کہ بہ ملاحظہی بہاء اللہ رسیدہ و شوقی افندی نیز آن را بہ انگلیسی بنام «The Dawn Breakers» ترجمہ کردہ است. این کتاب با زبان انگلیسی بعداً بہ زبان عربی با نام «مطالع الانوار» ترجمہ شدہ است و ہم چنین عبدالحمید اشراق خاوری نیز آن را از عربی بہ فارسی ترجمہ و تلخیص کردہ است. این کتاب اکنون بنام مطالع الانوار فارسی و تلخیص تاریخ نبیل مشہور است. الواح مہتمی از جملہ سورۃ الصبر و سورۃ الحجج بہ افتخار او از سوی بہاء اللہ نگاشته شد. شرحی از احوال او در تذکرۃ الوفاء و در تاریخ مطالع الانوار وجود دارد.

محمد قائی و فاضل قائی: محمد قائی معروف بہ نبیل اکبر و فاضل قائی، از مبلغان بہائی است. وی، در رمضان ۱۲۴۴ ق در قریہی نوفرست، از توابع بیرجند قائنات خراسان متولد شد. سواد خواندن و نوشتن فارسی را در مکتب و مقدمات عربی و علوم اسلامی را در محضر پدر فرا گرفت. در ۱۷ سالگی برای ادامہی تحصیل فقہ و اصول بہ مشہد رفتہ و سپس بہ عتبات عالیات روانہ شد. او در سال ۱۲۹۱ ق در عکاء نزد بہاء اللہ می رود و در این دیدار است کہ لوح حکمت بہ افتخار وی نازل می شود. وی در نہم ذی الحجہ ۱۳۰۹ ق در بخارا از دنیا رفت.

محمد ابن اسحاق بن یسار: متولد ۸۵ ق - متوفای ۱۵۱ ق و از بزرگ ترین و قدیمی ترین و اصیل ترین سیرہ نویسان و مورخان است. کہ کتابش بنام «سیرہی ابن اسحاق» یا قسمتی از آن تحت عنوان کتاب «السير و المغازی» کہ از مغرب آفریقای شمالی بہ دست آمدہ و چاپ شدہ و در اختیار است.

محمد علی بن ابوطالب: متخلص بہ خزین و معروف بہ شیخ علی خزین در سال ۱۱۰۳ ق در اصفہان زادہ شد. او از نوادگان شیخ زاهد گیلانی است. از استادان خزین می توان بہ امیر سید حسین طالقانی اشارہ کرد. او از آخرین شاعران بزرگ سبک ہندی بود. از آثار او می توان بہ تذکرہی شعرا، دیوان اشعار، صغیر دل و حدیقہی ثانی در برابر حدیقہی سنایی و تذکارات العاشقین در برابر لیلی و مجنون اشارہ کرد. تذکرہی خزین لاهیجی با سبکی سادہ و پختہ بہ نگارش درآمده است. خزین در کتاب تاریخ خود وضعیت اصفہان در زمان حملہی افغان را شرح می دہد.

«ای وای بر اسیری کزیاد رفتہ باشد / در دام مانده باشد صیاد رفتہ باشد»، یکی از مشہورترین ابیات اوست. خزین لاهیجی در سال ۱۱۴۶ ق بہ ہند رفت و در سال ۱۱۸۱ ق در حدود ہفتاد و ہشت سالگی در بنارس درگذشت و در همان شہر دفن شد. خزین لاهیجی از ترس نادرشاہ بہ ہندوستان رفت و تا پایان در ہند زندگی کرد. سکونت محمد علی خزین لاهیجی در نوزدہ سال

آخر زندگی خود در بنارس که تحت حکومت نواب‌های شیعه بود، از رویدادهای مهم در حیات فرهنگی، مذهبی و ادبی این شهر است. آرامگاه او - که مدفن خلیل‌علی ابراهیم‌خان نیز در جوار آن است - در بنارس زیارتگاه مهمی است که زواران، علاوه بر شیعیان، سایر مسلمانان نیز هستند. حضور حزین و درس‌های او در ترویج و اشاعه‌ی تشیع در آن سامان نقش بسیار مهمی داشت. بخشی از سروده‌های او به زبان فرانسه نیز ترجمه شده است.

محمدعلی جمال‌زاده: «محمدعلی جمال‌زاده» نویسنده، ادیب و روشن‌فکر ایرانی که او را یکی از بنیان‌گذاران اصلی ادبیات داستانی معاصر فارسی می‌دانند. داستان کوتاه «فارسی شکر است» را که در کتاب «یکی بود یکی نبود» او چاپ شده است، عموماً به عنوان نخستین داستان کوتاه فارسی به شیوه‌ی غربی می‌شمارند. این داستان پس از هزار سال از نثرنویسی فارسی، نقطه عطفی برای آن به شمار می‌رفت. به علاوه، مقدمه‌ی جمال‌زاده بر کتاب یکی بود یکی نبود، سند ادبی مهم و در واقع بیانیه‌ی نثر معاصر فارسی است. در خانواده‌ای مذهبی در اصفهان به دنیا آمد. وی فرزند سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی بود. در سیزده سالگی برای تحصیل به بیروت رفت. او نخستین مجموعه‌ی داستان‌های کوتاه ایرانی را تحت عنوان «یکی بود، یکی نبود» در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در برلین منتشر ساخت. به همین خاطر، وی را آغازگر سبک واقع‌گرایی در نثر معاصر فارسی دانسته‌اند. داستان‌های وی انتقادی (از وضع زمانه)، ساده، طنزآمیز و آکنده از ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات عامیانه است.

محمدکاظم سمندر قزوینی: سمندر، نام ادبی محمدکاظم سمندر قزوینی (۱۷ محرم ۱۲۶۰ - ۱۳۳۶ق) فرزند مهتر محمد نبیل اکبر قزوینی، بازرگان، نویسنده، از رهبران بهائی ایران و یکی از ۱۹ حواری بهاء‌الله است. در قزوین به دنیا آمد. پدرش از بازرگانان سرشناس قزوینی بود که با پیدایی بایته از شیخیه گسست و از یاران باب شد. کاظم از کودکی هم چون خویشاوندانش، منش بایته و پیشه‌ی بازرگانی برگزید. در نوجوانی چندی با پدرش در تبریز به سربرد (۱۲۷۵ق). با چیرگی بهاء‌الله بر بازماندگان جنبش باب، بی‌درنگ رهبری و نوآیینی وی را پذیرفت و چندی برنیامد که از رهبران بهائی قزوین و گیلان شد. در اواخر ۱۲۹۰ق با نصیر قزوینی به عکاء رفت و تا اوایل ۱۲۹۱ق پیش بهاء‌الله ماند. سال ۱۳۱۲ق که ناقضین بر عبدالبهاء شوریدند، سمندر در تهران می‌زیست و نوشته‌ای بر رد دیدگاه آنان نگاشت. پس از مرگ ابوالفضل گلپایگانی (صفر ۱۳۳۲ق) به فرمان عبدالبهاء، سمندر، سید مهدی گلپایگانی و چند تن دیگر کتاب «کشف‌الغطاء» را به پایان رساندند. وی پایان زندگی را در زادگاهش گذراند و همان جا جان داد.

مقاله‌ی شخصی سیاح: این کتاب در ۲۴۰ صفحه و هر صفحه در ۹ سطر در تاریخ ۲۶ ربیع‌الثانی سال ۱۳۰۸ هجری قمری، در کاغذهای الوان در چاپ سنگی چاپ شده است. این کتاب، تألیف «عبدالبهاء» است که بنام مقاله‌ی یک سیاح بی طرف در تاریخ «باب» و «بهاء» نوشته و منتشر کرده است. این کتاب در حقیقت، یکی از کتب استدلالیه‌ی این طایفه است. یک نسخه‌ی دیگر از این کتاب در سال ۱۳۳۵ق از روی همان نسخه‌ی مزبور چاپ کرده‌اند؛ ولی در هیچ‌کدام از این دو نسخه، به چاپ‌خانه و محل نشر آن اشاره نکرده‌اند.



در صفحه ی ۳ می‌گوید: چون روایات مختلفه در سایر اوراق، مذکور و بیانش سبب تطویل، لهذا آن چه تعلق به تاریخ این کیفیت دارد، در اوقات سیاحت در جمیع ممالک ایران، از دور و نزدیک به منتهای تدقیق از خارج و داخل، آشنا و بیگانه جست و جو شده و متفق علیه مفرضان بوده، به اختصار مرقوم می‌گردد... الخ. اغلب مطالب این کتاب، با نوشته‌های دیگر این طایفه سازگار نیست. اولین اشتباه «عبدالبهاء» در این کتاب این است که اسم خود را پنهان کرده و بنام «سیاح ناشناس» که سیاحت ایران کرده و از اشخاص بی طرف تحقیق کرده، این مجموعه را تألیف کرده است. در صورتی که نه تنها «عبدالبهاء» پس از نه سالگی اصلاً در ایران نبوده، بلکه حتی با یک نفر از اشخاص بی طرف ایرانی که شاهد قضایا بوده نیز روبرو نشده است.

ملّازین العابدین نجف آبادی: معروف به زین‌المقربین، یکی از کاتبان برجسته ی بهاء‌الله است. او در سال ۱۲۵۳ در نجف آباد به جای پدر صاحب منبر و پیشوای جماعت مسجد شد. آن مسجد در بازار نجف آباد قرار دارد و به «مسجد ملا» معروف است.

منصور پهلوان: پس از پایان دوران متوسطه در سال ۱۳۵۱ هجری شمسی به خاطر علاقه ی فراوان وارد حوزه ی علمیه ی تهران شد. در کنار تحصیل حوزوی در سال ۱۳۷۲ در مقطع دکترا در رشته ی علوم قرآن و حدیث از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد. در طی مدت تحصیل سفرهای علمی و تبلیغی فراوانی به کشورهای خارجی داشته است. نام برده در کنار تحصیل به تدریس در دانشگاه‌های تهران پرداخت و در کنار تدریس به راهنمایی و مشاوره ی دانشجویان در مقطع کارشناسی ارشد و دکترا پرداخت و تاکنون حدود ۲۵۰ مورد مشاوره و راهنمایی در این رابطه ارائه کرده است. ایشان در طول سال‌های عمر خویش خدمات علمی، فرهنگی و سیاسی انجام داده است که از آن جمله می‌توان سرپرستی شبکه ی اول و دوم سیما، سرپرستی دانشگاه بین‌المللی اسلامی لندن و مدیر مسئول بررسی مقالات دانشگاه تهران را نام برد.

منوچهرخان گرجی: منوچهرخان معتمدالدوله، اصلاً اهل گرجستان روسیه و ارمنی و مسیحی بود. پیشینه ی او به سال ۱۲۰۹ هجری قمری بازمی‌گردد. در آن سال، او در شمار اسیرانی بود که آقا محمدخان قاجار از تفلیس به ایران می‌آورد. بر اثر کیاست و کفایت و چه بسا مأموریتی که از جانب دستگاه اطلاعاتی امپراطور روس به عهده داشت، در دستگاه حکومتی قاجار پیشرفت شایانی می‌کند و از عناصر بانفوذ دربار قاجار می‌گردد؛ تا جایی که بین سال‌های ۱۲۵۴ و ۱۲۵۷ تا سال ۱۲۶۳، حاکم مقتدر اصفهان می‌شود. منوچهرخان آشکارا به حمایت از باب برخاست، به گونه ای که پیروان باب که از شیراز به اصفهان آمده بودند، آزادانه به تبلیغ عقاید باب مبنی بر ارتباط او با امام زمان علیه السلام پرداختند. مردم اصفهان چون دیدند معتمدالدوله خود آتش بیار معرکه است، از وضعی که با حمایت حاکم گرجی نسب پیشامده بود، شکایت به شاه بردند و محمدشاه هم دستور داد تا میرزا علی محمد به تهران اعزام شود. منوچهرخان، این بار حيله ی دیگری اندیشید تا مردم را ساکت کند. او سید باب را به ظاهر، با گروهی سوار به سوی پایتخت روانه کرد و در نهران، ترتیبی داد تا وی را شبانه و به نحوی زیرکانه به عمارت سرپوشیده ی او برگردانند.

از آن پس، میرزا علی محمد در اندرون عمارت خورشید، مورد پذیرایی شایان و اکرام نمایان بود و معتمد برای تکمیل عیش و کامرانی او، دوشیزه‌ی زیبایی را نیز به عقدش درآورد.

هر شب نفراتی از یار و اغیار به عمارت سرپوشیده می‌آمدند و گفتارش را می‌شنیدند و به بابت او تبلیغ می‌شدند.

افزون بر این‌ها، معتمدالدوله در تشویق و تحریک باب در ادامه‌ی کارش بسی می‌کوشید و وعده‌های پوچ و پوشالی به او می‌داد:

• نخست به او پیشنهاد کرد تا مبلغ چهل میلیون فرانک ثروت خود را در اختیارش گذارد.

• آن‌گاه او را چنین به بازی گرفت که محمدشاه را هم به آیین او فرا می‌خواند و به وسیله‌ی او شرق و غرب عالم را به «امر مبارک» دعوت می‌کند.

• سوم آن که به او قول داد که از شاه خواهد خواست تا میرزا آقاسی را از صدارت بیندازد.

• و دیگر آن که امیدوارش کرد که یکی از خواهرهای شاه را هم برایش خواستگاری می‌کند و هزینه‌ی عروسی را نیز خود می‌پردازد.

• سپس دلخوشش کرد که شاهان جهان را مطیع و مرید او می‌گرداند.

• و بالاخره آن که روحانیون و علمای دینی را از روی زمین برمی‌اندازد.

• افزون بر این‌ها مدعی شد که اگر شاه ایران امر مبارک را نپذیرد، به زور متوسل می‌شود و سپاهی گران می‌آراید تا با شاه بجنگد و ادعا کرد که می‌تواند تا دو سال با دولت قاجار بجنگد!

منوچهرخان سهم مهمی در تشجیع و تحریک باب برای ادامه‌ی کار داشت و سرانجام موفق شد پیروانی را به دور او جمع کند.

میرزا آقاخان خادم الله: یکی از خواص اصحاب بهاء الله است. او پس از مرگ بهاء الله به همراه محمدجواد قزوینی، جمال بروجردی و دامادهای بهاء، به میرزا محمدعلی، پسر دوم بهاء ملقب به غصن الله الاکبر پیوستند؛ مبلغانی به شهرها فرستاده، در مقام اخلال و افساد در کار عباس، کار را به عصیان و طغیان رسانیدند. کتاب‌هایی به زبان فارسی و عربی نوشته و در هند به چاپ رسانیدند که در آن‌ها اظهار داشته بودند: عباس و پیروانش از دین بهاء خارج شدند. او را تکفیر کردند و با لحنی شدید به او حمله کردند و این سخن آواره در کتاب کواکب الدرّیة ۲: ۲۷ قابل تأمل، و در عین حال مبین فساد عقیده‌ی اوست: «و از امور غریبه آن که چون خادم الله میرزا آقاخان به سبب تحریر الواح به رویه‌ی آیات و کلمات حضرت بهاء الله خوی کرده و لحن منشآت او لحن آیات شده بود و ممکن بود که یک خودبینی در او پیدا شود، چنان که شد.»

میرزا آقاخان کرمانی: میرزا عبدالحسین، معروف به میرزا آقاخان کرمانی (۱۲۷۰-۱۳۱۴ق) از پیشگامان اندیشه‌ی آزادی‌خواهی در جنبش مشروطه‌ی ایران بود. میرزا آقاخان را بنیان‌گذار ناسیونالیسم نوین ایرانی می‌دانند. او فرزند میرزا عبدالرحیم مشیزی، از خان‌های بردسیر کرمان، و از هواداران فرقه‌ی علی‌اللهی بود و مادرش نیز نوه‌ی مظفر علی شاه کرمانی از هواداران مشتاق علی شاه بود. میرزا آقاخان در سال ۱۲۷۰ق (۱۲۳۲ش) در قلعه‌ی مشیز از بلوکات بردسیر زاده شد. وی خواندن و نوشتن را در بردسیر آموخت و برای ادامه‌ی تحصیلات راهی کرمان شد و در آن جا فقه و اصول، حدیث و روایت، تاریخ ملل و نحل، ریاضیات، طب، نجوم، منطق، حکمت و عرفان آموخت. معروف‌ترین استاد وی در این دوران، ملا محمد جعفر کرمانی ملقب به شیخ‌العلما بود، که مردی حکیم بود و بارها در زمان ناصرالدین شاه به جرم بابی‌گری زندان شده بود. به دلیل هم‌نشینی میرزا آقاخان با شیخ جعفر و شیخ احمد روحی فرزند شیخ جعفر، وی با اندیشه‌های شیخ احمد احسائی آشنایی پیدا کرد و تمایلاتی نسبت به بابیت پیدا کرد. پس از کشته شدن ناصرالدین شاه، دولت عثمانی، شیخ احمد روحی، خیرالملک و میرزا آقاخان را که در طرابوزان زندانی کرده بود، به ایران تحویل داد. در سال ۱۳۱۴ق مطابق با ۱۷ ژوئیه ۱۸۹۶م، محمد علی میرزا ولی عهد آنان را به اتهام بابی بودن در باغ شمال تبریز سربرید و سرها را پراز گاه کرده، به تهران فرستادند.

میرزا حسین خان قزوینی: میرزا حسین خان فرزند میرزا نبی خان امیر دیوان قزوینی در سال ۱۲۴۳ق متولد شد. اجداد وی اهل «علی‌آباد» مازندران بودند. پدربزرگ وی معروف به عابدین بیک در قزوین در خدمت شاه‌زاده علی نقی میرزای رکن‌الدوله، حکمران «قزوین»، به دلاکی اشتغال داشت. به این سبب، دشمنان میرزا حسین خان را «دلاک‌زاده» لقب می‌دادند. پدر وی در دستگاه حکومتی «رکن‌الدوله»، مال و ثروتی اندوخته و نردبان ترقی را طی کرد؛ به نحوی که هم یکی از دختران فتح‌علی شاه را به زنی گرفت و هم به حکمرانی اصفهان و فارس رسید، وی در سال ۱۲۷۴ق حکمران «شیراز» شد و در رفع اختلافات بین لشکریان و کشوریان در شیراز توفیقاتی به دست آورد و چون ترتیب عروسی «گلین خانم» دختر «احمد علی میرزا» را با «ناصرالدین شاه» به بهترین وجه فراهم کرد، قرب و منزلت وی در نزد شاه افزایش یافت. رشد و ترقی میرزا حسین خان سپهسالار عمدتاً مرهون توجهات خاص امیرکبیر می‌باشد و این هم نبود، مگر به خاطر روابط خوبی که بین امیرکبیر و امیردیوان وجود داشت. امیرکبیر پس از رسیدن به صدارت، چهار فرزند ذکور امیردیوان را به تهران خواسته و آن‌ها را به کارهای دولتی گماشت و میرزا حسین خان را که فرزند بزرگ امیردیوان بود، برای تحصیل به خارج از کشور اعزام کرد و چون فرد باهوشی بود، با زبان‌های فرانسه و عربی آشنا شد و بعد از مراجعت به کشور، وکیل کارهای پدرش گردید و در وزارت امور خارجه مشغول انجام وظیفه شد. بعد از مرگ پدر، امیرکبیر وی را به دلیل اوضاع مالی بدی که داشت، به کارپردازی هند اعزام کرد. اقامت وی در «بمبئی» به مدت سه سال به طول انجامید و بعد از سه سال با ثروت فراوانی به ایران مراجعت کرد و در سال ۱۲۷۱ق، یعنی در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری، با سمت «جنرال قنصلی» عازم مأموریت به تفلیس شد. در سال ۱۲۷۵ق به سمت «وزیر مختاری» ایران در اسلامبول انتخاب گردید. در سال ۱۲۸۰ق موقتاً از اسلامبول به تهران فراخوانده شد و یکی از اجزاء اجرایی «دارالشورای» دولتی

گردید و مجدداً به اسلامبول بازگشت. در سال ۱۲۸۵ق یعنی ده سال بعد از اشتغال به سمت «جنرال قنسولی» در اسلامبول به تهران احضار و از درجه‌ی «وزیر مختاری» و «ایلچی گری» مخصوص به مقام سفارت کبری نائل آمد و مجدداً به اسلامبول رفت و مدت دو سال در این سمت مشغول انجام وظیفه بود تا این که در سال ۱۲۸۷ق ترتیب عزیمت «ناصرالدین شاه» به عتبات عالیات را فراهم ساخت. بعد از این مسافرت است که خدمات وی در بغداد و عتبات و خارج از کشور موافق طبع ناصرالدین شاه قرار گرفت و شاه او را با خود به تهران آورده، ابتدا «وزارت عدلیه» و «وزارت وظایف و اوقاف» و سپس در سال ۱۲۸۸ق به لقب «سپهسالاری اعظم» مفتخر گشت و هم‌چنین سمت «سرداری کل سپاه ایران» به وی واگذار شد. او هم‌چنین در این سال جزء اعضای «دارالشورای کبرا» در آمد تا این که در ۲۹ شعبان سال ۱۲۸۸ق از طرف ناصرالدین شاه به صدراعظمی انتخاب گردید. او بعد از رسیدن به مقام صدراعظمی، بخشنامه‌هایی خطاب به کارکنان دولت و حکام ولایات صادر کرد و آن‌ها را از رشوه‌خواری و قوم و خویش بازی بر حذر داشت و هرکس را که از اجرای دستورات وی تعدی کرد، تنبیه و مجازات کرد. اقدامات مشیرالدوله در بدو صدارت او یادآور اقدامات امیرکبیر بود و مردم فکر می‌کردند امیرکبیر دومی ظهور کرده است و مشکلات ایران به زودی برطرف خواهد شد؛ اما برخلاف انتظارات مردم، اقدامات مشیرالدوله بیشتر در راستای اهداف بیگانگان بود.

تنها چهل و هفت روز از صدارت وی سپری نگردیده بود که «ملکم خان» را از ترکیه به تهران احضار و به معاونت صدارت منصوب کرد و بعد از چندی وی را به سمت «وزیر مختاری ایران» در لندن انتخاب کرد. در ابتدای صدارت وی قحطی عجیبی ایران را فرا گرفت و مردم این را به فال بد زدند و او نیز برای برطرف کردن این ظن مردم، دست به بذل مال زد و مال بسیاری را بین مردم تقسیم کرد. مشیرالدوله هم‌چنین بعد از انتخاب به صدارت در صدد برآمد تا قسمتی از مسؤولیت‌های قبلی خود را به دیگران واگذار نماید. از نظر سیاست خارجی مشیرالدوله بعد از انتخاب به صدراعظمی، شروع به همکاری نزدیک با انگلیسی‌ها کرد و به قدری در این زمینه با دست و دل بازی عمل کرد که سرنوشت ایران را در بست در اختیار انگلیسی‌ها قرار داد؛ زیرا وی ترقی و پیشرفت ایران را در نزدیکی کامل با انگلیسی‌ها می‌دانست. انگلیسی‌ها نیز از فرصت استفاده کرده، شروع به بهره‌برداری کردند؛ اولاً این که به خواسته‌های خود در تعیین حدود سیستان و بلوچستان و کسب امتیاز اقتصادی دست یافتند و ثانیاً با کسب امتیاز فراوان در ایران، روس‌ها را ترسانیده و این کشور را وادار کردند تا قراردادی پیرامون منافع دو کشور در ایران منعقد نمایند.

آن چه بیش از همه‌ی اقدامات مشیرالدوله موجب بدنامی وی گردید، اعطای امتیاز استخراج کلیه معادن ایران به «بارون ژولیوس دورویتر یهودی»، آلمانی الاصل تابع انگلیس بود، که در بیست و چهار فصل، در ۱۸ جمادی الثانی ۱۲۸۹ق به امضا رسید و به موجب آن استخراج کلیه معادن ایران از جمله ذغال سنگ، آهن و سرب، ایجاد راه آهن از بحر خزر تا خلیج فارس دایر کردن تراموای شهری، اجاره‌ی گمرکات و به طور کلی همه‌ی منافع ثروت ملی ایران را به مدت هفتاد سال با شرایط سهل و مناسبی در اختیار رویتر قرار می‌داد.



این امتیاز که با پرداخت رشوه‌های کلان به افراد ذی نفوذ به انعقاد رسیده بود، در ظاهر به یک صراف انگلیسی، ولی در باطن به خود دولت انگلستان واگذار شده بود. این قرارداد اعتراضاتی در ایران به دنبال داشت که وطن پرستان، روحانیون، حکام و مأمورین دولتی که منافع آن‌ها در خطر افتاده بود و عمال سیاست خارجی که به حق، دلسوز منافع کشور بودند، به همراه دولت روسیه را می‌توان جزء این معترضین شمرد.

تزار روسیه به این امتیازنامه اعتراض کرده و ناصرالدین شاه وعده داد که آن را لغو کند؛ اگرچه این قرارداد، به خودی خود ملغی شد؛ زیرا در قرارداد قید شده بود که بعد از شش ماه از بسته شدن قرار داد باید طرف انگلیسی کار خود را شروع کند که این کار عملی نشد. اما امضای آن باعث ایجاد اولین جرقه‌های آزادی خواهی در ایران شد. اقدام دیگر مشیرالدوله در این زمان، ترتیب سفر شاه به اروپا بود که خواست با این سفر، عظمت اروپا را به شاه نشان دهد. مشیرالدوله شاه را به منظور نزدیکی هرچه بیشتر با انگلستان و جلب همکاری صمیمانه با آن دولت، به لندن برد، ولی این امر محقق نشد؛ بلکه دولت انگلستان با ترساندن دولت روسیه، او را وادار به حل اختلافات بین دو کشور کرد. دستاوردهای این سفر برای شاه و مشیرالدوله نتیجه‌ی عکس داد و باعث شد عده‌ای از شاه‌زادگان و مخالفین مشیرالدوله در اصطبل قصر شاه بست بنشینند و از طرفی در تهران آشوب ایجاد شود و خواستار برکناری صدراعظم شوند. لذا شاه بعد از ورود از راه روسیه به ایران، مشیرالدوله را از صدارت برکنار و حاکم رشت کرد. بعد از چند ماه که از برکناری مشیرالدوله می‌گذشت و آرامش بر کشور حکم فرما شد، شاه او را «وزیر امور خارجه» کرد و چون کشور فاقد صدر اعظم بود، شاه امور را بین «میرزا یوسف مستوفی الممالک» و «مشیرالدوله» تقسیم کرد. مشیرالدوله بعد از برکناری از صدارت تا سال ۱۲۹۸ ق در قید حیات بود. در این فاصله وی سمت‌هایی از قبیل عضویت در هیأت شش نفره‌ی وزارت جنگ را بر عهده داشت. در فاصله‌ی سال‌های ۱۲۹۳ ق و ۱۲۹۴ ق در وزارت جنگ و خارجه تلاش کرد تا اصلاحات بهتری به عمل آورد و در سال ۱۲۹۷ ق از وزارت امور خارجه و سپه سالاری معزول و به حکومت قزوین منصوب گردید. بعد از مدتی برای سرکوبی فتنه «شیخ عبیدالله» به آذربایجان اعزام گردید و پس از ختم این غائله مجدداً به تهران آمد و ناصرالدین شاه، او را برای تسلیت‌گویی به مناسبت قتل «الکساندر دوم» امپراتور روسیه به آن جا اعزام کرد و پس از مراجعت، او را «نائب التولیه» خراسان کرد و به دنبال آن شاه سفری به مشهد رفت و در ۲۱ ذی‌حجه‌ی سال ۱۲۹۸ ق در مشهد، در سن پنجاه و هفت سالگی فوت کرد و معروف است که مرگ او به امر شاه و با مسمومیت بوده است.

میرزا عبدالرحیم هروی: از جمله یاران باب بود و با اعتضادالسلطنه رابطه‌ی خوبی داشت و از جمله معلمان وی بود. بعدها در جریان دستگیری طرفداران باب، موجب زحمت اعتضادالسلطنه گردید؛ چه، وقتی دستگیری طرفداران باب آغاز شد، میرزا عبدالرحیم را که پنهان شده بود، از اعتضادالسلطنه طلب کردند و او ناگزیر و از ترس امیرکبیر، نخست وی را تحویل داد؛ اما شفاعت و وساطت کرد تا گناهش را بخشیدند.

میرزا فتحعلی آخوند: در سال ۱۱۹۱ خورشیدی برابر با ۱۸۱۲ میلادی و ۱۲۲۸ هجری قمری در شهر نوخه زاده شد. پدرش میرزا محمدتقی اهل خامنه بود که به نوخه مهاجرت کرده بود. شهر نوخه در جمهوری آذربایجان کنونی، تا زمان انعقاد عهدنامه ترکمانچای در سال ۱۸۲۸ میلادی (۱۲۰۶ خورشیدی) یعنی حدود شانزده سال پس از تولد آخوندزاده، متعلق به ایران بود. فتح علی در کودکی به همراه خانواده مدتی در خامنه و مشکین شهر و چندی هم در گنجه زندگی کرد و سپس به نوخه بازگشت و تحصیل کرد. بعد به تفلیس رفت و مترجم بارون روزن فرماندار گرجستان شد و تا آخر زندگی همین سمت را داشت. آخوندزاده در سال ۱۲۵۷ خورشیدی (۱۸۷۸ میلادی) در تفلیس درگذشت.

میرزا ملکم: در سال ۱۲۴۹ هجری قمری در جلفا که (اکنون از محله‌های اصفهان است) در خانواده‌ای متوسط زاده شد. پدرش میرزا یعقوب سنگ‌تراشی از آرامنه‌ی جلفای اصفهان بود که به قولی اسلام آورده بود. ملکم برای تحصیل به فرانسه رفت و پس از بازگشت بارها به ماموریت‌های سیاسی به اروپا سفر کرد. میرزا ملکم خان وزیر مختار ناصرالدین شاه در لندن بود. وی را مردی می‌دانند که به زیرکی و افکار مرفقی نامور بود. وی مدتی روزنامه‌ی قانون را انتشار داد و در آن از عدم رضایت مردم از زیاده‌روی حکومت صحبت کرد. با این همه، این مرد جذّاب و دانشمند و معروف به وطن پرستی، چنان سرشکستگی برای کشورش به بار آورد که مایه‌ی بدنامی کشورش در محافل اقتصادی فرنگستان شد.

لاتاری به معنی قمار، تقلب یا بخت‌آزمایی است و امتیاز لاتاری هم نوعی قمار و بخت‌آزمایی بود. این امتیاز در طی سفر ناصرالدین شاه به اروپا به میرزا ملکم داده شد. اعطای این امتیاز مناقشات زیادی برانگیخت، علاوه بر آن که روحانیان آن را مغایر با شرع خواندند، در محافل اقتصادی بین‌المللی هم رسوایی زیادی برای ایران به بار آورد. در طی سفر ناصرالدین شاه به اروپا که منجر به دیدار وی با ملکه ویکتوریا شد، ضیافت‌هایی به افتخار شاه ایران ترتیب دادند که در این ضیافت‌ها نطق‌های مفصلی درباره‌ی دوستی ایران و انگلیس ایراد شد که به وسیله‌ی میرزا ملکم خان به فارسی ترجمه گردید. ملکم خان در طی این دیدار توانست با تقدیم هدایایی به شاه و همراهانش در ۲۰ ژوئیه ۱۸۸۹ م که ناصرالدین شاه در اسکاتلند بود، امتیاز لاتاری را به اسم یکی از اعضای سفارت ایران در لندن بگیرد. پس از آن که ملکم خان عده‌ای از سوداگران نسبتاً نادرست را تشویق به تشکیل «شرکت سرمایه‌گذاری ایران» کرد، بلافاصله امتیاز را به مبلغ چهل هزار لیره به آن شرکت فروخت. اعطای امتیاز لاتاری به ملکم خان، مورد مخالفت عده‌ای از رجال که با ملکم میانه‌ای نداشتند قرار گرفت و بعضی علمای دینی هم به عنوان این که لاتاری نوعی قماربازی و برخلاف شرع است، با آنان هم صدا شدند.

سفیر انگلستان در ایران هم نگرانی خود را از امتیاز لاتاری اعلام داشت. به دنبال آن وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا از مشاوران حقوقی تقاضا کرد که بررسی کنند، آیا کسانی که در عمل لاتاری مباشرت دارند، به موجب قوانین کیفرپذیرند یا نه؟ رایزنان حقوقی به این نتیجه رسیدند که قوانین خاصی که بتوان بر اساس آن اعضای کمپانی را تحت تعقیب قضایی درآورد وجود ندارد و از طرفی به دلیل مصونیت سیاسی میرزا ملکم خان، دادگاه‌های

انگلستان صلاحیت محاکمه‌ی وی را ندارند. ناصرالدین شاه تحت فشارهای داخلی و خارجی امتیازلاتاری را لغو و آن را در ۵ دسامبر ۱۸۸۹ به وسیله‌ی تلگراف به اطلاع ملکم خان رسانید، اما آن جناب حاضر نبود جنگ ناکرده تسلیم شود. پس به ناصرالدین شاه اعلام کرد که امتیازنامه قبلاً فروخته شده و اکنون ملک متعلق هزاران فرنگی است. صاحبان امتیاز برای جبران زیان خود دادخواست خواهند داد. امتیازنامه مخالف شرع نیست و کمپانی که آن را گرفته، معتبر است. پس از آن که اعضای سندیکا مطلع شدند که امتیازنامه شان کاغذپاره‌ای بیش نیست، به وزارت خارجه‌ی انگلیس متوسل شدند و خواستند که میرزا ملکم را مجبور به استرداد پول‌هایی کند که از آن‌ها گرفته بود. وزارت امور خارجه دوباره با رایزنان حقوقی مشورت کرد و ایشان گفتند: دولت انگلیس مجوزی در طرح دعاوی سندیکا و تعقیب ملکم ندارد. در حالی که قوانین انگلیس آرام و سنگین از میان هفت خوان داد و ستدهای ننگین ملکم گذر می‌کرد، ناصرالدین شاه که از حقّه بازی وزیر مختارش خشمگین شده بود، او را از مقام خود معزول و بدین‌گونه از مصونیت سیاسی محروم کرد. بار دیگر کمپانی و اعضای سندیکا علیه ملکم خان عرض حال دادند و دادگاهی برای محاکمه‌ی ملکم خان تشکیل شد؛ اما قاضی بار دیگر به نفع ملکم خان رأی داد. دادگاه دریافت که هر چند ملکم خان در هنگام محاکمه از مصونیت سیاسی برخوردار نیست، اما در زمانی که مرتکب تقلب شده دارای مصونیت سیاسی بوده و به این جهت قابل کیفر نیست.

زمانی که ناصرالدین شاه او را معزول کرد، انتشار روزنامه‌ی «قانون» و حمله به استبداد در ایران را آغاز کرد؛ اما همین ملکم خان در زمان مظفرالدین شاه تمام اصولی را که در روزنامه‌ی قانون سنگ آن را بر سینه می‌زد فراموش کرد و بار دیگر بنده‌ی فرمان بردار مظفرالدین شاه شد.

میرزا نعیم سده‌ی: محمد، فرزند حاجی عبدالکریم متخلص به «نعیم»، معروف به میرزا نعیم سده‌ی، در نیمه‌ی شعبان سال ۱۲۷۲ ق در قریه‌ی فروشان از قرای ثلثه سده ماریین اصفهان متولد شد و مقدمات فارسی و عربی را همان جا فرا گرفت. نعیم از ابتدای جوانی شعر می‌گفت و با دو برادر شاعر بنام نیر و سینا که در قریه‌ی فروشان به عرصه رسیده بودند، معاشرت داشت. این سه تن گفته‌های همدیگر را جرح و تعدیل و انتقاد می‌کردند. نعیم در سال ۱۲۹۸ ق بهائی شد و به تبلیغ پرداخت؛ مضروب و مجروح شد و شبانه به تهران گریخت و در تهران چندی با فقر و مسکنت به سر برد و زمانی تدریس می‌کرد. با آمریکایی‌ها و بعد با انگلیسی‌ها ارتباط یافت و به سمت معلم زبان فارسی در سفارت انگلیس منصوب شد و هم‌چنان به این کار اشتغال داشت تا صبحگاه روز سه‌شنبه نهم جمادی الاول از سال ۱۳۳۴ ق که شصت و یک سال و چند ماه از عمرش گذشته بود، از دنیا رفت. ظاهراً آن‌چه از نعیم باقی مانده، منحصر به اشعار معدودی است که بنام «کلیات نعیم» در بمبئی چاپ شده و قسمت اعظم آن، منظومه‌ی «استدلالتیه» است. او کوشیده است با استشهاد به آیات و احادیث و اخبار و تمسک به ادیان دیگر، حقانیت آیین بهائی را ثابت کند.

ناقصین: میرزا حسین علی نوری (بهاء الله) سفارش کرد که بعد از او دو فرزندش به ترتیب عباس افندی (غصن اعظم) و سپس محمدعلی به لقب (غصن اکبر) جانشین او باشند

(میرزا حسین علی نوری، ادعیه‌ی محبوب، لوح عهدی صفحه‌ی ۴۱۸)؛ ولی پس از مرگ وی، عباس افندی به مخالفت با برادر برخاست؛ به گونه‌ای که وی، برادر و پیروان او را «ناقض اکبر» و طرفدارانش را ناقضین و خویشان و یارانش را «ثابتین» نامید. از آن سو هم محمّدعلی، عباس افندی را به القابی چون «رییس المشرکین» و «ابلیس» ملقب ساخت. در نهایت، عبدالبهاء، شوقی افندی را که نوه‌ی دختری خودش بود برخلاف وصیت پدرش، به جانشینی خویش برگزید.

نقطویه: نهضت نقطویه به تعبیری ادامه نهضت حروفیه و تغییر اسم و شکل آن است. خاستگاه این نهضت در شمال ایران، احتمالاً گیلان بوده و دامنه‌ی آن تا فومن گسترش داشته است. مؤسس این نهضت محمود پسیخانی گفته شده است، لذا به نقطویه، پسیخانه نیز گفته‌اند. گویا وی از یاران فضل‌الله استرآبادی بوده که این نهضت را آغاز کرد. علت طرد محمود پسیخانی از جمع یاران فضل‌الله بدرستی روشن نیست؛ اما مشهور است که محمود پسیخانی فردی عابد و زاهد بوده است. برخی گفته‌اند که او خود را در تیزاب انداخت و نابود شد. اما این قول توسط پیروانش تکذیب گردیده است. نهضت نقطویه در بخش‌هایی از ایران پهناور آن روزگار، گسترش یافت و مریدانی بسیار داشت. با روی کار آمدن صفویان و قلع و قمع تصوف مردمی، نهضت نقطویه مورد هجوم قزلباشان صفوی قرار گرفت.

وقایع اتفاقیه: نام دومین روزنامه‌ی فارسی‌زبان و روی هم رفته، پس از «کاغذ اخبار» و «روزنامه‌ی آشوری‌زبان زاهر برادی باهرا»، سومین روزنامه‌ی ایران است. این روزنامه به دستور و تحت نظارت میرزا تقی‌خان امیرکبیر در تهران در دوران ناصرالدین‌شاه منتشر می‌شد. نخستین شماره‌ی این روزنامه در ۵ ربیع‌الاول سال ۱۲۶۷ق (سال سوم پادشاهی ناصرالدین‌شاه) به چاپ رسید. انتشار این روزنامه در راستای اهداف امیرکبیر، برای انجام تغییراتی بنیادین در ایران به منظور گام برداشتن در مسیر پیشرفت کشور تلقی می‌گردد؛ اما وی اندکی بعد (سال ۱۲۶۸ق) کشته می‌شود و سرانجام پس از آن که اداره‌ی این روزنامه سال‌ها در دست کسان دیگری افتاد، اداره‌ی روزنامه در ۱۲۸۸ق، به محمّدحسن خان صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه)، مترجم دربار، رییس تازه‌ی اداره‌ی انطباعات ناصرالدین‌شاه و فرزند حاج علی‌خان حاجب‌الدوله (قاتل امیر کبیر) سپرده شد. او هم در عمل، روزنامه‌ی جدیدش (روزنامه‌ی ایران) را جایگزین این روزنامه که البته آن زمان نامش دیگر وقایع اتفاقیه هم نبود، کرد. به جز اعتمادالسلطنه، دیگر دست‌اندرکاران و گردانندگان روزنامه پیوسته در تغییر بودند. از شماره‌ی ۴۷۱ به بعد، این روزنامه با نام روزنامه‌ی «دولت علیّه‌ی ایران» به چاپ رسید. تعداد صفحه‌های این روزنامه از چهار تا دوازده در تغییر بود.

یونس افروخته: دکتر یونس افروخته از بهائیان همدان «عبدالبهاء» بوده است او در کتاب خاطرات نه ساله‌ی خود می‌نویسد: «هر وقت به «عگّاء» احضار می‌فرمودند، می‌رفتم و اوراق ترجمه شده را تقدیم کرده، عرایض و الواحی دیگر گرفته، به طیب خاطر مراجعت می‌کردم و یک روز بیشتر در «عگّاء» توقف نمی‌کردم.»

The Muhit's Gems

*The Critical Articles
of the Late Prof.*

*Muhit Tabātabāei on
Azalis' and Bahais'
Bibliographies*

The Mohit's Gems

This book contains 17 articles written by the late prof. Mohit Tabatabaei (once published in the "Ghouhar" quarterly) about the Bahai history and bibliography.

Professor Mohit Tabatabaei, on the ground of his deep studies and strong memory and in the light of proofs, historical witnesses, has analyzed the Bahai books, personalities and historical events.

Some prominent people and representatives of the Bahai and Azali communities (Dr. Davoudi and Mr. Khazan) have had comments, replies or critics to the above articles. We have attached the comments and critics to every article.

Since the above articles contain many historical references, in order to ease the understanding of the texts, we have added some footnote and references to them.

www.bahairesearch.org